

بازرس شد

۳۶ - ۳۷

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بیرغی الشجرة

بازرس شد
۱۳۸۲

لا تقامح یا تم

۳۳

۱۳۸۲

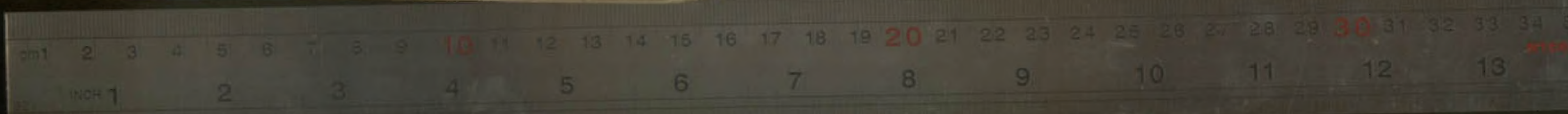
۱۴۲۰۷

در برهه...

۷۷۹۶

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	فقه عربی در ترجمه فارسی
مؤلف	
موضوع	
شماره ثبت کتاب	۷۸۱۱۳
شماره قفسه	۹۸۴۳

۸۹۳۷





کتاب الجراح قال الله تعالى

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ وَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
فوق شده بر شما قصاص کشتن و در موردش از پیغمبر خداست
الله عليه وسلم لا يحل دم امرء مسلم الا باحد
خداي بر روی او و از کشتن مسلم را با احد
ثلاث كفه بغير ايمان و ذناب بعد الحصان و قتل
از سه کفه بغير ايمان و ذناب و بعد از کشتن
نفس بغير حق الفعل المزيق للروح ان وجد
نفس بدون حق فعل مزيق روح اگر وجودش
والشخص غير قصيد للفعل بان حرقه على صق
و حال شخص غير قصيد فعل بان حرقه بر سر او

نکته

قاصد الفعل

فاننا و غي قاصدين صابيه كما اذا كان يرعى الى شجرة
بن بود و غي قاصدين صابيه كما اذا كان يرعى الى شجرة
قاصبانان ان هذا خطأ لا يتعلق به القصاص و اذا
بر سر دو نفر بود و غي قاصدين صابيه كما اذا كان يرعى الى شجرة
كان قاصدا للفعل والتخص فان حربه بما يحصل به
بوده با قاصد قصد مرعوضه و ان شجر را بر سر دو نفر بود
الموت منه غالب فقد قلله عمدا مثقلا كان و جازيا
مردن از او بيشتر چنانچه بقتل كشتن قصدا خواهان از او بيشتر بقتل كشتن
وان كالا يحصل الموت منه غالباً و مات منه فهو حمام
و كالا بقتل كشتن حاصلي بود مردن از او بيشتر و مات منه فهو حمام
شبهه عمد ومنه الضرب بالتوطي والعصا و غير ذلك
مشبهه عمد و من ضربت و از او بيشتر و من ضربت و غير ذلك
في المشرك لا دماغ والحاق بقتل القصاص وكذا في
در دماغ كشته مانند دماغ و من ضربت و غير ذلك
غير القتل ان توضع الموضع ويقف منها الى ان مات
غير قتل كشته اگر اماره جاني را بزنند و مانند در دماغ
وان لم يظهر منه اثر و مات في كمال فاقوى الوجهين
و اگر ظاهرش از او بيشتر اثر بود در دماغ بزرگتر و اقوى الوجهين
انه لا يتعلق به القصاص وعلى هذا فالاشبه انه
بمحقق كالتعلق بغيره بغيره من قصاص بغيره بغيره ان فعل
شبهه عمد والغرض في جلد العقب وما لا يتركه الا انزل
مشبهه عمد و الغرض في جلد العقب و ما لا يتركه الا انزل

در دماغ بزرگتر

لَهُ جَالٌ وَلَوْ حَسِبَ فِي بَيْتٍ وَمَنْعَهُ مِنَ الطَّعَامِ
 به حال و اگر چه در خانه بود از خوردن از خوردن طعام
 وَالشَّرَابِ وَمَنْعَهُ مِنَ الطَّلَبِ حَتَّى مَاتَ فَإِنْ مَضَتْ
 و از آش و شراب و نیز از طلب نمودن تا آنکه مرد پس از آنکه گذشت
 مَدَّةٌ يَمُوتُ فِيهَا مِثْلُهُ غَالِبًا مِنَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ
 مدتی که بمرد در آن مدتی که مثل او میماند از گرسنگی یا از تشنگی
 لَعَلَّوْهُ الْفِصَاصُ وَالْإِنْفَانُ لَمْ يَكُنْ بِهِ جُوعٌ وَ
 یعنی بگوید و فصلی که در آن است و اگر چه بود در گرسنگی
 عَطَشٌ سَائِلٌ هُوَ شَبَّهَ عَمْدًا وَإِنْ كَانَ بِهَ بَعْضُ
 و تشنگی یا گرسنگی بر آن شباهت داشت و اگر چه بود در بعضی
 الْجُوعِ وَالْعَطَشِ وَاعْلَمْ أَنَّ الْحَالِ لَعَلَّيْهِ الْفِصَاصُ
 از گرسنگی یا تشنگی و دانست که این حالت را میگویند فصلی
 وَالْإِنْفَانُ أَصَحُّ الْمَنَعِ **فَصَدَّكَ** كَمَا يَعْلَوُ الْفِصَاصُ
 و اگر چه است و این را در زبان فارسی میگویند فصلی
 بِمِثَالِ شَرَفِ الْقَتْلِ يَحْلُو بِالشَّبَابِ لَبَّهَ فَإِذَا الْكَوْ
 بخود بخاک و در تشنگی یا گرسنگی شباهت دارد به تشنگی یا گرسنگی
 إِنَّا نَأْتِي عَلَى قَتْلِ آخِرٍ بَعْدَ جُوعٍ فَقَدْ وَجَبَ عَلَى الْمَكْنِ
 این را بر تشنگی یا گرسنگی واجب است پس از تشنگی یا گرسنگی
 الْفِصَاصُ وَلَوْ شِئْنَا لَنَأْتِي عَلَى إِنْسَانٍ بِالْفِصَاصِ
 فصلی و اگر چه میخواستیم میآوردیم انسان را به فصلی
 حَكَمَ الْفَاضِلُ بِشَهَادَتِهِمَا وَقِيلَ الْإِنْسَانُ ثُمَّ رَجَعَا
 حکم الفاضل به شهادت آنها و گفته شد انسان و باز برگشتند

فَقَالَا لَعَلَّوْهُ نَأْتِي عَلَى إِنْسَانٍ إِذَا اعْتَرَفَ
 بکشدند و گفتند که ما میآوردیم انسان را اگر چه اعتراف کند
 الْوَلِيُّ بِأَنَّهُ كَانَ عَالِمًا بِكَزِبِهِمَا فَلَا فِصَاصَ عَلَيْهِمَا
 و اگر چه اعتراف کند که دانایان بداند که این دو فصلی بر تشنگی یا گرسنگی
 وَجِبَ الْفِصَاصُ عَلَى الْوَلِيِّ دُونَ الشَّاهِدَيْنِ
 و واجب است فصلی بر ولی و بر شاهدین
 وَلَوْ أَضَافَ إِنْسَانًا بِالطَّعَامِ الْمَسْمُومِ فَكَكَلَهُ
 و اگر چه اضافه کرد انسان را به طعام مسموم فاکله
 وَمَاتَ لَزِمَهُ الْفِصَاصُ إِنْ كَانَ صِدِّيقًا أَوْ مَحْبُوبًا
 و اگر چه لازم شد او فصلی اگر چه بود دوست یا یار
 وَإِنْ كَانَ عَاقِلًا بِالْغَاوِ لَمْ يَشْتَرِ لَهُ حَالُ الطَّعَامِ
 و اگر چه بود او فصلی و اگر چه بود عاقل و اگر چه بود در حال طعام
 فَقِي وَجُوبُ الْفِصَاصِ فَوَلَانِ مَالِ الْمُعْتَبِرِ فِي
 پس در واجب شدن فصلی و در قول است پس از تشنگی یا گرسنگی
 تَرْجِيحِ الْمَنَعِ وَعَلَى هَذَا فَالْأَقْرَبُ وَجُوبُ الدِّبَةِ
 ترجیح تشنگی یا گرسنگی و بر این است و اگر چه تشنگی یا گرسنگی
 وَلَوْ دَسَّ السِّمَّ فِي طَعَامِ غَيْرِهِ فَكَكَلَهُ صَاحِبُ
 و اگر چه دس کرد سیم در طعام غیر خود پس خورد آنرا صاحب
 الطَّعَامِ جَاهِلًا بِأَنَّ الْإِنْفَانَ الْقَوْلَانِ وَإِذَا ذُرِكَ
 این طعام و اگر چه تشنگی یا گرسنگی و اگر چه تشنگی یا گرسنگی
 الْمَجْرُوحُ مُعَالَجَةُ الْجُرَاحَةِ الْمَهْلِكَةِ حَتَّى مَاتَ
 و زخم دار و اگر چه تشنگی یا گرسنگی و اگر چه تشنگی یا گرسنگی

لم يَدْعُ الْفِصَاصَ عَنِ الْحَارِجِ وَإِنْ الْفَاقِي مَلَّوْهُ لَا يَدْعُ
دفع غرضه قصاص از رستم کننده و اگر انداخته شود در آب نیاید
 مِثْلَهُ مَعْرِفًا لَوْ كَانُوا فِي مَوْضِعٍ مَنِيبٍ فَكُتْ
مانند آن است که گفته چنانکه اگر در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد
 فِيهِ ضُطْحًا حَتَّى هَلَكَ فَلَا فِصَاصَ وَلَا رِبَّةَ
در آب است چنانکه گفته شده که اگر در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد
 وَإِنْ كَانَ مَعْرِفًا لَا يَخْلُصُ مِنْهُ إِلَّا بِالسَّابْحَةِ فَإِنْ
و اگر بود آب مرق گفته شده که اگر در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد
 كَانَ لَا يَحْسِنُ السَّابْحَةُ أَوْ كَانَ مَكْنُوفًا أَوْ مِنْهَا وَجِبَ
بوده از آنست شناور باشد یا بود و شناور باشد یا گوشه لانه است
 الْقِصَاصُ وَإِنْ مَنَعَهُ عَارِضٌ رِيحٌ أَوْ مَوْجٌ فَالْحَاصِلُ
قصاص و اگر منع شود از آنست که اگر در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد
 شِبْهُ عَمَلٍ وَاجْتِنَاعٍ بِالْمَانِعِ فِي جُوبِ الدِّينِ فَوَلَا
بوجه مشابه عبادت و اگر در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد
 أَحْتَمِلُهَا الْمَنَعُ وَلَوْ الْفَاقِي تَارَ بِمَكْنُوفٍ الْخَالِصُ مِنْهَا
احتمال می نماید نبودن عبادت و اگر در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد
 فَكُتْ فِيهَا حَقُّ هَلَكٍ فِي جُوبِ الدِّينِ الْفَوَلَانِ
پس درنگ کرد در آنست تا هلاک شود پس درنگ کرد
 وَلَا فِصَاصَ فِي الصُّورَيْنِ وَفِي الشَّارِ وَجِبَ **فَصَحْلُ**
و در قصاص نیست و در صورت است و اگر در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد
 إِذَا امْسَلَتْ أَوْ حَقَّقَتْ فَلَهُ الْخَرُوفُ فِي فَرْقِي فِيهَا
چون گرفت آن نیز تا محقق شود و دیگری یا دیگری یا دیگری در آنست

غَيْرَ إِنَّا نَأْتِي الْقِصَاصَ عَلَى الْفَائِدَةِ وَالْمَدَى دُونَ الْمَسْكَ
غیر از آنست که ما قصاص را بر کشته است و اگر در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد
 وَالْحَافِرُ وَلَوْ رَمَى إِنْسَانًا مِنْ شَاهِقٍ فَلَقَاهُ مَتَلَفٌ فَقَدْ
یا بر کشته و اگر انگشت از بلندی بر کشته شد و اگر در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد
 بِنُصْفَيْنِ فَالْقِصَاصُ عَلَى الْمَتَلَفِ دُونَ الْمَتَلَفِ وَلَوْ الْفَاقِي
بدون نیم بر قصاص است بر متلفی است که اگر در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد
 فِي مَاءٍ مَعْرِفًا فَلْتَقَمَهُ الْحَوْتُ فَاصْصَحِ الْوَجْهَيْنِ وَجِبَ
در آب غرق کننده بر وجه و بر دوای مایه
 الْقِصَاصُ عَلَى الْمَتَلَفِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ الْمَاءُ مَعْرِفًا
قصاص بر فکته و اگر نیاید آن آب غرق کننده
 فَلْتَقَمَهُ الْحَوْتُ فَلَا فِصَاصَ وَهَلْ يَحْتَجُّ عَلَى الْمَكْرِهِ
پس بر دوای مایه می قصاص نیست و اگر در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد
 أَمْ يَحْتَصِرُ بِالْمَكْرِهِ فِيهِ فَوَلَانِ اصْحَمَ مَا الْأَوَّلُ وَإِنْ
یا احتصر باشد بر مکره کننده در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد
 الْأَوَّلُ الدِّينُ وَزَعَمَ عَلَيْهِمَا وَإِذَا كَانَ أَحَدُهُمَا
از آنست که دین است و زعم بر هر دو و اگر بود یکی از مکره و دیگر
 كَفُوَ الْمَقْتُولُ دُونَ الْآخَرِ وَجِبَ الْقِصَاصُ عَلَى
همان که مقتول شده و اگر در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد
 الْكَفُوِ وَذَلِكَ كَمَا إِذَا الْكَرَّ عَدَا عَلَى فُلٍّ عَبْدٌ
عصای مقتول و اگر در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد
 أَوْ دُمِي سِلًا عَلَى فُلٍّ دُمِي مَحْبٍ الْقِصَاصُ عَلَى الْمَكْرِهِ
یا اگر در جایی بهمانه معنی پس درنگ کرد

بَابُ الْقِصَاصِ

دُونَ الْمَكْرُوهِ وَلَوْ أَنَّ الْغَاثِلَ عَلِمَ أَنَّ الْإِنْسَانَ فَقَلَّه

نه انچه كه در اكرامه كند و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

فَيَجِبُ لِقِصَاصٍ عَلَى الْمَكْرُوهِ إِنْ جَعَلْنَا عَدَا الصَّغِيِّ عَمَلًا

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

وَهُوَ الْأَصَحُّ وَلَوْ أَكْرَهَهُ عَلَى أَنْ يَرْمِيَ إِلَى الشَّخِصِ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

عَنْهُ الْمَكْرُوهُ إِنْ سَأَلْنَا وَظَنَهُ الْمَكْرُوهُ صِدْقًا فَظَهَرَ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

الْوَجْهَيْنِ وَجُوبُ الْقِصَاصِ عَلَى الْمَكْرُوهِ وَلَوْ أَكْرَهَهُ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

عَلَى أَنْ يَرْمِيَ إِلَى الصِّدْقِ وَأَصَابَ الشَّامِتُ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

قِصَاصٌ عَلَى أَحَدِهِمَا وَلَوْ أَكْرَهَهُ عَلَى صَعِيدِ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

شَيْءٍ فَصَعْدُهَا وَذَلُّهَا وَهَلْكَهَا فَالْأَظْهَرُ عَمَلٌ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

خَطَاؤُهُ وَلَوْ أَكْرَهَهُ عَلَى فِتْنَةِ فَاظْهَرَ الْقَوْلَيْنِ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

أَنَّهُ لَا يَحِبُّ قِصَاصٌ وَلَوْ قَالَ الْفَتْنَى وَالْأَفْثَانُ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

فَقُلْهُ فَالْأَصَحُّ أَنَّهُ لَا قِصَاصَ وَلَا دِيَةَ وَلَوْ قَالَ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

أَقْلَبُ نَبِيًّا أَوْ عَمَلًا هَذَا بِنِ الْإِكْرَاهِ فَهَكَذَا إِذَا أُوجِدَ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

مَعَاذِ اللَّهِ مِنْ هَذَا مِنْ شَخْصَيْنِ وَهَذَا مَذْفُوفَانِ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

كَالْحَرْفِ وَالْفَتْحِ وَغَيْرِ هَذَيْنِ كَانَتَيْنِ أَوْ قَطْعِ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

عَضْوَيْنِ فَمَا قَالَا لَنْ وَلَوْ أَنَّهَا وَاحِدٌ إِلَى حَرْكَةٍ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

الْمَذْبُوحَيْنِ ثُمَّ وَجِدَ فَعِلَ الشَّامِتُ الْفَاتِلَ الْأَوَّلَ وَبَعِزَ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

الثَّانِي وَطَرَادُ مِنْ حَرْكَةِ الْمَذْبُوحَيْنِ الَّتِي لَا يَفِي بِهَا

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

الْأَبْصَارُ وَالنُّطْقُ وَالْحَرْكَةُ الْإِخْتِبَارِيَّةُ وَإِنْ وَجِدَ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

فَعِلَ الثَّانِي فَيَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَى حَرْكَةِ الْمَذْبُوحَيْنِ فَإِنْ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

كَانَ مَذْفُوكًا كَالْحَرْفِ فَالْفَاتِلُ الثَّانِي

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

وَعَلَى الْأَوَّلِ الْقِصَاصُ فِي الْعَضْوِ الْمَقْطُوعِ أَوْ الْمَالِ

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

عَلَى مَا يَقْتَضِيهِ الْحَالُ وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الثَّانِي مَذْفُوكًا

و انچه است و اگر اكرامه در سبب عقوبت كند بر كشتن از سبب بركت است مرا و انرا

كأجافقة فهما قاتلان والمرضى المشرف على الوفاة

بما انما يظن انه قريب من الموت

اذا قتل وجب القصاص على قاتله وان ائتمن الى
حاله الفسخ وصار عيشه عيش المذبح حين
حاله جان كذا في نسخة زائدة

فصل اذا قتل انسانا على الحن انه كان عليه

ذئ الكفائين مسلان كان في دار الحرب
فلا يقصاص عليه وكذا الادوية في اصح القولين

وان كان في دار الاسلام وجب عليه القصاص
في اصح القولين ولو قتل من عهد مرتد او ذميا

مستحيما الماعه اقبين خلافه فالظاهر ان
وجوب القصاص على كذا لو قتل على حن انه قاتل

ابيه ولم يكن واذا ضرب المريض ضربا مما يقتل
بدر اوت وحال المرحوم

المرضى وهو جاهل بمرضه فمات من ضرره فعليه

القصاص وفيه وجه **فصل** بشرط

لوجوب القصاص ان يكون القاتل معصوما

بالاسلام او بعقدا الحرة او العهد والامان

فالحرابي والمرتد مهدران ومن عليه القصاص

ان قتله غير المستحق قتله والزاني المحصن

ان قتله ذميا فعليه القصاص وان قتله

مسلم فالظاهر للنع ولا يقصاص على الصبي

ولا على مجنون والظاهر وجوبه على الشكر

ولو قال القاتل كنت يوم القتل صغيرا

بما انما يظن انه قريب من الموت

بما انما يظن انه قريب من الموت

بما انما يظن انه قريب من الموت

بما انما يظن انه قريب من الموت

بما انما يظن انه قريب من الموت

بما انما يظن انه قريب من الموت

بما انما يظن انه قريب من الموت

بما انما يظن انه قريب من الموت

بما انما يظن انه قريب من الموت

بما انما يظن انه قريب من الموت

قال كنت مجنونا وكان قد عيى له جنون ولو قال انصغير

فلا قصاص ولا يمكن تخليفه وجب القصاص على

الذي **فصل** لا يقتل المسلم بالذي ويقتل

الذي بالمسلم والذي وان اختلف ملناها ولو قتل

ذمي ذميا فاسلم القاتل استوفى القصاص ولو جرح

ذمي ذميا واسلم الجرح ثم مات الجرح فاضم اليه بين

عند اكثر مما ان الجواب كذلك وفي الصورتين يستوفى

القصاص امام طلب الوارث ولا يفوض اليه

واصح القولين ان المرتد يقتل بالذمي والاصح ان الذمي

لا يقتل بالمرتد وانه يقتل المرتد بالمرتد **فصل**

لا يقتل الحر برقيق قنا كان متدبرا او مكاتبا او امرا

كثيرا من الزاد

ولد ولا فرق بين ان يكون الرقيق للقاتل او لغيره

ويقتل الفين والمدين والمكاتب بعضهم ببعض ولو

قتل عبد عتاقه عتاق القاتل او عتاق بن المرح والموت

كظن في حدود الاسلام ومن بعضه حر وبعضه

رقيق اذا قتل من بعضه حر وبعضه رقيق ولو يمكن

القدر الحر من القاتل اكثر ففي وجوب القصاص

وجهان اولهما المنع وان اكثر فلا قصاص قطعا

ولا قصاص بين العبد المسلم والحر الذي **فصل**

لا قصاص على الوالد والوالدة يقتل الولد وكذا الجد

والجدات لا يقتلون بالاحقاد ويقتل الولد بالوالد

وكذا سائر المحارم بعضهم ببعض ولو قتل الاب

ومعهم

فصا ص النفس ولا دية لها تنظر في الحاجة ان
 نفس نفس ودين نفس من شيعه در جايه احوال اسلام ودين
 كانت مما بوجوب الفصا ص فاصح القولين وجوب
 وان جرات اراها که واجب بر غاير قصص من خود و غيره بر ايج دخول واجب دون
 الفصا ص وليست فيه الامام او غيره المالم فيه
 قصص است بغير دان قصص الامام يا غير من خود و غيره بر ايج
 وجهان راجح اكثر من ثانيهما وان كانت الحاجة
 وجه است بغير كردن در وجه اول و وجه ثانيا و وجه ثالث
 بوجوب المال دون الفصا ص فالاصح وجوب
 اراها که در وجه اول و وجه ثانيا و وجه ثالث
 المال وما الذي يجب بوجوب رشا الحاجة واقل
 حالات وجه است بغير و وجه ثانيا و وجه ثالث ان رشا باكثر
 الامر من رشا الحاجة و دية النفس فيه وجوب
 از و امر از خون ان رشا و وجه ثانيا و وجه ثالث
 احكامها الثاني ولو جرح مسلم فان رشا
 ايج اين وجه و وجه دوم است و اگر رشا بغير مسلم بر مسلم بر رشا رشا در
 ثم عاد الى الاسلام ومات بالسراية فان طالت
 من باكثر من اسلام و وجه ثانيا و وجه ثالث ان رشا باكثر
 مدة الزينة فلا فصا ص ولو قصرت فكذلك
 مدة كافرا و قصص من رشا و وجه ثانيا و وجه ثالث
 في اول الوجوه بين وهل يحكم بالدية او يصفها
 در رشا و وجه ثانيا و وجه ثالث ان رشا باكثر

فيه قولان احكامها الاول **فصلك** لو جرح ذميا فان لم
 درين دو مقامه ايج اين قول اول است
 او عينا العين فعنق ومات بالسراية فلا يجب فصا
 يا رشا بغير رشا که در رشا و وجه ثانيا و وجه ثالث
 النفس على الجراح الذي اذا كان مالا ولا على الجراح
 نفس بر رشا بغير رشا که در رشا و وجه ثانيا و وجه ثالث
 العبدان كان جرحا ويجب فيه دية جرح مسلم ان
 غنم اگر بوده باشد اراد و واجب است در رشا و وجه ثانيا و وجه ثالث
 كانت الدية في صورة العبد مثل القيمة او اقل فالكل
 است ان دية در صورت قصص مانند قيمت ان غنم باكثر من رشا
 للسيد وان كان الدية اكثر فالزيادة على القيمة
 مرصود است و اگر است ان دية بر رشا بغير رشا که در رشا و وجه ثانيا و وجه ثالث
 للورثة واذا فطع احدى بدعي عنك او فاء احدى
 بر ايج رشا و وجه ثانيا و وجه ثالث ان رشا باكثر
 عتبه فعنق ومات بالسراية واوجبنا كل الدية
 و وجه ثانيا و وجه ثالث ان رشا باكثر
 فاحد القولين ان للسيد بين ما اقل الامر من كل
 من باكثر از و وجه ثانيا و وجه ثالث ان رشا باكثر
 الدية وكل القيمة واحكامها ان له الاقل من كل
 دية و وجه ثانيا و وجه ثالث ان رشا باكثر
 الدية ونصف القيمة وهو رشا الطرق المتلف
 دية و وجه ثانيا و وجه ثالث ان رشا باكثر

فَمِنْ كَيْدِ لَوْنَدَمَلْنِ الْجُرْحَةِ وَلَوْ قَطَعَ أَحَدُ

در مکه او اگر عصبه از جراحت دیگر برید

بَدَى عَصَبٌ فَعِيقٌ ثُمَّ جَرَحَهُ الْخَرَانُ وَمَاتَ بِسَبَابَةِ

دورست عصب برآمده بود پس زخم را کردند و نام را در مکه و جراحت

الْكُلْفِ لَا قِصَاصَ عَلَيْهِ إِلَّا قَوْلُ إِنْ كَانَ خَرَأَوْ بِحِجْ

زخم را زخم بر قصابیت بر سطح اول اگر بوده آن شخص ارادی و واجب

عَلَى الْآخَرِينَ فَصَلَّ كَمَا يُعْتَمَرُ فِي الْقَتْلِ إِنْ

فصل بر آن دو شخص دیگر

يَكُونُ عَمَلُ الْعَصَا عَدُوًّا نَاحِي حَيْثُ الْقِصَاصُ

بوره بجهت عصب و بجهت عصب و بجهت عصب

بَعْتَبَرُ فِي الْأَطْرَافِ وَالْجُرْحَاتِ فَلَا يَحِبُّ الْقِصَاصُ

بجهت عصب در اعضا و در زخمها و بجهت عصب

فِيمَا إِذَا وَقَفَ خَطَاةٌ كَأِذَا قَصَدَ الْجُرْحَ جِدَارًا

در آنچه اگر واقع شده باشد مثلاً اگر قصد کرد با کتف در دیوار

فَأَصَابَ رَأْسَ إِنْسَانٍ فَأَوْضَعَهُ أَوْ شِبْهَ عِمْدَانِ

بجهت عصب بر سر انسان یا بر سر درخت یا بر سر درخت

ضَرْبَ رَأْسِهِ بِحِجْ لَا يَنْبَغُ غَالِبُ قَوْلِهِ الْمَوْضِعُ

بجهت عصب بر سر یا بر سر درخت یا بر سر درخت

وَأَتَمَّى الْأَمْرَ إِلَى وَضُوحِ الْعَظْمِ وَيُعْتَمَرُ فِي الْقَطْعِ

در رسیدن امر به وضوح استخوان و عصب در قطع

أَنْ يَكُونَ مَكْلَفًا مَلْتَمِزًا لِلْأَحْكَامِ وَفِي الْقَطْعِ

آنکه بود مکه و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه

عَصَبٌ

الْعَصَبَةُ كَأَمْرٍ وَمَنْ لَا يُقْبَلُ بِهِ الشَّخْصُ لَا يَقْطَعُ طَرَفُ

عصبه که امر و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه

يُطْفِئُ وَمَنْ يَقْبَلُ بِهِ يَقْطَعُ بِهِ وَيَقْطَعُ الْأَيْدِي بِالْأَيْدِ

بجهت عصب و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه

الْوَحِيدِ إِذَا اشْتَرَكَ فِي الْقَطْعِ بَيْنَ وَضْعِهِ وَحَدِيدِهِ

واحد اگر مکه و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه

عَلَى الْعَصَبِ وَتَحَامَلُوا عَلَيْهَا دَفْعَةً وَاحِدَةً حَتَّى

بر عصب و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه

أَبْنَوْا فَصَلَّ بِحَيْثُ الْقِصَاصُ مِنَ التَّحَايُجِ وَهِيَ

جواب مکه و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه

جُرْحَاتِ الْوَجْهِ وَالرَّأْسِ فِي الْمَوْضِعَةِ وَهِيَ الَّتِي

جرحه در صورت و سر و مکه و مکه و مکه و مکه

تَوْضِيعُ الْعَظْمِ وَلَا قِصَاصَ فِيهَا بَعْدَ هَاجِمِ الْهَائِثَةِ

بجهت عصب و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه

وَهِيَ الَّتِي تَهْتِمُ الْعَظْمُ فِي تَكْسِيرِهِ وَالْمَنْقَلَةِ وَهِيَ

و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه

الَّتِي تُنْفَلُ الْعَظْمُ وَالْمَأْمُومَةُ وَهِيَ الْقَتْلُ بِأَمِ الرَّئِيسِ

آنکه مکه و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه

وَهِيَ خُرْبَةُ الدِّمَاغِ الْمُخْطَطَةُ بِهِ وَالذُّبْعَةُ وَهِيَ

و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه

الْقُحْرُ وَالْمَخْطَطَةُ وَتُصَلُّ إِلَى الدِّمَاغِ وَلَا ظَهَرَ

آنکه مکه و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه

عَصَبٌ

اصابعه لم يمكن منه لكن لو اذنا اليد فلا غرم
 انك ما اذنا قبل ان يذوقه يذوقه انما انك يذوقه يذوقه
 عليه ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 يذوقه ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 فيقطع الكف ولو كسر عظم العضد وبيان
 ويزر ان يذوقه ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 اليد منه فلما لم يمكن عليه القطع من المرفق والكم
 دست او انك يذوقه يذوقه ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 ليقية العضد ولو اذنا ان يذوقه المرفق والكم
 يذوقه ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 من الكوع هل يمكن منه فيه وجهان
 ان يذوقه ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 منها لم يمكن **فصل** اذا اوضح راسه
 ان يذوقه ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 فله ضوء عينيه وجب القصاص في الضوء
 يذوقه ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 والمؤخية معا فاذا اوضح راسه الثاني فله
 ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 ضوء عينيه فذاك والا اذها ما خف ما
 ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 يمكن كسره من حلقه ولو
 ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د

فله ضوء عينيه واللطف بحث يذهب
 يذوقه ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 الضوء غالبا لظلم مثل تلك اللطف فان لم يذهب
 ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 الضوء اذ يذوقه بالعلمية والتمع كالصريح القصاص
 ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 فيه بالسراية والاشبه ان البطش والدوق
 ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 والتم كذلك ولو قطع اصبعه فسرى الى الكف
 ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 او الى اصبع اخرى بالناكل لم يحجب القصاص
 ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 فيها سرى اليه **فصل** لا يقطع المرفق اليسرى
 ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 ولا الشفة العليا السفلى ولا الشابة بالوسطى ولا
 ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 بالعكس ولا اتملة اصبع باتملة اخرى من تلك الاصبع
 ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 ولا اصبع رايت من اتملة اخرى اذا اختلف احدهما
 ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د
 والتفاوت بين عضو القاطع والمقطوع في الصغر
 ويزر واضح الوجهين ان له ان يعو د

الصحة كيرقع فصا صا بل عليه ديه ماو لوسرى
 دست از تامل داف نرله از تامل فصا بل عليه ديه ماو لوسرى

فَعَلَيْهِ قِصَاصُ النَّفْسِ وَالشَّلَاءُ يُقَطَّعُ بِالْقَضِيَّةِ

الآن يقول أهل البصرة أن أفواه العروق لا يحكم

ولا يقطع الدم وعلى مستوفيه ان يقطع بها وليس
 في الحامض لان الدم في كبده ويتركه في الحامض

وطلب ايسر الشل وقطع يد السليم ورجله بيد
ارضى الزينة لخصا وبسيرة دست سلات وبانيم سيرة

وَأَعْتَبَارُ بِأَخْصَارِ

وَقَدْ كُنَّا مِنْ أَشْقَى الْخَلَائِقِ

قطعه بالسلمه
القطعة بالسلمه

كَمْ يَدُ الصَّحْحَةِ وَالشَّلَاءِ
 كَمْ يَدُ الصَّحْحَةِ وَالشَّلَاءِ

وَمُقْبَضًا لَا يَنْبِطُ أَوْ مُنْبِطًا لَا يَنْقُضُ

استاد ارشد و مجتهد
فرمود بنمایید
تا فرمود اعداء را
مجلسی بنویسد

وَلَا عِزَّ إِلَّا لِنَا وَعَدِيهِ بِالْقِطْعِ ذَكَرَ الْفَخْرُ

يَذْكُرُ الْخَصِيَّ وَالْعَيْنَ وَيَقْطَعُ أَنْفَ الصَّخِيَّ بِأَنْفِ

الْأَحْمَرُ وَأَذِنَ السَّمِيعُ يَا ذِي الْأَصْحَمِ

الصحة بالحكمة العباد والاسان الناطقون

الإحسان في الشين الفصاح و ابن محمد
لا الله و در دندان قصصات و ابن محمد
القول في الك... و ابن محمد

فَأَمَّا إِذَا مَا قَالَ فَأَنزَلْهُ فَسَقَطَ فِي يَدِ الْعَبْدِ فَأَقْبَرَهُ فِي بَيْتِهِ وَكَانَ يَوْمَئِذٍ عَدُوًّا مُبِينًا

سألتهم أن يقطعوا له الطريق إلى مكة ففعلوا به ذلك

تَقْدَحِي وَقَالَ أَهْلُ الصَّمِّ قَدْ فَسَدَتِ الْمُنْتِ

عَبَّ الْقِصَاصُ لَكِنْ لَا تَسُو فِيهِ صُغْرًا وَكُو

لَمْ يَسْمَعُوا قَوْلِي وَتَبَتَ النَّفْسُ الْفَاسِدُ

دعای و دعا
در بیان فضیلت این باب نیز در آن آمده است که هر کس از سادات و علما

قَوْلَانِ رَجَعَ مِنْهُمَا الْمَنَعُ **فصل** إِذَا كَانَتْ

بَدَأَ الْجَانِي نَاقِصَةً بِأَصْبَعٍ وَقَدْ قَطَعَ بَدَأَ كَامِلَةً فَكَانَ
فَالْحَقُّ عَلَيْهِ أَنْ شَاءَ أَخَذَ دِيَّةَ الْبَدِيءِ وَإِنْ شَاءَ قَطَعَ

بَدَأَ وَتَخَذَ آتِئًا إِلَى أَصْبَعٍ **فصل** صَاحِبُ لَيْسَ

الْكَامِلَةِ بَدَأَ نَاقِصَةً بِأَصْبَعٍ فَلَيْسَ لِلْجَانِي عَلَيْهِ
قَطْعُ الْكَامِلَةِ مِنَ الْكُوعِ وَلَكِنْ إِنْ شَاءَ أَخَذَ دِيَّةَ

الْأَصَابِعِ الْأَرْبَعِ وَإِنْ شَاءَ لَقَطَهَا مِنْهُ **فصل**

أَنَّهُ إِنْ أَخَذَ دِيَّتَهُمَا دَخَلَ حُكُومَةَ مَنَائِمَتِهِمَا مِنْ
الْكُفِّ فِي دِيَّتِهِمَا وَأَنَّهُ إِنْ لَقَطَهَا بِحُكُومَةِ مَنَا

يَتَاهِمَنَّ الْكُفِّ وَلَا يَدْخُلُ فِي الْقِصَاصِ وَإِنْ عَلَى
الْقَتْلِ بَرِيءٌ يَحْتَكَ حُكُومَةَ خُصْمِهِ الْمَقَابِلَ لِيَنْتَبِ

أَصْبَعِهِ الْبَاقِيَةَ **فصل** كَمَا لَا أَصْبَعُ عَلَيْهَا فَلَا يَصِلُ

إِلَّا أَنْ يَكُونَ كَفَّ الْقَاطِعِ مِثْلَهَا **فصل** صَاحِبُ

هَذِهِ الْكُفِّ بَدَأَ كَامِلَةً فَلِلْجَانِي عَلَيْهِ قَطْعُ كُفِّهِ وَدِيَّةُ

الْأَصَابِعِ وَلَوْ كَانَتْ فِي بَدَأِ الْجَانِي أَصْبَعَانِ شَلَا وَإِنْ

وَبَدَأَ الْجَانِي عَلَيْهِ سَلِيمَةً فَإِنْ شَاءَ لَقَطَ الثَّلَاثَ

السَّلِيمَةَ وَأَخَذَ دِيَّةَ أَصْبَعَيْنِ وَإِنْ شَاءَ قَطَعَ

بَدَأَ وَنَقَعَ بِهِ **فصل** لَوْ قَدْ مَلَفُوا قَاتِلَ تَوْبَةٍ

بِصُفْقَيْنِ وَقَالَ إِنَّهُ كَانَ مَيِّتًا وَقَالَ وَلَيْتَهُ بَدَأَ

در قولان رجعت من آنها مانع

بدا الجاني ناقصة بأصبع وقد قطع بدأ كاملة فانه

فالحق عليه ان شاء اخذ دية البدية وان شاء قطع

بدا وتخذ آتئ الى اصبع فصل صاحب ليس

الكاملة بدأ ناقصة بأصبع فليس للجاني عليه

قطع الكاملة من الكوع ولكن ان شاء اخذ دية

الاصابع الاربع وان شاء لقطها منه فصل

انه ان اخذ ديتها تدخل حكومته منائمتها من

الكف في ديتها وانه ان لقطها بحكومة منا

يتاهم الكف ولا يدخل في القصاص وان على

القتل برين يحك حكومته خصمها المقابل لينتبه

الآن يكون كف القاطع مثلها

هذه الكف بدأ كاملة فالحق عليه قطع كفه ودية

الاصابع ولو كانت في بدأ الجاني اصبعان شلا وان

وبدأ الجاني عليه سليمة فان شاء لقط الثالث

السليمة واخذ دية اصبعين وان شاء قطع

بدا ونقع به فصل لو قد ملفوا قاتل توبة

بصفقين وقال انه كان ميتا وقال وليت به بدأ

كافا فقتله فانه المصد وبه فيه قولا

اظهرهما ان المصد وبه فيه ولي الموقوف ولو

طلع طرف انسان وادعى نقصا فيه كالثلث

فِي الْمَبْدَأِ وَالْخَرِيرِ فِي اللِّسَانِ فَأَظْهَرَ الْقَوْلَيْنِ أَنَّهُ

درست یا نادره در زبان بر ظاهر دو قول از تحقیق

إِنْ كَانَ الْعُضْوُ ظَاهِرًا كَالْيَدِ وَالْعَيْنِ وَاللِّسَانِ

اگر است آن عضو ظاهر است مانند دست مانند چشم و مانند زبان

فَالصَّدَقُ الْحَاجِي إِنْ أَنْكَرَ أَصْلَ السَّلَامَةِ وَإِنْ

بها انکار کرده باشد یا نکر اصل سلامه و اگر

تَوَافَقَا عَلَى أَصْلِ السَّلَامَةِ وَادَّعَى جَدُّوهُ

رافتند بر اصل سلامه و ادعی جدود

التَّقْصَانِ فَالصَّدَقُ الْحَقُّ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ

تقصان بر انکار کرده باشد بر حق علیه و اگر

بِاطْنًا كَالذِّكْرِ وَالنَّبِيِّ فَأَصَحُّ الْقَوْلَيْنِ أَنَّ كَلِمَةَ

باطن را مانند ذکر و نبی و اگر بر ظاهر دو قول از تحقیق

الْحَقُّ عَلَيْهِ **وَأَوْفَقُ** يَدَيْهِ وَجَلَّتْ قَابُ

بر حق علیه و اوفق تر بر دستان او و جلالت

وَاخْتَلَفَ الْحَاجِي وَالْوَلِيُّ فَقَالَ الْحَاجِي مَاتَ بِالْإِسْلَامِ

و اختلاف نمودند حاجی و ولی و گفت حاجی مرا

فَعَلَى دِينِهِ **وَقَالَ** الْوَلِيُّ بَلْ مَاتَ بَعْدَ الْإِسْلَامِ

بر دین او و گفت ولی بگو مرا مرده است

فَعَلَيْكَ دِيْنَانِ وَأَمَّا الْإِسْلَامُ فَفُلْكَ الْمُنْفَى

بر تو دو دین است و اما اسلام تو دین دور

فَلَا ظَهَرَ أَنَّ الصَّدَقَ الْوَلِيَّ وَكَذَلِكَ الْحُكْمُ

پس قول ظاهر است که صدق ولی و کذا

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

لَوْ قَالَ الْحَاجِي مَاتَ بِالْإِسْلَامِ وَقَالَ الْوَلِيُّ بَلْ سَبَبَ

اگر بگوید حاجی مرا مرده است به سبب و گفت ولی بگو سبب

أَخْرَجَ عَنْكَ دِيْنَانِ أَوْ قَطَعَ أَحَدِي يَدَيْهِ وَقَالَ

اگر بگوید مرا دوری است یا دوری است یا دوری است یا دوری است

الْحَاجِي مَاتَ بِالْإِسْلَامِ وَلَا يَكُنْ مَعِيَ إِلَّا نَصْفُ

حاجی مرا مرده است به اسلام و مرا نباشد با من الا نصف

الدِّينِ وَقَالَ الْوَلِيُّ بَلْ مَاتَ بِالْإِسْلَامِ **وَالْحُكْمُ**

و گفت ولی بگو مرا مرده است به اسلام و حکم

رَأْسُهُ مُوَضَّحَتَيْنِ تَرْقِعُ الْحَاجِي بَيْنَهُمَا وَقَالَ

رأسه دو توضیح است و حاجی را در میان آنها و گفت

رَقْمُهُ قَبْلَ الْإِسْلَامِ فَلَا يَكُنْ مَعِيَ إِلَّا أَرْضٌ وَاحِدَةٌ

رقم او پیش اسلام و مرا نباشد با من الا یک زمین

وَقَالَ الْحَقُّ عَلَيْهِ بَلْ يَكُنْ وَعَلَيْكَ ثَلَاثَةُ أَرْوَاحٍ

و گفت حق علیه بگو مرا و بر تو سه روح

فَإِنْ قَصَرَ الزَّمَانُ صَدَقَ الْحَاجِي بِمِيسِهِ وَإِنْ طَالَ

پس اگر کوتاه شود زمان صدق حاجی به میسر او و اگر

صَدَقَ الْحَقُّ عَلَيْهِ فَادَّخَلَ حَلْفَ ثَلَاثَةِ أَرْوَاحٍ

صدق حق علیه و داخل حلف سه روح

وَأَصَحُّ الْقَوْلَيْنِ أَنَّهُ لَا يَشْتَرُ الثَّالِثُ **فَالْحُكْمُ**

و اصح دو قول است که او را نمی خرد ثالث و حکم

الصَّحِيحُ مِنَ الْمَذْهَبِ أَنَّ الْقِصَاصَ يَتَحَقَّقُ جَمِيعٌ

صحیح از مذهب است که قصاص تحقق می یابد جمیع

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

و حکم

فَالْحُكْمُ

داراناد بنامه خرویش صفار

علا ب استغفار بکشته بخون او و اگر تمام بود کوزه را یا دیوانه

مستحق بوده فضل و اوست پس منزه است از استعاره و تشبیه

وہاں سے کہیں کہیں ہے ہر صورتِ ولا جلی

بِقَوْلِهِ **الْقِصَاصُ** عَنِ **وَاحِدٍ**

لِيُكَلِّمُوا الْخَنَسَاءَ فَإِنَّ أَوَّلَ الْكَلَامِ

وکیل بگیرند بیکانه را پس اگر دعوا نمودند قهر میزدند در میان آن و اهل آن

هـ يدخل في القرعة من يعبر عن الاستيفاء كالسنة

۱۹۲۳

این که قرع نام او در این است که او را نام میبرد و او را میزند که

لَنَا الْوَرِثَةُ وَقَتْلَ الْحَافِي فَأَصْحَى الْقَوْمَ لَهُمُ الْبُكْرَةُ

و این کتاب را به صاحب روضه

يُصَافِرُونَ فِي الْأَرْضِ مِنْ ذَلِكَ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَيَكْفُرُونَ
بِأَنفُسِهِمْ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ يَخْلَعُونَ

بسم الله الرحمن الرحيم

ان شاء الله تعالى

الحکمہ السانی فان کانت مبادی بحدیسی

الكاء أو بعضه أو فاعله ووجه القصاص

پس قول اعلیٰ و ابیہش و نصاحت بر مبارک

وليس من يسحق الضعفاء ان يتفليده بل

وَأَمَّا فِي الْغُلَاظِ وَالْغُلَاظِ

بسته اند قفسه را با دهن امام پس اگر خود سرآمد بعضی تنبیه داده شود و چون سر رسید

الإمام ورأه أهلاً فوض إليه قضاة النفس

دولت اور کتب خانہ دار
پیشوا پرورد
مقام راجہ
راجہ

وَبَيِّنَ لِي فِيهِ بِصَافٍ لَطِيفٍ عَلَى كَلَمٍ

لَمْ يَضْرِبِ الرُّقْبَةَ فَاصَابَ غَيْرَهَا

۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰

همانکه در متن مذکور و غایت از آنست که در کتاب

مكة المكرمة ١٤٢٩ هـ

ضمان داشت پس مقبره داده نشود و لكن غسل بگند او را و کراهه ۱۰۰۰ هر انکه ایست

المقتصر من في أصح الوجهين فصل للمتحقق

مرستی کشاد و راست

الْأَقْصَا عَلَى الْقَوْرِ **وَالْوَالِدَا** الْجَانِ إِلَى

الْحَرَمُ فَلَهُ الْإِسْتِيفَاءُ فِيهِ وَلَا يُؤْخَرُ لِشَيْءٍ الْحَرَمُ

وَالْبَرِّ وَالْمَرْءِ **فَقَدْ** الْمَرْءُ الْكَامِلَةُ لَا يَفْقَضُ

مِنْهَا فِي النَّفْسِ وَلَا فِي الطَّرَفِ حَتَّى تَضَعَ وَتُضْمَعَ

الْوَلَدُ الْإِنْسَاءُ فَإِنْ لَمْ يُولَدْ مِنْ رُضْعِهِ فَيُؤْخَرُ

الْإِسْتِيفَاءُ إِلَى أَنْ تُوجَدَ رُضْعَةٌ أَوْ مَا يُتَعَسَّرُ

بِهِ أَوْ إِلَى أَنْ تُرْضِعَهُ هِيَ حَوْلَيْنِ وَتَقْطَعَهُ

وَأَحْوَطُ الْوَجْهَيْنِ أَنَّهُ يُؤْخَرُ الْقِصَاصُ بِدَعْوَى

الْحَمَلِ وَإِنْ لَمْ تَطْهَرْ مُجْلَةً وَخُبْرُ الْحَامِلِ فِي

الْقِصَاصِ إِلَى أَنْ يُمْكِنَ الْإِسْتِيفَاءُ **فَقَدْ**

مَنْ قَتَلَ كَيْدًا أَوْ غِيْبًا مِنْ تَحْنِيْقٍ أَوْ تَحْرِيقٍ

أَوْ تَجْوِيعٍ أَقْصَى مِنْهُ مِثْلُ مَا فَعَلَهُ **فَقَدْ** لَوْ قَتَلَهُ بِالْيَسْرِ

قَتَلَ بِالسَّيْفِ وَكَذَا لَوْ قَتَلَهُ بِسِيفِ الْحَرَمِ أَوْ اللَّوْطِ فِي

أَصْحَى الْوَجْهَيْنِ **وَالْوَجْهَيْنِ** مِثْلُ الْمَذَى الَّذِي جَوَّعَ فَلَمْ

يَمُتْ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ إِلَى السَّيْفِ فِيهِ

قَوْلَانِ رَجَحَ مِنْهُمَا الْأَوَّلُ وَمِمَّا عَدَلَ الشَّيْخُ

مِنْ عَمَلِ السَّيْفِ إِلَيْهِ مَكْنٌ **وَأَزْهَرُ** الْقَتْلُ

بِالسَّرَايَةِ الْوُضِيْعَةِ أَوْ قَطْعَ الْيَدِ وَالرَّجُلِ فَلَوْلِي

الْمُجَنِّي عَلَى يَدِ الْيَحْرَ الرُّقْبَةِ وَأَنْ يُوضَعَ أَوْ يَطْلَعُ

بِالْحَايِفَةِ أَوْ قَطْعَ الْيَدِ مِنْ نِصْفِ السَّيْفِ قَبْلَ أَنْ

يَدْخُلَ الْقِصَاصُ مِثْلُ ذَلِكَ أَوْ بِالسَّيْفِ فِيهِ قَوْلَانِ

وَالْوَجْهَيْنِ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

فَقَدْ كَرِهَ

رَجَحَ الْأَكْثَرُونَ الثَّانِي مِمَّا نَأْوَ إِذْ أُفِيلَ بِالْأَوَّلِ فَلَوْ
 شِخْرُ كَرَمَانِ الْكُتْمَانِ دَوْمًا أَوَّلًا وَقَدْ دَاكِرُ كَجَمْعٍ بِمَوْلٍ أَوَّلٍ أَلِ
 الْحَقِيقَةُ مِمَّا أَخَافَ وَلَمْ يَمُتْ فَهَلْ يُرَادُ فِي
 جَابِغٍ مَوْجَعٍ أَلَا جَابِغٍ مَوْجَعٍ وَغَرْدٍ أَلَا رِيَاكُ مَوْجَعٍ
 الْجَوَائِفُ فِيهِ قَوْلَانِ أَحَدُهُمَا الْأَوَّلُ **وَإِذَا أَقْصَرَ**
 وَثَابِتُهُ دَرِينٌ وَدَوَّالُهُ أَمَّا إِذَا كَانَ مَوْجَعًا بِمَوْلٍ فَصَلِّ كَرَفَتْ
 الْمَقْطُوعُ مِنَ الْقَاطِعِ تَمَامَاتُ الْمَقْطُوعِ بِالسَّرَابِ
 مَقْطُوعٍ أَوْ قَاطِعٍ بِمَوْلٍ مَقْطُوعٍ بِالسَّرَابِ
 فَلَوْلِي أَنْ يَجْزِي رَقَبَتَهُ وَأَنْ يَعْقُو وَيَأْخُذَ بِنِصْفِ
 بِمَوْلٍ رَقَبَتِهِ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ
 الدِّيَّةُ وَلَوْ **لَطَعَتْ** يَدَاهُ فَاقْتَصَتْ مِنْهُمَا مَمَاتٍ
 دِيَّةً أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ
 الْمَقْطُوعُ بِالسَّرَابِ فَلَوْلِي أَنْ يَجْزِي رَقَبَتَهُ فَإِنْ
 مَقْطُوعٍ بِالسَّرَابِ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ
 عَقَى فَلَا دِيَّةَ لَهُ **وَلَوْ مَاتَ الْيَمِينُ** مِنْ قَطْعِ الْقِصْبِ
 عَقَى بِمَوْلٍ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ
 فَلَا تَقَى عَلَى الْقِصْبِ وَإِنْ تَجَمَّعَ بِالسَّرَابِ فَإِنْ
 بِمَوْلٍ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ
 مَاتَ الْحَقِيقُ عَلَيْهِ أَوْ لَا أَوْ مَاتَ مَعَ حَصَلِ
 بِمَوْلٍ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ
 الْقِصْبُ وَإِنْ مَاتَ الْجَانِي أَوْ لَا فَظَلَمَ الْقَوَامُ
 قِصْبٍ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ

أَنَّهُ لَا يَحْصُلُ الْقِصَاصُ وَالْحَقِيقَةُ عَلَيْهِ نِصْفُ
 وَكَتْمَانِ كَرَمَانِ الْكُتْمَانِ دَوْمًا أَوَّلًا وَقَدْ دَاكِرُ كَجَمْعٍ بِمَوْلٍ أَوَّلٍ أَلِ
 الدِّيَّةُ فِي تَرْكِ الْجَانِي **وَإِذَا أَقْصَرَ** مَقْطُوعِ الْقِصْبِ
 دَرِينٌ وَدَوَّالُهُ أَمَّا إِذَا كَانَ مَوْجَعًا بِمَوْلٍ فَصَلِّ كَرَفَتْ
 فِي الْيَمِينِ إِخْرَاجُهَا فَخَرَجَ الْجَانِي يَدَهُ فَقَطَّعَهَا
 دَرِينٌ وَدَوَّالُهُ أَمَّا إِذَا كَانَ مَوْجَعًا بِمَوْلٍ فَصَلِّ كَرَفَتْ
 فَإِنْ عَلِمَ الْجَانِي بِإِخْرَاجِ الْيَسَارِ لَا يَجْزِي عَنْ الْيَمِينِ
 بِمَوْلٍ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ
 فَإِنْ قَصَدَ الْجَانِي بِإِخْرَاجِ الْيَسَارِ لَا يَبَاحَةُ قَتْلُ
 أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ
 قِصَاصُ فِي الْيَسَارِ وَلَا دِيَّةٌ وَيَتَقَى قِصَاصُ
 بِمَوْلٍ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ
 الْيَمِينُ كَمَا كَانَ **وَلَوْ لَطَعَتْ** يَدَاهُ فَاقْتَصَتْ مِنْهُمَا مَمَاتٍ
 دِيَّةً أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ
 الْيَمِينُ فَظَنَنْتُ أَنَّهَا لَا يَجْزِي عَنْهَا وَقَدْ قَالَ الْقَاطِعُ
 دَرِينٌ وَدَوَّالُهُ أَمَّا إِذَا كَانَ مَوْجَعًا بِمَوْلٍ فَصَلِّ كَرَفَتْ
 عَرَفْتُ أَنَّ الْخُرْجَ الْيَسَارَ وَأَنَّهَا لَا يَجْزِي عَنْ
 دَرِينٌ وَدَوَّالُهُ أَمَّا إِذَا كَانَ مَوْجَعًا بِمَوْلٍ فَصَلِّ كَرَفَتْ
 الْيَمِينُ فَلَا يَجِبُ الْقِصَاصُ فِي الْيَسَارِ أَيْضًا
 دَرِينٌ وَدَوَّالُهُ أَمَّا إِذَا كَانَ مَوْجَعًا بِمَوْلٍ فَصَلِّ كَرَفَتْ
 عَلَى الْأَصْحِ الْكَفِّ الدِّيَّةُ وَيَتَقَى الْقِصَاصُ
 قِصْبٍ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ أَلَا يَجْزِي رَقَبَتَهُ

فِي الْيَمِينِ كَمَا كَانَ **وَكَلَّا الْقَوَالَ** دَهَشْتُ فَأَخْرَجْتُ
 دَهَشْتُ بِمَا جَاءَ بِهِ وَهَلْ لَكَ فِي كَيْفَتِهِ قَوْلٌ مِنْهُ بِمَنْ يَرُدُّهُ
 لَيْسَ رَوْضِي لِي أَخْرَجَ الْيَمِينَ وَقَالَ الْقَاطِعُ
 رَوْضِي لَكَ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ قَاطِعُ
 ظَنَنْتُ أَنْ أَخْرَجَ الْيَمِينَ **فَقَالَ** مُوجِبُ
 كَانَ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ دَاجِي
 الْعَدَا الْقَوْدُ الْمُحْضُ وَالَّذِي يَدُلُّ عَنْهُ يُعَدُّ إِلَيْهِ
 عَدُوٌّ نَحْوُ عَصَا يَدِي يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 عِنْدَ سَقُوطِهِ أَوْ مُوجِبُهُ أَحَدُ الْأَمْرَيْنِ لَا يَصِيحُ
 أَرَزُو سَقُوطُهُ نَحْوُ يَدِي يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 فِيهِ قَوْلَانِ أَرَجُّهُمَا عِنْدَ الْأَكْثَرِينَ الْأَوَّلُ وَعَلَى
 دَرَجَةِ دَوَقِ الْوَلَدِ أَرَجُّهُمَا لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 الْقَوْلَيْنِ لِلْوَلَدِ أَنْ يَعْفُوَ عَلَى الذِّمَّةِ لَا يَجْتَازُ
 يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 إِلَى رِضَا الْجَانِي وَإِنْ قُلْنَا أَنَّ مُوجِبَهُ الْقَوْدُ
 يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 وَالَّذِي يَدُلُّ عَنْهُ فَلَوْ عَفَى وَأُطْلِقَ فَلَا يَحُجُّ
 دَرَجَةِ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 أَنَّهُ لَا يَحُجُّ لِلذِّمَّةِ **وَلَوْ عَفَى** عَنْ الذِّمَّةِ كَانَ لِقَوْلِهِ
 لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 وَلَهُ الْعَفْوُ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى الذِّمَّةِ **وَلَوْ عَفَى** عَمَّا
 يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ

غَيْرُ حُجٍّ لِلذِّمَّةِ وَقِيلَ الْجَانِي تَبَتَ ذَلِكَ الْمَالُ
 يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 وَنَقَطَ الْقَوْدُ وَإِنْ لَمْ يَقْبَلْ لَمْ يَتَبَتْ وَلَا يَحُجُّ أَنْ
 دَرَجَةِ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 الْقَوْدُ لَا يَسْقُطُ **وَالْحُجُّ** بِالْمَقْلِسِ لَا يَحُجُّ
 يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 عَنْ الْمَالِ إِنْ قُلْنَا أَنَّ مُوجِبَ الْعَدَا أَحَدُ الْأَمْرَيْنِ
 أَرَزُو لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 وَإِنْ قُلْنَا الْمَوْجِبُ الْقَوْدُ فَإِنَّ عَفَى عَلَى الذِّمَّةِ فَذَلِكَ
 يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 وَإِنْ أُطْلِقَ فَعَلَى مَا سَبَقَ وَإِنْ قَالَ عَفَوْتُ عَلَى
 يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 أَنْ لَا مَالٍ فَلَا يَحُجُّ أَنَّهُ لَا يَحُجُّ **بِحُكْمِ الْمَقْلِسِ**
 يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 فِي الذِّمَّةِ حُكْمُ الْمُقْلِسِ فِي جَوَابِ أَكْثَرِهِمْ وَمِنْهُمْ
 يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 مَنْ جَعَلَهُ كَالصَّيِّ **وَلَوْ نَصَّ** عَنِ الْقَصَصِ
 يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 عَلَى مَا نَسْتَنْ مِنَ الْإِيلِ لَمْ يَصِحَّ إِنْ قُلْنَا الرِّوَاةُ
 يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ
 أَحَدُ الْأَمْرَيْنِ وَإِنْ قُلْنَا أَنَّ الْوَاجِبَ الْقَصَصُ
 يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ لَمْ يَرُدُّهُ

فَالْأَصَحُّ الصَّحَّةُ **فَقَطَّ** الْمَالِكُ لِأَمْرِ إِذَا

از آنکه مالک در صورت است

قَالَ لَيْتَهُ أَقْطَعَ يَدِي فَقَطَّعَهَا لَمْ يَكُنْ مِنْهُ قِصَاصٌ

بگویند خبر خود را بگویم دست مرا بریده است او را از من نمی شود قصاص

وَلَا دِيَّةٌ فَإِنْ سَرَى لَقَطَعَ إِلَى النَّفْسِ وَقَالَ أَقْتُلْنِي

و نه دیت بیا که سرای کرد آن ببرد بر نفس یا بکشتن خود بگویند

فَقَتَلَهُ لَمْ يَجِبِ الْقِصَاصُ وَلَا الدِّيَّةُ أَضَاعَ عَلَى

بهر کشته او را واجب قصاص و نه دیت نیز ضایع

أَظْهَرَ الْقَوْلَيْنِ **وَلَمْ يَقْطَعْ** عُضْوًا مِنْ إِنْسَانٍ فَعَفِيَ

اظهار دو قول و اگر برید اعضا از انسان بپوشید

الْحَقُّ عَلَيْهِ عَنْ مُوجِبِ تِلْكَ الْحَيَاةِ أَرْضًا وَقَدْ

حق بر او است از موجب آن حیات است ارضی باطن

فَإِنْ لَمْ يَتَّعِدْ الْحَيَاةَ عَلَى أَقْلٍ قِصَاصٌ وَلَا أَرْضٌ

بیا که نگذارد حیات را بر اندکی قصاص و نه ارضی نیز

فَإِنْ سَرَى إِلَى النَّفْسِ فَلَا قِصَاصَ فِي النَّفْسِ كَالْأَرْضِ

و اگر سرای کرد بر نفس بی قصاص است در نفس چون ارض

قِصَاصٌ فِي الظَّرْفِ **وَلَمْ يَقْطَعْ** الْعُضْوَ فَإِنْ جَرَى

قصاص در عضو و اما از من اعضا برید اگر جاری

لَفْظُ الْوَصِيَّةِ بِأَنْ قَالَ أَوْصَيْتُ لَهُ مَا نَزَلَ مِنْ

لفظ وصیت چنانکه بگوید وصیت کردم بر او آنچه نازل شد از من

الْحَيَاةِ فَإِذَا مَاتَ مِنْهَا صَارَتْ الْوَصِيَّةُ وَصِيَّةً

حیات بیا که برید از او چنانکه میگوید آن وصیت وصیت

الْقَاتِلِ

لِلْقَاتِلِ وَقَدْ سَبَقَ حُكْمُهَا وَأَنْ كَانَ الْجَارِي لَفْظًا

برای قاتل و پیشتر حکم آن و اگر بود لفظی

الْعَفْوُ وَالْإِبْرَاءُ أَوْ الْإِنْقِاطُ بِأَنْ قَالَ عَفَوْتُ

عفو یا ایفاء یا انقطاع چنانچه بگوید عفو نمودم

عَنْ أَرْضٍ مِنْ الْحَيَاةِ أَوْ أَبْرَأْتُ عَنْهُ أَوْ اسْقَطْتُهُ

از زمین من حیات یا بری کردم از او یا برافروخته نمودم

فَالْأَصَحُّ أَنَّهُمَا لَا يَجْعَلُ كَالْوَصِيَّةِ بَلْ يَقْطَعُ

فقط این دو لفظ را نمی کند چون وصیت بلکه باطل است

الْأَرْضُ وَالزِّيَادَةُ عَلَى أَرْضِ الْعُضْوِ إِلَى تَمَامِ الدِّيَّةِ

ارضی و آنچه زیاده است بر ارضی آن عضو تا تمام دیت

وَالْحَيَاةُ إِنْ اقْتَصَرَ عَلَى الْعَفْوِ عَنْ مُوجِبِ الْحَيَاةِ

و حیات اگر اقتصر بر عفو نمودن از موجب حیات است

وَأَنْ تَعْرِضَ لِمَا يَجْدُثُ مِنْهَا فَعَفِيَ عَنْ أَرْضِهِ

و اگر اظهار کند آنچه حادث باشد از او بپوشید از ارضی

فَكَذَلِكَ فِي أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ وَإِنْ سَرَى الْقَطْعُ

پس چنانکه در صحیحتر قول و اگر سرای کرد بریدن

إِلَى الْعُضْوِ آخَرَ كَمَا إِذَا قُطِعَ أَصْبَعًا فَقَدْ أَكَلْتُ الْكَفَّ

برای عضو دیگر چنانکه اگر برید انگشتی بریده در دست است کف

فَالْأَصَحُّ وَجُوبُ ضَمَانِ الشَّيْءِ **فَقَطَّ**

از آنکه واجب است ضمانت آن چیز را

إِذَا اسْتَحَقَّ الْوَلِيُّ قِصَاصَ النَّفْسِ بِقَطْعِ الظَّرْفِ

چون استحققت ولی قصاص نفس بر بریدن عضو

فَعَفِيَ عَنْ قِصَاصِ النَّفْسِ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَطْعُ الظَّرْفِ

وَلَوْ عَفِيَ عَنِ الْقَطْعِ قَطْعُ لَهْ حَرْفِ الرَّقَبَةِ فِيهِ جُنَا

أَقْوَى الْمَالِ وَلَوْ نَطَعَ طَرَفُهُ ثُمَّ عَفِيَ عَنِ النَّفْسِ

مُجَانًا فَإِنْ سَرَى الْقَطْعُ بَانَ بِطُلُوعِ الْعَفْوِ وَإِنْ دَفِنَ

صَحَّ وَلَمْ يَلْزِمُهُ بَقْطَعُ الْيَدَيْنِ وَتَوَلَّى بِالشَّيْءِ

الْقِصَاصِ ثُمَّ عَفِيَ وَقَتْلُ الْوَكِيلِ الْحَافِي خَامِلًا

بِالْعَفْوِ وَلَا قِصَاصَ عَلَيْهِ وَلَكِنْ يَجِبُ الدِّيَّةُ

فِي أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ وَالْأَمْرُ أَنَّهَا تَكُونُ عَلَى الْوَكِيلِ

لَا عَلَى عَاقِلِيهِ وَإِنَّهُ إِذَا عَزَمَ لَا يَرْجِعُ بِهَا

عَلَى الْعَاقِلِيِّ وَالْأَمْرُ أَنَّ الْقِصَاصَ عَلَى امْرَأَةٍ

وَنَكْمًا عَلَيْهِ جَائِزٌ وَسَقَطَ الْقِصَاصُ فَإِنْ

بُرِّحَ كَتِفُهُ

طَلَعَهَا قَبْلَ الدُّخُولِ فَيَرْجِعُ بِنِصْفِ أَرْشِ

الْحَيَاةِ أَوْ يَنْصِفُ مَهْرَ الْمَثَلِ فِيهِ قَوْلَانِ

رُجِحَ مِنْهُمَا الْأَوَّلُ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

كِتَابُ الدِّيَّاتِ

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِدْيَةٌ مَسْكُوتَةٌ إِلَى أَهْلِهَا

وَيُرْوَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

كَتَبَ إِلَى أَهْلِ الْيَمَنِ أَرْشَ فِي النَّفْسِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ

مَعْلُوقٌ بِقَتْلِ الذِّكْرِ الْحُرِّ الْمَسَامِيَّةِ مِنَ الْإِبِلِ

وَتَكُونُ مُحْتَمَةً إِذَا كَانَ الْقَتْلُ حَطًّا عَشْرُونَ

مِنْهَا يَنْتُ حَاضٍ وَعَشْرُونَ يَنْتُ لَبُونٌ

وَعَشْرُونَ إِنْ لَبُونٌ وَعَشْرُونَ حَقَّةٌ وَعَشْرُونَ

دِيَّةً

بلي

از من و جماعتی که در این شهر است ان شاء الله تعالی در هر روز یک بار

أول شهر الحرم وهي ذو القعدة وذو الحجة والمحرم.

یا وای شکر خدا در ماهها حرام و ماهها حرام و روزها حرام و روزها حرام

درج است بامکر و افغ نوزادان و افغی هر قریه پس و افغی از افغی من و افغی از افغی من

میراج میراں انراں ایںراں و سرائے

وَأَرْبَعُونَ خَلِيفَةً وَالْخَافِيَةَ الْحَامِلَ وَسَوَاءُ كَانَتْ

خَمْسَةٌ أَوْ ثَلَاثَةٌ فَتُحْبَرُ عَلَى الْعَاقِلَةِ مُوَحَّدَةٌ

١- كَيْفَ تَكُونُ الْكَلِمَاتُ فِي الْقُرْآنِ

بسم الله الرحمن الرحيم

یوسف سرمد علی بنی و شادان بیت بر جان و روحانی که در این دین است

محمد بن عبد الله بن الحسين بن علي بن ابي طالب

لا يؤخذ في الذي تمعيب ولا مريض

لأن موضو المسألة واضحة في الخلفات

و اما در اینجا در هر دو

کتابت: ۱۳۰۲/۱۲/۱۲

٢٠٠

طهران آستان قدس شاهنشاهی ایران

کمر فیه شونده و انگلی که لایق شده باشد جزو دینه اند عاقله یا جاهله

این هم میلت ایبار برین است
که در خانه نشاندن ایشان را

از نو غلبه

بِإِلِّهِ الْبَلَدِ أَوْ الْقَبِيلَةِ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَلَدِ يَهْدِيهِ فَإِنْ

لَمْ يَكُنْ فِي الْبَلَدِ أَوْ الْقَبِيلَةِ إِبِلٌ أُعْتِمَ إِبِلٌ أَقْرَبُ

الْأَفْئِدَةُ وَالْهَوَايَا: أَمْثَلُهَا نَظْرُ الْبَصَرِ:

[illegible]

از جانب اشرار شهر برینگو و آتش و غیر اینست برانچه گفتند

مکرر شود از این صفت که او را کمال است

وَأَدْنَىٰ تَوَكُّعٍ فَلَا يَحْدِلُ إِلَّا فِي عِزِّ الْأَلْبَتَرِ أَصْحَابِ

المستحق ومن عليه على القيمة وغيره

جَارَ أَيضًا وَإِذَا الْمَوْجِدُ لِإِيلَ هُنَاكَ فَالْقَدِيمُ

جَارَ أَيضًا ^{جاری است} وَاِذَا الْمَوْجِدُ ^{پیدا شود} لِإِيلَ هُنَاكَ ^{در آنجا} فَالْقَدِيمُ ^{پس در نزد قدیم}

أَنَّ الرُّجُوعَ إِلَى الْإِلَهِ دِينًا وَأَنَا عَشْرَ أَلْفٍ دِينَ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَجَعَ إِلَى قِيَمَةِ الْإِلَهِ بِالْعَمَلِ مَا

بَلَغَتْ وَيُقِيمُ بِعَالِبٍ يَقْدِرُ الْبَلَدَ فَإِنْ وَجِدَ

بَعْضُ الْإِلَهِ الْوَاحِدَةِ أَخَذَ الْمَوْجِدُ وَقِيَمَةُ الْبَلَدِ

دِينَهُ أَلْفَ دِينَ عَلَى التَّصْفِيفِ مِنْ دِينَةِ الرَّجُلِ وَكَذَا

دِينَهُ أَطْرَافُهَا وَجَرَاحَاتُهَا عَلَى التَّصْفِيفِ مِنْ دِينِهِ

أَطْرَافُ الرَّجُلِ وَجَرَاحَاتِهِ ^{وَالْحَمْدُ لِلَّهِ} كَالْمَرْءِ

فَقِيلَ دِينُ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ ثَلَاثُ

دِينِ الْمُسْلِمِ وَهِيَ ثَلَاثَةٌ وَثَلَاثُونَ وَثَلَاثُ دِينِ

الْمَجُوسِيِّ ثَلَاثًا عَشْرَ دِينِ الْمُسْلِمِ وَهِيَ مِنَ الْإِلَهِ

سِتَّةٌ وَثَلَاثَانِ وَدِينُهُمْ عَلَى التَّصْفِيفِ مِنْ دِينِهِ

الرِّجَالِ وَاللَّيْلِ فِي دِيَانَتِهِمُ التَّغْلِيظُ وَالْتَحْفِيفُ

فَمِنْدَ التَّغْلِيظِ حَيْثُ قُتِلَ الْيَهُودِيُّ عَشْرَ حَقًّا

وَعَشْرَ جَدَائِعٍ وَثَلَاثَ عَشْرَ خَلْفَةٍ وَثَلَاثُ

وَعَلَى الْأَوَّلِ وَالْقَتْلِ وَالْقَتْلِ لَمْ يَكُنْ عَقْدُ

دِينِهِ لَكِنْ لَوْ دَخَلَ أَحَدُهُمْ رَسُولًا لَمْ يَتَعَرَّضْ لَهُ فَإِنْ

قَتَلَهُ قَاتِلٌ قُتِلَ أَخْرَجَ الدِّيَابَ وَهِيَ دِينُ الْمَجُوسِيِّ

وَمِنْ كَذَلِكَ دَعْوَةُ الْإِسْلَامِ مِنْ هَؤُلَاءِ فَالْأَمْرُ

أَنَّه إِنْ كَانَ مُتَمَكِّنًا يَدِينُ لَمْ يَسُدَّ لِحَبِّ فِيهِ

أَمَلُ ذَلِكَ الدِّينِ فَإِنْ كَانَ مُتَمَكِّنًا يَدِينُ قَدْ بَدَأَ

يَحْبِبُ فِيهِ أَخْرَجَ الدِّيَابَ ^{فَقِيلَ} فِي الْمَوْجِدَةِ

دِينِ الْمُسْلِمِ

دِينِ الْمُسْلِمِ

دِينِ الْمُسْلِمِ

دِينِ الْمُسْلِمِ

دِينِ الْمُسْلِمِ

دِينِ الْمُسْلِمِ

دِينِ الْمُسْلِمِ

دِينِ الْمُسْلِمِ

دِينِ الْمُسْلِمِ

دِينِ الْمُسْلِمِ

دِينِ الْمُسْلِمِ

مِنْ جَرَاحَاتِ الرَّأْسِ وَالْوَجْهِ نِصْفُ عَشْرِ الدِّيَةِ

کدام جراحتی از سر و صورت نصف ده دینار است

وَهُوَ خَمْسٌ مِنَ الْإِبِلِ فِي حَقِّ مَنْ تَجَبَّدَ الدِّيَةِ

وآنست پنج رای از اسب بابت در حق کسی که بجای دینار دست

الْكَامِلَةِ يُقْتَلُهُ فِي الْحَائِمَةِ مِنْهُ مِنَ الْإِبِلِ

تمام بکشتن کسی که در حاشیه از اسب از اسب

اِنْ كَانَتْ مَعَ الْإِبِلِ فَإِنْ كَانَتْ دُونَهُ فَفِيهَا

اگر بود با اسب یا اگر نبود در آنست

خَمْسٌ مِنَ الْإِبِلِ عَلَى الْأَخْبِ فِي الْمَنْقَلَةِ خَمْسَةَ عَشْرَ

پنج دینار از اسب در آنست و در منقله و در آنست

وَفِي الْمَأْمُومَةِ ثَلَاثُ الدِّيَةِ وَإِذَا لَمْ يَكُنْ وَاحِدٌ وَهَتَمَ

در مأیوم سه دینار است و اگر نبود و هتیم

أُخْرَى وَنَقَلَ ثَالِثٌ وَأَمَّ رَابِعٌ فَعَلَى الْإِبِلِ الْقِصَاصُ

دیگری و نقل ثالث و امم رابع فعلى اسب قصاص

أَوْ خَمْسٌ مِنَ الْإِبِلِ وَعَلَى الثَّانِي خَمْسٌ وَعَلَى الثَّالِثِ

یا اسب یا اسب و بر حق دوم پنج دینار و بر حق سوم

خَمْسٌ وَعَلَى الرَّابِعِ ثَمَنَةُ ثَلَاثِ الدِّيَةِ وَهِيَ

پنج دینار و بر حق چهارم ثمنه ثلاثه دینار و آنست

ثَمَانِيَّةٌ عَشْرٌ وَثَلَاثٌ لِعَبْدٍ وَفِي الْمَوْضِعِ

هشتاد و سه دینار و در آنست و در آنست

عشر
دینار

مُقَدَّرٌ وَلَكِنْ إِنْ أَمُكَنَّ أَنْ يُعْرِفَ قَدْرَهَا مِنْ

مقدر و لكن اگر ممکن است که بداند مقدار آنست

الْمَوْضِعِ وَجَبَّ قَطْعُهَا مِنْ أَرْضِ الْمَوْضِعِ وَإِنْ

بوم و اگر بشود بخت آن بوم از ارض بوم و اگر

لَمْ يَكُنْ فَالْوَجِبُ الْحَكُومَةُ وَلَيْسَ فِي الْجَرَاحَاتِ

نکند و اگر نبود حکومت و ليس في الجراحات

عَلَى سَائِرِ الْبَدَنِ أَرْضٌ مُقَدَّرَةٌ وَفِي الْحَائِفَةِ ثَلَاثُ

بر بقیه بدن ارض مقدره و در حاشیه سه

الدِّيَةِ وَهِيَ الْجَرَاحَةُ ثَلَاثُ الدِّيَةِ كَمَا مَوْمَةِ

دینار و آنست جراحتی که سه دینار است مانند جراحتی که سه دینار است

الْوَاصِلَةِ إِلَى أَمِّ الدِّمَاغِ وَالْجَرَاحَةُ الْوَاصِلَةُ

که رسید به سوی امم دماغ جراحتی که رسید به سوی

جَوْفٍ لِأَعْظَمِ مِنَ الطَّنِّ أَوْ الصَّدْرِ أَوْ عَرَةِ

اندر او بزرگتر از شکم یا سینه یا گردن

الْفَرْجِ أَوْ الْجَنْبَيْنِ أَوْ الْخَاصِرَةِ أَوْ غَيْرِهَا أَرْضٌ

گردن یا دو پهلو یا شانه یا کمر یا بغل یا غیره و ارض

الْمَوْضِعِ لَا تَخْتَلِفُ بِصَغَرِهَا وَكِبَرِهَا وَإِنْ لَعَدَتْ

بوم بوم بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

تَعَدَّ الْأَرْضُ فَإِنْ أَوْضَحَ فِي مَوْضِعَيْنِ

شماره ارض اگر روشن بود در دو موضع

وَبَقِيَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ وَالْجِلْدُ فَهُمَا مَوْضِعَانِ

و باقی بین آنها گوشت و پوست پس آن دو موضع است

وَأَنْ يَبْقَى أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ فَالْحَاصِلُ مُوَضِحَةٌ
 وَأَحَدُهُ عَلَى الْأَصَحِّ وَالْأَصَحُّ أَنَّهُ لَوْ نَزَلَ فِي الْإِبْطَاحِ
 مِنْ الرُّسُلِ إِلَى الْوَحْدَةِ أَوْضَحَ مُوَضِحَةٌ وَاحِدَةٌ
 بَعْضُهَا عَمْدٌ وَبَعْضُهَا خَطَأٌ فَالْحَاصِلُ مُوَضِحَتَانِ وَأَنَّهُ لَوْ
 أَوْضَحَ مُوَضِحَةٌ ثُمَّ عَادَ وَوَسَّعَ مَا فَالْحَاصِلُ مُوَضِحَةٌ
 وَاحِدَةٌ وَلَوْ وَسَّعَ مَا عَمِدَ مُوَضِحَتَانِ وَتَعَدَّدَ
 الْحَافِظَةُ بِمَا تَعَدَّدَ دِيمَا الْمَوْضِعِ وَلَوْ ضَرَبَ بِسِنَانٍ
 لَهُ رَأْسَانِ فَقَدْ نَزَلَ إِلَى جُودِهِ فَمَا جَانِبَتَانِ وَكَذَلِكَ
 لَوْ تَقَدَّمَ مِنَ الْمَطْنِ وَخَرَجَ مِنَ الظَّهْرِ فِي أَصَحِّ
 الْوَحْدَتَيْنِ وَكَذَلِكَ مَالِ الْمَوْضِعِ وَالْحَافِظَةُ بِالْخَامِرِ
 الْمَوْضِعِ لَا يَسْقُطُ أَرْشُهُمَا فَالْحَافِظَةُ ظَاهِرُ الْمَذْهَبِ
 جَاءَ أَوْ سَقَطَ إِلَى نَحْوِ الْإِسْمِ وَمَوْضِعُهُ

أَنَّ فِي الْأَدْنَى الدِّيَّةَ الْحَكُومَةَ وَفِي إِحْدَاهُمَا
 التَّصْفِ وَفِي بَعْضِهَا قِطْعُهُ **وَلَوْ تَقَدَّمَ عَلَى الدِّيَّةِ**
 فَاسْتَحَقَّتْ آتَى يَبْتَ فَاَلْوَأَجِبُ الدِّيَّةُ
 أَوْ الْحَكُومَةُ فِيهِ قَوْلَانِ أَصَحُّهُمَا الْأَوَّلُ وَثَبَتَ
 عَلَى الْخِلَافِ مَا إِذَا قَطَعَ أَذْنَيْنِ مُسْتَحَقَّتَيْنِ
 عَلَى الْأَصَحِّ تَحِبُّ عَلَيْهِ الْحَكُومَةُ **وَلَوْ تَقَدَّمَ**
 الْعَيْنُ كَمَالِ الدِّيَّةِ وَفِي إِحْدَاهُمَا نِصْفُهَا **وَلَوْ تَقَدَّمَ**
 السَّلَامَةُ مِنَ الْأَعْوَرِ تَحِبُّ فِيهَا التَّصْفِ أَيْضًا
 الدِّيَّةُ فِي عَيْنِ الْأَحْوَلِ وَالْأَعْمَشِ وَالْعَمَشُ
 ضَعْفُ الدِّيَّةِ **وَلَوْ تَقَدَّمَ** مِنْ فِي عَيْنِ بِيضٍ
 لَا يَنْقُصُ صَوُّ الْعَيْنِ فَإِنْ نَقَصَ قَالُوا الْحَقِيقَةُ
 كَمَا نَقَصَ صَوُّهَا

فَإِنْ لَمْ يَنْصَطِرْهَا لِحُكُومَةٍ وَفِي أَجْفَانِ الْأَنْفِ الدِّينَ

وَفِي الْوَحِيدِ الرَّعْجُ وَجُفْنُ الْأَعْيُ كَجُفْنِ الْبَصِيرِ

وَفِي قَطْعِ الْمَارِ الدِّينَ وَهُوَ الَّذِي لَانَ وَخَلَّاهُ

الْعَظِيمُ وَيَنْتَمِلُ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتِ الظُّرْفَيْنِ وَالْوَرَقِ

بَيْنَهُمَا وَفِي كُلِّ وَاحِدَةٍ ثَلَاثُ الدِّينِ فِي أَحَدِهِ

الْوَجْهَيْنِ وَالشَّاهِدِ الدِّينِ فِي الظُّرْفَيْنِ وَفِي الْحَاظِرِ

الْحُكُومَةِ وَالْمَقْصِدِ الدِّينِ وَفِي أَحَدِهِمَا التَّصْفِ

وَالشَّقْ فِي عَضِّ الْوَجْهِ إِلَى الشَّقَيْنِ وَفِي طَوَلِهِ

إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي يَسْتُرُ الدِّينَ عَلَى الْأَظْهَرِ

وَفِي اللِّسَانِ الدِّينَ وَالْأَلْفِ وَالْأَرِثُ وَالْأَلْفُ

كَغَيْرِهِمْ وَكَذَا الظُّفْلُ إِنْ ظَهَرَ مِنْهُ أَثَرُ الْفُلُقِ

عَلَى

عَلَى دِيْنِهِ وَبِالْحَرْكِ عِنْدَ الْبَكَاءِ وَالْأَمْتِصَاحِ

كَذَلِكَ إِنْ لَمْ يَظْهَرْ عَلَى الْأَظْهَرِ **فِي السَّابِ**

الْآخِرِ الْحُكُومَةُ وَفِي ثَمَنِ الدِّينِ الْحَرْمِ الْمُسْلِمِ

حَسَنٌ مِنَ الْإِبِلِ وَيَكْمُلُ الْأَرْضُ بِكَيْسٍ يَظْهَرُ مِنْ

الْتِيْنِ وَإِنْ تَقَى السَّخِ **وَلَوْ قَلَعَ** السَّخِ مَعَ التِّيْنِ

لَمْ يَحْبِ زَيْلُهُ عَلَى الْأَرْضِ **وَفِي السَّابِ** الشَّاعِيَةِ

الْحُكُومَةُ وَلَا أَثَرَ لِكُورِ التِّيْنِ مُخَرَّجَةً كَرِيْبَةٍ

وَإِنْ كَانَتْ الْحَرْكَةُ سَدِيدَةً وَجَلَّتْ الْمَنْفَعَةُ

لَمْ يَحْبِ إِلَّا الْحُكُومَةُ وَأَقْصَتْ وَلَمْ تَبْطُلْ

فَالْأَحْصَى تَكْمِلُ الْأَرْضَ وَلَوْ قَلَعَ مِنْ حَيْ

لَمْ يَشْعُرْ وَلَمْ يَحْدُ وَإِنْ قَادَ الْمُنْبِتُ وَجِبَ

عَلَى

الأرض **واقوى** القولين انه مات قبل ان يتبين
 الارض وهو من اسرار الله عز وجل
 لئلا لا يحجب الارض **واقوى** لو قطع من مشغور
 حاله واجبه من الارض والحق ان يكون الارض
 واخذ الارض فعاتيات السن لا يتردد ويجب
 يكون من ان يكون من ان يكون من ان يكون
 يقطع الانسان كما ما يقتضيه الحيات في الظاهر
 يكون منها من ان يكون من ان يكون من ان يكون
 القولين **والثاني** لا يحجب عند اتحاد الجاني والجماع
 وهو من اسرار الله عز وجل
 الادوية النفس **والثاني** الذية وهما العظام
 من حيث هي من اسرار الله عز وجل
 اللذان تنبت عليهما الانسان الفلي وفي
 من اسرار الله عز وجل
 احدهما ان ثبت الآخر اليصف وان كان
 كما انهما من اسرار الله عز وجل
 عليهما الانسان لم يدخل ارضه في رتبة
 من اسرار الله عز وجل
 العينين علي اصح الوجهين **والثاني** الذية
 من اسرار الله عز وجل
 وتكمل بالتقاط الاصابع **والثاني** الكف مع
 من اسرار الله عز وجل

الاصابع

الاصابع بالقطع من الكوع لم يزد اليكف شيء
 الحشاش من اسرار الله عز وجل
 ولو قطع من المرفق ومن المنك وجبت الحكومة
 من اسرار الله عز وجل
 مع الذية وفي كل اصبع من صاحب الذية الكاملة
 من اسرار الله عز وجل
 عشر من الابل **وفي كل** اتملة ثلث العشر الا في
 من اسرار الله عز وجل
 اتمل في الالبام في كل واحدة نصفه **وقد خلق**
 من اسرار الله عز وجل
 المروعة ديتها والحمة المجمع الثاني على رأس
 من اسرار الله عز وجل
 الشدي **والثاني** انه لا يحجب في خلق
 من اسرار الله عز وجل
 الرجل لا الحكومة **وفي الذكر** الذية وكذلك
 من اسرار الله عز وجل
 في الاثنين **والصغير** والشخ والعين كغيرهم
 من اسرار الله عز وجل
 وتكمل الذية بقطع الحشفة **والثاني** الذكر مع الحشفة
 من اسرار الله عز وجل
 كالكف مع الاصابع وفي بعض الحشفة
 من اسرار الله عز وجل

والاصابع

دستان **ولو** انكر الحان زوال التمتع صح به
 در دست و اگر انكار کرد جای را بر آن ششای
 فی نومه و غفلته فان انزعج بان كذبه والاحلف
 در وقت خواب یا در وقت غفلت بر آن بگوید که دروغ است و الله را سوگند
 واخذت الذیة **وان** انتقص تمتعه من الاذنين
 و بگرفتند و دست آن و اگر نقصان شرای از هر دو گوشت
 فان عرف قدر النقض ان عرف انه كان من
 پس اگر دانست مقدار ان نقصان چنانکه معرفت منقطع بود در
 ای موضع لیمع قصار الان لیمع مما دون
 کمال جای هر کسی شود پس بر آن چیزی که کمتر از آن کمتر
 تلك الماسة وجب قسط ما نقص والا فمؤخذ
 از آن سیه واجب شود چنانکه اگر نقصان بود و الا پس مؤخذ
 حکومت یقدرها الحاكم باجتهاده وفيه وجه
 حکومت که مقدر نماید آنرا حاکم باجتهاد و در حق او وجه
 اخوانه ليعبر ليمع من في مثل بيته وصحته
 و بگویند که اعتبار بشودن کسی است که بعد سال او و صحیح او
 ويضبط التفاوت **وان** نقص من اخذ
 و ضبط نماید تفاوت را و اگر ناقص بود از یک
 الا في حتمت العيلة وضبط منه في سماع
 از او که در غایت آن بود و ضبط نماید بکار کردن کردن
 الصحبة ثم صحت الصحبة وضبط منه في
 در صحبه پس بگرفتند صحبه را و ضبط نماید جای سینه

سماع العيلة و يؤخذ قسط التفاوت من
 شنیدن کورن عیله و بگرفتند قسط تفاوت را از
 الذیة **وفي** ضوء العينين الذیة وفيه من اخذ
 دست و در بینای هر دو چشم دست نماید از بینای از یک چشم
 النصف **ولو** فقاء عينيه لم يجب الاذنية
 نصف دست و اگر کور کرد هر دو چشم او واجب شود مگر دست
 واحد وان انكر الحان زوال البصر روجع
 واحد و اگر انكار کرد جای را بر آن ششای
 اهل الجيرة او يمتحن بتقريب عقرب او حذية
 اهل دانستن یا بآزمایند نزدیک عقرب او حذیه
 من حد قته مغافصة ويظهر انزعج ام لا **ولو**
 چشم او یا نگاه و بپوشد یا بپوشد یا نه
 انتقص ضوء العينين فعلى ما ذكرنا في التمتع
 ناقص شد هر دو چشم او یا بر آن که گفتیم در کتاب التمتع
وفي ازالة الشبهة بالحناية على الرأس وغيره
 در ازاله شبهه بر حنایه بر سر و غیره
 الذیة في اصح الوجوه **واذا** جنى على سبيله
 الذیة در اصح الوجوه **و اگر** جانی علی سبیل او
 فابطل كلامه فعليه الذیة **ولو** ابطال با
 بی بطلان کلام او بر او الذیة **و اگر** ابطال با
 لحناية بعض الحروف وزعت الذیة عليها
 حنایت بر بعض الحروف پس بر او الذیة بر هر حرفی

دور حرفهای که فست کمره نود برانها و دو دجرات علامه عزاد که ایکی حرفها است

در وقت در لغت عربی است حذف حرفه و قبل از کلام

داخل فرزند در قسمت این حرف که بلی گفته شود و نه حرف

در اصل

باقی مسافری سہارا راہروا در باطل نمودن حق تعالی عیال

دین دودل مرده اصحابینک اورنگیان و کرم بوده باشند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الهدى والبرهان
والله اعلم بالصواب

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

الدُّرَّةُ

در هر یک از اینها

وَجِبَ نَقْصُ الْبَيْتِ وَلَوْ قَطَعَ بِعِ السَّائِدِ فَذَلِكَ نَقْصُ الْبَيْتِ

1840

در باطن نوزاد چشیدن طعم دهنه است و در کمر و دوش و زانو ضربت

دستوری

ويوزع الديه عليها ولو انتقص فيه

الحكومة. والديّة في البطا المضغوطة

حکومت است و باید بود و این تمام در باطل نمودن فایده و قوت

لا مَناءَ بغيرِ الضَّلبِ وفوقَ الحبلِ وذَهَابِ

الحاء وفي إضمار الميم دستها على البعوض

در افغانی غزنی و زون دین علی او لایم

خير وفسر بعضا من رفع الحائرين مدخل

لَذِكُمْ وَمِنْ أَلَمْ يَكُنْ ثَقِيلًا: أَعَا الْفُ-

و حای دولت که برین و غیر این امور نیست در ۱۵۱۱

أحرور يرفع الحاجبين مدحلي الدر والدير

هُوَ الْأُظْهَرُ وَلَدَا لَمْ يَحْتَمِلَا الدَّاعَةَ الْوُطْأُ

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

لا قضاء لغيره لمن الزوج وطئها **فمن** لا

1891

يَتَحَقَّقُ الْإِقْتِصَاضُ إِذَا زَالَ الْبَكَارَةُ بَعْدَ رَأْيِهِ

الْجَمَاعُ لَزِمَهُ أَرْضُ الْبَكَارَةِ **وَالْأَزْهَانُ** إِلَى الْجَمَاعِ

لِشَيْءٍ أَوْ كَانَتْ هِيَ مُكْرَمَةً أَوْ لَأَمَّةً فَالْوَأَجِبُ

مَعْرِفَتُهُمَا نَيْبًا وَأَرْضُ الْبَكَارَةِ أَوْ مَعْرِفَتُهُمَا

بِكُرْافِهِ وَجَمْعَانِ أَظْهَرَهُمَا الْأَوَّلُ وَإِنْ أَلْهَمَا

مُسْتَحَقُّ الْإِقْتِصَاضِ فَلَا تَقَى عَلَيْهِ عَوْنِي وَجْهِي

إِنْ أَرَاهَا بَعْدَ الْإِلَاحِ لَزِمَهُ الْأَرْضُ **وَالْأَزْهَانُ**

الْبَطْنُ الدِّينِيَّةُ وَكَذَلِكَ فِي الْمَشْيُوفِي وَفِي نَقْضِهَا

لِلْحُكُومَةِ **وَالْأَزْهَانُ** ذَهَبَ كَثِيرُ الصُّلْبِ مَشِيرٌ

مَنْبِيَّةُ أَرْضِيَّةٍ وَجَمَاعَةٍ وَجَبَتْ دَيْنَانِ فِي أَحَدٍ

الْوَجْهَيْنِ **وَقَدْ** يَصْدُرُ جَنَائِيَاتٍ مِنْ وَاحِدٍ

يَتَحَقَّقُ مَا لَا كَثِيرًا كَأَطْرَافِ ثَبَانٍ وَطَائِفِ تَزَالُمٍ

يَمُوتُ الْحَقُّ عَلَيْهِ مِنْهَا فَلَا يَحِبُّ الْأَرِيَّةُ

النَّفْسُ وَكَذَا لَوْ عَادَ الْجَانِ وَحَرَ الزَّرْقَةُ

قَبْلَ أَنْ يَدْمُلَهَا فِي أَظْهَرِ الْقَوْلَيْنِ لَكِنْ لَوْ كَانَ

الْحَزَنُ وَالْجَنَائِيَاتِ خَطَأً أَوْ بِالْعَكْسِ فَلَا شَيْءَ

أَنَّهُ لَا تَدْخُلُ وَلَوْ كَانَ الْحَاظُ عَيْنَ جَنَّةٍ تِلْكَ

الْجَنَائِيَاتِ فَعَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُوجِبٌ

مَنْعَتِي **يَحِبُّ** الْحُكُومَةَ **يَحِبُّ** الْحُكُومَةَ

فِيهِ أَرْضُ مَقْدَرٍ مِنَ الْجَنَائِيَاتِ وَهِيَ جَزْءٌ

مِنَ الرَّيَّةِ لِيَسْتَبِيحَ إِلَيْهَا نِسْبَةُ مَا نَقَصَ تِلْكَ

الْجَنَائِيَاتِ مِنْ قِيَمَتِ لَوْ كَانَ رَقِيقًا وَقَدْ رَقِيقًا

فيه بالصفات التي هو عليها والذبة التي يوجب جرمها
 ارجى بان صفاتي كرمي برأيت وان ديت كرمي برأيت
 ذبة النفس وفي وجه العضو ذبة العضو الذي
 ديت لغرضه ودرت ديت ان عضو ديت
 وردت الحناية عليه نعم ان وردت الحراحت
 وانته جنت بروي بس كرمي برأيت
 على عضوله ارض مقدرة ولم تكلل الحكومة
 بر عضو كرمي برأيت ارض مقدرة ورسيدت ان كرمي
 ارض ان كرمي برأيت ارض مقدرة ورسيدت ان كرمي
 نقص الحاكم بالاجتهاد وشيئا وان وردت
 نقصان كرمي برأيت ارض مقدرة ورسيدت ان كرمي
 على عضو كرمي برأيت ارض مقدرة ورسيدت ان كرمي
 بر عضو كرمي برأيت ارض مقدرة ورسيدت ان كرمي
 فيوز ان تبلغ حكومتها ذبة عضو مقدرة وانما
 بر عضو كرمي برأيت ارض مقدرة ورسيدت ان كرمي
 ينقص عن ذبة النفس وانما بقدر الرق ويقوم
 كرمي برأيت ارض مقدرة ورسيدت ان كرمي
 الحق عليه بعد ان مال الحناية ونقصان
 كرمي برأيت ارض مقدرة ورسيدت ان كرمي
 القيمة حينئذ قد يكون لنقصان المنفعة
 جنت ديت كرمي برأيت ارض مقدرة ورسيدت ان كرمي

وقد يكون لا عوجاج وشيئ بقي فان كرمي
 نقصان وله تأثير القيمة فاحد الوجهين انته
 لا يجب شيئ سوى التعزير واظهرها انه لا بد
 من الحجاب مال وعلى هذا فيقدر الحاكم شيئا
 بالاجتهاد او ينظر الى ما قبل الان مال من الحلال
 المؤثرة في النقصان فيه وجهان اظهرهما الشا
 اقرب الالات اليه ومن نظر الى هذه
 المسئلة قطع الاصبع الزائد وقطع السرة
 الشاغية والاشارة المقدرة ارضها كالموضحة
 يتبعها الشين حوالها ولا يفر ديت حكومتها والتي
 لا يتقد ران شها لا يتبعها الشين على الظاهر بل

يُضْرَدُ بِالْحُكُومَةِ **فصل** الرقيق ضمن قيمته **فصل**
 ما بلغت **وان** جف عليه فيما دون النفس فان
 كانت نجاسة مما توجب مقدرا في الحر كالنجاح قطع
 الاطراف فاصح القولين ان الواجب جز من
 القيمة يشبه التماسية الواجب في الحر
 الى الذرية والثاني ان الواجب ما نقص من
 القيمة **فان** كانت لاوجب مقدرا في الحر قالوا
 ما نقص لا خلاف واذا قطع فاطع ذكره و
 انشبهه قالوا **واجب** على القول الاصح قهتان
 وعلى القول الاخر قد الرقصان فان لم ينقص
 شيئا **فصل** اذا اصاح على صبي

غير ممتزج على طرف من اوسطه ما تعدد سقط
 منه ومات وجب ضمانه **فصل** القولين انه لا
 يجب القصاص ولو كان على وجه الارض ومات
 من الصبيحة او ضاح على بالغ على طرف سطح
 سقط ومات فلا يصح انه لا ضمان **فصل**
 التلويح كالضايح **فصل** المنيق كالبايع
 ولو صاح على صبي فاضطر به الضيق وسقط
 ومات وجب الضمان ايضا **فصل** القيمة والحالة
 هذه تكون محققة على العاقلة **فصل** اذا قصد
 الصبي نفسه تكون مغالطة علمه **فصل**
 السلطان الى المرأة ذكرت عند سوء الخلق

منه ومات وجب ضمانه **فصل** القولين انه لا
 يجب القصاص ولو كان على وجه الارض ومات
 من الصبيحة او ضاح على بالغ على طرف سطح
 سقط ومات فلا يصح انه لا ضمان **فصل**
 التلويح كالضايح **فصل** المنيق كالبايع
 ولو صاح على صبي فاضطر به الضيق وسقط
 ومات وجب الضمان ايضا **فصل** القيمة والحالة
 هذه تكون محققة على العاقلة **فصل** اذا قصد
 الصبي نفسه تكون مغالطة علمه **فصل**
 السلطان الى المرأة ذكرت عند سوء الخلق

این میثاق بچهره خود را از نرس واجب شود ضامن این بچه

وَضَعُ صَبِيَّانِ فِي مَسْبَعَةٍ فَأَفْتَرَسَهُ الشَّعْرُ

فَلَا ضَمَانُ إِنْ كَانَ يَقْدِرُ عَلَى الْحَرَكَةِ وَالْإِسْتِقَالِ

فَلَمْ يَفْعَلْ وَكَذَلِكَ لَتُفْقِدُنِي فِي رَحْمَةِ الرَّحْمَنِ

اتَّبِعْ إِسْلَامًا بَيِّنَةً هَرَبَ الْمَطْلُوبِ وَ

لَقِيَ نَفْسَهُ فِي نَارٍ أَوْ مَاءٍ فَلَا ضَمَانَ وَالْوَقْتُ مِنْ

فَيَرْصُدُهُ فِي النَّارِ أَوِ الْمَاءِ أَوْ مِنَ السَّطْحِ يَأْزُكُنْ

عَنْ أَبِي الصَّامِتِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي السَّيِّدِ عَنْ
لَوْ أَخْخَفَ

هَسَقُفْ هَمْرَه عَلَا ظَهْرَ الْوَحْمَيْنِ **وَلَوْ سَلِمَ**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَهَ الضَّامَانُ بِحَفِّ الْيَتْرِ عَدُوْنَا حَفَّ

وادی وادی وادی

فِي مِثْلِ نَفْسِهِ أَوْ فِي سَوَاءٍ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيْنَا وَالْقَاتِلُ ذُمًّا

إلى دار غيره وقد حفر في التلحين فتردى فيها

فَأَشْبَهُ الْقَوْلَيْنِ وَجُوبِ الضَّمَانِ عَلَيْهِ

فَمِلْكٌ غَيْرُهُ غَيْرُ إِذْنِهِ هُوَ عَدْوَانٌ وَكَذَلِكَ

حَفَرْنَا فِي الْمَلِكِ الْمُشْرَكَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ غَيْرِهِ لَعْنَةُ

اِذْ يُنَادِي الشَّرِيكَ اَوْحَسْ فِي سِجَانِ صَفْحَةٍ

الناس **وَالَّذِينَ** لَمْ يَكُنْ خَضِرًا فَانْ حَفَرَ بِأُذُنِ الْأَعْمَى

فَلَا ضَمَانَ وَإِنْ حَفَرَ بَعِيرًا زَيْنَهُ نَظْرَانِ حَفَرَ

المَصْلَحَةُ نَفْسِهِ وَحَبَّ الصَّمَانِ وَأَنْ حَفَرَ الْمَصْلَحَةَ

عامة كل حف لواء المطرف الاصل انه لا ضل

الحكم في المتكبر في الشارع

در کتب معتبره در سوره و آنچه حاصل شد اند

اِشْرَاحُ الْجَنَاحِ إِلَى الشَّارِعِ وَمَا يَتَوَلَّدُ مِنْهَا مِنَ الْهَلَاكِ
 برون کردن چسب یا ساروی شارب و آنچه حاصل شود از آنها از جمله کشتن
 مَضْمُونٌ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مُضَرًّا **وَيَجُوزُ** اخْرَاجُ الْمَيَّازِ
 مضمون است و ضرر ندارد و مجوز است اخراج میاز
 إِلَى الشَّارِعِ وَمَا يَتَوَلَّدُ مِنْهَا مِنَ الْهَلَاكِ مَضْمُونٌ
 بوی راه روانی و آنچه حاصل شود از آنها از جمله کشتن مضمون است
 أَيْضًا فِي الْجَدِيدِ فَإِنْ كَانَ بَعْضُهُ فِي الْجِدَارِ وَبَعْضُهُ
 نیز در تاقچه بود پس اگر بود در دیوار و بعضی در آن
 خَارِجًا فَقَطْ الْخَارِجُ وَجِبَتْ كُلُّ الضَّمَانِ
 در دیوار بود به خارج و آنچه در دیوار بود واجب است هر ضامنی بود
وَإِنْ سَقَطَ الْكُلُّ فَالْوَاجِبُ يَصْفَقُهُ عَلَى
 و اگر بقیه تمام بر وجهی بقیه ضمان است سایر قری
 الْأَشْهُرِ **وَإِنْ سَاحِدًا** أَمَّا نِزْلُ إِلَى الشَّارِعِ فَهُوَ
 مشهور است و اگر ساجد و دیوار یا دیواری که می رسد به سوی الشارب بر آن ساجد
 كَالْجَنَاحِ يَضْمِنُ مَا يَتَوَلَّدُ مِنْ سُقُوطِهِ وَإِنْ
 مانند جناح است ضامن شود آنچه حاصل شود از آن سقوط خراج و اگر
 بَنَاهُ مُسْتَوِيًّا قَالُوا سَقَطَ فَلَا ضَمَانَ إِنْ لَمْ
 بنا کرد آن را در حالتی که بر مایل بود و بقیه بر وجهی است که
 يُمْكِنُ مِنَ الْهَدْمِ أَوْ الْإِصْلَاحِ وَكَذَا إِنْ يُمْكِنُ
 امکان داشت از هدم یا با درست کردن و نیز اگر ممکن بود
 فِي الظُّلْمِ الْوُجْهَيْنِ **وَيَجُوزُ** الْخِلَافُ فَمَا إِذَا
 در تاقچه ای که دو وجه دارد و مجوز است اختلاف فاما اگر

لغز

سَقَطَ إِلَى الطَّرِيقِ فَلَمْ يَرْفَعْهُ حَتَّى تَعْتَرِثَهُ إِنْسَانٌ
 افتاد بوی راه در آن که بر آن افتاد است تا بگذرد یا نه
 أَوْ هَلَكَ بِهِ مَالٌ **وَإِذَا طَرَحَ** قَامَاتُ الْبَيْتِ
 یا چیزی بود یا مال در دیوار انداخته شد ضامن خانه
 أَوْ قُتِلَ الْبَطْنُ فِي الطَّرِيقِ فَيَتَوَلَّدُ مِنْهَا هَلَاكٌ
 یا بچه ستی در خرابی در راه یا کسی که از آنها هلاک شود
 فَلَا صَحَّ وَجِبَتْ الضَّمَانُ **فَصَلِّ** إِذَا اجْتَمَعَ
 پس صحیح است و واجب است ضمان **فصل** اگر جمعی
 سَبَّاهِلًا عَلَى النِّعَافِ فَالْحَوَالَةُ عَلَى الْأَوَّلِ
 و در سبب هلاک بر نیکو است پس حواله بر اولین است
مِثَالُهُ حَقِيرٌ أَمْتَعَدَّ يَأْ أَوْ نَصَبَ سَكِينًا
 مثالی است ضامن بود بر وجهی یا نصب کرد کاردی
 وَوَضَعَ الْخَرَجَ أَمْتَعَدَّ يَأْ مَعْتَرِثَ إِنْسَانٍ
 و نهاد خراج را بیکدیگر یا نهادی بر بقیه یا نهادی
 بِالْخَرَجِ وَقَعَ فِي الْبُيْتِ أَوْ عَلَى السَّكِينِ وَهَلَكَ
 بر خراج افتاد یا بر بقیه یا نهادی بر بقیه یا نهادی
 فَالضَّمَانُ عَلَى وَاضِعِ الْخَرَجِ **وَلَوْ لَمْ يَكُنْ** وَاضِعٌ
 پس ضمان بر وجهی است که نهاد خراج را نهادی
 الْخَرَجِ أَمْتَعَدَّ يَأْ فَاَلْمَنْقُولُ وَجِبَتْ الضَّمَانِ
 خراج را نهادی یا فاما المنقول واجب است ضمان
 عَلَى الْخَافِرِ وَالنَّاصِبِ **وَلَوْ** وَضَعَ مَتَعَدَّ
 بر خفا و بر نصیب **وَلَوْ** وضع نمود متعدی

حَجْرًا وَآخِرَانِ حَجْرًا يَجْنِبُهُ قَتَعَتْهُمَا النَّاسُ وَ
هَلَكَ فَيَتَعَلَّقُ بِنُصْفِ السَّمَاءِ بِالْأَوَّلِ وَنُصْفِ
بِالْآخِرِينَ أَوْ يَكُونُ بَيْنَهُمَا اثْنَانِ فِيهِ وَجَمَانِ
أَظْهَرُهَا الثَّانِي **وَلَوْ أَنَّ** حَجْرًا فِي الطَّرِيقِ قَتَعَتْ
بِهِ إِنْسَانٌ وَخَرَّ حَتَّى تَقْتَرِبَ إِلَى آخِرِهِ وَهَلَكَ
فَضَمَانُ الثَّانِي يَتَعَلَّقُ بِالْمُذْخَرِ **وَلَوْ لَعَنَ**
بِقَاعِدِ أَوْ نَائِمٍ فِي الطَّرِيقِ أَوْ يَوَاقِفِ وَ
هَلَكَا أَوْ هَلَكَ أَحَدُهُمَا لَا ضَمَانَ إِنْ كَانَ
الطَّرِيقُ وَاسِعًا وَإِنْ كَانَ الطَّرِيقُ ضَيِّقًا
فَالَّذِي رَجَعَ وَحَكِيَ عَنِ النَّصْرَانِ فِي التَّعْثُرِ
بِالْوَاقِفِ لَمْ يَدْرُ مَا شَيْءٌ وَعَلَى

وَأَمَّا فِي التَّعْثُرِ فَإِنْ قَتَعَتْهُمَا النَّاسُ وَهَلَكَا أَوْ هَلَكَ أَحَدُهُمَا لَا ضَمَانَ إِنْ كَانَ الطَّرِيقُ وَاسِعًا وَإِنْ كَانَ ضَيِّقًا فَالَّذِي رَجَعَ وَحَكِيَ عَنِ النَّصْرَانِ فِي التَّعْثُرِ بِالْوَاقِفِ لَمْ يَدْرُ مَا شَيْءٌ وَعَلَى

عَاقِلَتُهُمَا

عَاقِلَتُهُمَا فِي التَّعْثُرِ بِالْوَاقِفِ
بِمَدْرَدُمُ الْمَاشِي وَعَلَى عَاقِلَتِهِ دِيَّةُ الْوَاقِفِ
فَقُلْ إِذَا اضْطَرَّ مَاشِيَانِ فَوْقًا
وَمَا تَأْكُلُ وَاحِدُهُمَا مَا تَبْغِيهِ فَعِلْ
صَاحِبِهِ فَيَقْطَعُ نُصْفَ دِيَّةِ كُلِّ وَاحِدٍ
مِنْهُمَا وَيَحِبُّ نُصْفَهُ مُحَقَّقَةً عَلَى عَاقِلَةٍ
الْآخِرِ إِنْ لَمْ يَقْضِ بِالْإِضْطِرَامِ بَأَن كَانَ أَعْمَى
أَوْ كَانَ ذَلِكَ ظُلْمًا وَإِنْ تَعَدَّى فَالْحَاصِلُ شَيْءٌ
عَمِلَ عَلَى عَاقِلَةٍ الْآخِرِ نُصْفَهُمَا مُعْتَظَةً **وَالَّذِي**
تَعَدَّى أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخِرِ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
حُكْمُهُ **وَالْأَمْرُ** أَنَّهُ يَحِبُّ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا

عَاقِلَتُهُمَا

كَهَارَانِ وَلَوْ كَانَا رَاكِبَيْنِ وَتَلَفَتِ الْمَذَابِثُ

دو کس است و اگر بودند دو سوار و تلف شد راهها

أَيْضًا قَالَتِي وَالْكَفَّارَةُ عَلَى مَا بَيْنَنَا وَفِي تَرْكَةِ

همین است و کفارت بر است که میان خودم و ترک

كُلِّ وَاحِدٍ مِمَّنْ نَصَفُ قَهْمَةً دَائِبَةً الْآخَرُ وَلَا

هر کدام از ایشان نصف قهمت دایم دیگر را

فَرَقَ بَيْنَ أَنْ يَتَّفِقَ جِنْسُ الرُّكُوبَيْنِ أَوْ يَخْتَلِفَ

فصلت در میان آنکه یک باشد جنس نه دو مرکب یا مختلف

وَاصْطِلَامُ الصَّيْدَيْنِ وَالْمَجْنُونَيْنِ كَاصْطِلَامِ

و بهم رساندن دو کوهگر و دو دیوانه مانند بهم رساندن

الْبَالِغَيْنِ الْعَاقِلَيْنِ مَا شِئْنِ كَانَا أَوْ رَاكِبَيْنِ

دو بالغ عاقل است پیاده بودند یا سوار

وَقَدْ رَكِبَا نَفْسَهُمَا وَكَذَا أَنْ أَرَكُمُ مَأْوَاهُمَا فِي

و حققت سوار شدند بر خود و نیز اگر سوار گردیدند بر آنجا

فِي أَحْصَى الْوَحْشَيْنِ وَإِنْ أَرَكُمُ مَأْوَاهُ مِنْ لَوْلَا يَهْلُهُ

در نزد ام وحش و اگر سوار گردیدند بر آنجا که کوه است بر او

عَلِمَ مَأْوَاهُ حَيْثُ رُفِعَ مِنْ دَيْتِهِمَا وَلَمْ يَنْقَهْ

بر آنجا که باطنش از دیت ایشان هم در آنست

الذَّابِتَيْنِ بَلْ ضَمَّانُ الْكُلِّ عَلَى الْفُضُولِ

هر دو داب بلكه ضامن همه بر فضول است

وَاصْطِلَامُ الْمَرَأَتَيْنِ كَاصْطِلَامِ الرَّجُلَيْنِ

و بهم رساندن دو زن مانند بهم رساندن دو مرد

وَإِنْ

وَإِنْ كَانَتَا حَامِلَتَيْنِ وَالْقَتَا الْجَنِيَّتَيْنِ فَالذَّيَّةُ

و اگر بودند دو حامله و دو زاده شده بود

عَلَى مَا سَقَوْا وَعَلَى كُلِّ وَاحِدَةٍ أَرْبَعُ كَهَارَاتٍ

بر هر یکی و بر هر یکی و بر هر یکی چهار کفارت است

عَلَى الْأَصْحَى وَعَلَى عَاقِلَةٍ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِمَّنْ

بر هر جوانی و بر هر عاقلی هر یکی از آن دو زن

يَصِفُ غَرْمَ الْجَنِينِ أَوْ يَصِفُ غَرْمَ الْجَنِينِ الْآخَرِ

یا صفت غرم جنین را یا صفت غرم جنین دیگر را

وَلَوْ أَنَّكُمْ عَبْدَانِ وَمَا تِلْكَ مَا مَهْذَرَانِ

و اگر هم بران دو نفر و هر دو چه خطر است

وَإِنْ اصْطَلَمَتْ سَفِيَّتَانِ وَغَرَمَتْ بِلَهُمَا

و اگر بهم برافتاد دو کنیه و غرم شد بر آن دو

فَالسَّفِيَّتَانِ كَالذَّابِتَيْنِ وَالْمَلَأَخَانِ كَالرَّاكِبَيْنِ

پس آن دو کنیه مانند دو داب است و دو کلاه مانند دو سوار

أَنْ كَانَتِ السَّفِيَّتَانِ وَمَا تِلْكَ مَا لَدَا حَسَنِ الْجَنِينِ

اگر بودند آن دو کنیه و آنچه در آنست مثل کنیه آن دو

وَإِنْ كَانَ مَالِي السَّفِيَّتَيْنِ لِعَيْنِهَا فَعَلَى كُلِّ

و اگر مال آن دو کنیه در چشم آنهاست بر هر یکی

وَاحِدٍ يَصِفُ ضَمَّانُ مَالِي السَّفِيَّتَيْنِ

و بر هر یکی صفت ضامن مال آن دو کنیه

مِنَ الْأَمْوَالِ وَإِنْ كَانَتِ السَّفِيَّتَانِ لِعَيْنِهَا

از اموال و اگر بودند آن دو کنیه در چشم آنهاست

وَإِنْ

فَعَلَّ كُلَّ وَاحِدٍ يَضِفُ قِيَمَةَ كُلِّ سَفِينَةٍ **وَإِذَا**
 أَشْرَفَتِ السَّفِينَةُ عَلَى الْمَرْقِ يَحْمِلُونَ الْقَاءَ بَعْضُ
 أَمْتَعَهُمْ بِالْجَرِّ **وَقَدْ** يَجِبُ أَنْ رَجَا نَجَاةَ الزَّاكِيَةِ
 إِذَا خَفَّتِ السَّفِينَةُ ثُمَّ إِنْ أَلْقَا مَتَاعَ نَفْسِهِ أَوْ مَتَاعَ
 غَيْرِهِ بِأَذْنِهِ فَلَا ضَمَانَ وَإِنْ أَلْقَى مَتَاعَ غَيْرِ نَفْسِهِ
 إِذْنُهُ وَجَبَ الضَّمَانُ **وَلَوْ قَالَ** لَغَيْرِهِ أَلْقَى مَتَاعَهُ
 فِي الْبَحْرِ وَعَلَى ضَمَانِهِ أَوْ عَلَى ابْنِ ضَامِنٍ فَالْقَاءُ
 عَلَى الْمُتَمَسِّ الضَّمَانُ **وَلَوْ قَالَ** تَقْلَى ضَمَانُهُ
 فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ لَا يُلْزَمُهُ شَيْءٌ **وَأَمَّا** يَجِبُ الضَّمَانُ
 إِذَا كَانَ الْإِلْقَاءُ عِنْدَ حَوْضِ الْمَرْقِ **وَإِذَا لَمْ**
 يَخْتَصُ فَائِدَةُ الْإِلْقَاءِ بِصَاحِبِ الْمَتَاعِ فَإِنْ

فَعَلَّ

إِنْ خَفَّتِ فَلَا ضَمَانَ **وَإِذَا لَمْ** يَخْتَصُ فَائِدَةُ الْإِلْقَاءِ بِصَاحِبِ الْمَتَاعِ فَإِنْ
 قِيَمَةُ كُلِّ سَفِينَةٍ قِيَمَةُ كُلِّ سَفِينَةٍ
 أَشْرَفَتِ السَّفِينَةُ عَلَى الْمَرْقِ يَحْمِلُونَ الْقَاءَ بَعْضُ
 أَمْتَعَهُمْ بِالْجَرِّ **وَقَدْ** يَجِبُ أَنْ رَجَا نَجَاةَ الزَّاكِيَةِ
 إِذَا خَفَّتِ السَّفِينَةُ ثُمَّ إِنْ أَلْقَا مَتَاعَ نَفْسِهِ أَوْ مَتَاعَ
 غَيْرِهِ بِأَذْنِهِ فَلَا ضَمَانَ وَإِنْ أَلْقَى مَتَاعَ غَيْرِ نَفْسِهِ
 إِذْنُهُ وَجَبَ الضَّمَانُ **وَلَوْ قَالَ** لَغَيْرِهِ أَلْقَى مَتَاعَهُ
 فِي الْبَحْرِ وَعَلَى ضَمَانِهِ أَوْ عَلَى ابْنِ ضَامِنٍ فَالْقَاءُ
 عَلَى الْمُتَمَسِّ الضَّمَانُ **وَلَوْ قَالَ** تَقْلَى ضَمَانُهُ
 فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ لَا يُلْزَمُهُ شَيْءٌ **وَأَمَّا** يَجِبُ الضَّمَانُ
 إِذَا كَانَ الْإِلْقَاءُ عِنْدَ حَوْضِ الْمَرْقِ **وَإِذَا لَمْ**
 يَخْتَصُ فَائِدَةُ الْإِلْقَاءِ بِصَاحِبِ الْمَتَاعِ فَإِنْ

فَعَلَّ

و بچان اولاد او و چون گشت که را زنا و صلی الله علیه و آله و سلم و بی بی ابی طالب

عم آلود پس بنظر اهل دود و جبه انکه او

و منضم شود در غزل است ای که نود و یک است ای نود و یک
و منضم شود در غزل است ای که نود و یک است ای نود و یک

افضل ما لاوت انت كم نظر كره كره مراد

يُؤْتِيهِمْ مِنْ فَحْرِ الشَّامِ ۚ يَوْمَ يَصُوبُ لِلْوَاقِعِ

وَأَوْزِعْ عَلَيْهِمُ لِلتَّوْحِيدِ أَوْ لِقِلَّةِ الْوَاحِبِ

يَقْتَصِرُ عَلَيْهِمُ وَالْأَفْئَاتُ لَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ

وَالَّذِينَ يُلْقُوا أَسْلِحَهُمْ وَالْقُلُوبَ الْكَافِرَةَ لَا يَحْمِلُهُمْ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

الرُّسْفَةُ الرَّابِعَةُ

الماء والطين

وَالْمَلِكُ

ربا باشد بعد از نماز

درجه دوم شهری

فوتی بیرون کردی سببی پندار و دلگری در این عالم کفایت است برادر

موردی که در گذشته او غلامی بود میانه کبریا هستی از دست

تتميز بكونها منسوبة الى ابي القاسم الكندي

وہاں سے واپس آئے اور اپنے گھر پہنچے۔

من حبيب الله عليه السلام في أبيه عمر حبيب الله

مريم عيسى لا بتم عصيانه وعلى هذا

للسوق وعقيق المرأة يتحمل حياتها والشراء

العنق يتحملون تحمل المعنق الواحد وكل

لِحِدْمِنِ عَصَابِ كُلِّ مُعْتَقَةٍ بِتَحْمَلِ مُلْكَانَ

تَحْمِلُ ذَلِكَ الْمُعْتَقُ لَوْ كَانَ بَاقًا وَأَمَّا

الْقَوْلَيْنِ أَنَّ الْعَيْقَ لَا يَحْتَمِلُ عَنِ الْمُعْتَقِ **وَالثَّالِثَةِ**

وَقَوْلُ أَهْلِ الشَّيْخِ أَنَّ الشَّيْخَ إِذَا ارْتَدَّ عَنْهُ وَجَّهَ سَمِيعُ الْأَرْوَاحِ

يَبْتَغِي الْمَالَ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْقَائِلِ عَصَبَةٌ مَالَتِ

بَيْنَ الْمَالِ بِرَأْسِهِ سَمَدٌ سَمَدٌ سَمَدٌ سَمَدٌ

وَلَا بِالْوَلَاءِ يَحْتَمِلُ عَنْهُ يَبْتَغِي الْمَالَ وَكَذَا الْوَكَاةُ

نَسَبٌ لَا يَحْتَمِلُ عَنْهُ إِلَّا بِرَأْسِهِ يَبْتَغِي الْمَالَ وَكَذَا الْوَكَاةُ

مُعْصِرِينَ أَوْ لَمْ يَفِ التَّوَزُّعُ عَلَيْهِمْ بِالْوَأَجِبِ

أَوْ لَمْ يَفِ التَّوَزُّعُ عَلَيْهِمْ بِالْوَأَجِبِ

وَلَا يَحْتَمِلُ بَيْنَ الْمَالِ عَنِ الَّذِي فَإِنْ يَكُنْ فِي بَيْتِ

وَلَا يَحْتَمِلُ بَيْنَ الْمَالِ عَنِ الَّذِي فَإِنْ يَكُنْ فِي بَيْتِ

لِلْمَالِ مَا أَنْخَذَ الْوَأَجِبُ مِنَ الْجَانِ عَلَى الظَّاهِرِ

مَالٌ فِي مَالٍ بِمَنْزِلَةِ الْوَأَجِبِ إِذَا جَاءَ بِمَنْزِلَةِ الْوَأَجِبِ

فصل ما يَضْرِبُ عَلَى الْعَاقِلَةِ يَضْرِبُ

أَجَلُهُ إِذَا ارْتَدَّ عَنْهُ عَاقِلُهُ وَنَاحِيَةُ بَيْتِهِ

مُوجِبًا وَلَا يَنْقُصُ الْأَجَلَ عَنْ سَنَةٍ وَاحِدَةٍ

وَأَجَلَ الذِّمَّةِ الْكَامِلَةِ ثَلَاثُ سِنِينَ يُؤْخَذُ فِي

وَأَجَلَ ذِمَّةِ الْكَامِلَةِ ثَلَاثُ سِنِينَ يُؤْخَذُ فِي

كُلِّ سَنَةٍ ثَلَاثُ أَوْ ذِمَّةُ النَّفْسِ الثَّقِيصَةِ كَالْمَرْأَةِ

وَالَّذِي يَضْرِبُ فِي ثَلَاثِ سِنِينَ عَلَى أَحَدٍ

وَعَاقِلُهُ إِذَا ارْتَدَّ عَنْهُ دَرَسَ مَالٌ وَدَرَسَ الْوَأَجِبُ

وَعَاقِلُهُ إِذَا ارْتَدَّ عَنْهُ دَرَسَ مَالٌ وَدَرَسَ الْوَأَجِبُ

وَعَاقِلُهُ إِذَا ارْتَدَّ عَنْهُ دَرَسَ مَالٌ وَدَرَسَ الْوَأَجِبُ

وَعَاقِلُهُ إِذَا ارْتَدَّ عَنْهُ دَرَسَ مَالٌ وَدَرَسَ الْوَأَجِبُ

وَعَاقِلُهُ إِذَا ارْتَدَّ عَنْهُ دَرَسَ مَالٌ وَدَرَسَ الْوَأَجِبُ

وَعَاقِلُهُ إِذَا ارْتَدَّ عَنْهُ دَرَسَ مَالٌ وَدَرَسَ الْوَأَجِبُ

وَعَاقِلُهُ إِذَا ارْتَدَّ عَنْهُ دَرَسَ مَالٌ وَدَرَسَ الْوَأَجِبُ

وَعَاقِلُهُ إِذَا ارْتَدَّ عَنْهُ دَرَسَ مَالٌ وَدَرَسَ الْوَأَجِبُ

الْوَجْهَيْنِ وَيُضْرَبُ إِلَى الْقَدْرِ فِي أَشْهُمِهِمَا فَضْرَبُ

دَرَسَ مَالٌ وَدَرَسَ الْوَأَجِبُ

ذِمَّةُ الَّذِي فِي سَنَةٍ وَذِمَّةُ الْمَرْأَةِ فِي سَنَتَيْنِ

وَذِمَّةُ الْوَأَجِبِ فِي سَنَةٍ وَذِمَّةُ الْمَرْأَةِ فِي سَنَتَيْنِ

وَلَا يَنْقُصُ أَشْهُمُهُمَا **وَأُظْهِرَ الْقَوْلَيْنِ** أَنَّ بَدَلَ الْعَبْدِ

وَبَدَلَ الْعَبْدِ فِي سَنَةٍ وَبَدَلَ الْعَبْدِ فِي سَنَتَيْنِ

يَحْتَمِلُهُ الْعَاقِلَةُ وَعَلَى هَذَا فَالْظُّهُرُ إِلَى الْقَدْرِ أَوْ

عَلَى الْقَدْرِ أَوْ عَلَى الْقَدْرِ أَوْ عَلَى الْقَدْرِ

إِلَى أَنْ يَبْدُلَ نَفْسَ فِيهِ الْوَجْهَانِ **وَلَوْ قُتِلَ أَشْهُمُ**

بِوَيْهِ أَوْ بِيَوْمِهِ أَوْ بِوَيْهِ أَوْ بِوَيْهِ

خَطَاءً فَيَضْرِبُ الْذِّمَّةُ فِي ثَلَاثِ سِنِينَ أَوْ يَبْتَغِي

بِوَيْهِ أَوْ بِوَيْهِ أَوْ بِوَيْهِ أَوْ بِوَيْهِ

فِيهِ وَجْهَانِ أَحْتَمِلُهُمَا الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ أَنَّ

أَوَّلَهُ دَرَسَ مَالٌ وَدَرَسَ الْوَأَجِبُ

ذِمَّةُ الْأَطْرَافِ وَأَرْوُشُ الْجَرَاحَاتِ إِنْ كَانَتْ

أَوْ ذِمَّةُ الْأَطْرَافِ وَأَرْوُشُ الْجَرَاحَاتِ إِنْ كَانَتْ

قَدَرُ ثَلَاثِ الذِّمَّةِ أَوْ ذِمَّةُ يَضْرِبُ فِي سَنَةٍ

خَطَاءً سَمَدٌ أَوْ ذِمَّةُ يَضْرِبُ فِي سَنَةٍ

وَإِنْ كَانَ الْوَأَجِبُ مِنْهَا أَكْثَرُ مِنَ الثُّلُثِ

وَأَكْثَرُ مِنْهَا أَكْثَرُ مِنَ الثُّلُثِ

وَلَمْ يَزِدْ عَلَى الثُّلُثَيْنِ فَيَضْرِبُ فِي سَنَتَيْنِ

وَلَمْ يَزِدْ عَلَى الثُّلُثَيْنِ فَيَضْرِبُ فِي سَنَتَيْنِ

وَلَمْ يَزِدْ عَلَى الثُّلُثَيْنِ فَيَضْرِبُ فِي سَنَتَيْنِ

وَلَمْ يَزِدْ عَلَى الثُّلُثَيْنِ فَيَضْرِبُ فِي سَنَتَيْنِ

وَلَمْ يَزِدْ عَلَى الثُّلُثَيْنِ فَيَضْرِبُ فِي سَنَتَيْنِ

وَلَمْ يَزِدْ عَلَى الثُّلُثَيْنِ فَيَضْرِبُ فِي سَنَتَيْنِ

وَلَمْ يَزِدْ عَلَى الثُّلُثَيْنِ فَيَضْرِبُ فِي سَنَتَيْنِ

فَيُؤْخَذُ قَدْرُ الثَّلَاثِ فِي آخِرِ السَّنَةِ الْأُولَى وَ

بِرَكْعَتَيْنِ مَقْدَارُ ثَلَاثِينَ رُكْعَةً فِي كُلِّ سَلَامٍ أَوَّلٍ

الْبَاقِي فِي آخِرِ السَّنَةِ وَإِنْ زَادَ عَلَى الثَّلَاثِينَ

أَجْزَاءً يُسَبِّحُ فِي كُلِّ سَلَامٍ رَاكِعًا زَادَ عَلَى ثَلَاثِينَ

وَلَمْ يَزِدْ عَلَى دِيَةِ النَّفْسِ فَضْرٌ فِي ثَلَاثِ سِنِينَ

فَإِنْ لَزِمَتْ عَلَى دِيَةِ النَّفْسِ مَعْتَبَرُ الْمِقْدَارِ وَلَوْ

مَاتَ فِي آثَنَاءِ السَّنَةِ بَعْضُ الْعَاقِلَةِ لَمْ يُؤْخَذْ

مِنْ تَرْكِهِ شَيْءٌ وَبَيِّنَةُ الْمَقْدَارِ فِي دِيَةِ النَّفْسِ

مِنْ وَقْتِ الزَّهْوِيِّ وَفِيمَا دُونَ النَّفْسِ مِنْ وَقْتِ

الْحَنَانَةِ فَصَلَّاهُ لَمْ يَحْتَمِلْ صَدَقَةً وَلَا حَنْوَةً

وَلَا رَقِيقًا وَلَا مَسْلُومًا عَنْ ذِمِّي وَلَا بِالْعَكْسِ

وَالْأَصَحُّ أَنْ يَحْتَمِلَ الْمَهُودِيُّ عَنْ النَّصْرَانِيِّ

وَالْعَكْسِ وَلَا يَحْتَمِلُ فَقِيرٌ وَالْقَدِيرُ الَّذِي يُضْرَبُ

وَيُكَلِّمُ أَيْنَ وَعَمَلُ كُنْزِيَّتِ مَقْدَارُهُ دَانٍ مَقْدَارِي كَمَا إِذَا ضَرَبُوا

فِي

عَلَى الْعَتَقِ نِصْفُ دِينَارٍ وَعَلَى التَّوَسُّطِ رُكْعَتَانِ

وَالنِّصْفُ وَالرُّكْعَتَانِ حِصَّةُ كُلِّ سَنَةٍ أَوْ لِحَبِّ

السِّنِينَ الثَّلَاثِ فِيهِ وَجَمَانِ أَحَدَهُمَا الْأَوَّلِ

وَالْإِغْتِبَارُ بِاللِّبَارِ وَالتَّوَسُّطِ فِي آخِرِ الْحَوْلِ

فَلَوْ كَانَ مُعْسِرًا فِي آخِرِ فَلَا مَتْنِي عَلَيْهِ فَصَلَّ

إِذَا حَبِيَ الْعَبْدُ حَنَانِيَّةً تَوْحِبُ الْمَالَ أَوْ تَوْحِبُ

الْقِصَاصَ وَرَجَحَ الْأَمْرَ بِالْعَفْوِ إِلَى الْمَالَ لِمَقَاقِ

الْمَالِ الْوَالِحِ بِرَقِيبَةٍ وَالسَّيِّدُ بِالْخِيَارَيْنِ

أَنْ يَتَّبِعَهُ بِنَفْسِهِ وَيَتَّبِعَهُ أَنْ يُسَلِّمَهُ لِلْبَيْعِ

بَيْنَ أَنْ يُفْدِيَهُ وَيَسْتَبْقِيَهُ وَيَكُمُ يُفْدِيَهُ

الْقَدِيمُ أَنَّهُ يُفْدِيَهُ بِالْأَرْضِ بِالْغَنَامِ بَلْغِ

فَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُ فَمَا جَاءَهُ دَانٍ وَاصْبِرْ بِهِ حَتَّى يَمُوتَ

در سرد قول جدید ضرایب چهارگانه از دوام از نفع علم و دانش

او داشت و اما نفق کبر و ان راغب بدقت او با عقل

برجه او آئین دودول - اصحاها غی لیرا لیرا او دکر جهایت خدای می خدای

۱۰۹

دبیرہ واکر ہرودہ جانب دوم ہستی از

و در سوره هود و سوره اعراف

کلمه از بخت او در دو ارضی و اگر بکشد سه عده

كجاني او عمنه او باعه ونقدنا التصرفين

فَمِنْهُ الْفِدَاءُ وَأَصْلُ الطَّرِيقَةِ الْقَطْعُ بِأَرْبَعِ

۱۳ طرین

کتابخانه

رب قبل ان يطالب السيد بتسليمه

100

پیش از این

سید محمد

الذي

یہ مضمون

فان كان

112

۱۰۰

三

الكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

1

2

با هم بر سر سرسبز و هم بنی که در طایفه آمد ان شاء الله

فَإِنْ طَوَّابٌ وَمَنْعَدٌ صَارَ بِحُتَّارٍ لِّلْقِيَادِ ۚ وَ

16 التَّيْدُ أَخَذَتْ الْفِدَاءَ فَاصْدِ الْمَحْبُودَ

الحق ان الله لا يهدي القوم الظالمين

انه لا يلزم منه الوفاء بعد بل له الرجوع واسم

العبد اليه **وَالْوَحْيُ** المستولدة فعلم

الله سبحانه وتعالى

سید بن طاووس

و در طبابت کرد چندی و مریض را از درد توان آن بست

جميع الجنايات الواحدة فصل دية الحسن

الغرم فاذا انقضا مائة فحقة الامة

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منبرا للعلماء والفقهاء
والشيوخ والطلاب في كل زمان ومكان

یا سیدان مدون ماورای قریب و غریب و کرام و علما و اکرها بر مشهور و اد

والتاريخ المذكور في بعض النسخ

الْوَحْمَيْنِ وَلَوْ مَاتَ الْأَمُّ وَلَمْ يَنْفَصِلِ الْحَا

الْحَيْنِ وَلَا انْكَشَفَ لَمْ يَحْبُثْ نَفْيٌ وَلَوْ انْفَصَلَ

حَيًّا وَتَقَى رَمَانًا سَلَامًا عَمَّا لَمْ يَمُتْ قَلَا

ضَمَانٌ وَإِنْ مَاتَ كَمَا خَرَجَ أَوْ كَانَ مَتَالًا إِلَى

أَنْ مَاتَ قَفِيهِ الدِّيَّةُ الْكَامِلَةُ وَإِنْ لَمْ يَمُتْ

جَنَّتَيْنِ وَجَبَتْ غَرْبَانِ وَلَوْ أَلْقَتْ نَدَا

أَوْ يَدَيْنِ وَجَبَتْ الْغُرَّةُ وَيَتَعَلَّقُ وَجُوبُ

الْغُرَّةُ بِأَحْمَاضٍ مَا ظَهَرَتْ فِيهِ صُورَةُ

الْأَدَمِيِّ وَلَوْ فِي عَضْوٍ كَذَا لَوْ لَمْ يَظْهَرِ

وَقَالَتْ الْقَوَائِلُ أَنَّ الصُّورَةَ فِيهِ خَفِيَّةٌ

لَا يَبْعَثُهَا إِلَّا أَهْلُ الْحَبْرِ وَإِنْ قُلْنَ لَيْسَتْ

فِيهِ صُورَةُ لَكِنَّهُ لَوْ تَقَى لَتَصَوَّرَ فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ

لَا يَحْبُثُ فِيهِ الْغُرَّةُ وَالْغُرَّةُ عِنْدَ أَوَامَةٍ تَلْتَمِشُ

فِيهَا السَّلَامَةُ عَنِ الْعُيُوبِ الْمَشْتَبَةِ لِلزَّوْدِ فِي

الْمُعَاوَضَاتِ وَيُلَوِّغُ مِنَ الثَّمَرِ وَلَا حَتَفَ

أَظْهَرَ الْوَحْمَيْنِ مَا لَمْ يَخْرُجْ بِالْطَّرِيقِ عَنِ الْإِسْقَلِ

وَهَلْ تَقْدِرُ لِلْغُرَّةِ قِيمَةٌ أَوْ يَحْبُثُ الْقَوْلُ إِذَا

حَصَلَ التَّيْسُ وَالسَّلَامَةُ فِيهِ حِمَارٌ

أَحْصَاهُمَا أَنَّهُ يُعْتَرَى أَنْ يُلْغَ قَدَمُهُمَا نَصْفَ

عُنُقِ الدِّيَّةِ وَهُوَ خَمْسٌ مِنَ الْأَيْلِ وَيُتَبَيَّنُ عَلَيْهِمَا

أَنَّهُ إِذَا أَقْدَرَتِ الْغُرَّةُ يَحْبُثُ خَمْسٌ مِنَ الْأَيْلِ

أَوْ قِيمَتُهَا وَيُصَرَّفُ الْغُرَّةُ إِلَى وَرَثَتِهِ

الْحَيِّينَ وَيُؤْخَذُ مِنَ الْعَاقِلَةِ سَوَاءٌ كَانَتْ الْحَيَاةُ

حَيَاتٍ أَوْ عَمَلٍ خَطَا وَلَا يَكُونُ عَمَلًا مَحْضًا عَلَى

ظَاهِرِ الْمَذْهَبِ **فصل** جميع ما ذكرنا في

الْحَيِّينَ الْحُكُومَ لَهُ بِالْإِسْلَامِ وَالْحُرِّيَّةِ **أما** الْحَيِّينَ

الْحُكُومَ لَهُ بِالْإِسْلَامِ وَالْحُرِّيَّةِ **أما** الْحَيِّينَ

تَمَامُ الْعُرَّةِ **وَالثَّانِي** لَا تُقَى فِيهِ **وَالْأَخِيرُ** أَنَّهُ

يُحِبُّ فِيهِ عَمَلًا مَقْدَرًا يَثَلُّ مَا تَقْدَرُ بِهِ

حُرَّةَ الْحَيِّينَ الْمُسْلِمِ وَهُوَ لَعِينٌ وَلَيْسَ بَعِيدٌ

فِي الْحَيِّينَ الرِّقَاقُ عَشْرَةَ أَلْفَ وَالْإِعْتِبَارُ

بِقِيَمَةِ يَوْمِ الْحَيَاةِ أَوْ الْأَجْزَاءِ فِيهِ **وَالثَّانِي**

أَصْحَابُ الْأَوَّلِ **وَإِذَا كَانَ** الْحَيِّينَ سَلَامًا وَالْأَمْرَ

مَعَهُ

مَقْطُوعَةُ الْأَطْرَافِ فَاصِحُ الْوَحْيَانِ أَنَّهُ

يَقْدَرُ فِيهَا السَّلَامَةُ وَيَقُومُ سَلَامُهُ وَنُصْرُهُ

بَدَلُ الْحَيِّينَ الرِّقَاقُ عَلَى السَّيِّدِ وَهَلْ يَجْزِلُهُ

الْعَاقِلَةُ فِيهِ قَوْلَانِ الشَّاقِانِ **فصل**

فِي كَفَّارَةِ الْقَتْلِ وَهِيَ مُرَّةٌ فَعَلَى الْقَاتِلِ إِغْتِاقُ

رَقْمَةٍ مُؤَمَّنَةٍ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيْلَامُ شَهْرَيْنِ

مُسْتَتَابِعَيْنِ فَإِنْ لَمْ يَسْطِغْ فَاصِحُ الْقَوْلَيْنِ

أَنَّهُ لَا أَطْعَامَ **وَالثَّانِي** فِي رُجُوبِ الْكُفَّارَةِ

بَيْنَ الْقَتْلِ الْخَطَا وَغَيْرِهِ وَبَيْنَ الْقَتْلِ

بِالْمُتَاشِقَةِ وَبَيْنَ الْقَتْلِ بِالتَّكْبِ **وَالثَّانِي** عَلَى

الَّذِي وَالْعَبْدِ وَكَذَلِكَ إِذَا قُتِلَ الصَّبِيُّ

بِزَوْجِهِ

وَالْجُنُونُ فَاصْحُ الْوَجْهِينِ أَهْلُ الْحَبِيبِ عَلَى قَاتِلِ النَّفْسِ
وَأَنْ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ شُرَكَاءِ الْقَتْلِ كِفَارَةٌ كَامِلَةٌ
وَيَجِبُ بِقَتْلِ الذِّمِّيِّ وَالْعَبْدِ وَإِنْ قَتَلَ عَمَلًا نَفْسَهُ
وَيَقْتُلُ الْمُسْلِمَ فِي ذَارِ الْحَرْبِ فَلَا يَجِبُ بَقْلُ
بَنِي وَاهِلِ الْحَرْبِ وَصُدَّاهُمْ وَلَا بِالْقَتْلِ
قِصَاصًا وَلَا بِالْقَتْلِ الْبَاغِيِّ وَالضَّالِّينِ وَاللَّاهِيَةِ

كتاب النفس والذم

رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَصْحَابَهُ
وَسَلَّمَ قَالَ الْبَيْتَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَالْمُدْعَى عَلَى الْمُدْعَى
عَلَيْهِ إِلَّا فِي الْقِسَامَةِ مُدْعَى الدِّمِ يَنْبَغِي أَنْ
يُعْتَمَدَ مَنْ ادَّعَى عَلَيْهِ مِنْ وَاحِدٍ أَوْ جَمَاعَةٍ

فَقَالَ

قَالَ قَاتِلُ أَحَدِهِمْ لَا يَطْلُبُ مِنَ الْقَاضِي

تَحْلِيْفَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فَاصْحُ الْوَجْهِينِ أَنْ لَا
يُجْبِيَهُ وَيَجْرِيَانِ فِي دَعْوَى الْغَضَبِ وَالْإِفْرَادِ

وَالشَّرْكَاءُ وَأَنْ يُفْصَلَ أَقْلُ عَمَلٍ أَوْ خَطَا
أَوْ عَمْدًا مَنفَرْدًا أَوْ شَرَكَةً فَإِنْ أَطْلَقَ

فَعَرَضَ الْقَاضِي عَنْهُ أَوْ تَفْصِيلُ فِيهِ
وَجْهَانِ أَظْهَرَهُمَا الشَّانِ وَلَا تَمُتُ الدَّعْوَى عَلَى

الصَّبِيِّ وَالْجُنُونِ وَيَتِمُّ عَلَى الْحَجْوَرِ عَلَيْهِ
بِالْفَقْهِ وَالْفَلَسِ وَالرَّقِيقِ وَأَمَّا مَعَ مَنِ

الْكَلْفِ الْمَلْتَرَمِ دُونَ الصَّبِيِّ وَالْجُنُونِ
وَالْمَرْبِيِّ وَالْوَقْفِيِّ عَلَى شَخْصٍ أَنْهُ مَنفَرْدٌ بِالْقَتْلِ

فَدَعَى عَلَى الْاِخْرِ الشَّرَكَاءَ وَالْاَنْفِرَادَ لَمْ تَمْنَعِ الدَّعْوَى

الثَّانِيَةَ وَلَوْ ادَّعى قَتْلًا عَدْلًا فَاسْتَفْصَلَ

فَوَصَفَهُ عَمَّا لَيْسَ لَعَدْلًا فَاَسْطَلَّ اَصْلُ الدَّعْوَى

فِي اَصْحِ الْقَوْلَيْنِ **فَصَلَ** الْقَتْلُ فِي عَمَلِ الْكُوثِ

يَقْتَضِي الْقِسَامَةَ وَاللَّوْثُ قُرْبُ حَالِ تَوَفُّعٍ

فَالْقَلْبُ صِدْقَ الدَّعَى اِنْ يُجَدَّ قَتْلُ فِي قَبِيلَةٍ

اَوْ قُرْبَةٍ صَغِيرَةٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اَهْلِهَا عَدْلًا وَظَلَمًا

هُوَ كُوثٌ فِي حَقِّهِمْ وَكَذَا لَوْ تَفَرَّقَ جَمَاعَةٌ عَنْ

قَبِيلٍ فِي دَارٍ اَوْ مَسْجِدٍ اَوْ لِسَانٍ اَوْ اَرْضٍ دَحِمَ

قَدَمٌ عَلَى رَأْسٍ بَدْرُ ثَمَرٍ تَقَرُّوْا عَنْ قَتْلِ **وَلَوْ تَفَرَّقَ**

صَفَّانِ مُتَقَاتِلَانِ فَاَنْكَشَفَا عَنْ قَتْلِ مَنْ

اَحَدُ الضَّعِيفَيْنِ اِنْ اَلْعَدْلُ الْقَتْلُ اَلْاَوْثُ لَوْثٌ فِي حَقِّهِ

اَهْلُ الصَّفِّ الْاُخْرَى وَالْاَوْثُ لَوْثٌ فِي حَقِّهِ

اَهْلُ صَفِّهِ **وَمِنْ بِلَادَةِ** الْعَدْلِ الْوَأَحَدُ عَلَى الْقَتْلِ

لَوْثٌ وَقَوْلُ جَمَاعَةٍ يُقْبَلُ بِرَأْيِهِمْ كَالْعَبْدِ

وَالنِّسْوَةُ كَذَلِكَ وَفِي وَحْدَةٍ اِنْ جَاءَتْ اَدْفَعَةً

وَاحِدَةً لَمْ يَكُنْ لَوْثًا وَقَوْلُ جَمَاعَةٍ لَا يُقْبَلُ

رَأْيُهُمْ كَالْفَقِيهِ لَوْثٌ اِيضًا عَلَى الْاَظْهَرِ

وَلَوْ قَالَ لَحْدُ الْوَارِثِينَ قَتْلُ مَوْرَثًا فَلَا يُعَدُّ

ظَهَرَ عَلَيْهِ الْكُوثُ وَقَالَ الْاُخْرَى اِنَّهُ لَمْ يَقْتُلْهُ

هَلْ يُبْطَلُ تَكْدِسُهُ اللَّوْثُ فِيهِ قَوْلَانِ

اَقُولُ لَهَا هُمُ **وَالْاَصَحُّ** اِنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ اَنْ يَكُونَ

الكذب عدلاً أو قاسقاً ولو قال أحدهما قتله
كذب كذب
 زيد والآخر لا أعرفه وقال الآخر قتله عمر
زيد كذب
 والآخر لا أعرفه فلا تكاذب ففسم كل واحد
وأفمن كذب نظام أو أبا كذب
 على من عنته ويأخذ ربع الدية **ولو أنكر**
بغير كذب
 للمدعي عليه اللوث في حقه وقال الكون مع القوم
وهم عليه كوث
 الذين يقر قوا عنه فالقول قوله مع مسميه
كوث
 وعلى المدعي البتة على اللوث وكوظم اللوث
وهم عليه كوث
 فاصل القتل دون كونه عمداً أو خطأ فظهر
أو أصلي قتل
 الوجهين أن المدعي لا يمتكن من القسامة
أو دونه أن كوث
وأظهر القتل أن قتل العبد قتل الحر في جريان
أو دونه أن كوث
 القسامة ولا قسامة في الحراوات وقطع
أو دونه أن كوث
 الأخرى

الأخرى ولا في تلافٍ لأموال **فصل**
أو دونه أن كوث
 القسامة أن تخلف المدعي على القتل الذي
أو دونه أن كوث
 يدعيه خمسين يمينا وكيفية التمين كان
أو دونه أن كوث
 سائر الدعاوى وهل يشترط فهم التتوالي
أو دونه أن كوث
 فيدعيان أظهرهما لا **والحل** أو اعني عليه
أو دونه أن كوث
 في خلاصتها فيدعي ولا يحتاج إلى الاستيناف
أو دونه أن كوث
 على الوجهين وإن مات فالظاهر أن الوارث
أو دونه أن كوث
 يستأنف **وأذا كان** للقتيل وارثان فصاعداً
أو دونه أن كوث
 فخص كل واحد منهم خمسين يمينا أو قور
أو دونه أن كوث
 عليهم الأيمان على قدر وراثتهم فيه قولان
أو دونه أن كوث
 أحقهما الثاني فعلى هذا إذا وقع كسرة قسم
أو دونه أن كوث

ما انكر **ولو انكل** بعض الورثة حلف من علة

حسين بمينا **ولو كان** بعضهم غائبا

الحاضر ين أن يصير إلى حضور الغائب

وبين أن يحلف حسين وأخذ قد حقه

والأصل أنه إذا انكل المدعي عليه في غير

حل اللوث واليمين المردودة في دعوى

الدم يعلظ أيضا وكذلك يمين المدعي مع

الشاهد **ولو** إذا أقيم المدعي على القتل

الخطأ أو شبهه العمد أخذ الدية من العاقلة

وأن أقيم على العمد فقتض من المقيم عليه

أو يأخذ الدية فيه قولان الجديد الثاني

في القسامة يعلظ اليمين بالعادة على المدعي ولو كان يمين المدعي على

ولو انكل القتل العمد على ثلثة في محل اللوث

والحاضر منها واحد أقيم عليه حسين بمينا

وأخذ منه ثلث الدية وإذا قدم أحد الغائبين

فقيم عليه خمسا وعشرين مينا في أحد القولين

وحسين في المصنف ما وليكن هذا الخلاف

فما إذا لم يذكر في الأيمان السابقة فإن

ذكره فدينه أن يكتفى بإسائه على جوار القتل

فغيبه المدعي عليه وهو الأظهر

كل من يقيم بدل الدم يقيم فدخل فيه

السيد قتل عبده جوارا على الأظهر من

الخلاف الذي سبق ذكره فقيم المكاتب



10

اذا قتل عبده وكتب تعين بالقمة على اداء النفي
واذا اراد الوارث قبل ان يقسم فلا ولي ان
يؤخر قسامته الى ان يعود الى الاسلام
ولو اقم في الردة فلا ظم الصفة
له فلا قسامة وان كان هنا الوث
لا يشتر القتل والجرح الموجبان للقصاص
برجل وامرأتين ولا شاهد وعين بل لا
يكمن رجلين يتم ندان على نفس القاتل
او الجرح او على الاقرار بهما
الا الما لا يشتر هذا الطريق جميعا
المدعي عقوبت عن القصاص فاقبلوا

وفي المال رجلا وامرأتين لو يقبل في اصح القولين
وكذا لو قتل رجل وامرأتين فاشتمت قوة
باضاح لو ثبتت ارض الحشم على الاصح
ان يصرح الشاهد بالمدعي فلا يشتر القتل
بقول مضربه بالسيف ولا اذا قال معه
وانهر الدم ولا اذا قال معهم ما فات حتى
يقول فقتله او مات من جرحتي وول
ضربه بالسيف فاقبل رأسه فليثبت
بده الموضحة او بشرط التعرض لا بضاع
العضوفيه وجران الاقوى الثاني ولا بد
من تعيين محل الموضحة وبيان مساحتها

Vertical marginal note on the left side of the right page.

لِمُتَوَجِّهِ عَلَيْهِمْ وَلَهُمْ مَعَ ذَلِكَ صِفَتَانِ **احكام**
 كَوْنُهُمْ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ وَكَوْنُهُمْ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ
 اَنْ يَكُونَ لَهُمْ قَوْلٌ مَعْقُودٌ بِسَبِّهِ جَوَازٌ
 وَانْ يَكُونَ لَهُمْ قَوْلٌ مَعْقُودٌ بِسَبِّهِ جَوَازٌ
 لَمْ يَرْجَعْ عَلَيْهِ اَوْ مَنَعَ الْحَقُّ كَمَا قَالَ بَعْضُ مَا فِي
 الرُّكُوعِ اَمْرٌ بِاَدْفَعِ الرُّكُوعِ اِلَى مَنْ صَلَوَتُهُ سَكَنَ
 لَنَا وَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فَلَوْ خَرَجَ قَوْمٌ مِنَ الطَّاعَةِ اَوْ مَنَعُوا احْقَامِينَ
 حُدُودًا وَفَصَاصًا وَمَالًا اَوْ اَوَّلَ فَلَيْسَ لَهُمْ
 اَحْكَامُ الْبَاغِيَيْنِ وَكَذَا الْمُنْتَدُونَ **واما النصارى**
 وَهُمْ صِنْفٌ مِنَ الْمُنْتَدِعَةِ يَكْفُرُونَ مِنْ اَنِي
 كِبَرَةٍ وَيَطْعِنُونَ لِذَلِكَ فِي الْاُمَمَةِ وَيُفَارِقُونَ
 الْجَمَاعَاتِ وَالْجُمُعَةَ فَإِنْ أَظْهَرَ قَوْمٌ رَأْيَهُمْ
 فِي مَذْهَبٍ وَجَبَ عَلَيْهِمْ اَنْ يَكُونُوا فِيهِ

وَكَانُوا فِي قَضَاءِ الْاِمَامِ لَا يُقَاتِلُونَ فَلَا يُقَاتِلُونَ فَإِنْ
 قَاتَلُوا لِحُكْمٍ يَحْكُمُ قِطَاعُ الطَّرِيقِ **والثاني** اَنْ يَكُونَ
 لَهُمْ عَدُوٌّ وَشَوْكَةٌ كَحَيْثُ خُتِنَ الْاِمَامُ فِي
 نَدْوَاهُمْ اِلَى الطَّاعَةِ اِلَى اَعْلَادِ رِجَالٍ وَنَحْبٍ
 قَتْلٍ وَلَا يَحْصُلُ الشَّوْكَةُ اِلَّا اِذَا كَانَ بَيْنَهُمْ
 مَطَاعٌ وَلَا يَشْرَطُ اَنْ يَنْصَبُوا اِمَامًا فِي اَظْهَرِ
 الْوُجْهِينِ **فصل** شَهَادَةُ اَهْلِ الْمَغْيِبَةِ
 وَقَضَاءُ قَاضِيهِمْ نَافِلَةٌ اِلَّا اِنْ لَيْسَ لَهَا اَهْلٌ
 الْعَدْلُ وَلَا يَنْقُضُ قَضَائُهَا اِلَّا بِمَنْصُوبٍ
 قَضَاءُ قَاضِي اَهْلِ الْعَدْلِ وَنَقْدُ قَاضِي كَاهِلَةٍ
 اِنْ كَانَ كَاهِلٌ حَكَمَ وَكَذَا حَكَمَ كَاهِلٌ سَمَاعِ
 اِنْ كَانَ كَاهِلٌ سَمَاعِ

الْبَيْتَةِ أَيْضًا فِي أَحَدِ الْوَحْمَيْنِ **وَمَا أَفْأَلُوا مِنْ**
الْحُدُودِ وَآخِذُوا مِنَ الرِّجَّةِ وَالْخَرْجِ
وَأَقِعةً مَوْقِعَهَا **وَكَذَا** يُعْقَدُ بِنَفْسِهِمْ سَهْمُ الْمَرْءِ
تَرْقِيَةً عَلَى أَحَدِهِمْ فِي أَحَدِ الْوَحْمَيْنِ **وَمَا تَلَفَهُ**
الْعَادِلُ عَلَى الْبَاغِي أَوْ بِالْعَكْسِ فِي غَيْرِ الْقِتَالِ نَفْسًا
أَوْ مَالًا مَضْمُونًا وَأَمَّا فِي الْقِتَالِ فَمَا يَتَلَفُهُ الْعَادِلُ
عَلَى الْبَاغِي نَفْسًا أَوْ مَالًا غَيْرَ مَضْمُونٍ عَلَيْهِ
وَبِالْعَكْسِ قَوْلَانِ أَحَدُهُمَا أَنَّ الْحَوَائِثَ كَذَلِكَ
وَالَّذِينَ يَخَالِفُونَ الْإِمَامَ يَتَأْوِيلُ وَلَا شَوْكَةَ لَهُمْ
يَلْزَمُهُمْ ضَمَانُ مَا اتَّلَفُوا مِنْ نَفْسٍ أَوْ مَالٍ وَإِنْ
كَانَ عَلَى صُورَةِ الْقِتَالِ وَالَّذِينَ لَهُمْ شَوْكَةٌ وَلَا
يَلْزَمُهُمْ ضَمَانُ مَا اتَّلَفُوا مِنْ نَفْسٍ أَوْ مَالٍ

يَتَأْوِيلُ لَهُمْ ضَمَانُ مَا اتَّلَفُوا فِي الْقِتَالِ
فِيهِ قَوْلَانِ الْمَذْكُورَانِ فِي الْبَاغِي **فَكُلُّ**
لَا يُقَاتِلُ الْبَاغِي وَلَا يُبَدُّونَ بِالْقِتَالِ حَتَّى يَنْتَدُوا
وَيَبْعَثَ الْإِمَامُ إِلَيْهِمْ أَمِينًا قَاطِنًا أَوْ حَاجِلًا لِيَسْتَأْذِنَهُ
عَمَّا يَفْعَلُونَ فَإِنْ عَلِلُّوا بِمُظْلَمَةٍ أَوْ أَهْلًا أَوْ أَدُوًّا
شَبَهَةً كَتَبَهَا فَإِنْ أَصْرُوا وَنَصَحُوا تَعَزَّوْذُهُمْ
بِالْقِتَالِ فَإِنْ امْتَنَعُوا لِحُجَّتِهِمْ دُونَ مَا نَرَاهُ
صَوَابًا **وَالْقِتَالُ** يُلْزِمُهُمْ وَتَرَكَ الْقِتَالُ وَلَا
يُقَاتِلُ أَسِيرُهُمْ وَالْمُخَنِّبُ مِنْهُمْ **وَالْأَمْلَقُ الْأَسِيرُ**
قِيلَ انْقِضَاءُ الْحَرْبِ وَلَا يُعَدُّ الْأَنْقِضَاءُ
إِذَا كَانَتْ جُمُوعُهُمْ بِأَقْيَةِ الْإِنِّ بِرَجْعِ الْأَقْطَابِ

بَابُ

الْمُتَخَلِّفَ غَيْرَ مُتَعَيِّنٍ فَيَتَأَوَّرُونَ وَيَتَفَقَّهُونَ
الْمُتَخَلِّفَ غَيْرَ مُتَعَيِّنٍ فَيَتَأَوَّرُونَ وَيَتَفَقَّهُونَ

عَلَى أَحَدِهِمْ **وَالثَّالِثُ** الْمُسْتَبِيلُ فَإِذَا انْقَلَبَ
بِرَأْسِهِ أَوْ بِنَاقِلِهِ لِمَنْ سَمِيَ تَرْتِيبًا وَتَرْتِيبًا تَرْتِيبًا
مُسْتَجْمِعٌ لَشَرْطِ الْإِمَامَةِ وَهَمَّ النَّاسُ
فَرَجَعَتْ ذَوَاتُ الطُّهَارِ أَمَامَهُ وَتَرْتِيبًا تَرْتِيبًا

بِتَوْكِيهِ وَأَجْنَادِهِ وَنَصْدَعِي الْإِمَامَةِ مَا رَامُوا
بِرَأْسِهِ تَرْتِيبًا تَرْتِيبًا تَرْتِيبًا تَرْتِيبًا
وَكَيْلًا لَوَكَاتٍ فَاسْقَا وَجَاهِلًا فِي ظَهْرِ الْوَحْمَيْنِ
وَمِنْ يَكُونُ دِيَارًا كَثِيرًا فَيَا جَاهِلًا تَرْتِيبًا تَرْتِيبًا

كتاب البراءة

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى **وَمَنْ يَرْتَدِدْ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَيَقُتِلْ**

وَهُوَ كَافِرٌ الْآيَةُ وَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَعَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَوَيْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وَالْبِدْعَةُ مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ **الزُّدَّةُ** فَطَعُوا
بِالسَّيْفِ كَمَا يَكُونُ فِي الْقِتَالِ كَمَا يَكُونُ فِي الْقِتَالِ

الْإِسْلَامَ بِالْقَوْلِ الَّذِي هُوَ كُفْرٌ أَوْ الْفِعْلِ الَّذِي
اسْتَلْزَمَ بِهِ كُفْرًا أَنْ يَقُولَ كُفْرًا يَأْتِي بِفِعْلٍ كُفْرًا

يُوجِبُ الْكُفْرَ وَلَا يَفْرُقُ فِي ذَلِكَ الْقَوْلُ بَيْنَ أَنْ
يَقُولَ كُفْرًا وَفِي كُفْرٍ أَوْ أَنْ يَقُولَ كُفْرًا

يَكُونُ

يَصْدُقُ عَنْ الْغَفَاةِ أَوْ عِنَادٍ أَوْ اسْتِهْلَاقٍ **وَمِنْ بَعْدِ**
قَوْلِهِمْ أَوْ عِنَادٍ أَوْ اسْتِهْلَاقٍ أَوْ عِنَادٍ أَوْ اسْتِهْلَاقٍ

الصَّائِعِ أَوْ أَنْ تَكُونَ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَتَبَ رَسُولًا أَوْ
صَلَحَ بِلَا عِلَالَةٍ كَمَا كَتَبَتْ بَعْضُ بَعْضًا بِكُفْرٍ كُفْرًا

اسْتَقْلَحَ حُرَّامًا بِالْإِجْمَاعِ كَالزُّنَا وَالْخَمْرِ أَوْ حَرَّمَ حَلَالًا
صَلَحَ كُفْرًا بِمَا سَمِيَ بِكُفْرٍ كُفْرًا

بِالْإِجْمَاعِ أَوْ نَفَى وَجُوبَ مُجْمَعٍ عَلَى وَجُوبِهِ كَالضَّلَاةِ
تَرْتِيبًا تَرْتِيبًا تَرْتِيبًا تَرْتِيبًا

الْحَسَنِ أَوْ اعْتَقَدَ وَجُوبَ مَا لَيْسَ بِوَالِجٍ بِالْإِجْمَاعِ
حَسَنًا بِاسْتِقْرَاطٍ وَاجِبًا بِوَجْهِ الْإِسْمِ تَرْتِيبًا تَرْتِيبًا

كَصَوْمِ النَّوَالِ هُوَ كَافِرٌ **وَالْعَزْمُ** عَلَى الْكُفْرِ فِي
حِينَ مَعْلُومٍ أَوْ طَوِيلٍ أَوْ كَافٍ فِي مَعْلُومٍ كُفْرًا

الْمُسْتَقْبَلِ كُفْرًا وَكَذَا التَّرَدُّدُ فِي أَنْ يَكْفُرَ أَوْ لَا يَكْفُرَ
أَوْ يَكُونُ كُفْرًا أَوْ لَا يَكُونُ كُفْرًا أَوْ لَا يَكُونُ كُفْرًا

وَالْفِعْلُ الْمُؤَكَّدُ هُوَ الَّذِي سَتَعَدُّ بِهِ
وَفِيهِ حُجُبٌ تَرْتِيبًا تَرْتِيبًا تَرْتِيبًا تَرْتِيبًا

الْمُتَخَصِّصُ عَنْ اسْتِهْلَاقٍ صَرِيحٍ بِالذِّينِ أَوْ حُجُودِهِ
سَمِيحًا أَوْ اسْتِغْنَاءً بِمَا يَكُونُ فِي الْقِتَالِ كَمَا يَكُونُ فِي الْقِتَالِ

كَالْقَاءِ الْمُصْغَفِ فِي الْقَادُورَاتِ وَالشُّكُوفِ
حِينَ لَا يَكُونُ مُصْغَفًا أَوْ لَا يَكُونُ مُصْغَفًا أَوْ لَا يَكُونُ مُصْغَفًا

لِلصَّبْرِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ **وَالْبَصِيحُ** الزُّدَّةُ مِنْ
بِرَأْسِهِ تَرْتِيبًا تَرْتِيبًا تَرْتِيبًا تَرْتِيبًا

الْقَسْبِ وَالْخِنُونِ **وَلَوْ اَنْتُمْ جُنَّ لَمْ تَقْتُلُوهُ** فِي
بجور و در دزدی اگر از شما جن بودی و در دزدی کشته شود او
جَوْنِهِ **وَالْاَمْنُ** اِنَّهُ تَصَحُّ رَقَّةُ الشُّكْرِ اِنْ وَاَنَّهُ
و بگویند و ایمنی است که در دست است و در دست است
لَوْ عَادَ اِلَى الْاِسْلَامِ فِي الشُّكْرِ اِنَّ اَمْلَهُ **مِنْ عَمَلِهِ**
اگر او برگردد به اسلام در شکر اِنَّ اَمْلَهُ از عَمَلِهِ
بِكَلِمَةِ الْكُفْرِ مَكْرَهَا لَمْ يُحْكَمْ بِرَدِّهِ **وَقَدْ يَقْتُلُ الشَّاهِدَ**
با کلمه کفر مکرها را حکم کرده اند و شاهد را کشته اند
عَلَى الرَّدَّةِ مُطْلَقًا اَمْ لَا يَنْبَغِي اَلْتَّصُّلُ فِيهِ وَجْهًا
بر ردت مطلق یا لازم نیست اتصال در آن وجه
وَالظَّاهِرُ اَنَّ الشَّاهِدَ اَلْمُتَّقَةَ وَعَلَى هَذَا قَوْلُ
ظاهر است که شاهد متق است و بر این قول
شَهِيدَانِ اِنْ اِلَّا رَدَّةٌ فَقَالَ مَا اِنْ تَدَدْتُ اَوْ قَالَ
شاهدان اگر نه ردت است و اگر نه ردت است
كَذِبًا لَمْ يُغْنِ عَنِ الْكُفْرِ فِي تَوْبَتِهِ وَجَبَتْ
کذب از توبه کفر را در توبه واجب است
عَلَيْهِ اَنْ يَعودَ اِلَى الْاِسْلَامِ **وَلَوْ قَالَ كُنْتُ**
بر او است که برگردد به اسلام و اگر گفت که
مَكْرَهَا قَدْ اَشْعَرْتُ بِهِ الْفَرَارِ كَمَا اِذَا كَانَ فِي
مکرها را آشوب کرده اند به فرار کما اذا كان في
اَسْرِ الْكُفَرِ اَصْدَقَ بِمُسْنَدِهِ **وَاِلَّا لَمْ يَصْدَقْ**
در اسیر کفر صدقتر است به مسند او و اگر نه صدقتر است
بِاسْرِ الْكُفَرِ اَصْدَقَ بِمُسْنَدِهِ **وَاِلَّا لَمْ يَصْدَقْ**

وَلَوْ اَنْتُمْ جُنَّ لَمْ تَقْتُلُوهُ لَكِنْ شَهِدَا اِنَّهُ تَلَفَّظَ بِكَلِمَةٍ
و اگر شما جن بودی و در دزدی کشته شود او
الْكُفْرِ فَقَالَ كُنْتُ مَكْرَهَا قَدْ اَشْعَرْتُ بِهِ الْفَرَارِ كَمَا اِذَا كَانَ فِي
کفر گفت که مکرها را آشوب کرده اند به فرار کما اذا كان في
وَاِنْ مَاتَ مَعْرُوفٌ بِالْاِسْلَامِ عَنْ اَيْنَتَيْنِ
و اگر مرد معروف به اسلام از دو تن
مُسْلِمَيْنِ فَقَالَ احَدُهُمَا اِنَّكَ اَرْتَدَّ وَمَاتَ كَافِرًا
مسلمانان گفت که یکی از دو تن برگشته است و مرد کافر است
فَإِنْ يَنْبَغِي سَبَبُ كُفْرِهِ لَمْ يَرِثْ وَبَصِيْبُهُ لَيْتَ
پس اگر میان مرد و سبب کفر او آتش بر آید و بچه او زن است
الْمَالُ وَاِنْ اُطْلِقَ فَكَذَلِكَ فِي اَظْهَرِ الْقَوْلَيْنِ
مال است و اگر مطلق است باز چنان است در نزد اظهر القولین
فَقَالَ يَقْتُلُ الْمُرْتَدَّ اِنْ لَمْ يَكُنْ رَحْلًا كَانَ
گفته شود مرتد اگر توپ نگیرد
اَوْ امْرَأَةً وَاِنْ تَابَ وَرَجَعَ عَنِ الْكُفْرِ قَبِلَتْ
یا زن باشد و اگر توبه کرد و رجوع کرد از کفر پذیرفته شود
تَوْبَتُهُ وَاِسْلَامُهُ **وَلَا فَرْقَ** بَيْنَ اَنْ يَكُونَ
توبه او و اسلام او تفاوتی نیست
الْكُفْرِ الَّذِي اَنْتَقَلَ اِلَيْهِ كُفْرًا ظَاهِرًا اَوْ غَيْرَ
ان کفر که انتقال یافته به کفر ظاهر یا نه
كَكُفْرِ الرَّاغِبِ نَادِقَةٍ وَالْبَاطِنَةِ فِي اَظْهَرِ الْوُجُوْهِ
کفر راغب نادیق و الباطنة در اظهر الوجوه

وَقَدْ تَابَ الْمُرْتَدُّ قَبْلَ الْقَتْلِ وَجُوبًا فِي أَظْهَرِ الْفُقَيْنِ
وطلب رتبه بکشته از مرتد پیش از قتل بود و در نزد اظهر الفقین

وَأَسْتَحْبَابًا فِي الثَّانِي وَتَقْلُ فِي الْأَسْتِثْنَاءِ
واستحباب از نزد ثانی و قتل در استثنای

ثَلَاثًا أَوْ تَقْلُ فِي الْحَالِ إِنْ كُنْتَ فِيهِ قَوْلَانِ
سه مرتبه یا قتل در حال اگر تو به کندی ازین آمده و قول

أَظْهَرُهَا الثَّانِي وَوَلَدَ الْمُرْتَدُّ الْمُنْفَصِلُ أَوْ
اظهرهاين دو قول ثانی است و ولد مرتد که جدا شود

الْمُنْعَدُّ قَبْلَ الرَّدَةِ يَحْكُمُ لَهُ بِالْإِسْلَامِ وَ
منعد از پیش از ردت حکم کرده بود و در اسلام

الْوَلَدُ الْحَادِثُ بَعْدَ الرَّدَةِ إِنْ كَانَ أَحْدَانًا
ولد بر که پیدا شود بعد از ردت اگر باشد یک یا دو برادر

مُسْلِمًا هُوَ مُسْلِمٌ وَإِنْ كَانَ مُرْتَدًّا هُوَ مُسْلِمٌ
مسلمان است پس مسلمان است اگر باشد یا مرتد است یا مسلمان

أَوْ كَانُوا أَصْلًا أَوْ مُرْتَدًّا فِيهِ ثَلَاثَةُ أَقْوَالٍ
یا که است کافران یا مرتدان ازین آمده و قول

أَصَحُّهَا الْأَوَّلُ وَهَلْ يَزُولُ مِلْكُ الْمُرْتَدِّ عَنْ
اصح اول است آیا زایل شود ملک مرتد

أَمْوَالِهِ فِيهِ ثَلَاثَةُ أَقْوَالٍ ثَالِثُهَا وَهُوَ أَصَحُّ
از اموال خود ازین آمده و قول ثانی است که او را

أَنْ تَتَوَقَّفَ أَنْ هَلَكَ عَلَى الرَّدَةِ بَانَ وَالْمِلْكُ
که تا توقف کند که اگر هلاک شد بر سر ردت بماند و ملک

ثالثه

بِالرَّدَةِ وَإِنْ عَادَ إِلَى الْإِسْلَامِ بَانَ أَنَّهُ كَمُرْتَدٍّ وَ
بر ردت و اگر عود کرد به اسلام بماند که مرتد است

عَلَى الْأَقْوَالِ جَمْعًا تَقْضَى مِنْ مَالِهِ دُيُونُهُ
بنا بر قول هر سه قول ثانی قضای کرده بود از مال او و دین او

الَّتِي لَزِمَتْ قَبْلَ الرَّدَةِ وَفِي مُدَّةِ الرَّدَةِ شَقُّ
که تا مرتد شد است پیش از ردت و در مدت ردت شقت

عَلَيْهِ مِنْ مَالِهِ وَهَلْ يَزِمُهُ عِرَاقَةُ مَا يَتَلَفُهُ
بر او از مال او و آیا لازم شود بر او عرق است آنچه تلف کرد

فِي الرَّدَةِ وَتَقْفَةُ زَوْجَاتِهِ الْمَوْقُوفَاتِ نِكَاحُهُنَّ
در ردت رقت و تقف زنان او که موقوف است نکاح ایشان

وَتَقْفَةُ أَقَارِبِهِ فِيهِ الْوَحْدَانِ أَصْحَابُهَا نَحْمٌ
و تقف اقارب او درین آمده و وجه جمع آن دو وجه بیان کرده اند

وَإِذَا تَوَقَّفْنَا فِي مِلْكِهِ فَكُلُّ نَصْرٍ يَحْتَمِلُ
و اگر که توقف کنیم در ملک او پس هر نصری که احتمال دارد

الْوَقْفُ كَالْعَقْدِ وَالتَّيْدِيرِ وَالْوَضِيَّةِ فَإِذَا
توقف چنانچه عقد و تدبیر و وصیت است پس اگر

حَكَمَ مِنْهُ فَهُوَ مَوْقُوفٌ فَإِنْ أَسْلَمَ نَفَسَ وَإِنْ
حاکم شد بر او است موقوف پس اگر مسلمان شد ردت بر او

هَلَكَ عَلَى الرَّدَةِ فَهُوَ بَاطِلٌ وَتَقْفَةُ وَهَيْتُهُ
هلاک شد بر سر ردت پس باطل است و تقف او و هیئت او

يَكُنَّ بَشْرَةً عَلَى قَوْلِي وَقِفِ الْعُقُودَ عَلَى الْحَدِيدِ
که بماند بر سر ردت بر قول من توقف عقود را بر آهن

کتابت است

مِنْ طَلَّةٍ وَعَلَى الْقَدِيمِ مَوْثُوقَةٌ **وَعَلَى الْأَقْوَالِ**

لَنْ تَعْرِفَ الْمَرْءَ وَتَبَارِكُوا صَبِيحُ مَوْثُوقَةٌ وَتَبَارِكُوا تَوَلَّى

يُجْعَلُ مَالُهُ عِنْدَ عَدْلٍ وَأَمْتُهُ عِنْدَ امْرَأَةٍ

كَمْ هَسْبُهُ مَالُهُ وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

نَفَقَةٍ وَيُوجَرُ عَقَارُهُ وَرَقْمُهُ وَمَعْدَنُهُ وَيُوقَى

أَيْمِينُ وَبَاهِرُهُ وَادْوَالُهُ وَبَاهِرُهُ وَبَاهِرُهُ وَبَاهِرُهُ

مَكَاتِبُهُ النُّجُومُ إِلَى الْخَالِكِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالْغُيُوبِ

عَلَامَتُهُ كَرَامَةُ نُوُجُوتِهِ سَيَّارَةُ حَاكِمٍ وَطَائِفَةُ أَعْلَامِ أَرْضِهِ

كتاب حل الزنا

ابن زبير بن عتيق • وكتبه حد زنا

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِمَّا

مِائَةَ جَلْدَةٍ الْآيَةُ وَمَنْ اتَّخَذَ إِلَهًا غَيْرَ اللَّهِ فَسَاءَ مَا يَحْكُمُ بِهِ

وَالَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ فَسَاءَ مَا يَحْكُمُ بِهِ

وَعَنْهُ إِنَّهُ رَجَمَ مَاعِزًا ابْنُ الْأَدْحَى الْفَرَجِيُّ فِي الْفَرَجِ

وَمِنْ رُسُلِهِ رَجَمَ كَبِيرًا كَرِيمًا كَرِيمًا كَرِيمًا كَرِيمًا

الْحَرَمَ لِعَيْنِهِ الْخَالِي عَنْ الشَّيْءِ الْمَشْتَمِي

طَبْعًا يَقْتَضِي وَجُوبَ الْحَدِّ قَدْ خَلَّ فِي الصَّبِيحِ

طَبْعًا يَقْتَضِي وَجُوبَ الْحَدِّ قَدْ خَلَّ فِي الصَّبِيحِ

طَبْعًا يَقْتَضِي وَجُوبَ الْحَدِّ قَدْ خَلَّ فِي الصَّبِيحِ

طَبْعًا يَقْتَضِي وَجُوبَ الْحَدِّ قَدْ خَلَّ فِي الصَّبِيحِ

طَبْعًا يَقْتَضِي وَجُوبَ الْحَدِّ قَدْ خَلَّ فِي الصَّبِيحِ

طَبْعًا يَقْتَضِي وَجُوبَ الْحَدِّ قَدْ خَلَّ فِي الصَّبِيحِ

طَبْعًا يَقْتَضِي وَجُوبَ الْحَدِّ قَدْ خَلَّ فِي الصَّبِيحِ

طَبْعًا يَقْتَضِي وَجُوبَ الْحَدِّ قَدْ خَلَّ فِي الصَّبِيحِ

طَبْعًا يَقْتَضِي وَجُوبَ الْحَدِّ قَدْ خَلَّ فِي الصَّبِيحِ

طَبْعًا يَقْتَضِي وَجُوبَ الْحَدِّ قَدْ خَلَّ فِي الصَّبِيحِ

طَبْعًا يَقْتَضِي وَجُوبَ الْحَدِّ قَدْ خَلَّ فِي الصَّبِيحِ

الذَّوَاطِ وَحَدُّ كَحْدِ الزَّانِي فِي أَصَحِّ الْأَقْوَالِ

الذَّوَاطِ وَحَدُّ كَحْدِ الزَّانِي فِي أَصَحِّ الْأَقْوَالِ

وَالْتَلَوُطُ بِالْمَرْءَةِ كَهَوَا الرَّجُلِ أَوْ هَوَا نَافِيَهُ خِيَانَةً

وَلَا يَكُونُ بَيْنَ جَانِبَيْهَا كَيْدٌ وَلَا نِيَّةٌ وَلَا نِيَّةٌ وَلَا نِيَّةٌ

أَظْهَرَ هَذَا الْأَوَّلُ **وَلَا يَحِبُّ** الْحَدُّ بِالْمَفْلُوحَةِ وَمَقْدَرُهُ

أَعْلَى أَنْ يَدْرَجَ أَقْلِيْنِ وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

الْوُطَى **وَيَحْرَجُ** بِالْحَرَمِ لِعَيْنِهِ وَطَى الْمُنْكَوْحَةِ

وَالْمُنْكَوْكَةِ فِي الْحَضَرِ وَحَالَ الصُّومِ وَالْأَخْرَافِ

يُجَارِيهِ مَعْلُومٌ وَرَوَيْتُ تَحْقِيقَ يَدْرِجِيٍّ مَعْمُومٍ وَحَالَ الْأَعْلَامِ

وَالْخَالِ عَنِ الشَّيْءِ الْوُطَى الَّذِي فِيهِ شَيْءٌ

وَيَقُولُ الْخَالِي عَنْ الشَّيْءِ وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

وَهِيَ قَدْ تَكُونُ فِي الْحَلِّ كَمَا إِذَا وَطَى جَارِيَتَهُ

وَلَيْسَ كَمَا يَرَى وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

الزَّوْجَةِ أَوْ الْمَعْتَدَةِ فَلَا حَدَّ عَلَيْهِ وَكَذَا لَوُطُ

جَارِيَتِهِ الْخُرْمَةِ عَلَيْهِ بِالزَّانِي أَوْ الشَّيْءِ

فَلَا حَدَّ عَلَيْهِ فِي أَصَحِّ الْقَوَالِ **وَقَدْ تَكُونُ**

فِي الْوُطَى كَمَا إِذَا وَطَى امْرَأَةً عَلَى فَرْجِهَا

وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا وَتَبَارِكُوا

وَأَصَحُّ الْقَوْلَيْنِ **وَقَدْ تَكُونُ** فِي الْجَمْعَةِ فَكُلُّ جَمْعَةٍ
در هر دو قول و در هر دو قول و در هر دو قول

صَحَّهَا بَعْضُ الْعُلَمَاءِ وَأَحْلَى الْوُطَى لَهَا فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ
درست است که بعضی از علما و احسن است که برای او باشد پس ظاهر آنست که

لَا تَحْدُ عَلَى الْوَاطِئِ تِلْكَ الْجَمْعَةُ وَذَلِكَ كَالْوُطَى
باشد بر واطئ آن جمعه و این جمعه هم واطئ است

فِي التَّكَاحِ بِلَا دَوْلٍ وَلَا شُهُودٍ وَكُوهِمَا **وَلَيْسَ**
در تکاح بی دولا و بی شاهد و مانند اینها نیست

مِنَ الشَّهَادَةِ الْمُعْتَبَرَةِ أَنْ يَتَكَلَّمَ الْخَرْمُ قُلُّ الْوُطَى
از شهادت معتبره آنکه تکلم کند خرم قمل واطئ

أَوْ يَسْتَأْجِرَ امْرَأَةً لِلزَّانَا أَوْ تَكُنِيَ الْمَرْأَةُ لَهُ الْوُطَى
یا بخواهد بگردد زانی را یا بخواهد زنایا یا بخواهد زن او واطئ

أَوْ يَكُنِيَ الْعَاقِلُ مَجْنُونًا أَوْ بِالْعَكْسِ **وَيُجْزَى** بَقِيْدٍ
یا بخواهد عاقل مجنون یا بخواهد بالعکس و جزا بقید

الْمُتَّهَى طَبْعًا إِذَا أُلْجِيَ فِي قَرْجٍ مَيْتَةٍ فَاصْحَحْ
مشتبه طبعاً آنکه بخواهد طبعاً در قرج مرده و صحیح

الْقَوْلَيْنِ **أَنَّ** لَمْ يَحْتَاجْ فِيهِ أَحَدٌ **وَالثَّانِي** الْهَيْمَةُ
در هر دو قول آنکه نیازی نیست در آن جهت و اولی آنست که هیمة

فَاصْحَحِ الْوُجْهَيْنِ أَنْ الْوَاجِبَ فِيهِ التَّغْزِيرُ
صحیح است که وجهین که واجب است در آن تغزیر

دُونَ أَحَدٍ **فَصَلِّ** لِيُحَوِّجَ أَحَدٌ
میزانزد و صلی است که بخواهد بخواهد

فصل

التَّكْلِيفُ فَلَا يَحْدُ عَلَى الصَّبِيِّ وَالْمَجْنُونِ وَلَا أَحَدٍ
تکلیف نیست بر بچه بالغ و بر مجنون و بر هیچکس

أَيْضًا عَلَى مَنْ لَا يَعْلَمُ تَحْرِيمَ الزَّانَا الْقَرِيبِ عَمْدًا بِالْإِسْلَامِ
همچنان بر کسی که نداند حرام بودن زنا را بر کسی که اسلام را عداوت کند

أَوْ يُعْلَمُ عَنْ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّكَ إِنْ كَانَ الزَّانَا مُحْصَنًا
یا بداند از اهل علم که اگر زانی باشد که از زنا ایستاده و زن گرفته است

فَحَدُّ الزَّانَا **وَيُعْتَبَرُ** فِي الْأَخْصَابِ التَّكْلِيفُ
حد زانی است و در هر دو حد و در هر دو حد

صِفَتَانِ **أَحَدُهُمَا** الْحَرِيَّةُ فَالْزَّانِي لَا يَكُنِي
دو صفت یکی آزاد بودن و دیگری برده بودن

مُحْصَنٌ يَسْتَوِي فِيهِ الْقَيْدُ وَالْمَذَبَرُ وَالْمَكَاثُ
محسن مساوی است درین مقام نام و مذکر و مکاره

وَأَمُّ الْوَلَدَيْنِ بَعْضُهُ رَقِيقٌ **وَالثَّانِيَةُ** الْأَصَابَةُ
و مادر و پدر و عاقل و مجنون و برده و آزاد و در هر دو حد

فِي تَكَاحٍ صَحِيحٍ وَيَكْفِي فِيهِ تَعْيِيدُ الْحَشَفَةِ
در تکاح درست است که بخواهد بخواهد و تعیید کردن حشفه

وَلَا يَحْصُلُ الْأَخْصَانُ بِالْأَصَابَةِ فِي التَّكَاحِ
و حاصل نمی شود محسن شدن بر صاحب کردن او در تکاح

الْفَاسِدِ فِي أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ **أَنَّ** **وَأَصَحُّ** الْوُجْهَيْنِ
فاسد است در هر دو قول آنکه و در هر دو وجه

أَنَّهُ لَشَرْطُ أَنْ يَكُونَ الْأَصَابَةُ بِالْتَّكَاحِ بَعْدَ
در هر دو شرط است که بخواهد بخواهد

الحَدَّ لَا يُقَامُ مُقَامُ الرُّجُوعِ وَلَا نَهْيُهُ وَلَا نَهْيُهُ وَلَا نَهْيُهُ
عند ما لا يثبت كبر رجوعه عن الله تعالى ولو كان كبره ولو كان كبره

بِالنَّاعِلِ عَلَى الْمَرْأَةِ نَهْيُهُ دَأْبُ نَهْيِهِ عَلَى أَكْثَرِ عِلْمِهِ
بما لا يثبت كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

لَمْ يَلْزَمْهَا حَذُّ الزَّانَا وَلَا يَحِبُّ عَلَى قَاذِفِهَا حَذُّ الْقَذْفِ
لأنه لو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

وَإِذَا عَنِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ شُهُودِ الزَّانَا أَوِيَّةٌ مِنْ رَأْيِ
وإذا كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

الْبَيْتِ لَمْ يَحِبُّ الْحَدَّ عَلَى الشُّهُودِ عَلَيْهِ **فصل**
فإنه لو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

أَقَامَ الْحَدَّ عَلَى الْإِخْرَارِ إِلَى إِمَامٍ أَوْ مِنْ تَوْضِئِهِ
بما لا يثبت كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

الْإِمَامُ وَلَا يَحِبُّ حُضُورَ الْإِمَامِ فِي الْحَدِّ وَلَا هُ
لأنه لو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

حُضُورُ الشُّهُودِ إِذَا اثْبَتَ بِالْبَيِّنَةِ وَلَكِنْ
لأنه لو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

سُحِبَ وَالزَّفَقُ يُقَامُ الْحَدُّ عَلَيْهِ سِتْرًا وَ
سُحِبَ سِتْرًا ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

لِلْإِمَامِ أَيْضًا ذَلِكَ مَنْ اسْتَدْرَأَ بِهِ وَقَعَ الْوَقْعُ
بما لا يثبت كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

فَإِنْ تَنَازَعَ عَافِيهِ فَلَا ظَهْرَ إِنْ الْإِمَامَ أَوَّلَ
بما لا يثبت كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

وَأَمَعَ الْوَحْيَيْنِ أَنَّ السَّيِّدَ يُعَرِّبُ كَمَا يَحْدُثُ
وإذا كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

الْمَكَاتِ كَالْحَرْبِ وَمِنْ بَعْضِهِ حَرْبُ الْقَوْمِ الْحَدَّ عَلَيْهِ
بما لا يثبت كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

إِلَّا الْإِمَامَ وَالْكَافِرَ وَالْفَاسِقَ وَالْمَكَاتِ يُقِيمُونَ
لأنه لو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

الْحَدَّ عَلَى عِبْدِهِمْ عَلَى الْأَصَحِّ وَالْأَصَحِّ السَّيِّدُ يُقِيمُ
بما لا يثبت كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

التَّعْزِيرَ كَالْحَدِّ وَأَنَّهُ لِيَمَعَ الْبَيِّنَةُ عَلَى مُوجِبِ
بما لا يثبت كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

الْعُقُوبَةِ **فصل** يُرْجَمُ الْحَصْنُ مِائَةً وَخَمْسِينَ
بما لا يثبت كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

مُعْتَدِلَةً لَا يَصْرُحُ تَذْفِيفُ وَلَا يُطَوَّلُ تَعْدِيهِ
لأنه لو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

بِحَصْنَاتٍ حَفِيفَةٍ وَلَا يُحْفَرُ لِلرَّجُلِ وَالْأُنْثَى
بما لا يثبت كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

أَنَّهُ لِيُحْفَرَ أَنْ يُحْفَرَ لِلْمَرْأَةِ إِنْ ثَبَتَ زَنَاهَا
بما لا يثبت كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

بِالْبَيِّنَةِ وَلَا يُحْفَرُ إِنْ ثَبَتَ بِالْإِفْرَارِ وَلَا يُؤَخَّرُ
بما لا يثبت كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

الرَّجْمُ بِالْمِصْرِ وَفِيمَا إِذَا اثْبَتَ بِالْإِفْرَارِ رَجْمُهُ
بما لا يثبت كبره ولو كان كبره ولو كان كبره ولو كان كبره

إِنَّهُ يُؤَخَّرُ وَيُوَخَّرُ الْجُلْدُ إِنْ كَانَ الْمَرْضُ مِمَّا يُرْحَى
 كَمَا تَأْتِي لَدُنَّ مَا يُخَوِّفُهِ أَوْ كَمَا يَكُونُ أَنْ يَمُوتَ مِنْ ذَلِكَ
 زَوَالَهُ **وَإِنْ كَانَ** لَا يُرْحَى زَوَالُهُ كَالشَّلِّ وَالزَّمَانِ
 زَوَالُهُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ مِمَّا يَكُونُ مِنْ ذَلِكَ
 فَلَا يُؤَخَّرُ وَلَا يُؤَخَّرُ بِالسَّيَاطِلِ بَلْ يُعْتَكَلُ عَلَيْهِ
 مَا فِيهِ شَوْكٌ وَنَزْهُةٌ كَمَا يَكُونُ فِيهَا شَوْكٌ كَمَا يَكُونُ
 مِائَةِ شَمْرِ الْخِمْ وَهُوَ الْغَصْنُ ذُو الْفُرُوعِ الْحَقِيقَةِ
 مِمَّا يَكُونُ أَنْ يَكُونَ كَمَا يَكُونُ فِيهَا شَوْكٌ
 فَإِنْ كَانَ عَلَى الْغَصْنِ خَمْسُونَ فَرْعًا ضَرَبَ
 بِهِ مَرَّتَيْنِ **وَيَقْبَعِي** أَنْ يَمْسَهُ الثَّمَارُ نَحْوَ أَنْ تَكُنْ
 بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ لَيْسَ لَهُ بَعْضٌ إِلَّا كَمَا **وَإِذَا انْزَلَتْ**
 تَعْدَمَ مَا ضَرَبَ بِهِ لَمْ يَعُدَّ عَلَيْهِ حَدُّ الْأَخْطَاءِ
 وَلَا يُقَامُ الْجُلْدُ فِي الْحَرِّ وَالْبَرْدِ الْمُفْرَطَيْنِ وَلَكِنْ
 يُؤَخَّرُ إِلَى اعْتِدَالِ الْهَوَاءِ وَتَأْخِيرِ الرَّجْمِ إِلَى
 الْإِعْتِدَالِ عَلَى مَا كُنَّ نَافِي الْمَرْضِ **وَلَوْ جَلَّدَ الْإِمَامُ**
 اعْتِدَالَهُ تَأْخِيرَهُ كَمَا يَكُونُ فِي الْمَرْضِ وَكَذَا يَكُونُ

فِي الْمَرْضِ أَوْ فِي الْحَرِّ وَالْبَرْدِ لَمْ يَكُنْ الْجُلْدُ فَلَا يَضَعُ
 عَلَى الْأَظْهُرِ وَبِذَلِكَ يَتَبَيَّنُ أَنَّ التَّأْخِيرَ مَسْتَحَبٌّ
كتاب حد القذف
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى **وَالَّذِينَ يَزْنُونَ الْمُحْصَنَاتِ**
 الْآيَةُ يَشْتَرِطُ لَوْ جُوبِ الْحَدُّ عَلَى الْقَازِفِ أَنْ
 يَكُونَ مُكْلَفًا فَلَا حَدَّ عَلَى صَدِيقٍ وَلَا مَجْنُونٍ
 لَكِنْ يُعْزَرُ الصَّدِيقُ الْمَيُوزُ وَأَنْ يَكُونَ مُنْجَرِفًا
 حَدُّ عَلَى الْمَكْرُوهِ عَلَى الْقَذْفِ **وَلَا فَرْقَ** بَيْنَ الْمُسْلِمِ
 وَالذِّمِّيِّ **وَلَمْ يَجِبْ** عَلَى الْآبِ وَالْحَدُّ الْقَذْفِ
 الْوَلَدُ وَكَذَا الْوَلَدُ ثُمَّ إِنْ كَانَ الْقَازِفُ حُرًّا أَوْ عَبْدًا
 وَلَدًا وَوَلَدًا

ثَمَانُونَ جَلْدَةً وَإِنْ كَانَ رَقِيقًا فَارْبَعُونَ **وَأَمَّا**
 هشتاد جلد و اگر باشد عتق باشد چهل مرتبه و بیست که
 بِحَسْبِ الْحَدِّ إِذَا كَانَ الْمُقْدِفُ مُحْصِيًا وَقَدْ
 واجب شود حد که گاه باشد حدی که شده محصن باشد و اگر نه
 تَكَلَّمَ فِي الْإِحْصَانِ فِي الْعَانِ وَفِي صَدْرِهِ
 کلام کرده ایم در محصن در عان در صورت
 الْقَذْفِ وَكَأَيَّاتِهِ وَلَوْ شَهِدَ اثْنَانِ أَوْ ثَلَاثَةٌ
 قذف و گواهیات او و اگر شهادت بر او شد و اگر یاسر
 بِالزَّيْنِ فَأُظْهِرَ الْقَوْلَيْنِ لَفَسَمَ حُدُّهُ وَلَوْ شَهِدَ أَرْبَعٌ
 بر زنا پس اگر از دو قول آید آن حد و اگر نه و اگر شهادت بر او شد و اگر نه
 بَشَوَّةٍ أَوْ أَرْبَعَةٍ مِنَ الْعَبِيدِ أَوِ الذِّمِّيِّينَ
 زن یا چهار نفر از عتق یا از ذمیان
 فَوُجُوبُ الْحَدِّ عَلَيْهِمْ أَظْهَرَ **وَإِذَا اسْتَوْفِيَ الْمُقْدِفُ**
 پس وجوب حد بر ایشان ظاهر است و اگر گاه باشد و اگر نه
 حُدَّ الْقَذْفِ لَمْ يَفْعَلِ الْمَوْقِعَ **وَلَوْ شَهِدَ وَاحِدٌ عَلَى**
 حد قذف را و اگر نه و اگر شهادت بر او شد
 أَقْرَاهُ بِالزَّيْنِ لَمْ يَكُنْ الْعَدَدُ كَمْ يَلْزَمُهُ حُدُّ الْقَذْفِ
 اگر او را بر زنا و نامشده بود لازم باشد حد قذف
وَلَوْ شَهِدَ شَخْصَانِ لَمْ يَتَّفَقَا فِي الْحَدِّ **وَاللَّهُ**
 اگر شهادت کردند دو شخص در حد قذف و الله اعلم
كِتَابُ حَدِّ السَّرْقَةِ
 این کتاب حد سرقت است

فصل

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا
 الایة **وَيُسَرَّقُ** لَوْ جُوبِ الْمَقْطَعُ أُمُورٌ فِي الْمَسْرُوقِ
 شرط است بر وجوب قطع اگر چه در مال از دود
أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ نَصَابًا وَهُوَ رُبْعُ دِينَارٍ مِنْ
 یکی از آن که است که باشد آن مال نصاب باشد و نصاب ربع دینار است از
 الذَّهَبِ الْخَالِصِ **وَلَوْ سَرَقَ** دِينَارًا مَغْشُوشًا
 طلاست خالص و اگر دزدید آویخته را یا غیره
 فَأَمَّا بَحْثُ الْقَطْعِ إِذَا بَلَغَ رُبْعًا خَالِصًا وَمَا
 پس بحث که در وجوب قطع حد که گاه باشد ربع خالص و اگر نه
 سِوَى الذَّهَبِ يَقُومُ بِالذَّهَبِ حَتَّى لَدَاهِمُ
 غیر از طلاست قیمت کرده شود به سبب تا درهم
وَأَمَّا يَكُونُ التَّقْوِيمُ بِالْمَضْرُوبِ وَالْأَظْهَرُ أَنَّهُ
 و نیست که باشد قیمت کردن آن که ضرب زده و اظهر آن است که
 لَا يَطْعَمُ فِي رُبْعٍ مِنَ السَّيِّكَةِ إِذَا لَمْ تَبْلُغْ بِالْقِيَمَةِ
 ناست طعم در ربع از سبزه اگر نه گاه زرد است
 رُبْعًا مَضْرُوبًا **وَلَوْ سَرَقَ** دَنَانِيرًا فَطَمَّهَا فَلَوْ سَأَلَ
 ربعی را ضرب زده و اگر دزدید چند دینار را پس گاه بر او طلاست
 لَا يَبْلُغُ نَصَابًا فَطَعِ وَكَذَا لَوْ سَرَقَ ثَوْبًا بَارِئًا كَانَ
 نصاب نرسیده به نصاب قطع کرده شود و هم اگر دزدید لباسی را و اگر نه
 فِي حَبِّهِ دِينَارٌ عَلَى الْأَظْهَرِ **وَلَوْ أَخْرَجَ** النَّصَابَ
 در حبیب آن آویخته را یا بر او طلاست و اگر نه نصاب را

من الخبز يذوقه نصابا عدا فان تحلل الكلام
 از خبز ذوقه نصابا عدا فان تحلل الكلام
 المالك اعاده الخبز فالخراج الثاني سرقه اخرى
 مالک دعوه کردن خبز پس در آوردن دوم دزد او است
 وان لم يحلل فالأظهر ضم احدهما الى الآخر وجوب
 و اگر حلال ندهد پس اولی را به دیگری ضم کند و اگر حرام بود
 القطع و انتيال البر و نحوه عند ثقب الكندوج
 قطع در کندن کندم و مثال کندن در دزدی نصاب کند
 كالخراج باليد في أصح الوجهين حتى اذا انشا
 چون در مبدون دست است آورد دزد و نصاب را که در دزدی است
 ما بالأي نصابا يجر القطع **وان اشرك**
 آن که در مبدون دست و نصاب و نصاب و نصاب و اگر شریک باشد
 اثنان في إخراج نصابين قطعا وان كان
 دو نفر در مبدون کردن دو نصاب هر دو قطع کرده اند و اگر باشد
 المخرج أقل من نصابين لم يقطع **ولا قطع** على
 بدون شده کمتر از دو نصاب قطع کرده نشود و نصاب قطع
 من سرق خمر او كلبا أو جلد ممتلئة غير مدبو
 سر دزد خمر یا کلب یا پوست پرده یا جلد ممتلئة یا جلد ممتلئة
 لكن لو كان الا ناء الذي فيه الخمر تبلغ نصابا
 اما اگر باشد آن ناء که در آن خمر است نصاب
 فأصح الوجهين أنه يقطع **ولا قطع** في سرقة
 پس در دزدی و نصاب آن که قطع شود و نصاب قطع
 الطنبور

الطنبور وما في معناه ان كان لا يبلغ بعد الكسر
 طنبور و آنچه در معناه است اگر باشد نصاب پس از کستن
 نصابا وكذا ان كان يبلغه في أصح الوجهين
 نصابا و گویا ان كان يبلغه در نصاب و در نصاب و در نصاب
والثاني ان يكون ملكا لغير السارق فلا قطع
 وجه ثانی آن است که باشد ملک برای غیر دزد پس نصاب قطع
 على من سرق ماله من يد المظن أو المودع
 بر کسی که دزد ماله مال خود را از دست مظن یا از دست مودع
 أو المستأجر أو الوكيل وكذا لو سرق ما اشترا
 یا از دست مستأجر یا از دست وكيل و گویا لو سرق ما اشترا
 من يد البائع ولو ظهر للمالك في المسروق
 از دست بایع و اگر حاصل شد ملکیت در مال دزدیده
 قبل إخراج احد من الخبز يارث أو يشرى سقط
 پیش از خروج یکی از خبز یارث یا یشری ساقط شود
 القطع وان طهر بعده لم يقطع وكذا ان قصصا
 قطع و اگر بعد از طهر ساقط شود و هم ناقص بودن
 النصاب باكل أو خرق في الخبز سقط
 نصاب با خوردن یا خردن در خبز ساقط شود
 القطع وبعد الإخراج لا يسقطه **ولو أذى**
 قطع و بعد از خروج ساقط نکند و اگر آید
 السارق أن المأخوذ ملكه سقط القطع
 دزد که مال را از دست دزدیده ملکیت ساقط شود قطع

محرزاً أو التحويل في الآخر ان على شئين احدا
 در محرز است تحويل در آخر از بر شئين احدا
 الملاحظة **والثاني** حصانة الموضع فان
 ملاحظه کردن است و دوم حکم بودن موضع است پس اگر
 لم يكن الموضع حصنة كالمال الموضوع في
 بنا شده ان موضع محکم چون آن موضعی - اور
 القصر أو المسجد أو غيره من اعمدة الملاحظة
 محرم است و مسجد شرط است در وقت کردن ملاحظه
 وان كان حصنة كفي الملاحظة المعتاد **والاخر**
 و اگر باشد در حصان است کما ملاحظه کردن عادت است
والاخر محرز حرز اللذات وليس حرزاً
 و اگر محرز بود حرز است بر ذرات و نیست حرز
 للذات والشيء **وعرضه** الذار والصفة
 بار ملاحظه و حساب و عرضش عبارت از احوال
 فيها حرز للذات والشيء المذلة دون
 در عبارت حرز است بر ذرات و حساب که در محرز
 الحلي والثقود **واذا نام** في القصر أو المسجد
 محرم است و ملاحظه در محرز یا در مسجد
 على ثوبه أو توسد عيبته أو متاعه فهو
 بر سر ثوب یا در زیر سر یا در متاع او یا متاع خود آن مال
 محرز به فاذا انقلبت في النوم عن الثوب
 در محرز است بر آن پس اگر که بر کمر او در خواب از حساب

اولاً

أو زال رأسه عما توسد خرج عن كونه محرزاً
 یا زایل شده سر او از آنکه توسد کرده بر سر او از آنکه در محرز
وثوبه ومتاعه الموضع بقربه في القصر أو
 و ثوب او و متاع او که در محرز است بر سر او یا در محرز
 محرز ان كان مستقيماً لا حظ له **وفيه** محرز ان
 در محرز است اگر باشد مستقیم است چنانچه در محرز است و در محرز است
 نام أو لاه ظهراً **ويشترط** ان يكون الملاحظة
 ملاحظه باشد یا پشت بر او کرده یا ملاحظه است که باشد ملاحظه کننده
 بحيث يقدر على منع التارقي لو اطلع عليه
 چنانچه که قدرت دارد بر منع کردن اگر ملاحظه شود بر او
 بنفسه أو باليمن غائبة فأما الضعيف
 بر نفس خود یا با یمن غایب است و اما الضعيف
 الذي لا يبالى التارقي به في الموضع البعيد
 که که ملاحظه ندارد و در موضع دور
 عن العمران فهو ضائع مع المال **والذات** المنفصلة
 از العمران پس آن ضائع است با آن مال و عبارت که در محرز
 عن العمارات ليست محرز ان لم يكن فيها
 از عمارات نیست محرز اگر باشد در آن
 احد وكذا لو كان من فيها ثوباً وان كان
 احد و هم اگر باشد در آن یا در محرز است و اگر باشد
 مستقيماً فافيه محرز سواء كان الثوب
 مستقیم است پس در آن یا در محرز است سواء كان الثوب

مَفْتُوحًا أَوْ مُغْلَقًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ ضَعِيفًا لَا يَسَالِيهِ
 كشاده باشد یا بسته باشد هرگز باشد ضعیفیت بیاید و در آن وقت
 وَالْمُتَّصِلَةُ بِالذُّرِّ حَرْزٌ إِنْ كَانَ الْبَابُ مُغْلَقًا
 و عبارت که بند است به عبارت حرز است اگر بسته باشد تا به آن بسته باشد
 وَفِيهَا حَافِظٌ نَائِمٌ أَوْ مُسْتَقِظٌ **وَإِنْ كَانَ الْبَابُ**
 او در آن بسته حفظ کننده و غفلت کننده یا بیدار باشد و اگر بسته در قافیه
 مَفْتُوحًا وَمَنْ فِيهَا نَائِمٌ لَمْ يَكُنْ حَرْزًا لِللَّسْلِ وَكَذَا
 کس در آن بسته و کس در آن وقت غفلت کننده نباشد حرز نیست و کس در آن
 بِالنَّهَارِ وَإِذَا كَانَ مِنْ فِيهَا أَحَدٌ مُسْتَقِظًا
 در روز و اگر کسی باشد در آن وقت بیدار است
 وَلَعَقْلُهُ السَّارِقُ فِي أَحَدِ الْوَحْمَيْنِ **وَإِنْ كَانَ**
 و عاقل کرده بود در یکی از دو چیز و اگر نباشد
 فِيهَا أَحَدٌ فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ إِنْ كَانَ الْبَابُ
 در آن احدی نباشد پس قولی بر آن که بسته است اگر باشد آن باب
 مُغْلَقًا فَحَرْزٌ بِالنَّهَارِ فِي وَقْتِ الْأَمْنِ
 بسته است پس آن حرز است در روز در وقت امنیت
 وَلَيْسَتْ حَرْزًا فِي اللَّيْلِ وَلَا بِاللَّسَالِي **وَإِنْ**
 نیست حرز در وقت خوف و هم شبها و اگر
كَانَ مَفْتُوحًا لَمْ يَكُنْ حَرْزًا أَصْلًا وَالْحَمْدَةُ
 باشد آن باب کس در آن بسته نباشد حرز در اصل و حمد و تحمید
 فِي الصَّحْرِ إِنْ لَمْ تَشُدَّ أَطْنَاهَا وَلَمْ تُرْسَلْ
 در صحرای اگر بسته حکم طنبهار آن در وقت بسته

أَذْيَالُهَا وَمَا فِيهَا كَالْمَتَاعِ الْمَوْضُوعَةِ فِي الصَّحْرِ
 و امن آن سبیل آن که در آن وقت امن است و متاع در صحرای
وَإِنْ أَشَدَّهَا بِالْأَوْتَارِ وَأُرْسِلَ الْأَذْيَالُ فَإِنْ لَمْ
 و اگر محکم کرده آنرا به ریسمان و در بسته و اوتار را پاره کرده
 يَكُنْ فِيهَا أَحَدٌ فَلَا قَطْعَ مِيقَةٍ مَا فِيهَا وَإِنْ كَانَ
 نباشد در آن احدی نباشد قطع موقت در آن وقت و اگر بسته
 صَاحِبُهَا فِيهَا حَصَلَ الْإِحْرَازُ نَائِمًا كَانَ أَوْ
 صاحب آن در آن حاضر شود اگران غفلت باشد یا
 مُسْتَقِظًا **وَالْوَأْنِي فِي الْإِبْنَةِ الْمُخْلَقَةِ**
 بیدار باشد و در آن که در آن وقت بیدار است
 مُحَرَّرَةٌ إِنْ كَانَتْ مُتَّصِلَةً بِالْعِمَارَاتِ مَوَازٍ
 در روز که در آن بسته بند است به عمارات مساوی
 كَانَ فِيهَا أَحَدٌ أَوْ لَمْ يَكُنْ وَفِي التَّرْتِيبِ لَا تَكُونُ مُحَرَّرَةً
 باشد در آن احدی یا نباشد و در ترتیب غفلت و در روز که
 إِلَّا إِذَا كَانَ فِيهَا مَنْ يَحْفَظُهَا وَلَا يَضُرُّ أَنْ يَكُونَ
 کس در آن باشد و در آن کس که حفظ کننده آنرا و ناسخه در آن بسته
 نَائِمًا **وَالْإِبْنُ فِي الصَّحْرِ إِنْ مُحَرَّرَةٌ إِنْ كَانَ مَعَهَا**
 غفلت و در صحرای اگر در آن بسته اگر باشد یا آن
 حَافِظٌ بَرَّهَا **وَالْإِبْنُ الْمُفْطَرَّةُ يُبْعَى أَنْ يُلْتَفَتَ**
 حفظ کننده بر او آنرا و در آن کس که قطع کننده آنرا و ناسخه در آن بسته
 الْقَائِدُ إِلَيْهَا كُلِّ سَاعَةٍ وَلِشَرْطِ أَنْ يَنْتَهَى
 سرکش آن شتر هر ساعت و شتر و کس که بسته

تَطْنُ إِلَيْهَا إِذَا التَفَتَ وَغَيْرُ الْقَطْرِ مِنْهَا حَرْزٌ
نظر او بان نشتر برگاه بنگرد و نشتر غیر قطره کرده از نشتر غیر حَرْز

عَلَى الْأَشْبَةِ **وَيَسْجَى** أَنْ لَا يَبْدَأَ الْقَطْرُ وَالْوَحْدُ
بنا بر قول باشد و لازم است که بنا بر این باشد قطره از یک قطره است

عَلَى نَيْعَةٍ **وَيَحِبُّ** الْقَطْعُ لِيَقْدَ الْكَفْنِ إِنْ كَانَ
بر نشتر واجب است قطع بر دودن کفن اگر باشد

الْقَبْرِ فِي بَيْتٍ حُرٍّ وَكَذَا إِنْ كَانَ فِي مَقَابِرِ الْمَلَاةِ
قبر در خانه حر و حر هم اگر باشد او قبرستان نشتر

الْوَأَقَةِ عَلَى طَرَفِ الْعَارِاتِ فِي أَصْحَى الْوَجْهَيْنِ
واقع شده باشد بر کنار عاریات از زرد آرد و وجه

وَأَنْ كَانَ فِي نَيْعَةٍ ضَائِعَةٍ فَأَظْهَرَ الْوَجْهَيْنِ أَنَّهُ
و اگر باشد در نایقه ضایعه باشد ظاهر دو وجه است که

لَا يَحِبُّ **فَصَلِّ** يَحِبُّ الْقَطْعُ عَلَى مَوْجِ الْخَزَنِ
واجب نباشد قطع واجب است قطع بر گاه بگفته از حَرْز

إِذَا سَرَقَ مِنْ مَالِ الْمُسْتَأْجِرِ وَكَذَا عَلَى مُعِيرِ الْخَزَنِ
برگاه برزده از مال کسی که بگفته حَرْز هم بر عاریه داده حَرْز

إِذَا سَرَقَ مِنْ مَالِ الْمُتَعِيرِ عَلَى الْأَصْحَى **وَلَوْ كَرِهَ** مَالُكَ
برگاه برزده از مال عاریه کننده بنا بر قول صحیح و اگر ندیده مالک

الْخَزَنَةَ مَالُ الْغَاصِبِ فَلَا قَطْعَ عَلَيْهِ وَكَذَا إِذَا
حَرْز مال غاصب را پس بپشت بر سر و هم چنان برگاه

سَرَقَ مِنْهُ أَجْنَبِيٌّ فِي أَصْحَى الْوَجْهَيْنِ **وَيَحِبُّ**
در ندیده از آن بیکانه در نشتر واجب قطع بر سر و غصب شد

مَالًا أَوْ سَرَقَهُ وَآخِرُهُ فِي حَرْزٍ فَسَرَقَ مَالَهُ
مال یا ندیده از او در حَرْز کرده از او حَرْز خود پس در ندیده مالک

الْمَالِ مِنَ الْخَزَنِ مَالُ الْغَاصِبِ أَوِ الشَّارِقِ أَوْ سَرَقَ
آن مال از حَرْز مال غاصب را یا مال دزد را یا در ندیده

أَجْنَبِيٍّ الْمَالِ الْمَغْصُوبِ وَالْمَسْرُوقِ فَأَظْهَرَ الْوَجْهَيْنِ
بیکانه مال مغضوب را یا مال مسروق را پس ظاهر دو وجه

أَنَّهُ لَا يَحِبُّ الْقَطْعُ **فَصَلِّ** لَا قَطْعَ عَلَى
آن است واجب نیست قطع نیست قطع بر

الْمُخْتَلَسِ أَوِ الْمُتَنَبِّهِ وَالْمُؤَدِّعِ إِذَا أَحْدَثَ الْوَدِيعَةَ
فرب دهنده و غارت کننده و مودع برگاه بگفته مال او دهنده را

وَمَنْ نَقَبَ فِي لَيْلَةٍ ثَلَاثَةً عَادَى لَيْلَةٍ أُخْرَى فَسَرَقَ
و کسی که نقتب در شب سه مرده کرد در شب دیگرین پس در ندیده

فَالظَّاهِرُ جُوبُ الْقَطْعِ **وَلَوْ نَقَبَ** وَأَحْدَثَ الْخَزَنَةَ
و قول ظاهر بر وجوب قطع است و اگر نقتب زد و احداث حَرْز

وَدَخَلَ الْخَزَنَةَ خَرَجَ الْمَالُ فَلَا قَطْعَ عَلَيْهِ وَأَمَّا
و داخل شد بگردد مال را نیست قطع بر گاه از آنجا

وَلَوْ نَقَبَ عَلَى النَّقْبِ وَانْفَرَدَ أَحَدُهُمَا بِالْأُخْرَى
و اگر مساوت بیک کرد بر نقتب و تنها آمد یکی از آنها بر دیگری

فَالْقَطْعُ عَلَى الْخُرْجِ وَكَذَا لَوْ دَخَلَ أَحَدُهُمَا وَوَضَعَ
پس قطع بر خروج است و هم اگر داخل شد بعد از آنجا و نهاد

الْمَتَاعَ قَرِيبًا مِنَ النَّقْبِ فَأَدْخَلَ الْآخَرَ يَدَهُ
شعاع را نزدیک از نقتب پس داخل کرد از آن در و ندیده

وَكَلَّمَ اِنْ كَانَا مُخْلَقَيْنِ فِي اَظْهَرِ الْوَجْهَيْنِ
وهم چنان اگر بپندد مرد و سببند از مرد و از آنکه از دو وجه

وَالْاُخْرَى مِنْ مَيُوتِ الْخَارِجِ اِلَى اُخْرَى كَالْاُخْرَى
وهم اگر مردی در ظاهر کار کرده است به گوش آن چون در این است

مِنْ مَيُوتِ الدَّارِ اِلَى اُخْرَى اِلَى رُجْعِ الْوَجْهَيْنِ
از ظاهر سراسر به گوش آن از مرد و از دو وجه

فَقُتِلَ لاقطع على الصبي والمجنون
بناشد قطع بر بچه بر دیوانه

وَالْمَكْرُوهَ عَلَى الشَّرْقَةِ **وَقُتِلَ** عَلَى الْمُسْلِمِ وَالَّذِي
وستم زده بر زور و واجب است بر مسلمان آن و از وی

الْقَطْعُ سُرْقَةً بِالْأَسْلَمِ وَالَّذِي فِي الْمَعْنَى
قطع بر زور مال مسلمان آن و در آن و در آن و در آن

ثَلَاثَةُ اقْوَالٍ أَحَبُّهَا الْفَرْقُ بَيْنَ أَنْ يَكُونَ
سه قول در میان آن که فرق در میان آن که شود کرده و کرده

عَلَيْهِ الْقَطْعُ لَوْ سَرَقَ وَبَيْنَ أَنْ لَا يَسْرِطَ ط
بر او قطع اگر دزد کرد و میان آن که سرقت کرده و نه

عَلَيْهِ **فَقُتِلَ** بَيْنَ الشَّرْقَةِ مِمَّنْ الْمَدْعَى
بر او بناشد قطع در میان آن که دزد شد و مدعی

الْبُرْدُ وَدَدَ عَلَى الْاَظْهَرِ وَبَيْنَ أَنْ يَكُونَ
بر او دزد کرد و دزد بر اظهر و میان آن که دزد شد و دزد

بِالشَّرْقَةِ وَتُقْتَلُ رُجُوعُهُ عَنْهُ عَلَى الْأَخْبِ
بشرفقت و قتل شود رجوع شدن او از آنکه بنا بر قول آن

مِنْ أَقْرَبَ مَا يُوْجِبُ عُقُوبَةَ اللَّهِ تَعَالَى فَالْأَخْبِ
وگفت که از آنکه واجب کرده عقوبت بار حق است قول آن که

لِلْقَاضِي أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ بِالرَّجُوعِ تَعْرِضًا فَيَقُولُ
بر قاضی باشد که اگر رجوع بر او رجوع شدن بر آنکه کرده است

فِي الْأَقْرَارِ بِالرَّجْعَةِ لَعَلَّكَ قَبِلْتَ وَلَمْ تَكُنْ فِي
در اقرار کردن بر رجوع که در رجوع زده یا دست زده و در

الشَّرْقَةِ لَعَلَّكَ غَضِبْتَ أَوْ أَخْرَجْتَ مِنْ غَيْرِ
از زور که در رجوع که غضب کرده یا بر او کرده از غیر

الرَّجْعِ أَوْ أَخْرَجْتَ عَلَى الرَّجُوعِ صَرَحًا أَنْ يَقُولَ
رجوع و جمله کند بر رجوع بود بر صریح چنانکه بگوید و در

رُجْعٍ أَوْ أَخْرَجْتَ **وَإِذَا أَقْرَبَ** مِنْ غَيْرِ تَقَدَّمَ دَعْوَى
رجوع یا بناشد که در رجوع که از غیر پیش آمد و در

مَا نُهُ سُرْقَةً بِمَا لَمْ يَكُنْ وَهُوَ غَائِبٌ فَالْأَخْبِ أَنَّهُ
چنانکه دزدید مال فلان و او غایب است پس بناشد که

لَا يَقْطَعُ فِي الْحَالِ بَلْ يَنْتَظِرُ حُضُورَ الْغَائِبِ
قطع کرده در حال بکه انتظار شد به حاضر شدن غایب

وَلَوْ أَقْرَبَ مَا تَكْرَاهُ خَارِيَةً غَائِبٌ عَلَى الزَّوْا
و اگر از آنکه کرده بنا بر آنکه غایب بر زنا

فَالْظَاهِرُ أَنَّهُ يُقَامُ عَلَيْهِ الْحَدُّ وَلَا يَنْتَظَرُ
پس ظاهر آن است که بر او حد است و انتظار نشد

حُضُورَهُ **وَيُقْتَلُ** الْقَطْعُ أَيْضًا بِمَادَةٍ حَلِي
حاضر بودن او و قتل شود قطع نیز بنا بر مادی و در

وَلَا تَكُنْ لَهَا دَفْعُ رَجُلٍ وَامْرَأَتَيْنِ لَكِنْ أَنْ شَهِدَ
 ثَابِتٌ لَهَا بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ وَدُونَ ذَلِكَ أَمَّا كَرْتِهَا بِرَأْسِهَا
 نَكَتَ الْمَالَ **وَلَا يُقْبَلُ** الشَّهَادَةُ عَلَى السَّرِقَةِ الْمُطْلَقَةِ
 ثَابِتٌ لَهَا بِرَأْسِهَا **وَلَوْ قِيلَ** لَهَا بِرَأْسِهَا
 بَلْ يَجِبُ التَّعَرُّضُ لِلشَّرَاطِ **وَلَوْ قِيلَ** لَهَا بِرَأْسِهَا
 بَلْ وَاقِبَتْ بِهَا كَارَهُتْ أَنْ تَقْرَأَ كَرْتِهَا بِرَأْسِهَا
 أَنْتَ سَرَقْتَ كَرْتِهَا وَالْأَمْرُ أَنْتَ سَرَقْتَ عَشِيَّةً أَوْ نَهَارًا
 كَرْتِهَا كَرْتِهَا وَجِبَتْ بِهَا بِرَأْسِهَا كَرْتِهَا وَشَهِدَتْ بِهَا تَخْلُفُ
 الشَّهَادَتَانِ مِنْ وَجْهِ آخَرٍ لَمْ يَكُنْ ثَابِتٌ لَهَا بِرَأْسِهَا
 بَرَزَتْ بِهَا دُونَ ذَلِكَ **فَصَلِّ** عَلَى السَّارِقِ رَدُّ السَّرِقَةِ
 بَرَزَتْ بِهَا دُونَ ذَلِكَ
 إِنْ كَانَ بَاقِيًا وَالضَّهْمَانِ إِنْ كَانَ نَاقِصًا
 أَوْ بَرَزَتْ بِهَا دُونَ ذَلِكَ
 وَيُقْطَعُ مَعَ ذَلِكَ بِمَنْ سَرَقَ ثَانِيًا بَعْدَ قُطْعِ
 وَتَقَعُ ثَوْبًا بِرَأْسِهَا دُونَ ذَلِكَ
 الْمَنْ قُطِعَتْ رِجْلُهُ النَّسْرِيُّ فَإِنْ سَرَقَ ثَالِثًا
 دُونَ ذَلِكَ بِرَأْسِهَا بِرَأْسِهَا
 قُطِعَتْ يَدُ النَّسْرِيِّ فَإِنْ سَرَقَ رَابِعًا قُطِعَتْ
 بِرَأْسِهَا دُونَ ذَلِكَ بِرَأْسِهَا
 رِجْلُهُ الْمَنْفِيُّ فَإِنْ سَرَقَ بَعْدَ ذَلِكَ غَيْرَ **وَلَوْ قِيلَ**
 بِرَأْسِهَا دُونَ ذَلِكَ بِرَأْسِهَا

مَحَلُّ الْقَطْعِ فِي الرِّبَا وَالذَّهْنِ الْمَغْلَى لِيَنْقَطَعَ
 مَحَلُّ بَرَزَتْ بِهَا دُونَ ذَلِكَ بِرَأْسِهَا
 الدَّمُ وَهُوَ نَتْنَةُ الْحَدِّ أَوْ حَقُّ الْقَطْعِ وَاجْتِنَابُ
 فَرَنْدَانِ أَنْ تَكُونَ حَادِيَةً بِرَأْسِهَا
 لَهُ فِيهِ وَجْهَانِ أَحَدُهُمَا الشَّارِقُ يَحْوِزُ لِلْأَمْرِ
 أَوْ رَأْيَيْنِ أَمْرَهُ دُونَ ذَلِكَ بِرَأْسِهَا
 إِهْمَالُهُ وَيَكُونُ مَوْتُهُ عَلَى الْقَطْعِ **وَيُقْطَعُ** الْبَدَنُ
 تَرَكَ كَرْتِهَا دُونَ ذَلِكَ بِرَأْسِهَا
 مِنَ الْكُوعِ وَالرَّجُلِ مِنَ الْمَفْصِلِ بَيْنَ السَّاقِ
 أَوْ كَرْتِهَا دُونَ ذَلِكَ بِرَأْسِهَا
 وَالْقَدَمِ **وَلَوْ سَرَقَ** مَرَارًا وَلَمْ يُقْطَعْ أَكْفَى يُقْطَعُ
 بِرَأْسِهَا دُونَ ذَلِكَ بِرَأْسِهَا
 بِمَنْ سَرَقَ عَنْهَا وَلَوْ كَانَتْ بِمَنْ سَرَقَ نَاقِصَةً مَا صَبَحَ
 دُونَ ذَلِكَ بِرَأْسِهَا
 أَكْفَى بِهَا وَلَوْ كَانَتْ عَلَيْهَا اصْبَغَ زَائِدَةً فَأَصَحَّ
 كَرْتِهَا بِرَأْسِهَا
 الْوَجْهَيْنِ أَنْتَاهَا تُقْطَعُ **وَلَوْ سَرَقَتْ** يَدَا
 دُونَ ذَلِكَ بِرَأْسِهَا
 السَّارِقِ بِأَفْئِدَةٍ سَبَاوِيَةٍ بَعْدَ وَجُوبِ الْقَطْعِ
 دُونَ ذَلِكَ بِرَأْسِهَا
 فِي الْمَنْ لَمْ يَنْقُطِ الْقَطْعُ فِي الْيَمِينِ عَلَى الْأَصْبَعِ
 دُونَ ذَلِكَ بِرَأْسِهَا

كتاب قطاع الطريق

قال الله تعالى انما جزاء الذين يجادلون الله

وبهوله ويبعون في الارض فسادا ان يقتلوا

او يصلبوا او تقطع ايديهم وانجلهم

من خلاف الآية بعد في قطاع الطريق

الذين يشرع في حرم العقوبات المذكورة من

بعد بعد الاسلام والتكليف الشوكه بان

يعتمد والعدد والقوة فاما القتل

اعفا عنهم على الحرب كايتم عرض الواحد والنقر

السبيل الاخر القافلة فليسوا بقطاع

والذين يغلبون الواحد والشرذمة يعقوبهم

صلاه

قطاع بالاضافة اليهم وليسوا بقطاع في حق

تفقاء القافلة العظيمة وحسب بلحق الغوث

لواستغاثوا ولايتاني للقاصدين ما

قصدوه فلا يكونون قطاعا والقطاع

لحوق الغوث قد يكون بعد الموضع عن

العمران وعما كير السلطان وقد يكون

لضعفه ويغلب الدعار والخاله هذه

في السد فلهم حكم القطاع فصل اذا

علم الامام من حال قوم انهم يخفون

الطريق ويتصدون للرفقة ولم يأخذوا

بعد ما لا ولا قتلوا نفسا فيبغي ان يميزهم

بمنزله

بِالْحَسَنِ وَغَيْرِهِ **وَأَنْ أَخَذَ** قَاطِعُ الطَّرِيقِ قَدْ رُ
بجسارت کردن و عزا ای کردن و کفر افکندن و راه زن
 يَضَارِبُ الشَّرْقِيَّةَ مِنَ الْمَالِ قُطِعَتْ يَدُ الْمُنَى
ضارب سرت کرد مال بریده شود دست راست او
 وَرَجُلُهُ الْيُسْرَى فَإِنْ عَادَ مِنْ أُخْرَى قُطِعَتْ
و پارچه او پس اگر عود کرد ببار دیگر بریده شود
 يَدُ الْيُسْرَى وَرَجُلُهُ الْيُمْنَى **وَأَنْ قُتِلَ** قَاطِعُ
دست چپ او و پارچه راست او و اگر قتل کرد راه
 الطَّرِيقِ نَفْسًا عَمْدًا قُتِلَ وَهُوَ قَتْلُ مَخْمُومٍ لَا
زن نفس را به قصد کشته اند و آن قتل است و بیم
 كَالْقِصَاصِ وَأَنْ جَمَعَ بَيْنَ أَخْذِ الْمَالِ وَالْقَتْلِ
چون قصاص است و اگر همزمان میان گرفتن مال و قتل نفس
 جُمِعَ عَلَيْهِ بَيْنَ الْقَتْلِ وَالصَّلْبِ وَفِي
جمع شود بر او میان قتل و سب و در
 كَقِتْلِهِ قَوْلَانِ أَحَدُهُمَا أَنْ تَصْلُبَ صُلْبًا
تجسس آن دو قول است اهر زمان دو قول است که صلب شود و صلب
 لَا يَمُوتُ مِنْهُ ثُمَّ يُقْتَلُ وَآخَرُهُمَا أَنْ تَقْتُلَ
که نمی میرد از آن پس کشته شود و دوم آن دو قول آن است که کشته شود
 ثُمَّ تَصْلُبُ ثُمَّ أَظْهَرَ الْوَجْهَيْنِ أَنَّ تَقْتُلَ
پس صلب کند پس اظهر از دو وجه آن است که کشته شود و سب
 ثَلَاثًا ثُمَّ يَمُوتُ لَوْ سَبَّ سَبًّا وَكُسِرَ كُسْرًا أَوْ شَانِ أَكْثَرَ كَانِ
سه روز پس کشته شود و کسر کسر شود و آزارش آزارش که کشته شود
 الْمَالِ

الْمَالِ أَوْ قَاتِلِ النَّفْسِ وَكُلُّ جَمْعِهِمْ قِيَعَرٌ رُبَا
یا کشته شود یا کشته شود و زیاد کند جمع آنها پس در هر دو
 الْحَبْسِ أَوِ التَّغْرِيبِ وَغَيْرِهِمَا عَلَى مَا يَقْتَضِيهِ
حبس کردن یا باریک کردن یا عزا ای کردن یا بر جزیره حبس کردن
 اجْتِهَادُ الْأَمَامِ فِي أَظْهَرِ الْوَجْهَيْنِ **وَالثَّانِي**
اجتهاد الامام او نزد الله از دو وجه و قول ثانی
 أَنَّهُ يَتَعَيَّنُ التَّغْرِيبُ وَالتَّقْيُّ إِلَى حَتِّهِ
آن است که تعیین کند توبیخ تا بحد و توبیخ آنرا
فَصَلَّ الْقَتْلُ الْمُخْتَمِعُ عَلَى قَاطِعِ الطَّرِيقِ
به آن قتل درجه آن است راه زن و آن است
 مَعْنَى الْقِصَاصِ وَمَعْنَى الْحَدِّ وَآخَرُهُمَا
معنی قصاص و معنی حد و در هر دو وجه
 يَغْلِبُ فِيهِ قَوْلَانِ أَحَدُهُمَا أَنْ تَغْلِبَ مَعْنَى
غالب بود در این آن دو قول این از دو قول غالب بود معنی
 الْقِصَاصِ حَتَّى لَا يُقْتَلَ الْآبُ بِقَتْلِ الْإِبْنِ
قصاص است تا آنکه کشته نشود پدر به کشته شدن پسر
 وَالْمُسْلِمُ يَقْتُلُ الذِّمِّيَّ **وَأَمَّا الْقَاطِعُ** أَخَذَ
و مسلمان کشته شد ذمی و هرگاه مرد راه زن بگیرد
 الدِّيَّةَ مِنْ تَرْكِهِ **وَأَمَّا قَتْلُ** فِي قَطْعِ الطَّرِيقِ
و دیه از ترک او و هرگاه قتل کرد هر یک از دو زمان
 جَمَاعَةً قَتَلَ بَوَاحِدٍ وَلِلْبَاقِيْنَ الدِّيَّاتُ
جماعت را کشته شود بیک و باریک آن است و دیه

الله والأمين **حَدُّ الْقَذْفِ يُقَدَّمُ عَلَى حَدِّ الزِّنَا**
خدا و امان پس حد زنا پیش حد زنا

وَأَخْفَى الْوَحْيَيْنِ أَنَّهُ يُقَدَّمُ حَدُّ الْقَذْفِ عَلَى حَدِّ
در حد و دوین آن است که پیشانند حد زنا

الشَّرْبِ وَأَنَّ الْقِصَاصَ قَطْعًا وَقَدْ تَلَقَّيْنَا عَلَى الزِّنَا

كِتَابَ حَدِّ الشَّرْبِ
این رشته است در حد شرب

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ

وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوا

أَمْثَلَكُمْ يُفْلِحُونَ الْآيَةُ وَكَلَامُكَ كَثِيرٌ
اگر جزو است که بیشتر راو

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

وَمِنْ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَالْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

فَكَدَّ شَرْبُ اَرْبَعُونَ عَلَى الْحَرِّ وَعِشْرُونَ
به اگر در شراب چهل ضرب است بر حر و بیست است

عَلَى الرَّقِيقِ وَهَلْ يَجُوزُ الضَّرْبُ بِالْأَيْدِي
به غلام یا عاقل بر ضرب است

وَالنِّعَالِ وَأَطْرَافِ الشَّيَابِ أَمْ يَتَعَنَّ الْجُلْدُ
و دغال و در دانه است سباب یا سبک است ضرب

بِالسَّوْطِ فِيهِ وَجْهَانِ أَحَدُهُمَا الْأَوَّلُ وَالْآخَرُ
به طوطی که درین است و در وجه اولین است و در وجه دوم

أَنَّهُ لَوْ رَأَى الْأَمَامُ أَنَّ بَيْتَهُمَا ثَمَانِينَ جَارَ
که اگر رآید و بیست است که در بیست است به ششاد عاقل است

وَأَنَّ الزَّيَادَةَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ يَنْقُصُ تَعْرِيفُ السَّوْطِ
و در بیش از بیست به چهل و در بیش از بیست به چهل

الْجُلْدُ فِي الْحَدِّ وَدِيمَانِ قَعِ حُمَةِ بَيْنَ يَدَيْهِ
که در در ضرب نشد و در حد و دیمان و در حد و دیمان

وَالْعَصَا وَلَكِنْ بَيْنَ الرُّطُوبَةِ وَالسُّبُوبَةِ
و عصا و بخت و در بین رطوبت و سبوت

وَيُفَرَّقُ السِّبَاطُ عَلَى الْأَعْضَاءِ وَيَتَّقَى الْقَاتِلُ
و تفرد کند سباط را بر اعضا و بپزد از قاتل

وَالْوَجْهَ وَلَيْسَ الرَّأْسُ كَالْوَجْهِ فِي حَجِّ الْقَوَى
از رخساره و نیست سر چون رخساره از سر

وَلَا يَكُنْ يَدُ الْجُلْدِ وَلَا يَجْرُ عَنْ الشَّيَابِ
و نیست کند دست جلد و در جلد از سباب

بَوَلَى

وَيُؤَالِي بَيْنَ الضَّرَبَاتِ مَحِثٌ يَحْصُلُ الزَّجْرُ
و مؤالات کند میان ضربات و محث که حاصل شود زجر

وَالشَّكِيلُ وَائْتِمَانُ قَامُ حَدِّ الشَّرْبِ إِذَا اقْرَأَ
و ایستادن از شراب و ایستادگی بر سر حد شراب اگر خواند

الشَّارِبُ بِالشَّرْبِ أَوْ شَهِدَ بِهِ رَجُلَانِ
شراب خورد و شهادت کردند یا شاهد و در بیان دو مرد

وَلَا يَحُولُ عَلَى مِثْلِهِ الشُّكْرُ وَجِدَانِ
و در حد و نشود بر مِثْلِهِ و بدین است و در حد و بدین

الزَّائِحَةُ وَلَا عَلَى أَنْ يَتَّقَى الْحَرَّ وَهَلْ يَكْفِي
بهر شراب و هم بر آن که در حد شراب را به استیفاء کند

الْإِطْلَاقُ فِي الْإِقْرَارِ وَالشَّهَادَةِ بَأَنْ يَقُولَ
مطلق کردن در اقرار کردن و شهادت دادن به چنانکه گوید

شَرِبْتُ الْخَمْرَ أَوْ لَا بَلَدَ وَأَنْ يَقُولَ وَأَنَا مَخْتَارُ
خوردم شراب یا نالدم است اگر نگوید من مختارم

عَالِيهِ فِيهِ وَجْهَانِ أَظْهَرُهَا الْأَوَّلُ وَهَلْ هَا
عالم به شراب و در بین آن دو وجه اظهر اول است مجاز است

حَدِّ الشَّرْبِ فِي الشُّكْرِ **فَصَلِّ** الشُّكْرُ مَشْرُوعٌ
حد شراب در شکر و در حد شراب است شکر مشروع

فِي كُلِّ مَعْصِيَةٍ لَيْسَ فِيهَا حَدٌّ وَلَا كُنْهُنَّ سَوَاءٌ
در هر معصیاتی که نباشد حد و در هر معصیاتی که نباشد حد

كَانَتْ مِنْ مُقَدِّمَاتِ مَا فِيهِ حَدٌّ كَمَا شَرَفَ
باشد از مقدمه های آن که در حد است و در حد است

عَلَى نَفْسِهِ فَلَا ضَمَانَ وَسَوَاءٌ كَانَ قَصْدُ النَّفْسِ
 بِنَفْسِهِ أَوْ بِسَائِرِ شَيْءٍ فَاجِبٌ وَمَا دُونَ ذَلِكَ فَتَقَدَّرَ النَّفْسُ
 أَوِ الظَّرْفُ أَوِ النُّعْ أَوِ الْمَالُ **وَلَا يَجِبُ الدَّفْعُ** إِنْ
 قَصَدَ الْمَالُ **وَيَجِبُ** إِنْ قَصَدَ النُّعْ وَكَذَا إِنْ
 قَصَدَ النَّفْسَ **وَالضَّالُّ** مِنْ بَهْمِيَّةٍ أَوْ كَافِرٍ
 وَإِنْ كَانَ مُبِيحًا فَلَا ظَهْرَ الْقَوْلَيْنِ إِنَّهُ لَا يَجِبُ
 الدَّفْعُ وَيَجُوزُ الْأَسْتِلامُ **لِغَيْرِ الْمَصْنُوعِ**
 عَلَيْهِ الدَّفْعُ أَيْضًا **وَإِذَا ظَهَرَ الظَّالِمُ** أَنَّ الدَّفْعَ
 عَنِ الْغَيْرِ فِي الْوُجُوبِ كَالدَّفْعِ عَنِ النَّفْسِ
وَالشَّيْءُ الْقَطْعُ بِالْوُجُوبِ وَكَسْرُ الْحَقِّ الَّتِي
 أَشْرَفَتْ عَلَى الْإِنْسَانِ تَحْدِثُ مَا سَقَطَتْ
 مِنْ عُلُوِّ يَقْضِي الضَّمَانَ وَإِنْ لَمْ يَسُدِّدْ دَفْعَ

ضَرَّهَا إِلَّا بِالْكَسْرِ فِي أَظْهَرِ الْوُجُوبِ
فصل لَا يَنْبَغِي رِعَايَةُ الشَّرْحِ فِي الدَّفْعِ
 فَإِنْ امْكَنَ الدَّفْعُ بِالْكَلَامِ أَوِ الضَّيَاحِ أَوْ
 الْأَسْتِغَاثَةِ بِالنَّاسِ لَمْ يَجِبِ الضَّرْبُ **وَإِذَا**
اجْتَبَى إِلَى الضَّرْبِ فَإِنْ اِنْدَفَعَ بِالضَّرْبِ
 بِالْيَدِ لَمْ يَحْدِلْ إِلَى السَّوْطِ وَإِنْ اِنْدَفَعَ بِأَيِّ
 السَّوْطِ لَمْ يَحْدِلْ إِلَى الْعَصَا وَإِنْ اِنْدَفَعَ
 بِقَطْعِ عُضْوٍ لَمْ يَجِبِ إِهْلَاكُهُ **وَلَوْ قُتِلَ الْمَصْنُوعُ**
 عَلَيْهِ عَلَى الْمَرْبِ فَلَا ظَهْرَ أَنَّهُ يَلْزَمُهُ ذَلِكَ
 وَلَا يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَنْتَبِثَ وَيُقَاتِلَ **وَإِذَا عَصَى**
 الْإِنْسَانُ يَدَهُ خَلَصَهَا بِأَسْرِ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ

مِنْ فَلَاحٍ يَحْيِيهِ أَوْ الضَّرْبِ فِي شَدَقِيهِ فَإِنْ
 از جدا کردن نموده یا بزمب کردن او را چنانکه او پس از
 لَمْ يُمْكِنَهُ وَكَلَّ السِّدَّ فَتَدَرَّتْ أَسْنَانُهُ فَلَا
 ممکن نشد و کشید دست را پس افتاد دندان او میافتد
 ضَمَانٌ عَلَيْهِ **وَمِنْ ظَرْفٍ إِلَى حَرَمِهِ فِي دَارِهِ مِنْ**
 ضمان بر اوست و همسر ظریف بر حرم او و در خانه او از
 كَوْنٍ أَوْ ثَقَبٍ مُتَعَمِّدًا قَوْمَانَهُ بِحَصَاةٍ وَنَحْوِهَا
 روزی یا از بوی خوش یا بقد پس از وقت بر یکدیگر و کوفت یکدیگر
 وَأَعْمَاهُ أَوْ أَصَابَ قَرِيبًا مِنْ عَيْنَيْهِ فَمِنْ حَرَمِهِ
 و اگر کرد او را یا رسید بر نزدیک از حیثان او پس بر او زدند
 فَلَا ضَمَانَ وَإِنْ سَرَى إِلَى النَّفْسِ **وَالْمَا يَجُوزُ**
 نیست ضمان و اگر بچسبید کردن به نفس و نیست کرد او باشد
 الرَّفْعُ بِالثَّقْلِ الْخَفِيفِ وَاتِّمَامُ الْجَوْرِ إِذَا لَمْ
 برداشتن بگرم چیز خفیف و اتم شدن جور اگر چه
 يَكُنْ لِلشَّاهِدِ فِي الدَّارِ مَنْ يَتَعَلَّقُ بِهِ مِنْ
 باشد شاهد در خانه که کسی را بگرفتند و او را بزدند
 مُحَرَّمٌ أَوْ زَوْجَةٌ **وَالْأَخِي** أَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ
 نه محرم یا زن و اخ و آنکه بگوید که باشد فرق میان
 أَنْ يَكُونَ الْحَرَمُ فِي الدَّارِ مُسْتَرَاتٍ أَوْ
 آنکه باشد آن محرم در خانه باشد یا مستتر باشد
 مُكْتَفَاتٍ وَأَنَّهُ لَا يَحِبُّ تَقْدِيمُ الْإِلْهَارِ
 ظاهر باشد و بگوید که واجب باشد پیش از اقرار با عیون

عَلَى الرَّفْعِ **فَصَلِّ** تَعَزُّزُ الْوَالِي وَالْوَلِيِّ وَالرَّفْعِ
 بر اقرار کردن بر اقرار کردن و اقرار کردن و اقرار کردن
 وَالْمُعْلَمُ إِذَا أَفْضَى إِلَى الْهَلَاكِ تَعَلَّقَ بِهِ الضَّمَانُ
 و معلوم اگر چه بگردد به هلاکت بگردد بگردد به هلاکت
وَالْحَدُّ الْمَقْدَرُ إِذَا أَفْضَى إِلَى الْهَلَاكِ لَمْ يَتَعَلَّقْ
 و حد مقداره که بگردد بگردد به هلاکت بگردد به هلاکت
 بِهِ الضَّمَانُ **وَالْأَخِي** أَنَّ شَارِبَ الْخَمْرِ إِذَا
 به ضمان و اخ و آنکه شارب الخمر اگر چه بگردد به هلاکت
 ضُرِبَ بِالتَّعَالِ وَأُظْلِفَ الشَّابُّ وَضُرِبَ
 و اگر ضربه زدند به بزرگوار و اگر ضربه زدند به بزرگوار
 أَرْبَعِينَ جَلْدًا فَمَاتَ مِنْهَا فَلَا ضَمَانَ وَ
 چهل بار چوب بزدند از آن میفتد ضمان بر او نیست
 وَأَنْ ضُرِبَ أَكْثَرُ مِنْ أَرْبَعِينَ وَجَبَ ضَمَانُ
 و اگر ضربه زدند بیشتر از چهل بار واجب است ضمان
 الزَّيَادَةُ وَيُقَيِّطُ الضَّمَانُ عَلَى عَدَدِ السَّيَاطِ
 زیادت و بقیطه ضمان بر عدد سیاط
 أَوْ يَحِبُّ التَّصْفُ فِيهِ قَوْلَانِ رُحِيَ مِنْهُمَا
 یا در جوب بود تصف و آنرا است و در قول ریحی است از آن دو قول
 الْأَوَّلُ **وَيَحْيِي** فَمَنْ جُلِدَ فِي الْقَذْفِ أَحَدُ
 اولین و همان است و در قول ریحی است و در قول
 وَثَمَانِينَ فَمَاتَ مِنْهَا **وَالْقَفْلُ** بِأَمْرِ نَفْسِهِ
 و ثمانه و چوب بزدند از آن بر کسی است بامر نفس خود

لَمْ يَطْعُ السَّلْعَةَ الَّتِي لَا خَطَرَ فِي قَطْعِهَا وَلَيْسَ
 او ایستاد بریدن کشت باره اگر نباشد خطر در بریدن آن و نشسته
 لَهُ قَطْعُ الْخَطَرِ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي رُكْعِهَا خَطَرٌ أَوْ كَانَ
 برادر بریدن اگر خطر در رکه نباشد اگر چه در رشتن آن خطر نباشد
 الْخَطَرُ فِي الْقَطْعِ أَكْثَرُ **وَاللَّابِ** وَالْحَدِّ قَطْعُهَا
 خطر در بریدن بیشتر و در بریدن وجه بقدر قطع آن
 مِنَ الْحَبُونِ وَالصَّبِيِّ وَإِنْ كَانَ فِيهِ خَطَرٌ إِذَا
 از دونه و بچه و اگر چه در آن خطر نباشد
 كَانَ الْخَطَرُ فِي التَّرْكِ أَكْثَرُ **وَلَيْسَ** لِلْإِسْلَامِ
 و نه خطر در ترک آن بیشتر و نباشد برای سلطان
 ذَلِكَ **وَالْبَقِيَّةُ** وَالسُّلْطَانُ مَعَاقِفُ سَلْعَةٍ
 این مال و دونه را بچند و سلطان را بچند با هم بریدن سلع
 لَا خَطَرَ فِي قَطْعِهَا **وَالْفُسْدُ** وَالْحَامَةُ
 که نباشد خطر در بریدن آن و فساد کردن و حجامت کردن
وَأَظْهَرَ التَّوَجُّهَيْنِ أَنَّ مَا يَحْوِي مِنْ الْفُسْدِ
 و اظهر از دو وجه آن است که آنچه در او فساد از فساد
 وَالْحَامَةُ وَقَطْعُ السَّلْعَةِ إِذَا أَفْضَى
 و حجامت و بریدن سلع اگر چه
 إِلَى الْهَلَاكِ لَا يَتَعَلَّقُ بِهِ الضَّمَانُ **وَالْإِسْلَامُ**
 به هلاکت متعلق نباشد به ضمان و اسلام
وَالسُّلْطَانُ إِذَا فَعَلَ بِالصَّبِيِّ مَا لَا يَحْوِي
 و ایستاد سلطان اگر چه کرد به بچه که در او فساد

لَهُ فَعَلَهُ فَنَاتٍ مِنْهُ وَجِبَتْ الدِّيَّةُ مَغْلَظَةً
 بر او کرد که در آن پس از آن واجب است دین مغلظه
 فِي مَالِهِ **وَالضَّمَانُ** الْوَاجِبُ فِيمَا يَحْتَاطُ بِهِ فِي
 در مال او و ضمان واجب در آنچه احتیاط به آن
 الْأَحْكَامُ وَأَقَامَةُ الْحُدُودِ وَعَلَى عَاقِلَتِهِ أَوْ بَنِي
 احکام و قیام کردن حدود بر عاقل او یا بر
 بَنِي الْمَالِ فِيهِ قَوْلَانِ أَظْهَرُهُمَا الْأَوَّلُ
 بنیان مال در آن دو قول اول اظهر از دو قول اولین است
وَإِذَا أَقَامَ الْحَدَّ بِنَهْدَةِ اثْنَيْنِ ثُمَّ بَانَ ذِمَّتُهُنِ
 و اگر چه بکار کرد حد را بپای هر دو نفر پس بماند ذمت
 أَوْ عِنْدَيْنِ أَوْ مُرَاهِقَيْنِ فَقَدْ بَانَ بَطْلَانُ
 یا عندین یا مرهقین پس بماند بطلان
 الْحُكْمِ فَإِنْ قَصَرَ فِي الْحَثِّ عَنْ حَالِهِمَا فَالضَّمَانُ
 این حکم پس اگر قصور کرد در حث از حال ایشان پس ضمان
 عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يَنْصَرِفْ فِي حُلِّ الضَّمَانِ الْقَوْلَانِ
 بر او است و اگر نرفت در حل ضمان آن دو قول
وَإِذَا أَخَذَ الضَّمَانُ مِنَ الْعَاقِلَةِ أَوْ بَنِي
 و اگر چه از عاقل یا بنیان
 الْمَالِ فِي الرُّجُوعِ عَلَى الذَّمَّيْنِ وَالْعَدَّيْنِ
 مال پس در رجوع بر ذمتین و عدتین
 وَجْهَانِ أَظْهَرُهُمَا الْمَنْعُ وَالضَّمَانُ عَلَى الْحَامِ
 دو وجه آن اظهر از آن دو وجه آنست و ضمان بر حجام

اِذَا الْحَقُّ اَوْ اَنْقَضَ بِالْاَذْنِ وَتَوَلَّدَ مِنْهُ تَلَفٌ
هرگاه حق منقض گردد یا قصور کرد یا بآذن و عاشرت از آن تلف
فَقَتْلُ الْخَلْدِ وَضَرْبُهُ بِأَمْرِ الْإِمَامِ كَمَا شِئَتْهُ
و قتل خلد و ضرب او بامر امام
اِذَا الْمَرْبِعُ ظَلَمَ وَخَطَا وَأَنْ عَلِمَ الْقَطَا
هرگاه مردمان ظلم و خطا و اگر دانستند آیه نقصان
أَوِ الضَّمَانُ عَلَى الْخَلْدِ إِذَا الْمَرْبِعُ كَرَاهٍ
یا ضمان بر خلد اگر مردمان نخواستند اگر امر
فَقَتْلُ الْخَتَّانِ وَالْحَبِّ فِي حَقِّ الرِّجَالِ
و قتل خندان و حب در حق مردان
وَالنِّسَاءِ وَخَتَّانُ الرَّجُلِ يَقْطَعُ الْخَلْدَ الْقِيَّ
و در حق زنان و خندان مرد بریدن خلد را
تَوَارِي الْحَشَفَةِ وَمِنْ الْمَرْأَةِ يَمَاقِعُ عَلَيْهِ
مردمان خشن و از زن به او میافکند
الْأَسْمُ وَمَوَدُّ الْقَطْعِ حَبَّةً فِي أَعْلَى الْفَرْجِ
نام خشن و عصاره بریدن از زن باید بر خشت در طرف بالا
تَوَقُّفُ ثَقْبَةِ الْبَوْلِ **وَأَمَّا حَبُّ الْخَتَّانِ**
بالا بر سوراخ بول و نیست که در شب بود خشن کردن
تَعْدُ الْبُلُوغُ وَيُحْتَبَرُ أَنْ يُعْمَلَ بِخَتْنٍ
نخوردن بلوغ و محسوب است که عمل کند بختن
الْظُّفْلُ فِي يَوْمِ السَّابِعِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ
ظنند از روز هفتم مگر آنکه باشد ضعیفا

ضَعِيفًا فَيُؤَخَّرُ إِلَى أَنْ يَحْتَمِلَهُ **مِنْ خَتْنٍ صَدِيقًا**
ضعیف است پس تا تحمل کند تا آنکه تحمل کند از ختنه و سرگشته گردد
فَيَسْنُ لَا يَحْتَمِلُهُ فَمَاتَ مِنْهُ فَعَلَيْهِ الْقَصَا
و پس اگر تحمل نکند که ختنه کرد از آن برود یا باشد قصاص
إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْخَتْنُ أَبَا أَوْحَدًا **وَأَنْ كَانَ فِي**
مگر آنکه باشد ختنه کند پدر یا چادر و اگر باشد در
يَسْنُ يَحْتَمِلُهُ وَالْخَتْنُ وَلَا يَلِيهِ فَاظْهَرَ الْوَحْمَيْنِ
تا آنکه تحمل کند و ختنه دارد و بر ختنه سوار است از هر دو و همان است
أَنَّهُ لَا ضَمَانَ وَمَوْتُهُ الْخَتْنَانِ فِي مَالِ الْخَتْنِ
پس ضمان نیست و مردمان ختنه کردن در مال ختنه کرده است
فَقَتْلُ صَاحِبِ الْبَهِيمَةِ إِذَا كَانَ مَعَهَا
و قتل صاحب حیوان
فَعَلَيْهِ ضَمَانُ مَا تَلَفَهُ مِنْ مَالٍ وَنَفْسٍ
پس بر ضمانت همان آنچه تلف کند از مال یا نفس
يَسْتَوِي فِيهِ الزَّائِكُ وَالسَّائِقُ وَالْقَائِدُ
برابر است در میان سوار و دراننده و سرکش
وَمَا أَنْفَضَتْهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْبَهِيمَةُ
و آنچه تلف کند در شب و روز و حیوان
الْوَّاحِدُ وَالْعَدَدُ كَالْأَمْلِ الْمَقْطُوعِ **وَأَذَانُكَ**
تنگ و زیاده از یک چون شتر قطار کرده است و نه کار کرده
أَوْ رَأَتْ فِي الطَّرِيقِ فَرَسًا لِقَبِهِ مَاءٌ وَتَلَفَتْ
یا سرکین کرد در راه و نه بدان راه که در تلف شد

نَفْسٍ أَوْ مَالٍ فَلَا ضَمَانَ **فَمِنْ** بَعِي أَنْ يَحْتَرَزَ
نفس یا مال باشد ضمان در میان آنست که لازم است اگر احتراز کند

بِمَا لَا يُعْتَادُ كَالرَّكْضِ الشَّدِيدِ بِدَفْعٍ فِي الْوَحْلِ فَإِنْ
از آنچه عادت نشد چون در اندیدن سخت در هر کل باشد اگر
خَالَفَ ضَمِنْ مَا يَحْدُثُ مِنْهُ **وَمِنْ حَلِّ حَطْبًا**
خلاف عادت کرد مثلاً در خوردن گوشت و در خوردن دانه و در خوردن آب و در خوردن...

عَلَى ظَهْرِهِمْ أَوْ عَلَى بَهِيمَةٍ وَأَسْقَطْنَاهُ إِنْ أَخَذَ
بر پشت خود یا بر حیوان یا بر گاو یا بر...

بِهِ فَعَلَيْهِ الضَّمَانُ وَإِنْ دَخَلَ الشَّوْقُ
آن را بر او است ضمان و اگر داخل شد اشتها در بازار

وَتَلَفَ بِهِ نَفْسٌ أَوْ مَالٌ فَكَذَلِكَ إِنْ كَانَ فِي
و تلف شد آن نفس یا مال باشد همان است که در پیش در

وَقْتُ الرِّجَامِ وَالْأَفْلَاوَانِ تَمَرُّقُ بِهِ ثَوْبٌ
وقت تیر خوردن و اگر تیر خورد و اگر دریده شد آن را سبب

فَلَا ضَمَانَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الثَّوْبِ
ضامن نشود مگر آنکه باشد صاحب ثوب

أَعْمَى أَوْ مُتَذَكِّرٌ لِلنَّهْيَةِ فَلَا بُدَّ مِنْ تَعْنِيهِ
کور باشد یا بشارت کرده بود آن حیوان پس لازم است که او را تیر کند

وَحَيْثُ أَوْجَبْنَا الضَّمَانَ عَلَى صَاحِبِ النَّهْيَةِ
و در هر کجاست که وجب داریم ضمان بر صاحب نهی

فَذَلِكَ إِذَا تَرَى جَدَّ مِنْ صَاحِبِ الْمَالِ تَقْصِيرَ
پس آن است که اگر دیدیم که صاحب مال را تقصیر

فَإِنْ وَجَدَ بَانَ وَضَعَهُ فِي الطَّرِيقِ وَغَرَضَهُ لِلنَّارِ
پس اگر دیدیم که بانه را در راه انداخته و در آتش انداخته

فَلَا ضَمَانَ **وَإِذَا تَرَكَ** مَعَ الدَّائِيَةِ أَحَدًا وَتَلَفَتْ
پس بلا ضمان و اگر بانه را با دایه یکی گذاشت و تلف کرد

زَرْعًا أَوْ غَيْرَهُ فَإِنْ أَتَلَفَتْهُ بَالَتُهُ بِلَا ضَمَانَ
زرعه یا غیره را اگر تلف کرد بانه با خود تلف کرد بلا ضمان

عَلَى صَاحِبِهَا وَإِنْ أَتَلَفَتْهُ بِاللَّيْلِ لَزِمَهُ الضَّمَانُ
بر صاحب آن و اگر تلف کرد در شب لازم است ضمان

إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ الدَّائِيَةُ بَعْدَ رِبْطِ الْمَالِكِ إِنَاءَهَا
مگر آنکه بیرون رود بانه بعد از بستن مالک آن حیوان را

بِعَارِضٍ وَالْآنَ يَكُونُ الزَّرْعُ فِي مَحْوِطِ لَهْ
بهرمان و اکنون است زرع در محوطه لاه

فَقَدْ كَسَفَتْ حَافِلَا ضَمَانَ فِي ظَهْرِ الْوَجْهِ
پس بانه را از کف پوشانید ضمان در پیش روی

وَالْآنَ إِذَا كَانَ صَاحِبُ الزَّرْعِ حَاضِرًا وَهَؤُلَاءِ
و اکنون است که صاحب زرع حاضر است و اینها

إِخْرَاجُهَا فَيَكُونُ مُضَاعَفَ الزَّرْعِ **وَالْآنَ** أَنْ
بیرون کردن آن پس مضاعف زرع و اکنون است که

الْهَرَّةُ الَّتِي تَأْخُذُ الظُّبُورَ وَتُفْسِدُ الْأَطْعَمَةَ
گربه که میخورد پشه ها را و فاسد طعام را

يُضْمِنُ صَاحِبُهَا مَا يَتَلَفُهُ لَيْلًا وَنَهَارًا وَلَهُ
ضامن است صاحب آن که اگر تلف کند در شب و روز و به او

كتاب السير

عَلَيْكُمْ الْفِتْنَةُ كَاتِبٌ عَلَى الدِّينِ مِنْ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

فَلَا تَكْفُرُوا بِالْأَحْيَاءِ **إِذَا كَانُوا**
 معبر عنهم بغير ذكر الأسماء كالقوله في دعوات كبار

الذين فالجهد معهم فوض على الكفاية
سماواتنا بسماواتنا ان افعل كما است

اليافس

بأقامة الرجل وحل المشاكل في الدين
بجميعها صحيح وعمل كرون شكها ودين وسبقه ان

وَمَعْرِفَةِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ إِلَى أَنْ يُصَلِّحَ

والله عن المنكر
و نهی کردن از ضرابه و از آن است ایامی که در کتب فقهیه آمده است

العابرين
عربا منها
وهام دون كرسفان
فرض كانيه
بر

وفاة الامام في سنة ١١٠٠ هـ

فمن كان له من
الزنا ان يستبد
وذلك انما هو

وَمَا يَدَّبُّهُمُ الْمَعَالِشُ وَتَحْمِلُ الشَّهَادَةُ وَأَدَاؤُهَا
 وَأَكْبَرُ بَأْسُهَا وَأَكْبَرُ مَقَرُّهَا وَحَمْلُ كَثْرَةِ شَهَادَاتِهَا وَأَدَاؤُهَا
فِيهَا جَوَابُ السَّلَامِ عَلَى الْجَمَاعَةِ فَرَضٌ عَلَى الْكُفَّارِ
 واران است جواب سلام کردن بر جماعت فرض است
 وَأَبْتَدَاءُ السَّلَامِ سُنَّةٌ **لَيْسَ** السَّلَامُ
 وابتداء سلام کردن سنی است سلام
 عَلَى مَنْ يَقْضَى حَاجَتُهُ فِي الْحَمَامِ وَعَلَى الْمُشْغُولِ
 بر کسی که تقاضا دارد حاجت خود را در حمام و بر کسی که مشغول است
بِالْأَكْلِ وَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فِي أَحْوَالِ النَّفْسِ لَا يَجِبُ
 بخوردن و کسی که سلام کند در بعضی احوال اگر چه نیابت است
 فِيهَا السَّلَامُ لَمْ يَتَحَقَّقْ الْجَوَابُ **وَلَيْسَ** مِنْ
 اودان سلام کردن مستحق نیابت جواب و نیست از
 أَهْلِ فَرْضِ الْجِهَادِ الصَّغِيرِ وَالْحَيَّوْنَ وَالْمَرَادُ
 اهل فرض جهاد بزرگ و جوانان و مراد
 وَالْمَرِيضُ وَالْأَعْرَجُ عَرَجًا بَيْنًا **لَا يَنْقُصُ** وَ
 وریفه و مثل عرج بزرگ و عرج کوچک
 الْأَشْلُ وَالْفَقِيرُ الْعَاجِزُ عَنِ السَّلَاحِ
 مبتدع و فقیر و عاجز از سلاح
 وَأَسْبَابُ الْقِتَالِ وَالْوَفِيقُ وَكُلُّ عُدَّةٍ مَنَعَتْ
 و اسباب جنگ و وفاق و هر چه مانع
 وَجُوبِهَا مَنَعَتْ وَجُوبَ الْجِهَادِ الْإِخْوَفِ
 واجب بودن را مانع واجب بودن جهاد است

الظَّارِقِ

الظَّارِقِ فَلَا يَمْنَعُ الْخَوْفُ مِنْ طُلَايِعِ الْكُفَّارِ
 خوف راه و دفع ترس از طوایف کفار
 وَجُوبُ الْجِهَادِ وَكَذَا الْخَوْفُ مِنْ مُتَكَصِّصِي
 واجب بودن جهاد و هم خوف از راه زمان
 الْمُسْلِمِينَ عَلَى الْأَصَحِّ **مِنْ عَلَيْهِ** دَيْنٌ حَالِ الْكَيْسِ
 مسلمانان بنا بر قول صحیح و دین بر کسی که در حال کس است
 لَهُ أَنْ يَخْرُجَ لِسَفَرِ الْجِهَادِ أَوْ غَيْرِهِ الْأَبَاضُونَ رِبَ
 او را که در جهاد یا غیره اباضین ربه
 الدِّينِ وَالْأَظْهَرُ أَنَّهُ لَا يَمْنَعُ أَنْ كَانَ الدِّينُ
 دین و اظهر آن است که مانع از جهاد نیست
 مُؤَخَّرًا **وَلَا يَجُوزُ** الْجِهَادُ بَعْدَ إِزْنِ الْإِمَامِ
 مؤخر و در اباحت جهاد بعد از اذن امام
 وَالْإِمَامُ الْإِنَّ أَنْ يَكُونَ مُشِيرًا كُنَّ **وَلَيْسَ** مُنْصَرًّا
 و امام اگر چه باشد بهر مادی که باشد مشیر و نیست بر او
 لِلنَّعْيِ مِنَ الشَّرِّ لَطَلَبُ الْعِلْمِ الْمُتَعَيَّنِ عَلَيْهِ وَ
 منع کردن از شر بر طلب علم متعین است بر او
 كَذَا الْمَاهُو فَرَضٌ عَلَى الْكُفَّايَةِ عَلَى الْأَصَحِّ **مِنْ**
 همان ماست فرض بر کفایه است بنا بر قول صحیح
خَرَجَ بِإِذْنِ رَبِّ الدِّينِ وَالْأَبْوَنِ لِلْجِهَادِ
 خرج با اذن رب دین و ابونین جهاد
 ثُمَّ رَجَعُوا عَلَيْهِ الْأَضْرَافُ إِنْ لَمْ يَخْضُرْ
 پس رجوع نمودند به او اگر چه در جهاد

الْوَقْعَةَ بَعْدُ وَإِنْ حَضَرَهَا وَشَرَعَ فِي الْقِتَالِ
 بهر حال که بخواهد بجنگ برود و اگر حاضر شده است بجنگ و شروع کرده در جنگ
 لَمْ يَجْزِ لِأَنْصَرِ أَنْ يَصْحَ الْقَوْلَيْنِ **أَمَّا الْقِتَالُ**
 بهر حال که بخواهد بجنگ برود و اگر حاضر شده است بجنگ و شروع کرده در جنگ
 إِذَا وَطِئَ الْكَافِرُ بِلَدِّهِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَوْ
 اگر کافر در شهر خود از شهر مسلمانان
 نَزَلُوا بِأَبْهَافِ صَدِينَ لَهَا فَصِيرُهَا دُ
 نازل به قافیان بهر کشتن آن سینه میکرد و میان
 فُضُّ عَيْنٍ **وَجِبَ عَلَى أَهْلِ تِلْكَ الْبَلَدِ الدَّفْعُ**
 فرض عین واجب است بر اهل آن شهر دفع کردن
 بِمَا يُمْكِنُهُمْ فَمَنْ نَظَرَ أَنْ يَحْمِلَ الْحَالَ الشَّاهِبَ
 بر آنچه ممکن است پس اگر کسی نظر کرد که حمل حال واجب نمودن
 وَالْإِسْتِعْدَادَ لِلْقِتَالِ عَلَى كُلِّ عَتِيٍّ وَفَقِيرٍ
 و برپا بودن بر جنگ پس بر هر کس غنی و فقیر
 الشَّاهِبُ بِمَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ **قَالَ الْعَبِيدُ**
 واجب نمودن آنچه قادر است برود **قَالَ الْعَبِيدُ**
 الْمُوَافَقَةُ أَنْ يُحْتَمَى إِلَيْهِمْ وَلَا يُلْزَمُهُمْ
 موافقت در جنگ اگر احتیاج باشد به ایشان و لازم نباشد بر ایشان
 مَرَجَعَةُ الشَّادَاتِ وَكَذَا الْحُكْمُ لَوْ حَصَلَتْ
 ردن گرفتن از سید و هم حکم چنان است اگر حاصل شده
 الْمُقَاوَمَةُ بِالْأَخْرَافِ فِي شَبِّهِ الْوُجْهِينِ
 مقاومت بکافران بجز بر اعراف در نزد شبیه دو وجه

الخبير

وَلَا يَجِبُ فِي هَذَا الْقِسْمِ اسْتِثْنَاءُ الْوَالِدَيْنِ
 واجب نیست در این قسم استثناء از پدر و مادر
 وَلَا رَبِّ الدِّينِ **وَأَنْ عَيْبَهُمُ الْكَافَرُ وَلَمْ يَتِمَّ كُفْرُهُ**
 و از عیب کافر و اگر ایشان را گرفت کافر و عیب نشاید ایشان را
 مِنَ الشَّاهِبِ وَالْإِجْتِمَاعُ **فَمَنْ قَصَدَ كَافِرٌ**
 از جمع کردن و جمع آوردن پس کسی که قصد کافر
 أَوْ جَمَاعَةً مِنْهُمْ دَفْعَهُ عَنْ نَفْسِهِ بِمَا يُمْكِنُهُ
 یا جماعتی از کافران دفع کند او را از نفس خود بجهت خود
 إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ لَوْ أَخَذَ الْقَتْلَ وَإِنْ جَوَّزَ أَنْ لَا
 هرگاه بداند که اگر گرفته بود کشته میکرد و اگر نداند که
 يُقْتَلُ وَيُوسِرُ فَلَهُ أَنْ يَتَسَلَّمَ **وَأَمَّا أَهْلُ**
 کشته شود و اسیر شود پس اگر بداند که خود را تسلیم کند و بکشد اهل
 سَائِرِ الْبِلَادِ فَمَنْ كَانَ عَلَى مَا دُونَ مَا
 دیگر شهرها کسی که باشد بر کمتر از مسافت
 الْقَصْرِ مِنْهُمْ فَهُوَ كَأَهْلِ تِلْكَ الْبَلَدِ وَمَنْ كَانَ
 کمتر از ایشان از چنان اهل آن شهر است و کسی که باشد
 عَلَى مَسَافَةِ الْقَصْرِ فَعَلَيْهِ الْمُوَافَقَةُ إِذَا لَمْ
 بر مسافت قصر بر اوست موافقت کردن با هر کس
 يَحْضُرُ الْكُفَايَةَ بِأَهْلِ الْبَلَدِ **وَالَّذِينَ تَلَوْنَهُ**
 حاضر شود و کفایت با اهل آن شهر و آنانی که تلاوت میکنند
 فَإِذَا طَارَ إِلَيْهِمْ مِنْ نِيَّتِهِ الْكُفَايَةُ سَقَطَ
 هرگاه رسید به آنها کسی که تمام بخود بر او کفایت مسقط شود

الْحَجَّ عَنْ سِوَاهُمْ وَإِنْ حَصَلَتْ الْكَفَايَةُ بِلَهُمْ
كن از كس كه غير ایشان است و اگر حاصل شد كفايت به اهل
 الْمَلَكَةِ وَمِنْ بَلِيْهِمْ فَأُظْهِرَ الْوَجْهَينِ أَنَّهُ لَا يَجِبُ
آن شخص و كس كه از كليت ایشان ظاهر شود و بر آن است كه واجب نيست
 عَلَى الَّذِينَ عَلَى مَسَافَةِ الْقَصْرِ الْخُرُوجُ إِلَيْهِمْ
بر آنان كه بر مسافت قصر درند بدون قصد برون رفتن
الْأَخْفَرُ أَنَّهُمْ إِذَا اسْتَرُؤُا مُسْلِمًا هُوَ كَمَا إِذَا
و ظاهر بر آن است كه هرگاه استرئو كرد مسلمان را و او چنان است كه هرگاه
 دَخَلُوا دَارَ الْإِسْلَامِ وَعَلَى هَذَا فَإِنَّمَا يَجِبُ
داخل شود دار الاسلام و بر اين است كه واجب نيست
 التَّهَوُّصُ إِلَيْهِمْ إِذَا تَوَقَّعْنَا خِلَافَهُ فَإِنْ
رفتن برون رفتن از هرگاه توقع داشته باشيم خلافت شدن آن اگر
 عَلِمْنَا أَنَّهُ لَا يُفِيدُ فَلَا بُدَّ مِنَ الْأَنْتِظَارِ
دانيم كه مدبر نيست بليد كند پس بماند است از انتظار گرفتن
مَلِكُ الْغَزْوِ وَغَيْرِ ذَيْنَ الْإِمَامِ
مكروه است غزوه گرفتن بدون اذن امام
 أَوِ الْأَمْرِ مِنْ جِهَتِهِ وَبَشَحْتَ إِذَا عَثَ
يا امير بر سر جهت امام دست بخت هرگاه ندانند
 الْإِمَامُ سِرِّيَّةً أَنْ يُؤَمَّرَ عَلَيْهِمْ وَأَنْ يَأْخُذَ
امام فكرت كند امير كند امر بر آن فكرت و هم اخذ كند
 السَّبْعَةَ عَلَى الْحَنْدِ حَتَّى يَنْتَبِهُوا **وَيَجُوزُ**
عقد بر لشكران تا زار كردن به نماندند در دست

الزَّهْرَةُ

الْأَيْتُ عَانَهُ بِأَهْلِ الذِّمَّةِ وَبِالشُّرَكَاءِ عِنْدَ
اما و خواستگاران به اهل ذمه و به شريكان وقت
 الْأَمْنِ مِنْ خِيَانَتِهِمْ **وَيَنْبَغِي أَنْ يَكْثُرَ الْمُسْلِمُونَ**
اين بود در نزديكيت ايمان و لازم است كه بسيار باشند مسلمانان
 بِحَيْثُ كَوَانَتْ فِتْنَةُ الْكُفَّارِ لِقَدَرٍ وَاعْلَا
چنانكه اگر نم شود و كرده كفار ستاد شوند بر
 مُقَاوَمَتِهِمْ **وَيَجُوزُ** الْإِسْتِعَانَةُ بِالْعَبِيدِ
برابر ايمان و در وقت اعانت خواستن به فغانان
 إِذَا أَدِنَ الشَّادَاتُ وَبِالْمُتَّحِقِينَ الْأَقْوِيَاءُ
هرگاه اذن دهند سید فغان و به برادران نزديك با اهل امانت دارند
وَالْإِمَامُ الشَّرْعِيُّ فِي الْجِهَادِ بِذِلِّ الْأُمَّةِ
و امام را بدهد رعبت دادن و در غزوه دادن معرفت
 وَالسَّلَاحُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَمِنْ خَالِصِ مَالِهِ
و سلاح از بيت مال از خالص مال خود
وَيَجُوزُ اسْتِجَارُ الْمُسْلِمِ لِلْجِهَادِ وَبِجُوزِ الْأَهْلِ
در و اجبت بگرايد گرفتن مسلمان بخرار غزوه در دست بگرايد امام
 اسْتِجَارُ الذِّمِّيِّ وَلَا يَجُوزُ لِلْأَحَادِ فِي أَصْحَابِ
بگرايد گرفتن ذمه در و اجبت بگرايد گرفتن اهل ايمان در دست
 الْوَجْهَيْنِ **وَيَكْرَهُ** لِلْغَازِي قَتْلَ قَرِيبِهِ الْكَافِرِ
از خود وجه مكروه است بگرايد گرفتن اقربا كفار در دست
 فَإِنْ كَانَ مُحَرَّمًا فَالْكَرَاهِيَّةُ أَشَدُّ **وَيَجُوزُ**
پس اگر باشد محرم است بگرايد گرفتن بگرايد گرفتن در دست

قَتَلَ صُحْبَانُ الْكَفَّارِ وَنَسَّاهُمْ إِلَّا الْآنَ يُقَاتِلُوا
کشتن ایشان را فراموش کردند و زمان آن گزید که بجنگند
 وَالْمَحْنُورُ كَالضَّيِّقِ وَالْخُنْثَى الْمُسْكَالُ الْمَلْفُ
و دروانه چون بیکه است و ضعیف و شکله کماله
 وَفِي قَتْلِ الرَّاهِبِ وَالْعَصِيفِ وَالشَّيْخِ
و در کشتن عابد راغبان و ضعیف و پیر
 الضَّعِيفِ وَالْأَعْمَى وَالزَّمِنِ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ
تا توان و کر و زخم و هرگاه نباشد در ایشان
 قِتَالٌ وَلَا رَأْيٌ قَوْلَانِ أَهْمُ الْحَوَارِ إِذَا
جنگ کردن و تدبیر کردن و قول و فرمان است و درگاه
 جَوْرُ نَاهُ جَارِ اسْتَرْفَاهُمْ وَسَبَى بَنَاتِهِمْ
تا بر و دایم و در است به غلام کردن ایشان و در بخت زدن ایشان
 وَاعْتَنَاهُمْ أَمْوَالَهُمْ وَخَوَّنَ حَاصِرَ الْكَفَّارِ
و غنیمت کردن اموال ایشان و در و است محاصره کردن کافران
 فِي السَّلَاحِ وَالْقُلَاحِ وَأَضْرَامُ النَّارِ عَلَيْهِمْ
در شمشیر و قلعه و انداختن آتش بر سر ایشان
 وَأَرْسَالُ الْمَاءِ وَرَمِيَهُمْ بِالْمُخْنِقِ وَتَبِيَهُمْ
و روان کردن آب و انداختن آب به ایشان و در بخت زدن ایشان
 وَهُمْ غَارِبُونَ فَلَا يَمْنَعُ ذَلِكَ بَأْنَ يَكُونُ فِيهَا
و ایشان غایبند بیکه پس نماند اینها را که بیکه در میان ایشان
 مُسْلِمٌ مِنْ أَسْرَائِلِهِمْ وَتَاجِرٌ عَلَى الْأَظْهَرِ
مسلمان از آن رایی و یا بازرگانی که بیکه بر او ظاهر است

تَتَرَسَّوْا بِالصُّبْحَانِ وَالنَّسَاءِ فِي حَالِ النِّجَامِ
از کبر میکنند به یکجا و زمان و در حال جنگ
 الْحَرْبُ لَمْ تَنْتَوَقَّهِمْ وَأَنْ كَانُوا يَنْدَفِعُونَ بِهَامِ
کردن حیات کنیم النهار و در مستند و در کشتن ایشان
 عَنْ أَنْفُسِهِمْ فَأَوَّلَى الْقَوْلَيْنِ أَنَا نَعْرِضُ عَنْهُمْ
از نفس ما خود و پس بهتر دو اولی است که عرض کنیم از ایشان
 وَأَنْ تَتَرَسَّوْا بِالْمُسْلِمِينَ مِنَ الْأَسَارِ وَ
و اگر بپرستند شما مسلمانان را از رایی
 غَيْرِهِمْ فَإِنْ لَمْ تَدْعُ ضُرُورَةً إِلَى قَتْلِهِمْ
معاذ و پس اگر کشتن ضرورت باشد به قتل ایشان
 أَعْرَضْنَا وَأَنْ أَدْعَيْتَ الضَّرُورَةَ إِلَيْهِمْ فَهُوَ
عرض کنیم از ایشان و اگر کشتن ضرورت باشد از ایشان
 عُدُّهُمْ فِي جَوَازِ الرِّمَى فِي أَظْهَرِ الْوُجْهِينِ
عد کردن و در در میان ایشان و در نزد اظهر و در نزد
فصل يحرم المصنعة والايصراف
محرم است ساختن و در کشتن
 عَنْ الصَّفَادِ إِذَا لَمْ يَزِدْ عَدَدُ الْكَفَّارِ عَلَى الصَّغِيرِ
از کشتن جنگ اگرگاه زیادتر نشود عدد کفار بر دوستان اسلام
 الْآنَ أَنْ يَصْرَفَ مُنْصَرَفٌ مِنْهُ قَاتِلُ بَأْنَ
حکم اگر بر گردد و اگر صرف کردن بر جنگ چنانکه
 يُرِيدُ أَنْ يُمْكِنَ فِي مَوْضِعٍ أَوْ يَتَحَوَّلَ عُمُقَابِلَةً
از آنکه کند آنکه ممکن در یکجا و در یکجا یا بر گردد از مقابل

الشمس والريح أو مختار الفئدة يستخذيها
الكتاب يا أيها الذي يحب الموت
للقنات ولا بأس بكون تلك الفئدة بعيدة
في أصح الوجهين ثم المختار إلى الفئدة البعيدة
لا يشارك الغامضين فيما يخفون بعد مفارقتهم
رقية والمختار إلى الفئدة القريبة يشارك
فيها على الأشبه وإذا أراد عدد الكفار على
الضعف حازت الطهارة بلا حرج لكن لا يخرج
أنه لا يجوز أن ينهزم مائة من الأبطال عن
مائة اثنين وواحد من ضعفاء الكفار والمبارز
جائزة وإذا ادعى اليها كافر استحق الخروج
إليه وأما الجحش ممن حارب نفسه والآخر
فلا يجوز أن يشاركه في القتال

فصل
أن لا يخرج المبارز إلا بأذن الإمام
سواء الكفار وصبيانهم إذا وقعوا في الأسر
وقوا وكانوا كسائر أموال الغنمة وكذا العبد و
الرجال الكاملون يختار الإمام فيهم بين القتل
والنقل بغيرهم والفداء بالرجال والمال
أو الاسترقاق يختار منها ما فيه حفظ المسلمين
بالاجتهاد فإن لم يظهر له وجه الصواب
حبسه إلى أن يظهر ولا فرق في لا
سفر قات بين أن يكون الكافر المسلم أو كافر
أو وثني ولا بين أن يكون من العرب أو غيرهم
وفي الوثنيين وجه أنه لا يجوز استرقاقه وفي العرب
وجه أنه لا يجوز بيعه

قَوْلُ وَإِذَا اسْلَمَ الْأَسْرَعَصَ دَمَهُ وَنَحْتَهُ
 بعد قول که اگر اسلیم شد کسر خط شود آن خون او بر حق است
 الْأَمَامُ فِي قَوْلِهِ خُصَالٍ أَوْ تَعَنُّ فِيهِ الرِّقْ
 امام از جمله قضا که یا تعین بود و در آن مقام کردن
 فِيهِ قَوْلَانِ أَحَدُهُمَا الْأَوَّلُ وَاسْلَامُ الْكَافِرِ
 درین است که در قول آن اول است و مسلمان شدن کافر
 قَبْلَ الظَّفَرِ بِهِ بَعْضُ دَمِهِ وَمَالَهُ وَصِغَارَ
 پیش از ظفر بریدن بدو بمقتضای آن خون او و مال او در کف
 أَوْ لَا يَدِيهِ عَنِ السَّبْيِ وَالْأَظْهَرُ أَنَّهُ لَا يَعْصِمُ
 از داد او از سب بودن و از آن است که مقتضای آنست
 زَوْجَتَهُ عَنْهُ وَعَلَى هَذَا فَإِنْ اسْتُرْقَتْ
 زوجه او از او بودن و سایرین پس اگر عسر کرده باشد
 قَبْلَ الدُّخُولِ انْقَطَعَ النِّكَاحُ فِي الْحَالِ وَ
 پیش از دخول بر او قطع شود حکم است و حال
 كَذَلِكَ إِنْ اسْتُرْقَتْ بَعْدَهُ فِي أَقْرَبِ الْوَحْيَيْنِ
 هم چنین اگر عظام کرده باشد بعد از نزول از او
 وَالثَّانِي يُنْتَظَرُ فَلَعَلَّهَا تَعْتَقُ فِي مَنَةِ الْعَقْدِ
 و در میان انتظار که ممکن است که آزاد شود و عدت بعد
 وَيَجُوزُ اسْتِرْقَاقُ مَتَكُوحَةٍ الَّتِي إِذَا كَانَتْ
 و در وقت عظام کردن زن مسکونه و در آن وقت
 حُرِّتَ وَكَذَا اسْتِرْقَاقُ مُعْتَقَةٍ فِي الظَّهْرِ
 حریه و همانند عظام کردن آزاد کرده و در نزد
 النِّسَاءِ

الْوَحْيَيْنِ وَالْأَظْهَرُ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ اسْتِرْقَاقُ
 و از جمله این است که در این مقام عظام کردن
 مُعْتَقِ الْمُسْلِمِ وَلَا زَوْجَتِهِ الْحُرَّةِ وَإِذَا
 آزاد کرده مسلمان و هم زن حریه او و درگاه
 سَبَى الزَّوْجَانِ مَعًا أَوْ أَحَدَهُمَا انْقَسَخَ
 رد و شد مرد و زن با هم یا یکی از ایشان تنگ شود
 النِّكَاحُ وَإِنْ كَانَا رَقِيقَيْنِ فَعَمَّا قَالَا خُصَّ
 نکاح و اگر باشند مرد و زن یا حریه و حریه پس از آن
 أَنَّهُ لَا يَنْفَسَخُ وَلَا يَقْطَعُ الَّذِينَ عَنِ الْحُرَّةِ
 که بر سبب تنگ شدن و ساقط و زن از حریه
 بِاسْتِرْقَاقِهِ وَيُقْضَى مِنْ مَالِ الْمَغْنُومِ بَعْدَ
 به عظام شدن او و قضا شود قرض از مال او عسر شده است بعد
 اسْتِرْقَاقِهِ وَإِذَا اسْتَقْرَضَ حَرًّا مِنْ حَرِّ
 از عسر شدن او و درگاه به قرض گرفت حریه او و حریه
 أَوْ اسْتَرَى مِنْهُ شَيْئًا وَلَزِمَهُ الْقَيْنُ اسْلَامًا
 یا حریه از او عسر چیزی و لازم آید حریه پس مسلمان
 أَوْ قَبْلَ الْحُرَّةِ اسْتَقْرَضَ الْأَسْتِقْقَاقُ وَلَوْ تَلَفَ
 یا قبل از حریه چیزی را قرض کرد آن حریه و اگر تلف کرد
 حَرًّا عَلَى حَرِّ مَالًا ثُمَّ اسْلَامًا قَالَا خُصَّ أَنَّهُ
 حریه بر حریه یا مال پس مسلمان شد قول این است که
 لَا مَطْلَبَ لَهُ بِالضَّمَانِ فَصَلَّ بِجُوزِ حَرِّ
 نباشد طلب کردن به ضمان فصل بجوز حریه
 بلکه در وقت حریه کردن

آيَةُ الْكُفَّارِ وَقَطَعَ أَشْجَارَهُمْ إِذَا احْتَجَّ
تبار کافران و بیدین درختان ایشان را بر کاه و خیزل داشت
 إِلَيْهِ لِلْمَكْنِ مِنَ الْقِتَالِ وَالظَّفَرِ هُمْ أَوْ
هم آن برار مکن بودن از جنگ یا ظفر بودن بر آید
 لَمْ يَنْصَلِبْ عَلَى الظَّنِّ حُصُولُهَا لِلْمُسْلِمِينَ وَإِنْ
غالب نبود بر ظن حاصل شدن آن بر مسلمانان و اگر
 غَلَبَ عَلَى الظَّنِّ حُصُولُهَا لَهُمْ فَلَاؤُا لِي تَرْكُ
غالب شود بر ظن حاصل شدن آن بر مسلمانان پس بهتر ترک کردن
 الْإِهْلَاكِ وَلَا يَجُوزُ اِتِّلَافُ الْحَيَوَانَاتِ
اهلک است و روا نیست تلف کردن حیوانات کافران
 إِلَّا اِتِّلَافُ الْخَيُْولِ الَّتِي يَقَاتِلُونَ عَنْهُمْ بِالْأَيْمِ
مگر اتلاف اسبان که جنگ میکنند بر ایشان با ايمان
 أَوْ الظَّفَرِ هُمْ وَالْأَذَى اِغْتِمَانُهَا وَخَفَا
یا ظفر بودن بر ایشان و اگر نه غنیمت کردن اسبان را و ترسیدن
 أَنْ يَسْتَرِدَّوْهَا وَيَعْظُمَ الْأَمْرُ وَالْكَلْبُ
که استرید و بگردد آن و بزرگ شود امر و سگ که
 الْمُسْتَفْعُ بِهِ إِنْ أَرَادَهُ بَعْضُ الْغَنَامِ أَوْ أَهْلُ
استغاث بر آن باشد اگر اراده کرد از بعضی غنایم یا اهل
 الْحَرْبِ لَمْ يَنْزَعْ فِيهِ سُلْهُمُ إِلَيْهِ وَالْإِفَاتُ
ممنوع و زاری نبود و اگر آن سبب بخوار بود و اگر نه
 تَكْرِيَتُ الْقِسْمَةِ بِأَنْ وَجَدْنَا كُلَّ مَا قَسَمْتَ
تکریر نمود قسمت کردن چنانکه وجود ما را بدست دهد و حق است
 ۷۹

وَالْأَفْقَرُ بَيْنَهُمْ **فَقَالَ** الْمَالُ الْمَوْخُودُ
و اگر سبب شود در میان خود و اگر نه میان خود
 مِنَ الْكُفَّارِ عَلَى وَجْهِ الْقَهْرِ عَنِيَّةٌ وَكَذَابًا
از کفار بر وجه قهر عینیت و کذب است
 بِأَخَذِ الْوَاحِدِ وَالشَّرْقَمَةُ السَّبِيحُ عَلَى
ببرد احدی و اگر در سحر
 صُورَةِ الشَّرْقَةِ إِذَا دَخَلُوا أَرْضَ الْحَرْبِ وَ
صورت کور و اگر داخل شدند بر ارض حرب
 الْمَالُ الضَّالُّعُ الَّذِي يُوحَدُ عَلَى هَيْئَةِ اللَّقْطَةِ
و مال که ضایع است و بر هئیت لقطه جمع میشود بر صورت یافتن
 عَلَى الْأَظْهَرِ فَإِنْ امْكُنَ أَنْ يَكُونَ السِّلْمُ فَلَا بُدَّ
تبار بر قول اظهر پس اگر ممکن بود که صلح باشد بر سر آید لازم است
 مِنَ التَّعْرِيفِ وَيَجُوزُ أَنْ يَتَكَبَّرَ الْغَنَامُونَ
از تعریف غنایم و رواست که دست دراز کنند غنایان
 فِي الْغَنَمَةِ قُلُوبُ الْقِسْمَةِ بِأَنْ يَتَأَوَّلُوا مِنْ
در مال اقلید بعضی از قسمت چنانکه بخورند
 الْقُوَّةِ وَمَا يَصْلُحُ بِهِ الْقُوَّةُ وَمِنْ اللَّحْمِ
قوت و از آنچه صلاح است بر قوت و هم از گوشت
 وَالشَّحْمِ وَكُلُّ طَعَامٍ يُعَادُ أَكْلَهُ عَلَى الْعُمُومِ
و پیوسته است و هر طعامی که عادت است خوردن آن بر عامه طعم
 وَكَذَا حُكْمُ الْفَوَاكِهِ عَلَى الْأَصْحِ وَهُمْ أَيْضًا
و چنان است حکم میوه و تبار و قولی و این را هم میان
 ۷۸

عَلَفُ الدَّوَابِّ مِنَ التِّينِ وَالشَّعِيرِ وَمَا فِي
 علف دادن چاروا از گاه ^{در چمن و در کوه}
 مَعْنَاهُمَا وَيَجُوزُ ذَبْحُ الْحَيَوَانِ الْمَأْكُولَةِ
 معنای هر دو است در ذبح کردن سره پستان جانور ^{مأكوله}
 لِلْغُومِهَا وَالْأَصْحَى أَنَّهُ لَا يَتَّخِذُ قِيمَةً الْحَيَوَانِ
 برای ذبح آن در حال حیات که واجب نیست ^{بهر حیوان}
 الْمَذْبُوحَ وَأَنَّ التَّنْطِطَ لَا يَخْتَصُّ عَنْ مَحْتَاكِ
 سر سینه و در ذبح کردن خصوصیت ^{بیک قسمی}
 إِلَى الطَّعَامِ وَالْعَلْفِ وَأَنَّهُ لَا يَجُوزُ لِمَنْ يَحْقُقُهُ
 به طعام و علف و در ذبح کردن ^{بهر آنکه}
 انْقِضَاءُ الْقِتَالِ وَجَارَةُ الْغَنِمَةِ التَّنْطِطُ
 تمام شدن جنگ و وقت گرفتن ^{باز}
 وَأَنَّ مَنْ رَجَعَ إِلَى دَارِ الْأَسْلَامِ وَقَدْ فَضِّلَ مِمَّا
 و در ذبح کردن ^{در اسلام}
 أَحَدُ شَيْءٍ يَلْزَمُهُ رَدُّهُ إِلَى الْمَغْنَمِ وَمَوْضِعُ التَّنْطِطِ
 هر چه است لازم است ^{باز کردن}
 دَارَ الْحَرْبِ وَفِي مَعْنَاهُمَا بَيْنَ دَارِ الْحَرْبِ وَ
 در جنگ و در میان ^{دار الحرب و دار الاسلام}
 عِمْرَانِ دَارِ الْأَسْلَامِ **فَصَلَّ** يَجُوزُ لِلْغَانِمِ
 مأمور و در اسلام ^{است}
 الْأَعْرَاضُ عَنِ الْغَنِمَةِ قَبْلَ الْقِيَمَةِ وَلَا فَرْقَ
 در ذبح کردن ^{بهر مال غنیمت}
 بین

بَيْنَ الْمُقْلِسِ الْحُجُورِ عَلَيْهِ وَغَيْرِهِ وَلَوْ أَفْرَزَ الْخَسْرَ
 میان مقلس و حُجُور ^{بهر}
 وَلَمْ يُقِيمِ الْأَخَاسِ الْأَرْبَعَةَ فَكَذَلِكَ عَلَى الْأَصْحَى
 و نیست ^{نظاره}
 وَالْأَظْهَرُ أَنَّهُ يَجُوزُ لِمَنْ يَجْمَعُهُمُ الْأَعْرَاضُ أَيْضًا
 و ^{ظاهر}
 وَأَنَّهُ لَا يَجُوزُ لِدَوِي الْقُرْبَى الْأَعْرَاضُ وَلَا لِمَنْ
 و ^{در ذبح کردن}
 الْأَعْرَاضُ عَنِ التَّسْلُبِ وَمَنْ أَعْرَضَ مِنْهُمْ قَدَرِ
 اعراض ^{از آن}
 كَأَنَّهُ لَوْ يَخْضَرُ مَعَ الْقَوْمِ وَلَوْ مَاتَ بَعْضُهُمْ قَبْلَ
 گویا ^{حاضر}
 الْأَعْرَاضُ أَنْتَقَلَ حَقُّهُ إِلَى الْوَرِثَةِ وَهَلْ يَمْلِكُ
 از اعراض ^{نقل}
 الْغَانِمُونَ الْغَنِمَةَ قَبْلَ الْقِيَمَةِ فِيهِ ثَلَاثَةٌ
 غانمان ^{غیر از}
 أَوْجُهُ أَظْهَرُهَا لَا وَلَكِنْ يَمْلِكُونَ أَنْ يَمْلِكُوا
 وجه ^{ظاهر}
 ثَانِيهَا نَعَمْ وَثَالِثُهَا أَنْ يَمْلِكُوا مَوْقُوفًا
 و ^{دوم}
 سَلِمَتِ الْغَنِمَةُ إِلَى الْقِيَمَةِ بَانَ أَنَّهُمْ
 سلامت ^{ماند}

مَلِكُهَا أَلَا سَلَامٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ إِنَّمَا كُنْتُمْ مَلَائِكَةً مَلَكُوهَا

فصل الأراضى والعقارات مملوكة لها
بها من رعين وطارات وملكها لهم وروهم

لَا سَلَامٌ عَلَى الْوَصِيحِ أَنْ سَوَادَ الْعِرَاقِ
سرفتن آن و قول صحیح دانست که سواد العراق بمن

فَتَحَّ عَمْرُوهُ وَأَنَّ الْأَرْضَ قَسَمَتْ بَيْنَ الْعَالَمِ
فتح عمر و و آنکه زمین را در میان سواد العراق قسمت شد

ثُمَّ اسْتَبْرَأَ لِعَمَلِهِمْ وَأَوْفَقَتْ عَلَى السَّلَامِ وَ
سپیدان کردند آنان و وقت شد بر مسلمانان

أَوْجَرَتْ مِنْ سَاكِنِيهَا وَالْخَرَاجُ الْمَضْرُوبُ
باجه داده شد بر ساکنان آن و خراج گرفته شد

عَلَيْهَا اجْرَةٌ مَحْتَجَةٌ تُؤَدَّى كُلَّ سَنَةٍ
بر آن اجرة است محتجة او داده شود هر ساله

وَيُصْرَفُ إِلَى صَاحِبِ الْمُسْلِمِينَ الْأَهَمِّ
و صرف شود به صاحب مسلمانان برکام مهمتر

مِنْهَا فَأَلْهَمَهُمْ وَسَوَادَ الْعِرَاقِ مِنْ عِبَادَانِ
از آن برهم تر و سواد العراق از عبادان

إِلَى حَدِيثَةِ الْمَوْصِلِ طَوْلًا مِنْ الْقَادِسِيَّةِ
تا حدیثه الموصل است طول از قادیسیه

إِلَى حُلْوَانٍ عَرَضًا وَهُوَ الْفَرَسُ فِي الظُّلُومِ
تا حلوان به عرض و هو الفرس در تاریکی

مِائَتَةً وَسِتُّونَ وَفِي الْعَرْضِ ثَمَانُونَ وَمِائَةً فَفُتِ
میدان صد و شصت فرسخ و در عرض هشتاد و هشت و یکصد و شصت فرسخ است

صُلْحًا وَدُورَهَا وَأَرْضُهَا مَمْلُوكَةٌ
به صلح و دورها و زمین آن که اوست مملوکه است

يَجُوزُ لَهَا **فصل** يَجُوزُ لِأَحَادِ السَّلَامِ
و است بهت و رفتن آن و است بهت بر هر یک از مسلمانان

أَمَانٌ الْوَاحِدِ مِنَ الْكُفَّارِ وَالْعَدِيدِ الْحَصُونِ
الامان از واحد از کفار و هم عدد از دشمنان

وَلَا يَجُوزُ لَهُمْ أَمَانٌ أَهْلُ بَاحِيَّةٍ وَطَلَّةٍ وَ
و در امانت ندارند اهل باحیه و طلاله و اهل شهر

يَصِيحُ الْأَمَانُ مِنْ كُلِّ مَسْلَمٍ مُكَلَّفٍ مَخْنَأً
درست امان دادن از هر مسلمانی که مکلف است مخفی

فَيَدْخُلُ فِي الضَّبْطِ الْعَيْدُ وَالْمَرَاةُ وَالْحَنَفِيُّ
و بدین در ضبط عید و مرأة و حنفی

وَالْمَجُورُ عَلَيْهِ بِالشَّفَةِ وَالْمَرِيضُ وَالشَّيْخُ الْعَرْمُ
و المجرور بر شفة و مریض و پیر و زنی

فَيُخْرِجُ عَنْهُ الْكَافِرُ وَالصَّبِيُّ وَالْمَجْنُونُ
و برود از او کافر و بچه و مجنون

وَالْمَكْرُوهُ عَلَى عَقْدِ الْأَمَانِ وَالْأَسِيرُ فِي أَيْدِيهِمْ
و مکروه بر عقد امان و اسیر در دست کفار است

إِذَا أَمِنَ بَعْضُهُمْ كَالْمَكْرُوهِ فِي أَحَدِ الْوَحْشَيْنِ
اگرگاه امان داد بعضی از جانوران چون گوسفند و بز و گاو و گاو

وَيُعَقَّدُ الْأَمَانُ كُلُّ لَفْظٍ يُفِيدُ مَقْصُودَهُ
وَيُسَمَّى مَقْعِدَ الْأَمَانِ ^{وَيُسَمَّى مَقْعِدَ الْأَمَانِ} ^{وَيُسَمَّى مَقْعِدَ الْأَمَانِ}
كَقَوْلِهِ أَجْرُكَ أَوْ أَنْتَ حَارٌّ أَوْ أَمِينُكَ أَوْ
لَا بَأْسَ عَلَيْكَ أَوْ لَأَحْوَفُ وَلَا تَخَفْ أَوْ
مَنْ فِي الْحِمَى وَيُعَقَّدُ بِالْكِتَابَةِ وَالزَّيْنَةِ
أَيْضًا وَلَا يَكُنْ مِنْ عِلْمٍ مَنْ يُؤْمِنُهُ بِالْأَمَانِ
يُنْظَرُ إِنْ رَدَّهُ إِنْ رَدَّ وَإِنْ قَبِلَهُ تَعْلَمُ وَالظَّاهِرُ
أَنَّهُ لَا يَكُنْ مِنَ الْقَوْلِ وَيَكْفِي الْإِشَارَةُ وَالْمَارَّةُ
الْمَشْعُورَةُ بِالْقَوْلِ وَالْإِشَارَةُ وَالْظَّاهِرُ
وَلَا يَزِيدُ الْأَمَانُ عَلَى سِتَّةٍ وَيَجُوزُ إِلَى أَرْبَعَةٍ
أَشْهُرٍ وَفِيمَا بَيْنَهُمَا قَوْلَانِ الْأَصَحُّ الْمَنْعُ وَلَا
يَجُوزُ أَمَانٌ مَنْ يَنْتَضِرُ بِأَمَانِهِ الْمُسْلِمُونَ

كُلُّ الْجَاسُوسِ وَالْأَمَانُ عَلَى سِتَّةٍ وَيَجُوزُ إِلَى أَرْبَعَةٍ
أَشْهُرٍ وَفِيمَا بَيْنَهُمَا قَوْلَانِ الْأَصَحُّ الْمَنْعُ وَلَا
يَجُوزُ أَمَانٌ مَنْ يَنْتَضِرُ بِأَمَانِهِ الْمُسْلِمُونَ
كُلُّ الْجَاسُوسِ وَالْأَمَانُ لَا يَزِيدُ مِنْ حِمَى الْمُسْلِمِينَ
وَلَا يَجُوزُ لِلْإِمَامِ نَبَذُهُ إِلَّا إِذَا اسْتَشْرَحَ
وَلَا يَتَعَدَّى إِلَّا إِلَى مَا خَلْفَهُ الْكَافِرُ فِي
دَارِ الْحَرْبِ مِنَ الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَمَا مَعَهُ مِنْهَا
إِنْ وَقَعَ التَّعَرُّضُ لَهُ يَتَّبِعُ الشَّرْطَ وَالْأَفْجَحُ
رُجْحُ مَنَّهُ مَا مَنَعَ التَّعَدِّيَ **فصل** الْمُسْلِمُ
إِنْ كَانَ ضَعِيفًا فِي دَارِ الْكُفْرِ لَا يَقْدِرُ عَلَى
عَلَى الظَّاهِرِ الْقَيْنِ يَحِبُّ عَلَيْهِ الْحِمَى أَنْ قَدَّرَ عَلَيْهَا

وَأَنْ كَانَ يَقْدِرُ عَلَىٰ ظَهْرِهِ لَكُونَهُ مَطَاعًا عَلَيْهِمْ
 و اگر هست که قادر است بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 أَوَّلَانِ لَهُ عَشِيرَةٌ يَحْمِيُونَهُ فَلَا يَحِبُّ وَلَكِنْ يُسَبِّحُ
 یا بر حسب آنکه او را است عشیره که حمایت کند او را پس واجب بود بر او است که
وَأَنْ قَدَرِ الْأَنْبَرُ عِنْدَهُمْ عَلَى الْهَرَبِ يَلْزِمُهُ الْهَرَبُ
 و اگر قادر است بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
وَلَوْ أَطْلَقُوا أَسِيرًا لَا شَرْطَ فَلَهُ أَنْ يَغْلِبَهُمْ
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 وَأَنْ أَطْلَقُوهُ عَلَىٰ أَنَّهُ فِي أَمَانٍ مِنْهُمْ وَهُمْ
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 فِي أَمَانٍ مِنْهُ حُرْمٌ عَلَيْهِ إِغْنَالُهُمْ **وَأَذَانُهُ**
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 قَوْمٌ فَلَهُ قَصْدُهُمْ وَقَتْلُهُمْ فِي الدَّفْعِ **وَلَوْ طَرَأَ**
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 أَنْ لَا يُخْرِجَ مِنْ دَارِهِمْ الْوَفَاءَ لِهَذَا الشَّرْطِ
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
فَصَلِّ إِذَا خَافَ أَنْ يَمُوتَ عَلَىٰ كَيْدٍ عَلَىٰ
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 قَلْعَةٍ عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ لَهُ مِنْهَا حَارِيزَةٌ صَحَّتْ
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 هَذِهِ الْعَاقِدَةُ وَأَنْ لَمْ يَكُنِ الْحَمَلُ مَحْمُولًا
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود

وَلَا مَعْلُومًا فَإِنْ فَتَحْنَا الْقَلْعَةَ بِدَلَالَتِهِ وَظَفَرْنَا
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 بِالْحَارِيزَةِ سَلَّمْنَا هِيَ إِلَيْهِ وَأَنْ دَلَّنَا وَلَكِنْ فَتَحْنَا
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 بِطَرِيقٍ آخَرَ فِي اسْتِحْقَاقِهِ الْحَارِيزَةَ وَجِهَانِ
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 نَحْمِيهِمَا النَّعْ وَأَنْ لَمْ يَفْتَحِ الْقَلْعَةَ نَظَرْنَا
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 كَانَ الشَّرْطُ مُعْلَقًا بِالْفَتْحِ فَلَا شَيْءَ لَهُ وَلَا
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 فَتَحْنَا أَجْرَ الْمِثْلِ أَوْ لَا يَسْتَحِقُّ شَيْئًا فِيهِ
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 جِهَانِ أَصْحَمُ الشَّانِ **وَأَنْ لَمْ يَكُنِ** فَتَحْنَا الْقَلْعَةَ
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 حَارِيزَةً أَوْ كَانَتْ قَدَمَاتٌ قَبْلَ الْعَاقِدَةِ فَلَا مِيزَ
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 لَهُ وَأَنْ مَاتَتْ بَعْدَ الظَّفَرِ وَقَبْلَ التَّسْلِيمِ
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 وَجَبَ بِدَلِّهَا وَأَنْ مَاتَتْ قَبْلَ الظَّفَرِ
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود
 لَمْ يَحِبُّ فِي أَظْهَرِ الْقَوْلَيْنِ **وَبَدَلُهَا** أَجْرُ
 و اگر در آنکه از او را بر آید بر او و اگر می تواند که بر او ظاهر شود

المثل ان جعلنا الجمل مضمونا ضمان

العقد وقیمتها ان جعلناه مضمونا خفا

اليد وفيه قولان كما في الضد ان

وان وجدنا الحاربية مسلمة فالظاهر وجوب

كتاب عقد الخيرية

قال الله تعالى حق يعطو الخيرية عن يديهم

صاغرون الآية وصورة عقد الخيرية

ان يقول العاقد افرزكم في دار الاسلام

والاصح انا ذنت لكم في الإقامة فيها

على ان تبذلوا الخيرية وتنفقوا الاحكام

الاسلام والاصح انه يشترط التعرض

للفقد

للفقدان الخيرية وانه لا يشترط التعرض

لكف اللسان عن الله تعالى ورسوله

صلى الله عليه وآله وسلم ودينه وانه

لا يصح عقد الذمة مؤقتا ولا ند من حاد

الكفار من لفظ يدل على القول واذا

وجدنا كافرا في دارنا فقال دخلت

ليسمع كلام الله تعالى او لرسالة

صدقائه وان قال دخلت بمان مسلم

فكذلك في اصح القولين والثاني

يطالب بالبينة فصل لا يصح

عقد الخيرية الا من الامام او من فوض

إِلَيْهِ الْإِمَامُ وَعَلَيْهِ الْإِجَابَةُ إِذَا أَطْلَبُوا
 بَرَاءةَ إمام و بر امام لازم است قبول کردن هرگاه طلب کنند براءت
 إِلَّا أَنْ يَكُونَ الطَّالِبُ حَاسِبًا الْأَنْوَاعُ
 اگر کسی باشد آن طلب کننده حاسب باشد این عبارت
 وَتَمَّا يَعْقِدُ لِأَهْلِ الْكِتَابِ وَهُمْ
 که می شود و نیست که عقد شود که بر اهل کتاب است اهل کتاب
 الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى أَوْ شِمَّةَ الْكِتَابِ
 یهود و نصاری است یا اهل شمشیر کتاب
 وَهُمْ الْمُجُوسُ وَالْأَظْهَرُ أَنَّهُ يُلْحَقُ بِهِمْ
 و ایشان مجوسند و اظهر آن است که ملحق بشمارند با ایشان
 مَنْ يَزْعُمُ التَّمَسُّكَ بِضَعْفِ بَرَاهِيمٍ أَوْ
 کسی که بگوید که تمسک کرده ام به ضعف براهیم یا
 زَبُورٍ أَوْ دَعَاهُمَا السَّلَامُ **وَمَنْ خَلَّ**
 زبور و داود علیه السلام و کسی که در میان
 فِي التَّهْوِيدِ وَالنَّصْرَةِ بَعْدَ مَبْعَثِ النَّبِيِّ
 در دین یهود و در دین نصاری بعد از بعثت رسول
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَا يَقَرُّ
 صلوات الله علیه و سلم پس قرار داد و قرار داد
 وَلَا أَوْلَادَهُ بِالْحَرْبِ وَتَمَّا يَقَرُّ رَأُولَادُ
 و اولاد او نیز و نیست که قرار داد و قرار داد
 الَّذِينَ دَخَلُوا فِي أَحَدِ الدِّينَيْنِ فَسَلَّ
 آنها که داخل شده اند در احدی از این دو دین شدند

نَحْوَهُ **وَأَنَّ اشْكَالَ الْحَالِ** وَلَمْ يُعْرِفْ مَتَى دَخَلُوا
 از این جهت که اشکال حال و نکر شکل حال و دانسته اند که در میان شده اند
 فِيهِ قَرَرُوا **وَالْأَصَحُّ** أَنَّهُ يَقَرُّ مِنْ أَحَدٍ
 در این دین قرار داده اند و صحیح آن است که قرار داده اند یکی یکی
 أَبَوَيْهِ كَمَا فِي وَلَا حَرْبَ عَلَيْهِ عَلَى الْجَنُونَ وَلَا
 پدر و مادر او کتابت و نیست جزیه بر دیوانه و نیست
 صَنِيٍّ وَأَنْ كَانَ يَجُنُّ وَيَقِيْقُ فَإِنْ كَانَ
 برنج و اگر باشد دیوانه شود و باغی شود پس اگر باشد
 زَمَانُ حُجْوَيْهِ كَبَرًا كَالسَّاعَةِ فِي الشَّهْرِ
 زمان دیوانگی او کم است چون یک ساعته در ماه
 أَخَذَتْ مِنْهُ الْحَرْبَ وَأَنْ كَثُرَ كَالْمَنْقَطِ
 افتد شود از او جزیه و اگر بسیار است چون قطعه
 يَوْمًا فَيَوْمًا فَالْأَصَحُّ أَنَّ الْإِفَاقَةَ تَلْتَقِطُ
 روزی و چون روزی دیگر آن است که روزی یکبار می رسد
 فَإِذَا أَمَّتْ سَنَةٌ أَخَذَتْ الْحَرْبَ **وَإِذَا**
 هرگاه تمام شده سال افتد شود و جزیه و هرگاه
 بَلَغَ وَلَدُ الذِّمِّيِّ وَلَمْ يَخْتَرْ بَذْلَ الْحَرْبِ
 بالغ شده و ولد ذمی و اختیار نکرد دادن جزیه
 الْحَقَّ بِمَا مَنِيهِ وَإِنْ اخْتَارَهُ فَيُجْتَازُ إِلَى
 حق کرده و بگوید به مکان از خود و اگر اختیار کرد جزیه
 اسْتِيفَافٍ فَقَدْ أَوْفَى بِمَا عَلَيْهِ
 سرگشته و عطف جزیه یا اکتفا کند به مقدار

این عبارت
 در این دین
 قرار داده اند

فِيهِ وَجْهَانِ أَظْهَرُهَا الْأَوَّلُ **وَالْآخِرَةُ** عَلَى الرَّبِّيقِ
درین آیه دو وجه از آن اول است و بنا بر این بر ظاهر
وَلَا عَلَى مَنْ بَعْضُهُ رَقِيقٌ وَلَا عَلَى الْمَرْأَةِ وَالْحَقُّ
و بنا شد بر کسی که بعضی را غلام است و هم باشد بر زن و بر خنثی
وَالْأَصْحَى وَجُوبًا عَلَى الزَّيْنِ وَالْعُسْفِيفِ وَالْقَبِيحِ
و اصح و وجوب فیه است بر زین و بر عسفیف و بر قبیح
الْفَانِ وَالرَّاهِبِ وَالْأَعْمَى وَالْفَقِيرُ الْعَالِمُ
الفان و بر راهب و بر کور و بر فقیر که عالم است
عَنِ الْكَسْبِ فَتَعْقُدُ لَهُ الذِّمَّةُ بِالْخُرْبَةِ
از کسب عقیده شد بر او و بر اوست شریعت
وَإِذَا انْقَضَتِ السَّنَةُ وَقَدْ انْشَرَأَتِ مِنْهُ
و اگر که تمام شد سال و بیدار شد از او که از او گذشته است
الْخُرْبَةُ وَالْأَفْهَى فِي ذِمَّتِهِ إِلَى أَنْ يُوسَّرَ
خربگی و اگر که آن جزیه در ذمت است و تا آسوده نشود
فَصَلِّ بِالْأَذَى الْأَسْلَامِ يَنْقَسِمُ إِلَى
باید از آسایش اسلام منقسم شود
الْحِجَازَ وَغَيْرَهُ وَالْحِجَازُ مَكَّةُ وَالْمَدِينَةُ وَالنَّمَامَةُ
حجاز و غیره و حجاز مکه و مدینه و نمامه
وَنَحَالِيقُهَا وَهِيَ قَرَاهَا وَتَنْقَسِمُ إِلَى حَرَمِ مَكَّةَ
و نواح آن و آن را قریه است و منقسم شود به حرم مکه
وغيره **أَمَّا** غَيْرُ الْحَرَمِ فَمَنْعُ الْكُفَّارِ وَالْكَافِرِينَ
و غیر حرم مکه و غیر حرم است منع کفار و کفارین

وغيرهم من الاستيطان والاقامة فيه و
و غیر ایشان از وطن کردن و اقامت بودن در آن
مَنْ يَمْنَحُونَ مِنَ الْأَقَامَةِ فِي الظَّرِّ وَالْمُنْتَهَى
ایستاد کرده شوند از اقامت بودن در راه و در محله است
بَيْنَ بِلَادِ الْحِجَازِ فِيهِ وَجْهَانِ أَوْفَقُهُمَا
در میان بیلادهای حجاز درین آیه دو وجه و موافق تر آن
لِإِطْلَاقِ الْمُعْظَمِ **فَقَسَمَ** وَلَوْ دَخَلَ كَافِرُ الْحِجَازِ
بر اطلاق معظم است کرده شود و اگر که داخل شد کافر در حجاز
بَعِثَ أَذْنَ الْأِمَامِ فَيُخْرِجُهُ وَيَعْرِضُهُ أَنْ
بفرستد آذن امام بفرستد او را و بفرستد او را اگر
عَلِمَ أَنَّهُ مَمْنُوعٌ مِنْ دُخُولِهِ وَإِنْ اسْتَأْذَنَ فِي
دانست که او منع است از دخول حجاز و اگر آذن خواست در
الدُّخُولِ أَذْنٌ لَهُ إِنْ كَانَ فِيهِ مَصْلَحَةٌ
در دخول شدن آذن دهد او را اگر باشد در آن مصلحت
لِلْمُسْلِمِينَ كَأَذَى رَسُولَةٍ وَحَمَلِ مَتَاعٍ مَحْتَجًّا
برای مسلمانان چون آذای رسالت و حمل کردن متاعی که محتاج
إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ وَإِنْ كَانَ يَدْخُلُ لِنَجَاةٍ
برای آن مسلمانان و اگر هست داخل شود برای نجات
لَيْسَ فِيهَا كَثِيرٌ حَاجَةٌ لَمْ يَأْذَنْ لَهُ إِلَّا شَرْطُ
نیست در آن بسیار حاجت نداشتند پس شرط
أَنْ يَأْخُذَ مِنْ تِجَارَتِهِ شَيْئًا وَلَا يُمْكِنُ مِنْ
آنکه بگیرد از تجارت او چیزی و نمیتواند بدست

دَخَلَ بِالْأَذْنِ مَنْ أَنْ يَقِيمَ أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثَةٍ
که داخل شود باذن از برائت بیعت شود بیشتر از
 آتَامَ وَأَمَّا حَرَمٌ مَكَّةَ فَلَيْسَ لِلْكَافِرِ دُخُولُهَا قَطُّ
وهرگز حرام را که کافر را داخل شدن او جایز نیست
 لِأَنَّهَا قَامَةٌ فِيهِ وَلَا يُحْتَرَأُ وَأَذَا جَاءَ كَافِرٌ
تا بر سر میهم بودن و نمیگردد و اگر کافر را که کافر
 لِرِسَالَةِ الْإِمَامِ فِي الْحَرَمِ بَعَثَ إِلَيْهِ مَنْ
بر فرستاد که امام در حرم است بفرستد بر او کسی که
 يَتَمَعُّ كَلَامَهُ أَوْ خَرَجَ إِلَيْهِ **وَأَنْ مَرَضٌ كَافِرٌ**
بشنود کلام او یا برود به تو را و اگر مریض باشد کافر
 فِي الْحَرَمِ لَمْ يَمْرُضْ فِيهِ يُنْقَلُ وَأَنْ خِفَ
در حرم نمرض کرد و اگر در آن بگردد نقل شود اگر چه مریض بود
 عَلَيْهِ وَأَنْ مَاتَ فِي الْحَرَمِ لَمْ يُدْفَنْ فِيهِ وَأَنْ
بروز و اگر مرد در حرم دفن کرد و اگر در آن درگذشت
 دُفِنَ بِدَفْنِ قَبْرِهِ وَأَخْرَجَ **وَأَنْ مَرَضٌ فِي غَيْرِ**
دفن کرد و اگر مریض بود در غیر آن درگذشت و اگر مریض افتاد در غیر آن
 الْحَرَمِ مِنَ الْحَاجِزِينَ لَمْ يُعْظَمِ الشَّقَةُ فِي انْتِقَالِ
حرم را که از حایزین است اگر عظیم باشد شقت او و نقل کردن او
 كُفِّ أَوْ يُنْقَلُ وَأَنْ عَظُمَ تَرْكُهَا
تکلیف شود و اگر عظیم باشد ترک آن ترک کرد و اگر عظیم
 مَا فِيهِ وَتَعَدَّتْ نَقْلَهُ دُفِنَ هُنَاكَ **وَأَمَّا**
بهره در آن جا و زحمت است نقل او دفن کرد و در آن جا و در آنجا

غَيْرِ الْحَاجِزِينَ الْبِلَادِ فَحُجُورُ تَقَرُّ بِأَهْلِ الْكِتَابِ
غیر حایزین از شهرها و روستاها قرار دارند اهل کتاب
 فِيهَا بِالْحَزْنَةِ وَلِكُلِّ كَافِرٍ دُخُولُهَا بِالْأَمَانِ
در آن شهرها و برای هر کافری ورود او به آنجا با امان
فَصَلِّ أَقْلَ الْحَزْنَةِ دِينَارٌ لِكُلِّ سَنَةٍ **وَلْيُخَرِّجْ**
به کمال کمتر از دینار و باید و بیاید هر سال و بفرستد
 أَنْ تُمَاكِسَ الْإِمَامُ حَتَّى يَأْخُذَ مِنَ الْعَقَبِ
اگر تا زیاده طلب کند امام تا اینکه از کف از غنای
 أَرْبَعَةَ دَنَانِيرٍ وَمِنْ الْمُتَوَسِّطِ دِينَارَيْنِ
چهار دینار و از متوسط دو دینار
وَإِذَا عَقِدَتِ الدِّمَةُ مَعَ جَمَاعَةٍ عَلَى أَكْثَرِ
وهرگاه عقد کرده شد در قریه با جماعت بیشتر
 مِنْ دِينَارٍ ثُمَّ عَرَفُوا أَنَّ الزِّيَادَةَ غَيْرُ
از دینار پس معلوم شد که آن زیادت نیست
 لِأَدَمَةٍ لَزِمَهُمُ الْوَفَاءُ بِمَا لَزِمُوا فَإِنْ
لازم است بآن که برایشان لازم گردید و اگر آن را بجا نیاوردند
 اِمْتَنَعُوا فَأَخْبِرُوا الْوَحْشِينَ أَنَّهُمْ يَقْضُونَ
مانع شدند از زیادت و اگر دانستند که ایشان باطل کننده
 لِلْعَهْدِ وَمَوْتُ الذِّمِّيِّ وَاسْلَامُهُ بَعْدَ
برای آن عهد و مردن ذمی و مسلمان شدن او بعد از
 انْقِضَاءِ السَّنَةِ لَا يُقْطَعُ الْحَزْنَةُ وَفِي
تمام شدن سال سال شصت و هفت و در

خلال السنة لا يسقط ايضا فسطما
 سائر سال ساقط چنانچه تا قرص قدر آنکه
 مضوی فی اصح الوجهین ولو مضت سنون
 که شده است و از آن روز و دو روز دیگر که گذشت ساقط چنانچه
 ولم یؤدجریتهما اخذت ولم یبتدأ حل **بقدر**
 و اگر که جزیه آن سالها گرفته شود در داخل سال دیگر شود و پیشتر
 الجزیه فی تركة الذی المیت علی الوصایا
 جزیه در تركة ذی رفته بر وصیت
 و حقوق الورثة **والاصح** الشویة بینهما
 و حق و ارثان و اصح بر شوی کردن است در بین
 و بین سایر الذین و تؤخذ الجزیه علی
 جزیه و دیگر تركة و گرفته شود جزیه
 وجه الالهانة بان يكون الذی قائما و المسلم
 و غیر آهانه کردن چنانکه بماند ذی بر آهانه و مسلم آنکه
 الذی یأخذها جالسا و یطأ طی رأسه
 که با شکر و جنبه راسته و در او کوفه سر خود را
 و یضفی ظهره و یصب ما معه فی کفة المیزان
 و غیر کند پشت خود را و در بریزد آنچه با اوست در کفه میزان
 و یأخذ المستوفی بلحیه و یضرب فی
 و اگر که مستوفی شد بر پیش او و ضرب کند در
 لهرمتیه و کذلک مستحب او
 بناگوشان او و کل این مال گرفته شده است و باقی

۱۵
 و احب فیہ وجهان اصحهما الاول و علی
 و احب است در آن دو وجه است اصح از آن اول است و بنا بر قول
 الاصح یجوز ان یوکل الذی مسلم
 اصح جایز است آنکه وکیل کند ذی مسلم
 یا دای الجزیه و ان یجمل علیه و ان یضمن
 یا دای کردن جزیه و یا کلیت است که مال ذی بر دای جزیه است که ضمانت شود
 مسلم عن ذی **فصل** یجوز بدلیت
 مسلم از ذی و بدلیت جزیه است
 للامام اذا امکن ان یشرط علی اهل الذ
 برای امام هرگاه ممکن بود آنکه شرط کند بر اهل ذمت
 اذا صولحو فی بلد ضیافة من غیرهم
 هرگاه صلح کنند در شهر چنانکه که گرفته شده باشد
 من المسلمین یستوفی فی اهل الفی و
 از مسلمانان استوفی در اهل الفی و
 غیرهم و هذه الضیافة زائدة علی الجزیه
 جز اهل ذمت و این ضیافه زیاده است بر جزیه
 او هی محبوبة فیها وجهان اظهرهما الاول
 یا آن محبوب است از جزیه و وجهان اظهرهما اول است
 فحب ان يكون و راء اقل الجزیه و شرط
 پسندیده است آنکه باشد آن ضیافه غیر از جزیه و شرط کند
 الضیافة علی الغنی و المتوسط **والاشبه**
 آن ضیافه را بر غنی و متوسط و قول شد

أَنَّهَا لَا تَشْرَطُ عَلَى الْفَقِيرِ وَتَبْعَرُضُ الْأَمَامَ
آن است که شرط نکند بر فقیر و باز نگاهدارد امام

عِنْدَ اسْتِثْلَاطِ الضَّيَاقَةِ لِعَدَدِ الضَّيْفَانِ
تو شرط کردن در وقت استیلا بر ضایق

الْفَرَسَانِ مِنْهُمْ وَالتَّجَالَةِ وَيُقَدَّرُ الطَّعَامُ
سواره از ایشان و پیاده و مقدار طعام را

وَالْإِدَامُ وَحَسَبَهُمَا فَيَقُولُ لِكُلِّ وَاحِدٍ كَذَا
و نان و برنج را و حسب طعام و نان و برنج را برای هر احدی مقدار

مِنَ الْخُبْزِ وَكَذَا مِنَ التَّمَنِ وَلَيُعْلَفُ الدَّوَابُّ
از نان و مقدار از روغن و برنج علف جانور را

وَلَيُنَازِلُ الضَّيْفَانِ مِنَ الْكَافِئِ أَوْ فَاضِلِ مَسَا
و برآوردن مسافران از کفایت یا از زیاده

كَيْفَهُمْ وَيَسْتَنْ مَقَامَ الضَّيْفِ وَلَا يَزِيدُ عَلَى
مکان آنها و بستان کند مقام ضیف و زیاده نکند

ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ **فصل** إِذَا قَالَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْكَلْبِ
سه روز یا قومی که از اهل کلب است

لَا نُؤَدِي الْحَرَبَةَ بِاسْمِ الْحَرَبَةِ وَتُؤَدِيهَا بِنَا
ما را نمی دهیم حربه را با اسم حربه و می دهیم آنرا با نام

الضَّدَقَةِ فَلَا أَمَامَ أَنْ يَجِئَهُمْ إِذَا رَأَى وَبِهَا
صدقه پس امام را بفرستد از جهت آنکه ایشان را نگاهدارد و باین

خُذْ مِنْهُمْ ضِعْفُ الضَّدَقَةِ مِنْ خَمْسٍ
بگیرد از ایشان دو برابر صدقه از پنج

وَبِهَا

۱۰

مِنَ الْأَيْلِ شَاتَيْنِ وَمِنْ عَشْرٍ رُبْعُ شِيَاءٍ
از شتر دو پاره و از گوسفند و از بقره و از گاو یک چهارم

وَمِنْ خَمْسٍ وَعَشْرِينَ بَنِي خَاضٍ وَعَشْرِينَ
و از یک و ده و از بیست و از بیست و پنج

دِينَارًا دِينَارًا وَمِنْ مِائَتِي دِينَارٍ عَشْرَةٌ
از یک دینار و از یک دینار و از صد دینار ده

دَرَاهِمٍ وَمِمَّا سَقَتِ السَّمَاءُ الْخَمْسَ وَمِمَّا
درهم و از آنچه آب حورو از آسمان ببارد و از آنچه

سَقَتْ بِالدَّلَالَةِ الْعَشْرَ وَتَأْخُذُ مِنْ مِائَةِ
آب دانه شود بر دل و ده و می گیرد از صد

وَتَلْثَيْنِ مِنَ الْأَيْلِ بَنِي لَبُونٍ فَإِنْ لَمْ يَوْجَدْ
و ثلثین از شتر و ثلثین از گوسفند و ثلثین از بقره و اگر موجود نشد

أَوْ نَزَلَ إِلَى بَنِي خَاضٍ أَخَذَهُمَا مَعَ الْخَبْرَانِ
یا نازل شد به بنی خاض یا نرفت پس از آنکه از آنجا بفرستد

وَلَا يُصْعَفُ الْخَبْرَانِ فِي أَحَدِ الْوَجْهَيْنِ
و دو خبر آن نکند تا هم بفرستد و در هیچ یک از دو وجه

بَلْ يَأْخُذُ كُلُّ بَنِي خَاضٍ شَاتَيْنِ أَوْ
بلکه می گیرد از هر بنی خاض دو گوسفند یا

عِشْرِينَ دِينَارًا وَهَلْ يَأْخُذُ مِنْ بَعْضِ
بیست دینار و هر چه می گیرد از بعضی

التَّصَابِ قِسْمُهُ كَشَاءٍ مِنْ عَشْرِينَ
تصاب بکشد از آنجا چون گوسفند از بیست

شَاةٌ وَنُصْفُ شَاةٍ مِنْ عَشْرَةٍ فِيهِ تَوْلَا
کرمند و بخت کرمند از ده این است در اول

أَصْحَابُ الْمَنْعِ ثُمَّ الْمَأْخُوذُ بِأَسْمِ الصَّدَقَةِ
الرجع بر من است که از آن گرفته اند و نام صدقه

حَرِيَّةٌ فِي الْحَقِيقَةِ مَصْرُفُهَا وَلَا
نه جزایست در حقیقت مصرف آن معروف و معروف

يُؤْخَذُ مِنْ مَالِ الصَّبِيَّانِ وَالْمَجَانِينِ
اخذ نموده از مال اطفال و مجانین

فصل يَكُزُّ مَنْ بَعْدَ الْحَرِيَّةِ أَنْ لَا يَنْفَعِي
لا يذهب بخت بعد جزایست که آن نفع ندهد

لَا نَفْسُهُمْ وَلَا أَمْوَالُهُمْ وَيَضْمَنُ مَنْ أَتَى
نه نفسشان و نه اموالشان و ضامن کسی که آمد

عَلَيْهِمْ نَفْسًا أَوْ مَالًا وَنَدَفَعَهُ عَنْهُمْ مِنْ
بر آنها نفس یا مال و دفع کرد از آنها

بِقَصْدِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ إِنْ كَانُوا فِي
بقصد کرده ایشان از اهل حرب اگر بودند در

دَارِ الْأَسْلَافِ وَكَذَا إِنْ كَانُوا مُتَفَرِّقِينَ
در دایر الاسلاف و گویا اگر بودند متفرق

بِلَدَةٍ فِي أَصْحَابِ الْجَاهِلِينَ وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ
نه در یک شهر از زمین جاهلین و نیست برای آنها

يُحْدِثُوا الْكِنْيَةَ فِي الْبِلَادِ الَّتِي أَحْدَثَهَا
از نو کنند کنیه را در شهرهای که از نو کردند

السُّلُوكِ

السُّلُوكِ وَالَّتِي أَسْلَمَ أَهْلُهَا وَالَّتِي فَتَحَتْ
سلطان و آنکه اسلمه اهل آن و آنکه فتح کرد

عَنْوَةً فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهَا كِنْيَةٌ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ سُلَا
بخت اگر نیست در آن کنیه نباید آنها را بنام آن

وَأِنْ كَانَتْ فَلَا حَرَجَ أَنْ لَا يَجُوزَ تَقْرِيرُهُمْ
و اگر هست پس هیچ مانع نیست که روا نباشد قرار دادن آنها

عَلَيْهَا وَالَّتِي فَتَحَتْ صُلْحًا إِنْ فَتَحَتْ عَلَى أَنْ
بأن و صلح کرده است و صلح کرده است بر آن

يَكُونُ رِقَابًا لَا رَاضِيَ لَنَا وَهُمْ يَكُونُونَ
باشد از بین آن شهر ما را راضی و آنها ساکن شوند

يُخْرَجُ وَشَرَطُوا انْقِصَاءَ الْكُنَائِسِ جَازًا وَإِنْ
بخراج و شرط کنند کتمان کنایس را رواست و اگر

أُطْلِقُوا فَلَا شِبْهَ الْمَنْعِ وَإِنْ فَتَحَتْ عَلَى أَنْ
مطلق اند نه شبه مانع نه صلح است و اگر فتح شده است بر آن

يَكُونَ لَهُمْ قُرُورٌ وَعَلَى مَا فِيهَا مِنَ الْكُنَائِسِ
باشد در همان طایفه قرار داده شوند بر آنچه در آن است از کنایس

وَلَا مَنَعُونَ مِنَ الْأَحْدَاثِ أَيْضًا عَلَى
و مانع نکرده باشند از احداث نیز نه مانع

الْأَظْهَرُ **فصل** يَمْنَعُ أَهْلُ الذِّمَّةِ مِنْ
الظهور نه مانع اهل ذمت از

رَفْعِ السَّيِّئِ عَلَى بَنِي عَجِيدٍ لَهُمْ مِنَ السُّلَاطِينِ
از برداشتن بدی بر بنی عجید از سلاطین

السُّلُوكِ

وَأَنْ كَانَ بَيْنَهُمَا خِلافٌ فَإِنْ عُدَّ إِلَى الْخِلافِ غَايَةَ الْإِنْخِفَاضِ
و اگر چه باشد بین ایشان در غایت است
 وَهُوَ مَحْتَمٌ أَوْ مَحْتَمٌ فِيهِ وَجْهَانِ أَظْهَرُهُمَا
و این امر واجب است یا مستحب است اقرار است در وجه اول و در وجه دوم
 الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ أَنَّهُمْ يَمْنَعُونَ مِنَ الْمَسَاوَاتِ
و در اول است و در آخر است که ایشان را منع است از مساوات
 أَيْضًا وَأَنَّهُمْ لَوْ كَانُوا فِي مَحَلَّةٍ مُنْقَطِعَةٍ عَنْ
نیز و دیگر آنکه اگر باشند در محله که جداست از
 غَيْرِهَا فَلَا حِلَّ لَهُمْ يَمْنَعُونَ مِنَ طَائِلَةِ الْمَسَاءِ وَ
غیر محله پس منع کرده نشوند از آوار کشیدن شبها و
 يَمْنَعُونَ مِنْ رُكُوبِ الْحِمْلِ دُونَ الْبَعَالِ
منع کرده نشوند از بار بردن بر اسب غیر بیهوش
 وَالْحَمِيرِ وَإِنْ كَانَتْ نَقْدَةً وَإِذَا رَكِبُوا لَمْ
در باره کوفتش و اگر چه باشند کران بها و اگر کاره نواز شوند
 يَرْكَبُوا الشَّرْحَ بِلَا لُكْفٍ عَرْضًا وَيَكُونُ
نشوند بر زمین بجز سوار شوند بر پلان بوض و بپند
 رُكَاؤُهُمْ مِنَ الْخَشَبِ دُونَ الْحَدِيدِ وَالْحَاوِي
رکاب از چوب است غیر آهن و حاشیه
 فِي الظَّرْفِ إِلَى أَضْيَقِهِ وَأَوْ صَدْرِ الظَّرْفِ يَنْبَغِي
در اینها تا تنگ راه و بکارند میان ظریف و در کمر
 مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَلَا يُوقَرُونَ وَلَا يُصَدَّقُونَ فِي
از مسلمانان و صاحب مقام نشوند و ایشان را از ایشان

الحال

الْحَالِ وَيُؤْمَرُونَ بِالْتَّمِيزِ فِي اللِّبَاسِ بَأَن
از مجلس و از کرده نشوند به جد بودن در لباس
 يَلْبَسُوا الْغِيَارَ وَهُوَ أَنْ يَخْطُوا عَلَى شِبَاهِهِمْ
پوشند غیار را و غیار آن است خط کشند بر لباس خود
 الظَّاهِرَةُ مَا يُخَالِفُ لَوْنَهُ لَوْنُهَا وَتَشْدُوا
در ظاهر آنچه مخالف شود رنگ آن خطا رنگ کتاب و جنبند
 الزَّيَّارَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ خَارِجَ الثِّيَابِ
زینار را بر سر خود خارج از ثياب
 فَإِذَا دَخَلُوا أَحْمًا فِيهِ الْمُسْلِمُونَ وَتَحَرَّوْا
و اگر گاه داخل شوند به جمعی که در آن است مسلمانان و بپزد
 عَنِ الثِّيَابِ جُعِلَ عَلَيْهِمْ حِلٌّ أَوْ فِي
از آستین نموده باشند بر سر آستین از کلاه یا در
 أَعْنَاقِهِمْ خَوَانِيْمٌ مِنْ حَدِيدٍ أَوْ رُصَاصٍ
کردنشان بر طوق از آهن یا از رصاص
فصل في محبة أهل الذمّة إن لا يسمعوا
و واجب است بر اهل ذمت اگر نشنوند
 الْمُسْلِمِينَ شُرَكَاءَ وَمُعْتَقَدَهُمْ فِي عَزَائِرِ
مسلمانان را شرک خوارا و اعتقاد خود را از عزیز
 وَالسَّيِّئِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَنْ لَا يَظْهَرُوا
و عیب علیه السلام و ظاهر نکنند
 الْخَمْرَ وَالْخِنْزِيرَ وَالتَّافُسَ وَمَالَهُمْ مِنَ
خمر و خنزیر و تافوس را و مال ایشان است

الْأَعْيَادُ وَلَكِنْ لَا يَنْقُضُ الْعَهْدَ لَوْ خَالَفُوا سَوَاءً
عهد که باطل شود عهد اگر مخالف کند مساوی

شَطْرَ الْأَمْنِ نَاعٍ مِنْهَا فِي الْعُقْدِ أَوْ لَمْ يُشْرَطْ
شمار شده بجهت منع بودن از آن در عقد یا شرط نشده بجهت

وَيَنْقُضُ عَهْدَهُمْ بَقْتَالِ الْمُسْلِمِينَ وَمَنْعِ
و باطل شود عهد ایشان از جنگ کردن با مسلمانی و منع بودن

الْحَرْبِ وَالْأَمْنِ نَاعٍ مِنْ إِجْرَاءِ أَحْكَامِ
از حربه و بامنش بودن از اجرای احکام

الْإِسْلَامِ عَلَيْهِمْ وَلَوْ زَانَا الَّذِي بَسَّطُوا
اسلام بر ایشان و اگر زنا کرد و کسی بطن مسلمان و

أَصَابَهَا نَسَبٌ نَكَاحٌ أَوْ تَقَطَّعَ عَنْ عَوْرَةِ الْمُسْلِمِينَ
اصابه ناسب نکاح یا قطع کرد از عورته مسلمانان

وَأَنَّهُمْ إِلَى أَهْلِ الْحَرْبِ أَوْ دَعَا مُسْلِمًا إِلَى دِينِهِ
و رسیده آن را به اهل حرب یا طلب کرد مسلمان را به دین خود

وَقَتْلُهُ فَإِنَّ أَقْرَبَ أَنَّهُ إِنْ جَرَى ذِكْرُهَا فِي الْعُقْدِ
و درسته اند و قتل او را قول اقرب است اگر عارضه است ذکر آن در عقد

وَأَنْقَاضُ الْعَهْدِ بِمَا يَنْقُضُ وَالْأَقْلَى وَفِي مَعْنَى
و باطل کردن عهد با آن چه باطل شود و اگر عارضه باشد باطل شود و در معنی

هَذِهِ الْخُصَالُ ذَكَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
این خصال است ذکر ایشان را رسول الله صلی الله علیه و سلم

وَاللَّهُ يَسْكُنُ فِي السَّوَادِ وَطَعْنَهُمْ فِي الْإِسْلَامِ وَفِي
و الله سکون کند در سواد و طعن کند ایشان را در اسلام و در

القرآن

الْقُرْآنِ وَمَنْ أَنْقَضَ عَهْدَهُ بِالْقِتَالِ جَازَ دَفْعُهُ
قرآن و کسی که باطل کرد عهد خود را بجنگ کردن رواست دفع او را

وَقِتَالُهُ وَإِنْ أَنْقَضَ بغير الْقِتَالِ هَلْ يُجْزِئُ بَلِغُهُ
و جنگ کردن با او اگر باطل کرد بغير جنگ آیا واجب است رسانیدن او

الْمَأْمَنُ فِيهِ قَوْلَانِ أَحَدُهُمَا لَا يَبْلُغُ بِيَحْتَرِ الْأَمَامِ
بما من او بامنست دو قول است یکی آنست که بامنست بجهت حقارت امام

فِيهِ بَيْنُ الْقَتْلِ وَالْأَسْرِ قَائِدٍ وَالْمَنْ وَالْفِدَاءِ
در آن میان کشتن و غلام کردن و مشت نهادن و فدا کردن

فَإِنْ أَسْلَمَ قَبْلَ أَنْ يَخْتَارَ الْإِمَامُ شَيْئًا لَمْ يَجْزِ
پس اگر مسلمان پیش از آنکه اختیار کند امام چیزی روا نیست

إِسْتِرْقَاقُهُ وَلَا يَبْطُلُ أَمَانُ النَّبَاءِ وَالضَّبْطِ
بغلام کردن او و باطل نشود امان دادن زمان و ضبط

يَبْطُلَانِ ذِمَّةُ الرِّجَالِ الْكَامِلِينَ فِي أَصَحِّ
باطل بودن ذمه مردان کاملان در اصح

الْوَحْمَيْنِ وَإِذَا نَبَذَ الَّذِي الْعَهْدَ الْبَيْتِ
از دو وجه و اگر گاه انداخت کسی عهد را بکوتی

وَأَخْتَارَ الْوَعْدَ بِدَارِ الْحَرْبِ مَكْنُ مَكْنِ مَكْنِ وَبَلِغَ الْمَأْمَنِ
و اختیار کرد وعده را در ديار حرب مکن مکن مکن و رسانیدن بامن

كِتَابُ عَهْدِ الْمَدَائِنِ

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى بِرَأْفَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ الْآيَةِ

الْمَهَادَنَةُ مَعَ الْكُفَّارِ مُطْلَقًا أَوْ مَعَ أَهْلِ الْقَلَمِ لَا
بنا بر صلح کردن با کافران بدون مطلق آیه با اهل اقلیم
 يَعْقِدُهَا إِلَّا الْإِمَامُ أَوْ مَنْ قُوَّضَ إِلَيْهِ الْأَمْرُ
عقد مهاده کند مگر امام یا کسی که امر او را تفویض کرده اند
 وَمَعَ أَهْلِ بِلَدَةٍ أَوْ قَرْيَةٍ يَعْقِدُهَا إِلَى الْأَقْلَمِ
و با اهل شهر یا قریه عقد مهاده کند و با اقلیم
 ابْنًا وَإِنَّمَا يَعْقِدُ إِذَا كَانَ فِيهِ مَصْلَحَةٌ
و بنیت که عقد کند مگر اگر که باشد از آن مصلحت
 وَتُظَاهَرُ الْمَصْلَحَةُ نَارَةً عِنْدَ الضَّعْفِ أَمَّا
و ظاهر هر عقد مصلحتی که هر در وقت ضعف است
 لِقَلَّةِ الْعَدَدِ أَوِ الْأَهْمِيَّةِ وَنَارَةٌ مَعَ الْقُوَّةِ
از قوت کم بودن عدو یا از اهمیت کم بودن کافر با قوت زیاد
 يُتَوَقَّعُ إِسْلَامُهُمْ أَوْ قَوْلُهُمْ الْحَرِيَّةَ مِنْ غَيْرِ
توقع بود اسلام کافران یا قبول کردن ایشان مجبوری بدون
 قِتَالٍ وَإِذَا التَّرْتِيبُ بِالْمُسْلِمِينَ ضَعْفٌ لَمْ يَجْزِ
مگر کردن و هرگاه بنا بر مسلمانیان ضعف ظاهر نیست
 عَقْدُ الْمَهَادَنَةِ سَنَةً فَمَا قَوْلُهَا وَبِحُجُورِ رُبْعَةٍ
عقد مهاده و نه یک سال و زیاده از یک و در وقت چهار
 أَشْهُرٍ فَإِذَا وَفَّاهَا فَمَا بَيْنَ الْمَدِينَتَيْنِ قَوْلَانِ
ماه یا کمتر از آن و اگر ما بین مهاده و یک سال و در وقت
 أَحَقُّهُمَا الْمَنْعُ وَإِنْ كَانَ هُمُ الضَّعْفُ خَارِجًا
از آن زمان برین است و اگر است بر مسلمانان ضعف بود
 الْمَهَادَنَةُ

الْمَهَادَنَةُ إِلَى عَشْرِينَ يَوْمًا وَلَا يَزِيدُ عَلَيْهَا وَلَوْ
مهاده و نه سی سال و نیاید زیاده از آن و اگر
 زَادَتْ الْمُدَّةُ الْمُشْرُوطَةَ عَلَى قَدْرِ الْحُجُورِ خَرَجَ
زیاده شد مدت که شرط شده است بر قدر و بیش از سی سال
 الْعَقْدُ عَلَى تَفْرِيقِ الصَّفَقَةِ وَإِطْلَاقِ الْعَقْدِ
آن عقد بنا بر تفریق الصَّفَقَةِ و زیادت باطل است و مطلق است
 يُفْسِدُ وَكَذَا الشَّرْطُ الْفَاسِدُ عَلَى
باطل کند عقد را و هر چنان شرط فاسد بنا بر
 الْأَعْلَى إِذَا اشْتَرَطَ الْإِمَامُ أَنْ لَا يَنْتَزِعَ مِنْ عِنْدِهِ
قول اعلی چنانکه هرگاه شرط کرده امام که در نیاید و مگر در زمان
 مِنْ أَسْرَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَوْ يَتْرَكَ مَالَ الْمُسْلِمِ
از اسیران مسلمانان یا بگذرد مال مسلمانان را
 أَيْدِيَهُمْ أَوْ يَعْقِدَ مَعَهُمْ عَقْدَ الذِّمَّةِ عَلَى أَقْلٍ
دست ایشان یا عقد کند ایشان عقد دمت بر کمتر از
 مِنْ دِينَارٍ أَوْ يَدْفَعُ إِلَيْهِمْ مَالًا وَبِحُجُورِ أَنْ لَا
از دینار یا بگذرد دین بر ایشان یا مالا و در وقت کمتر
 يَوْفَى الْهَدْيَةَ وَيَشْرَطُ نَقْضُهَا مَتَى شَاءَ إِذَا
بوقت کند عقد مهاده و نه شرط باطل کند آن عقد هر وقت خواهد بود
 صَحَّ الْمَهَادَنَةُ وَجَبَ الْكَفَّ عَنْهُمْ إِلَى انْقِضَاءِ
درست بود مهاده واجب است بر ایشان بودن در آن تا تمام شدن
 الْمُدَّةِ أَوْ انْقِضَاءِ الْعَهْدِ بِيَانِ يُصَرِّحُوا بِالْانْقِضَاءِ
در وقت یا باطل کند آن عقد چنانکه بگوید یا بگوید

أَوْ يَفْتَالُوا الْمُسْلِمِينَ أَوْ يَكُونُوا أَهْلَ الْحَرْبِ

وَيُظْلَمُوا لَهُمْ عَلَى بَعْضِ الْعَوَارِثِ وَيَقْتُلُوا

مُسْلِمًا وَإِذَا انْتَقَضَ الْعَهْدُ جَازَنَتَهُمْ وَلَا

غَارَةَ عَلَيْهِمْ وَلَوْ نَقَضَ بَعْضُهُمُ الْعَهْدَ لَوَنَ

بَعْضُ نَظَرٍ أَنْ لَمْ يَنْكُرْ مَنْ لَمْ يَنْقُضْ عَلَى النَّاقِضِ

بِقَوْلٍ وَلَا فَعَلٍ لَنْتَقِضَ عَنْهُمْ ابْنُ وَإِنْ

انْكُرُوا بَأَنٍ اِعْتَزَلُوا عَنْ النَّاقِضِ أَوْ عَمُوا

إِلَى الْأَمَامِ بَأَنًا مَقْمُورًا عَلَى الْعَهْدِ لَمْ يَنْقُضْ

وَلِلْأَمَامِ أَنْ يَنْتَدِيَ الْعَهْدَ إِلَى مَنْ هَادَتْهُ إِذَا

اِسْتَشْعَرَتْهُمْ خِيَانَةُ بَخْلَافِ عَقْدِ الدِّمَةِ

فَأَنَّهُ لَا يَنْتَدِي بِالتَّهْمَةِ وَيَنْتَدِي بِمَنْ وَبِغَيْرِهِمْ

الْمَامِنِ إِذَا نَتَدِيَ الْعَهْدَ إِلَيْهِمْ **فَقَالَ** لَا يَجُوزُ

أَنْ يَشْطُرَ فِي الْمَهَادِنَةِ رَدُّ الْمَرْأَةِ إِذَا جَاءَتْ

مُسْلِمَةً وَإِنْ شَطُرَ الْأَمَامُ فِي الشُّوَّةِ فَالشَّرْطُ

فَاسِدٌ وَكَذَا الْعَقْدُ عَلَى الْأَظْهَرِ وَإِنْ شَطُرَ

مَنْ جَاءَنَا وَأَطْلَقَ أَوْ أَطْلَقَ الْعَقْدَ وَلَمْ يَتَّعِضْ لِلرَّدِّ

نَقِيًّا وَلَا إِشْنَانًا تَجَاءَتِ الشُّوَّةُ فَلَمْ يَرُدَّ هُنَّ

أَصْحَابُ الْمَنْعِ وَالصَّبِيَّانَ وَالْمَخَانِينَ كَالنِّسَاءِ

فِي الْأَهْمِ لَا يَرُدُّونَ **وَأَمَّا** الرِّجَالُ الْعُقَدَاءُ

الْبَالِغُونَ فَلَا أَحَدٌ أَنَّهُ لَا يَرُدُّ الْعَبْدَ وَالْحُرَّ

الَّذِي لَا عَشِيرَةَ لَهُ وَمِنْ عَشِيرَةٍ فَيَرُدُّ إِذَا

طَلَبُهُ وَلَا يَرُدُّ إِلَى غَيْرِ الْعَشِيرَةِ إِلَّا إِذَا كَانَ الطَّالِبُ
 طَلَبَ كَنْزٍ أَوْ دَرَاهِمٍ أَوْ غَيْرِ عَشِيرَتِ عَمْرِو بْنِ لَهَبٍ
 مِمَّنْ يَقْدِرُ الْمَطْلُوبُ عَلَى قَهْرِهِ وَالْأَفْلَاتُ مِنْهُ
 وَكَانَ كَثَرًا وَرَبُّهُ طَلَبٌ شَدِيدٌ وَرَبُّهُ كَرِيمٌ
 وَالْمُرَادُ مِنَ الرِّدِّ أَنَّهُ لَا يَمْنَعُ مِنَ الرَّجُوعِ وَيُخْلَى نَاحِيَةً
 وَهَذَا مِنْ رَوَايَاتِ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَرِهُوا الرِّجْعَ وَرَوَاهُ
 بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَنْ يَطْلُبُهُ لَا أَنَّهُ يُجْبَرُ عَلَى الرَّجُوعِ
 وَبَيْنَ أَوَّلِي الْأَمْرِ طَلَبُ كَنْزٍ أَوْ دَرَاهِمٍ أَوْ غَيْرِ
 وَلَا يَحْتَاجُ عَلَى الطَّالِبِ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ وَالظَّاهِرُ
 وَاجِبٌ بِهَذَا الْمَطْلُوبِ أَنَّهُ رَجُوعٌ تَوَلَّى الْقَوْمَ
 أَنَّهُ لَوْ أَنَّهُ يَقْبَلُ الطَّالِبَ وَأَنَّ لَنَا أَنْ تُرِيدَ
 أَنْ يَكُونَ أَوَّلِي الْأَمْرِ طَلَبُ رَأْيِ دَارِ الْبَيْتِ أَوْ غَيْرِ
 إِلَيْهِ بِالْتَّمَعِ بِضَرُوفٍ وَنَاصِرٍ وَإِذَا عَقِدْنَا
 بِقَوْلِ الْبَيْتِ بِتَوَلِّيهِ مِنْهُ سَبْعَ كَعْبٍ وَهَذَا مَعْنَى
 الْهَدَنَةِ لَشَرَطِ أَنْ يَرُدُّوا مَنْ جَاءَهُمْ مِنْهُمْ
 هَذَا مِنْ رَوَايَاتِ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَرِهُوا الرِّجْعَ وَرَوَاهُ
 فَعَلَيْهِمْ الْوَفَاءُ فَإِنْ أَمْتَعُوا فَقَدْ تَقَضَوْا الْعَهْدَ
 بَلَّ لَكُمْ بَيْتُ الْبَيْتِ فَإِنْ كُنْتُمْ تَرِيدُونَ مِنْهُمْ
 وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَشْرَطَ أَنْ لَا يَرُدُّوا مَنْ
 جَاءَهُمْ فِيهِ قَوْلَانِ أَشْهَرُهُمَا الْجَوَازُ
 أَشْهُرُ الْبَيْتِ فِي رِوَايَاتِهِ وَوَقَوْلُ الْبَيْتِ

صَلَّى

كِتَابُ الصَّيْدِ وَالذَّبَائِحِ

این نوشته است در بحث شکار و سرحدین

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى **وَإِذَا حُلِلْتُمْ فَاصْطَادُوا** وَالْآيَةُ الْحُكْمُ
 الْمَأْكُولُ يُصِيرُ مَذْكِي بِطَرِيقَيْنِ أَحَدُهُمَا الذَّبْحُ فِي
 الْحَقِّ وَاللَّبَّةُ وَذَلِكَ فِي الْمَقْدُورِ عَلَيْهِ وَالْآيَةُ
 الْعَقْرُ الْمُهَيَّجُ فِي أَيْ مَوْضِعٍ كَانَ وَذَلِكَ فِي غَيْرِ
 الْمَقْدُورِ عَلَيْهِ وَيُعْتَبَرُ بِالْحَلِّ فِي الذَّبْحِ وَفِيهِ
 يَصْطَادُ أَنْ يَكُونَ مُسْلِمًا أَوْ كَافِرًا
 يَجُوزُ مَنَاحِيكُهُ عَلَى مَا مَرَّكُمْ أَلَا مَنَاحِيكُهُ
 لَا تَكُ وَتَحُلْ ذَبْحُهَا فَلَا تَحُلْ ذَبْحُهَا الْوَتْنِي
 وَالْمُجُوسِيُّ وَالْمَقْدُورُ وَكَذَلِكَ يُحَرِّمُ مَا قَتَلُوهُ فِي
 الْأَصْطِيَادِ بِالرَّمْيِ وَالسَّيَالِ الْكَلْبِ وَبِحَرَمِ
 الْمَقْدُورِ عَلَيْهِ

الْكَلْبُ عَلَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ لِعَبْرَةٍ فِي بَيْتٍ وَلَوْ تَمَكَّنَ قَطْعُ
بسته بود در آن خانه که در آن بستر بود و ممکن بود قطع
 حُلُقُومِهِ هُوَ كَالْعَبْرَةِ الشَّادِ وَلَا يَكْفِي فِي التَّوْحِشِ
حلقوم آن است که آن بستر است یا بستر است و کما است که در و حلقوم
 مَجْرَدُ الْإِفْلَاقِ بَلْ إِذَا تَحَسَّرَ الْكُحُولُ بَعْدَ وَافِ
مجرد رسیدن بکوه که است و بستر بود و رسیدن بر بستر
 اسْتَعَانَهُ مَنِ اسْتَقْبَلَ إِلَهَهُ فِي مَقْدُورِ
و اما آن که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 عَلَيْهِ وَأَوْفَىٰ كَيْفِيَّةِ الْحَجِّ الْفَيْدِ لِلْحَلِّ فِي النَّادِ
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 وَالْمُتَرَدِّي رَحْمَانُ أَحَدُهُمَا اللَّهُ وَالْأُخَرُ
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 جَرَحَ مُدَقِّقٍ وَأَظْهَرَ هُمَا أَنَّهُ يَكْفِي الْحَرَجَ
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 لِلزُّهْقِ وَإِذَا أُرْسِلَ السَّهْمُ أَوَّالُ الْكَلْبِ إِلَى
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 الصَّيْدِ فَاصَابُهُ نَقْرٌ أَدْرَكَهُ حَتَّىٰ تَأَنَّى لَمْ يَتَّقِ
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 فِيهِ حَيَاةٌ مُسْتَقَرَّةٌ هُوَ فِي الْحِلِّ كَالْوَمَاتِ
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 قَبْلَ أَنْ يَبْدُو كَيْفَ بَقِيَتْ فِيهِ حَيَاةٌ مُسْتَقَرَّةٌ
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است

فَلَيْدُ بَحْجِهِ فَإِنْ تَعَدَّ دُخَانُهُ مِنْ غَيْرِ تَقْصِيرٍ مِنْ
بسته بود که اگر در بستر است و بستر است و آن است که آن مقدور است
 الصَّائِدِ بَانَ كَانِ قَبْلَ السَّكَنِ فَمَاتَ قَبْلَ
صاید بستاند یا بستر است که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 أَنْ يُمَكِّنَهُ الذَّبْحُ أَوْ امْتَنَعَ بَقِيَّةَ قُوَّةٍ فِيهِ وَ
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 مَاتَ قَبْلَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِ فَهُوَ حَلَالٌ وَإِنْ
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 لَمْ يَتَعَدَّ دُخَانُهُ وَقَصُرَ حَتَّىٰ مَاتَ فَهُوَ حَرَامٌ
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 وَذَلِكَ مِثْلُ أَنْ لَا يَكُونَ مَعَ مِدْيَةٍ أَوْ تَشْتِ
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 فِي الْفَيْدِ أَوْ عَصَبَتْ مِنْهُ وَلَوْ رَمَىٰ إِلَىٰ الصَّيْدِ
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 فَقَدْهُ لِيَصْفَيْنِ حَلَّ الْيَصْفَانِ وَلَوْ أَبَانَ
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 عَضْوًا مِنَ الصَّيْدِ بِحَرَا حَقِّ مَدَقِّقٍ حَلَّ
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 الْعَضْوِ وَالْبَدَنِ وَإِنْ أَبَانَ بِحَرَا حَقِّ غَيْرِ مَدَقِّقٍ
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است
 نَقْرٌ أَدْرَكَهُ وَذَبْحُهُ أَوْ جَرَحُهُ جَرَحًا آخِرَ مَدَقِّقًا
و اما بکوه که است و بستر که در بستر است و آن است که آن مقدور است

فَالْعُضْوُ حَرَامٌ وَبَاقِي الْبَدَنِ حَلَالٌ وَإِنْ مَاتَ

بدن آن عضو حرام است و بقیه بدن حلال است و اگر مرد
میتواند از آن جراحت و ممکن شد از زنج حلال است

الْبَدَنِ وَكَذَا الْعُضْوُ فِي أَصْحَابِ الْوُجْهِينَ وَأَمَّا الْقَدَمَانِ

بدن و هم آن عضو از زنج حلال است اما حیوان که ناله
علیه مذکوره بقطع تمام خلقومه و هو مخرج
بر سر پا که آن بر بدن خلقوم است

النَّفْسُ وَالْمَرْئِي وَهُوَ حَرَامٌ وَالطَّعَامُ لَا يَشْتَرُ ط

نفس است و بر بدن مرئی که آن طعم را بر بدن تمام است و شرط نباشد
قطع الودجین و هما عرقان فی صفحی العنق

بر بدن دو چین و آن دو در یک است و در آن دو کلاه کردن
و یُسَحَّتْ وَلَوْ ذَرْبَةً مِنْ جَانِبِ قَفَاءِ عَصَا

و سخت است قطع آن و اگر زنج که در آن قفا را در آن زنج کردن
ثُمَّ أَنْ أَسْرَعَ حَقًّا لِنَقْطَعِ الْخُلُقُومَ وَالْمَرْئِي

پس اگر تمایل کرد تا بریده شد خلقوم و مرئی
وَقَدْ بَقِيَ فِيهِ حَيٌّ مُسْتَقَرٌّ حَلَالٌ وَلَا

و باقی است در آن حیات مستقر حلال است و اگر
فَلَا وَكَذَا لَوْ أَدْخَلَ السَّكِينُ فِي دُنِ الثَّغْلِ

حلال باشد و اگر داخل کرد کارد را در کلاه و اگر
لِيَقْطَعَ خُلُقُومَهُ دَاخِلَ الْخُلْدِ وَالْمُسْتَحَبُّ

تا برود خلقوم آن در داخل خلد
ناله اولاد

فَالْأَمْلُ الْخُرْقُ هُوَ قَطْعُ اللَّبَةِ أَسْفَلَ الْعُنُقِ وَفِي

در شتر که است و آن بر بدن لبه است که اسفل کردن است و در
البقرة والغنم القطع عندا على العنق ولو عكس

سگ و گوسفند بر بدن است نزد بالا کردن و اگر عکس
جَازٍ وَأَنْ يَكُونَ الْبَعْدُ قَائِمًا عَلَى ثَلَاثِ

جایز است و سخت است آن است که با نش بر پا استاده بر سه پا
مَعْقُولِ التَّرْكَةِ وَيُضْمَعُ الْبَقَرَةُ وَالشَّاةُ عَلَى

و بسته با نش یکبار و دو بار بسته شود و اگر نش
الْجَنْبِ الْأَيْمَرِ وَيُتْرَكُ رَجُلُهُ الْيَمْنَى وَشِدُّ

بایست که چپ و ترک شود پا چپ و بر بدن او بسته شود
بَاقِي الْقَوَائِمِ وَأَنْ يُحْدَدَ السَّكِينُ وَتُوجَّهَ الذَّنْبُ

بقیه القوائم و سخت است که بر بدن کارد را و در آن جهت
إِلَى الْقِبْلَةِ وَأَنْ يَقُولَ الدَّاحِجُ بِسْمِ اللَّهِ وَلَا يَقُولَ

به جانب قبله و است که گوید بسم الله و گوید
بِسْمِ اللَّهِ وَاسْمُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

و لكن يصلي عليه **فصل** في الجوز ذبح

و لكن بر او صلوات و بر او صلوات
عَلَيْهِ وَجَزَّحَ غَيْرَ الْمَقْدُورِ عَلَيْهِ بِكُلِّ حُدَّةٍ

و بر او صلوات و بر او صلوات
يُجْزَّحُ سِوَاكَانٍ مِنْ حَدِيدٍ أَوْ نَحَاسٍ

و بر او صلوات و بر او صلوات
و بر او صلوات و بر او صلوات

ذَهَبٌ وَخَشَبٌ وَكَذَا الْقَصَبُ وَالزَّجَاجُ
یا زبر یا جوب و هم

وَيُسْتَنْفَى السِّنُّ وَالظُّفْرُ وَسَائِرُ الْعِظَامِ
و صندل و زنباد و دندان و ناخن و دیگر استخوانها

وَالْمُتَقَاتِلُ إِذَا اقْتَلَتْ بَثْقَلَهَا دَقًّا أَوْ خَفَقًا
و اگر که گوشت بر کاه کشت و اگر که آن گوشت را با خنجر یا شمشیر

لَمْ يَحُلْ الْحَيَوَانُ وَكَذَا الْحَدُّ إِذَا اقْتَلَتْ بَثْقَلَهُ قَتْرًا
حلال باشد حیوان و هم حد باشد بر نه و اگر که کشته کند بگناه و نه بر نه و هم

الظُّفْرُ إِذَا مَاتَ بِلَيْدَةٍ رُمِيَتْ إِلَيْهِ
ظفر که برید و نه بند و اگر که از او قطع شود و بر او

وَالصَّيْدُ إِذَا اخْتَنَقَ بِالْأَحْيُولَةِ أَوْ مَاتَ
و اگر که خنجر بر کاه خنجر شده باشد یا برید

لَهُمْ لَا تَصِلُ فِيهِ وَلَا حِدَّةٌ لَهُ وَالْمَقُولُ بِأَيِّ
بهر چیز باشد بجان و زمان و نه بر آن و اگر که برید

لَسَوطٍ وَالْعَصَا وَكَذَا إِذَا مَاتَ شَيْءٌ مِنْهُمْ وَبَدَأَ
بهر یک که و جوب و سله و هم هر کاه برید و نه برید

أَوْ أَتْرَفَهُ غَرَضٌ أَوْ غَرَضٌ فِي مَرْفُوعَةٍ وَجَرَحَهُ
یا اگر که در غرض برید یا اگر که در غرض برید و نه برید

طَرَفٌ مِنَ التَّصَلُّ وَبَيْنَهُمَا أَوْ أَصَابَهُ شَيْءٌ
بر از بجان برید و از آن یا بر او رسید برید

وَوَقَعَ عَلَى طَرَفٍ سَطْرٌ ثُمَّ سَقَطَ مِنْهُ أَوْ عَلَى
و واقع شد بر طرف بامی پس افتاد از آن یا بر

جَبَلٌ وَتَدَهُوَرَمِيْنُهُ وَإِنْ أَصَابَهُ السَّهْمُ فِي الْهَوَا
کوه و تدهور و ریمه و اگر رسید به او بر سر

فَوَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَمَاتَ حَلٌّ وَجَوْرًا لَا يَكُونُ
پس و رقیق شد بر زمین و برود حلال است و در وقت بخت کردن

يُجَوِّجُ السَّبَاحُ كَالْكَلْبِ وَالْفَرْسُ وَجَوَارِ
هم اغفار و زنده و چون سگ و فهد و اغفار

الطُّيُورُ كَالنَّازِي وَالشَّاهِدِينَ فَيَحُلُّ مَا
طیر و چون ناز و شاهدین پس حلال است و نه

جَرَحَتُهُ وَأَذْرَكَ صَاحِبُهَا مَمَاتًا أَوْ فِي حَرَكَةٍ
زخم کرد او و رسید به او صاحب آن شمرده یا در حرکت

الْمَذْبُوحُ وَيَقُومُ إِذَا سَالَتِ الصَّائِدَاتُ أَهْلًا وَحُرًّا
مذبح و نه برید و زنده کردن صیاد و بر آن و نه بر آن

فِي أَيِّ مَوْضِعٍ كَانَ يَقُومُ مَقَامَ الذَّبْحِ فِي الْمَقْدُورِ
در هر موضع باشد و در جای بخت و در مقدر

عَلَيْهِ وَيَشْتَرِطُ أَنْ يَكُونَ الْخَارِجَةُ مُعْلَمَةً وَ
عید و شرط است که باشد زخم کننده و تعلیم کرده و

يَشْتَرِطُ فِي صَيْدِ الْكَلْبِ مُعْلَمًا أَنْ يَنْزِلَ
شرط است اگر که در کلب که شکار کند که معلوم شود که شکار کند

بِرَجْعِ صَاحِبِهِ وَيَكْتَرِ بِرَيْلَ بَارِسَالِهِ وَاشْتَدَّ
بهر رجوع صاحب او و نه برید و نه برید و نه برید

وَيُمَيِّكُ الصَّيْدَ وَلَا يَأْكُلُ مِنْهُ وَفِي مَغَاةٍ سَائِرٍ
و نه دارد و نه برید و نه برید و نه برید و نه برید

جَوَارِحُ السَّبَاعِ وَهَلْ يَشْرَطُ فِي جَوَارِحِ الطُّيُورِ
از مرغ ها و پرند ها و آیا شرط است در مرغ ها و پرند ها

تَرَكَ الْأَكْلَ فِيهِ قَوْلَانِ أَظْهَرُهُمَا لَمْ يَلِدْ
ترک کردن خوردن در آن آمده دو قول اظهر از آن دو قول شریک در آنست

وَأَنْ يَتَكَرَّرَ الْأُمُورُ الْمُعْتَبَرَةُ فِي التَّعْلِيمِ يَحْشُرُ
از آنکه مکرر شود امور معتبره در تعلیم و در تعلیم

يَتَلَبَّ عَلَى الظَّنِّ تَأْدِيبُ الْحَارِجَةِ وَإِذَا أَظْهَرَ كَوْنَهُ
تغالب شود بر ظن ادب خارج شود و اگر ظاهر شود که

مُعَلِّمًا أَكَلَتْهُ مَرَّةً مِنْ حَيْثُ صِيدَ فِيهِ خِلَافُ ذَلِكَ
معلم پس خورد او را بار از کجاست که در صید او

الصَّيْدُ قَوْلَانِ أَحَبُّهُمَا الْمَنْعُ وَحَيْثُ فَلَا يَلِدُ
صید دو قول آمده و در آن دو قول منع و در آنست که

مِنْ اسْتِنَافِ التَّعْلِيمِ وَلَعَقُ الدَّمِ لَا يَضُرُّ وَلَا
از سر گرفتن تعلیم و لبیدن خون ضرر ندارد پس

يُخْرِجُ الْكَلْبُ عَنْ كَوْنِهِ مُعَلِّمًا وَمَعْصُومًا الْكَلْبُ
در آوردن کلب از کبودن آن به معلم و عاری کردن کلب

مِنَ الصَّيْدِ بَحْسٌ وَالْأَصَحُّ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَنْهُ
از صید بدش و درست تر آنست که عفو نماید از آن

وَأَنَّهُ يَكْفِي فِيهِ الْغَسْلُ وَالتَّعْفِيرُ وَلَا حَاجَةَ
و آنست که کفایت در آنست و تعفیر کردن و نیازی نیست

إِلَّا أَنْ يَقْوَرَّ وَيَطْرَحَ وَأَنَّهُ إِذَا حَامَلَ
پس آنکه برآید و طرح کند و اگر باردار باشد

عَلَى الصَّيْدِ وَقَتْلُهُ يَضَعُ طَبْعَهُ يَحِلُّ الصَّيْدُ
پس صید و کشتن او بر طبع او حلال است و اگر

فَصَلَّ لَوْ كَانَ فِي يَدِهِ سِكِّينٌ فَسَقَطَ
اگر دست در دست او سگانه پس افتاد

وَأُخْرِجَ بِهِ صَيْدٌ لَمْ يَحِلَّ وَكَذَا لَوْ كَانَ فِي
و اگر به آن صید شود حلال نشود و هم حال شود اگر باشد در

يَدِهِ حَدِيدَةٌ فَأَخْتَكْتُ بِهَا شَاةً وَانْقَطَعَ
دست او برآید و به سبیل خاری حوز را بکشد و قطع شود

حُلُقُومُهَا أَوْ اسْتَرْسَلَ الْكَلْبُ بِنَفْسِهِ
معلقه او یا اگر از او کجاست کلب از به نفس خود

وَقَتْلَ صَيْدٍ سِوَاكَ كَانَ مُعَلِّمًا أَوْ لَمْ يَكُنْ
و کشتن صید را سواست که باشد معلم یا نباشد معلم

وَلَوْ أَغْرَاهُ صَاحِبُهُ بَعْدَمَا اسْتَرْسَلَ
و اگر اغوا کرد او را صاحبش بعد از آنکه

بِنَفْسِهِ وَزَادَ عَدُوَّهُ فَكَذَلِكَ فِي أَقْوَى الْوَجْهَيْنِ
به نفس خود و زیاده شد و دیدن او پس همان است و در قوی از دو وجه

وَلَوْ أَصَابَ التَّمَنُّمُ الصَّيْدَ بِأَعَانَةِ الرِّيحِ حَلٌّ وَلَوْ
و اگر رسید به صید به عیاری باد حلال است و اگر

أَرْسَلَتْهُمَا لِإِخْتِلَافِ رِقْوَةٍ أَوْ إِلَى غَرَضٍ فَاعْتَرَصَ
اگر از آنکه هر یک را بفرستد و بفرستد و یا به غرض و بفرستد

صَيْدٌ فَأَصَابَهُ فَأَلْصَحَّ أَنَّهُ لَا يَحِلُّ وَلَوْ رَمَى
صید رسید به آن و اگر بکشد حلال نشود و اگر بکشد

إِلَى مَا ظَنَّهُ حَجْرًا فَكَانَ صَيْدًا فَوَحَّاهُ لَوْ كَذًا
بهر چرخه گمان بود سنگ است پس بود بخیز آن حلال است و هم حلال است
 لَوْ رَمَى إِلَى سَرَبٍ مِنَ الظُّبَابِ فَأَصَابَ وَاحِدًا
اگر انداخت به کل از او سب بر خورد به یکی حلال است
 مِنْهَا حَلَّ وَإِنْ لَمْ يَقْصِدْ عَيْنَهَا وَلَوْ قَصَدَهَا
از آن کل حلال است اگر قصد کرده عین آن و اگر قصد کرد بجز آن
 فَأَصَابَ غَيْرَهَا فَالْأَصَحُّ الْحَلُّ أَيْضًا وَلَوْ
پس بر خورد به غیر آن قلالی حلال است و اگر
 غَابَ عَنْهُ الْكَلْبُ وَالصَّيْدُ ثُمَّ وَجَدَهُ
غایب شد از او کلب و باخیز پس بر خورد و حلال است
 مَيْتًا لَمْ يَحِلَّ وَإِنْ جَرَّ حَرَجُهُ ثُمَّ غَابَ ثُمَّ وَجَدَهُ
میرده حلال نیست و اگر نیم کرد و گریز پس غایب شد و بر خورد حلال است
 مَيْتًا فَالَّذِي رُجِّحَ مِنَ الْقَوْلَيْنِ أَنَّ الْجَوَابَ
بمیرده آن قول که ترجیح شده از دو قول برتر جواب است
 كَذَلِكَ **فصل** بَمَلِكِ الصَّيْدِ بَضْطُهُ
هم چنان است به آن مالک شود و میاد صید را به ضبط کردن آن
 بِالْبَيْدِ وَإِنْ يَخْرُجُ جَرَّ حَرَجَهُ مَدْفِقَةً وَإِلَّا
بمیرد و اگر نیم کرد از او حلال است و اگر نه حلال نیست و اگر نه حلال نیست
 زُمان وَكَسْرُ جَنَاحِ الظَّائِرِ وَإِنْ يَقَعَ فِي
سست کردن آن و شکستن بال بر او و اگر نه حلال است و اگر نه حلال نیست
 الشُّكَّةِ الْمَنْصُوبَةِ لَهُ وَإِنْ يُلْحِقُهُ إِلَى مُضِيقٍ
و اگر نه حلال نیست و اگر نه حلال نیست و اگر نه حلال نیست
 بِمَنْزِلَةٍ

لَا يَقْدِرُ عَلَى الْإِفْلَاقِ مِنْهُ وَلَوْ تَوَلَّى غَيْرَ عَةٍ
تواند رها نشود به خلاص شدن از آن با اگر در کل افتاد و در غرضه
 أَوْ وَقَعَ فِي مَلِكِهِ وَصَارَ مَقْدُورًا عَلَيْهِ فَالظَّاهِرُ
یا افتاد در ملک او و گردید به مقدر علیه پس قول ظاهر
 أَنَّهُ لَا يَمْلِكُهُ وَإِذَا مَلَكَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَنْهُ بِالْإِفْلَاقِ
آن است که مالک نشود از او و اگر مالک او شود در این ملک او را حلال نیست
 وَلَوْ أَسْلَمَ الْمَالِكُ وَخَلَّاهُ فَكَذَلِكَ فِي ظَهْرِ الْحَبِيبِ
و اگر رها کرد از او مالک و که نیست از او مالک او را حلال نیست و در ظاهر حلال نیست
 وَلَوْ تَوَلَّى بَعْضُ الْحَمَامِ مِنْ بُرْجِ انْشَاءٍ إِلَى بُرْجِ غَيْرِهِ
و اگر نه حلال نیست و اگر نه حلال نیست و اگر نه حلال نیست
 وَجَبَ عَلَى الثَّانِي رَدُّهُ وَلَوْ اخْتَلَطَتْ وَ
واجب است بر شصت دوم رد کردن آن و اگر نه حلال نیست
 عَسَرَ التَّمْيِزُ لَمْ يَكُنْ لِوَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنْ يَتَصَرَّفَ
و اگر نه حلال نیست و اگر نه حلال نیست و اگر نه حلال نیست
 فِي شَيْءٍ مِنْهَا يَبْتَاعُ أَوْ هَبَهُ مِنْ ثَالِثٍ فَلَوْ بَاعَ
در چیزی از آن به فروختن یا هبه کردن به سیم شصت پس اگر فروخت
 أَحَدَهُمَا أَوْ هَبَهُ مِنَ الْآخِرِ فَأَقْرَبُ الْوَحْدَيْنِ
یکی از ایشان یا هبه کرد به دیگر پس اقرب از دو وجه به
 الصَّحَّةُ وَلَوْ بَاعَ عَاصِمًا الْحَمَامَ الْمُخْتَلَطَةَ فَإِنْ
در صحت و اگر نه حلال نیست و اگر نه حلال نیست و اگر نه حلال نیست
 كَانَتْ الْأَعْدَادُ مَعْلُومَةً كَمَا تَبَيَّنَ وَمِثْلُ
باشد عددان معلوم است چنان و قصد و کیفیت

حاصل شد ثوابت
یا زمره هر دو چشم پنداری صید

در دولت از زمینها نیز اماره و در زمینها

کتاب الضحایا

صلى الله عليه وسلم

يَكْتَسِبْنَ أَمْ لَئِنْ التَّضْحِيَّةُ سُنَّةٌ وَلَا تَحِبُّ إِلَّا

لِالتَّوَكُّلِ وَلَيَنْتَفِعَنَّ إِذَا دَارَ التَّضَمُّعُ أَنْ لَا يَخْلُقَ

شعره ولا يقلم ظفره في عشر ذي الحجة حتى يطعم
مسكرا ويبرؤنا أضربا وادروهم فاقه في الحجة ما يكره في الدنيا

ان يذبح الضحية بنفسه والا فتمت الذبح

لا يجوز الضحية إلا ما لا مل والبصر والغنى
والله اعلم بالصواب

يَجُوزُ مَعَهَا الدَّرَجُ وَالْإِنْتِقَالُ وَلَا يَجُوزُ مِنَ
الْمَوَارِثِ إِلَّا فِيهَا نَصٌّ وَأَمَّا هَذِهِ فَمِنْ مَوَارِثِهِ

وَقَدْ بَيَّنَّا إِلَى عُرْوَةِ الشَّمْسِ إِخْرَاقَ التَّشْرِيفِ وَلَا
 قَرِيبَيْنِ الدُّنْيَا وَالْآثَامِ وَلَوْ نَزَّ أَخِيحِيَّةُ
 مَعْتَبَةٍ فَقَالَ لِلَّهِ عَلَى أَنْ أَخِيحِيَّةُ هَذِهِ الْبَدَنَةِ
 أَوَالِ الشَّاةِ وَحَبَّ دَجْمُهَا فِي هَذِهِ الْوَقْتِ فَلَوْ
 هَلَكْتُ قَبْلَ الْوَقْتِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَلَوْ بَقِيَ
 فَعَلَيْهِ أَنْ يَشْتَرِيَ بِقِيَمَتِهَا مِثْلَهَا وَيُدْخِلَهَا
 فِي الْوَقْتِ وَلَوْ نَزَّ أَخِيحِيَّةُ فِي ذِمَّتِهِ تَقَرَّرَ
 عَنْ وَاحِدَةٍ عَمَّا فِي ذِمَّتِهِ فَعَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَهَا
 فِي الْوَقْتِ أَيْضًا فَإِنْ تَلَقَتْ قَبْلَ الْوَقْتِ
 كَانَ الْأَصْلُ فِي ذِمَّتِهِ فِي أَظْهَرِ الْوُجْهِينِ
 وَبَشَرُ النَّبِيِّ فِي الْأَخِيحِيَّةِ عِنْدَ الذَّبْحِ

الذم

إِنَّ لَكُم مَبْنُوعَيْنِ وَإِنْ قَالَ جَعَلْتُ هَذِهِ الشَّاةَ
 أَخِيحِيَّةً فَكَذَلِكَ تَحْدِيدُ النَّبِيِّ عِنْدَ الذَّبْحِ عَلَى
 الْأَظْهَرِ وَأَرْبَعُ كُلِّ بِالذَّبْحِ فَيَنْوِي عِنْدَ الذَّبْحِ
 إِلَى الْوَكِيلِ وَحِينَ يَذْبَحُ الْوَكِيلُ فَكُلْ
 يَحُورُ الْأَكْلُ مِنَ أَخِيحِيَّةِ التَّطَوُّعِ وَأَطْعَامِ
 الْأَعْيَانِ مِنْهَا وَلَا يَحُورُ تَمْلِكُكُمْ وَلَا يَصْغُرُ أَتَى
 يَحِبُّ النَّصْدَ فِي شَيْءٍ مِنْهَا وَكَفَرْنَا كُلَّ فِيهِ
 وَجْهَانِ أَحَدُهُمَا النِّصْفُ وَأَظْهَرُهُمَا الثُّلُثُ
 وَالْأَحْسَنُ أَنْ يَنْصَدَّ بِالْجَمْعِ وَيَتَرَكَ بَاطِلَ
 لِقَاءِ أَوْلَقِهِمْ وَجَلَدُ الْأَخِيحِيَّةِ يَنْصَدُّ فِيهِ أَوْ
 يَنْتَفِعُ بِهِ فِي الْبَيْتِ وَوَلَدُ الْأَخِيحِيَّةِ الْوَلَدُ

سَوَاءٌ كَانَتْ مُعْتَنَةً فِي الْأَصْلِ أَوْ عِنْتِ عَمَّا
اگر باشد معتن کرده در اصل یا عین کرده از آنچه

فَالْيَقِينَةُ لَهُ حَكْمُ الْأَمِّ يُدْنِجُ مَعَهَا لَكِنْ يَجُوزُ أَكْلُ
در ذمه است او است حکم مادر زنج شود مادر اما دوست خوردن

جَمِيعِهِ وَيَجُوزُ الشَّرْبُ مِنْ لَبَنِهَا إِذَا فُضِّلَ
تمام آن ولد در ذمه است آش خوردن از شیر لبن اگر چه زیاد شود

عَنْ رِيٍّ وَلَدَهَا وَلَا يَجُوزُ لِلْعَبْدِ وَالْمُدَبَّرِ وَ
از سر خوردن ولد آن دروا باشد بر افسد و بر مدبر

الْمُسْتَوْلَى التَّضْحِيَةُ فَإِنْ أَذِنَ السَّيِّدُ فَعَيْتَ
و مستولد و ضحیه کردن و اگر اذن دهد سید و حق شود

التَّضْحِيَةُ عَنْهُ وَكَذَا الْمَكَاتُ لَا يَضْحِي بِغَيْرِ أَذِنِ
آن و ضحیه از جهت سید و هم چنان است مکات بغير اذن سید و اذن

السَّيِّدِ وَلَا يَجُوزُ التَّضْحِيَةُ عَنِ الْغَيْرِ بَعْدَ أَذِنِهِ
سید و در ولد باشد افسد کردن از جهت غیر سید اذن آن غیر

وَكَذَا عَنِ الْمَيْتِ إِذَا أُوصِيَتْ بِهَا فَهَذَا
و نیز از جهت مرده اگر چه وصیت کرده باشد آن

الْعَقِيقَةُ سَنَةٌ وَيَتَحْتَ أَنْ يَبْعَ عَنْ الْغُلَامِ
در کوفه عقیقه سال است و دست است اگر عقیقه کند از جهت سید

ثَلَاثَتَيْنِ وَعَنْ الْحَارِثِيَةِ بَوَاحِدَةٍ وَالْقَوْلُ فِي
سه و کوفه و از جهت و غیره و قول در

بَيْتِهَا وَسَلَامَتُهَا عَنِ الْعُيُوبِ وَالْأَكْلِ
سازگاری عقیقه و سلامت بودن آن از عیوب و خوردن

الْقَوْلُ

وَالصَّدُوقُ مِنْهَا كَأَنَّ الْأَضْحِيَّةَ وَيُسَبَّحُ أَنْ
و صدق کردن از آن چنان است که در افسد کردن است و سبوح است اگر

يُطْبَخُ وَلَا يَفْرَقُ بَيْنَهَا بَيْنًا وَلَا تَكْسِرُ عَظْمَهَا
پخته شود و فتره نکند کشت آن بخار و شکند استخوان آن

بَلْ يَفْصَلُ الْفَاصِلُ وَيَتَحْتَ أَنْ يَكُونَ
بچه جدا سازد مفصلها را و دست است اگر باشد

ذَبْحُهَا فِي الْيَوْمِ السَّابِعِ مِنْ وَلَادَةِ الْمَوْلُودِ
سر بردن عقیقه در روز هفتم از سر بردن ولد

وَأَنْ يَسْقَى يَوْمَئِذٍ وَأَنْ يَخْلُقَ رَأْسَهُ بَعْدَ
و هم شستن نام نهادن در آن روز و هم تراشیدن سر او بعد از

ذَبْحِ الْقَبِيضَةِ وَيَصْدُقُ بَوَاحِدَةٍ شَعْرَةٍ وَدَهَبًا
سر بردن عقیقه و صدق کند شش روزن سر او از زر

أَوْ دُرًّا وَأَنْ يُوْذَنَ فِي ذَنْ الْمَوْلُودِ حِينَ يُولَدُ
یا از سیم و هم اذن دهد در گوش او در وقت که بولد

وَأَنْ يُحَنِّكَ بِالْقَمْوِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالْصَّوَابِ
و هم با لبن کاهد و شیر خوار و خداوند است و حق است و حق است

كُتِبَ الْأَطْعِمَةُ
در کتب طبها

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَسْتَلُونَكَ مَاذَا أُحْيِلَ لَهُمْ قُلْ أُحْيِلَ لَكُمْ
در کتب طبها

الْبَقِيَّاتُ الْأَلَاةُ الْحَيَوَانُ يَنْقَسِمُ إِلَى حَيَوَانِ الْجَنَّةِ
باقیات الاله حیوانان منقسم شود به حیوان

وَحَيَوَانُ الْبَرِّ **أَخْجِيوَانُ الْبَحْرِ** فَالْتَمَكَ حَلَالٌ
 حیوان بری بزرگ حیوان بحر بزرگ ماهر حلال است
 سَبَوَاءُ مَاتَ حَتَّى يَفِيهِ أَوْ يَكْسِبَ آخَرَ وَغَيْرُ
 اگر ببرد از خود یا بپوشد دیگر در لباس
 ثَلَاثَةُ أَوْجِهٍ أَحَدُهَا حَلَالٌ الْكُلِّ وَثَلَاثُهَا الْفَرْقِيقَيْنِ
 سه وجه است از آن که حلال است و سهیم بر فرق است میان
 مَا يُؤْكَلُ حَتَّى مِنْ حَيَوَانِ الْبَرِّ كَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ
 آنچه خورد و خورجست از حیوان بری چون گاو و گوسفند
 وَيَمِينُ مَا يُؤْكَلُ كَالْكَلْبِ وَالْحَيَاةِ مَا يَعِشُ فِي الْبَحْرِ
 و راستین آنچه خورد و خورجست و سگ و حیات و آنچه میزند در بحر
 وَالْبَرِّ جَمِيعًا كَالضَّفْدَعِ وَالْحَيَّةِ وَالشَّيْطَانِ
 و بری از تمامی چون قورباغه و مار و شیطان
 لَا يَحِلُّ شَيْءٌ مِنْهُ **وَأَخْجِيوَانُ الْبَرِّ فَحَلَالٌ إِلَّا**
 حلال نیست چیزی از او و بزرگ حیوان بری حلال است
 الْأَنْعَامُ وَهِيَ الْأَمِلُ وَالْبَقَرُ وَالْغَنَمُ وَكَذَا الْحِلُّ
 صاحب است و آن شتر است و گاو است و گوسفند است و هم است
 وَلَا يَحِلُّ الْبَغْلُ وَالْجَارُ الْأَهْلِيُّ وَحَلُّ الْوَحْشِيِّ
 و حلال نیست بستر و جار اهل و حلال است وحشی
 وَبَقَرُ الْوَحْشِيِّ وَالطَّيْأُ وَالضَّبْعُ وَالضَّبُ
 و گاو وحشی و پرنده و ضبع و ضب
 وَالْأَرْنَبُ وَفِي مَعْقَى الْأَرْضِ الشُّعْلَبُ وَ
 و خرگوش و در معقه زمین شعلب و

و

بسم الله الرحمن الرحيم

الْبَرِّ بَوَعُ وَالْفَنَكُ وَالْتَمُورُ وَالْقَنْدُ وَبَحْرُ كُلِّ
 و بری بوع و فنگ و تمور و قند و بحر کل
 ذَنَابٍ مِنَ السَّبَاعِ وَكُلُّ ذِي مَخْلَبٍ مِنَ الصُّورِ
 ذناب از سباع و کل صاحب غلب از صور
 كَالْأَسَدِ وَالْفَرَسِ وَالذِّبِّ وَالذَّبِّ وَالْفِيلِ وَالْفَرْسِ
 چون شیر و فرس و ذب و ذب و فیل و فرس
 وَالْبَازِي وَالشَّاهِدِ وَالضَّفَرُ وَالنَّسْرُ وَالْعَقَا
 و باز و شاهد و ضفر و نسر و عقا
 وَكَذَا ابْنُ أَوَى وَالْهَمْرُ الْوَحْشِيَّةُ عَلَى الْأَظْهَرِ
 و هم شاله و ابن اوی و همر و وحشیه علی الاظهر
 وَتَحْرِمُ مَا أَمْرُ يُقْتَلُ كَالْفَوْاسِقِ الْخَيْسِ وَهِيَ
 و حرام است آنچه امرست و قتل او حرام است فاسق خیس و
 الْحَيَّةُ وَالْمَرَابِدُ لَا يَفْعُ وَالْحِدَاةُ وَالْعَقْرَبُ
 مار و کلخ و مار و مار و عقرب
 وَالْفَارَةُ وَفِي مَعْنَاهَا كُلُّ سَبْعِ ضَارٍ وَكَذَلِكَ
 و مار و در معناه است کل درید و منف و مار و حیات
 الرَّحْمَةُ وَالْعَائِنَةُ وَأَصْحُ الْوَحْشِيِّ أَنْ غَلَا
 رحمت و عائن و صاحب و وحشی که غلا
 الزَّرْعُ حَلَالٌ وَأَنْ السَّبَاعُ وَالطَّيْأُ مِنْ حَرَامٍ
 زراعت حلال است و آن سباع و پرنده از حرام است
 وَحَلُّ النُّعَامَةِ وَالْكُرْكِيُّ وَالْبَطُّ وَالْأَوْرُ
 و حلال است نعامة و کُرک و بط و اورو

و

بسم الله الرحمن الرحيم
 حلال است کل از سباع و کل صاحب غلب از صور

در این کتاب از حدیثی که در کتابهای دیگر آمده است که در این کتاب ذکر شده است

وَالذِّبْ وَالذَّجَاجُ وَالْحَمَامُ وَكُلُّ مَاعٍ وَهَلْ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 كَالْفَرْقِ وَالذِّبْ وَالذَّجَاجُ وَالْحَمَامُ وَكُلُّ مَاعٍ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 الْعَصْفُورُ وَإِنْ اخْتَلَفَتْ الْأَنْوَاعُ وَالْأَنْوَا
 كَالْعَنْدَلِيبِ وَالصَّعْوَةُ وَالزَّرْزُورُ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 يَحْرُمُ الْخَطَافُ وَالْقَمَلَةُ وَالْقَحْلَةُ وَالذَّيَابُ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 وَحَشَرَاتُ الْأَرْضِ مِنَ الْخَنَافِيسِ وَالذِّبَانِ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 وَنَحْوُهَا وَمَا تَوَلَّدَ مِنْ مَأْكُولٍ وَغَيْرِ مَا كُولٍ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 كَالسَّمْعِ وَمَا تَمَرَّدَ فِيهِ نَضٌّ بِالْحَلِّ وَالْحَرَمِ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 يُرْجَعُ فِيهِ إِلَى الْعَرَبِ ظَلَّةٌ ذَوِي الْبَسَارِ وَالطَّيْ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 السَّلَامَةُ دُونَ الْإِخْلَافِ مِنْ أَهْلِ الْبِلَادِ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 فَمَا اسْتَطَابَتْهُ وَأَكَلَتْهُ فِي حَالِ الرِّفَافَةِ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ

هُوَ حَلَالٌ وَمَا اسْتَخْتَنَتْهُ فَحَرَامٌ وَإِنْ وَحْدَهُ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 فِي غَيْرِ الْعَرَبِ وَلَا يُعَرِّفُ لَهُ اسْمُهُمْ عَلَيْهِمْ فَإِنْ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 سَمَوْهُ بِاسْمِ حَيَوَانٍ حَلَالٍ فَهُوَ حَلَالٌ وَإِنْ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 سَمَوْهُ بِاسْمِ حَيَوَانٍ حَرَامٍ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ اسْمٌ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 عَنْدهُمْ أَعْتَبَ بِمَا هُوَ أَشْبَهَ بِهِ وَالْحَلَالُ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 النَّقْيُ تَأْكُلُ الْعِدَّةُ إِذَا ظَهَرَ النَّشْءُ وَالنَّغِيرُ فِي
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 كَحَمَاهَا فَاحْدُ الْوَحْمَيْنِ أَنَّهُ نَكَرَهُ أَكْلُ الْوَحْمَيْنِ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 وَظَهَرُهَا أَنَّهُ حَرَامٌ فَإِنْ عُلِفَتْ عُلْفًا طَاهِرًا
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 حَتَّى طَابَ كَحْمِهَا حَلَّ الْأَكْلِ مِنْهَا وَالظَّاهِرُ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 إِذَا اخْتَسَرَ بِوُقُوعِ غَاسَةٍ فِيهِ كَالْحَلِّ وَالذِّبْ
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ
 النَّدَابُ لَا يَحِلُّ أَكْلُهُ وَمَا اكْتَسَبَ غَاسَةً
 وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ وَهَلْ مَاعٍ

خَاسَةِ كُلِّ سَبِّ الْحِمَامِ وَالْكَلْبِ مَكْرُوهٌ وَبَغْيٌ
 نَجَاتٌ جَوْنٌ كَبِيرٌ هَمَّاتٌ بَكْرٌ سَرَكِينٌ بَرَزٌ مَكْرُوهٌ هَيْتٌ وَلاَ زَمَانٌ
 أَنْ لَا يَأْكُلَ مِنْهُ وَيُطْعَمَ رَقِيقُهُ وَنَاضِحُهُ وَ
 الْبَحْنِيُّ الَّذِي يُوحِدُنِي بَطْنُ الْمَذَكِيِّ مَسْتَكِينٌ
 حَلَالٌ **فصل** يَحِلُّ أَكْلُ الْمُحْرِمَاتِ
 عِنْدَ الْاضْطِرِّارِ وَذَلِكَ إِذَا خَافَ عَلَى
 نَفْسِهِ الْهَلَاكَ أَوْ مَضَى خَوْفًا وَجَبَتْ عَلَيْهِ
 فَالْأَصَحُّ أَنَّهُ يُحِبُّ الْأَكْلَ ثُمَّ لَا يَزِيدُ عَلَى
 سِدِّ الرِّمَقِ إِنْ كَانَ يَتَوَقَّعُ مَنَاحًا عَلَى
 الْقُرْبِ وَالْأَقْبَضُ عَلَيْهِ أَوْلَاهُ تَنَاوُلُ
 الْقَدْرِ الشَّيْءِ وَجِهَانِ أَوْلَاهُمَا الْأَوَّلُ
 إِلَّا إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَقْدِرُ عَلَى التَّيَرُّ لَوْ أَقْصَرَ
 مَكْرَاهًا مِمَّا لَمْ يَكُنْ قَادِرًا عَلَيْهِ بِسَبَبِ الْوَقْفِ

مَعْلُومٌ

وَهَلَاكُهُ لَوْ وَجَدَ مَنَاحًا مَتَّحِلًا لَهُ الْأَكْلُ مِنْهُ
 وَحِلُّ ذَلِكَ قَتْلُ الْحَرَمِيِّ وَالْمُرْتَدِّ وَنَافِلٌ
 وَالْمُسْتَأْمِنُ وَصُدْيَانِ أَهْلِ الْحَرْبِ وَلَوْ جَدَّ
 طَعَامُ الْغَيْرِ وَمَا لَكَ غَائِبٌ تَنَاوَلَهُ وَغَرَمَ
 وَارْتِكَانَ الْمَالِكِ حَاضِرًا فَإِنْ كَانَ مُضْطَرًّا
 أَيْضًا لَمْ يَلْزَمُهُ بَذْلُهُ لَغَيْرِهِ إِذَا الْفَيْضُ نَصَلَ
 عَنْهُ لَكِنْ لَوْ أَثَرِيهِ غَيْرُهُ جَازٍ شَرَطًا أَنْ يَكُونَ
 مُلْكًا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُ الطَّعَامِ
 مُضْطَرًّا وَجِبَ عَلَيْهِ إِطْعَامُ الْمُضْطَرِّ
 مُلْكًا أَوْ ذِمَّةً فَإِنْ امْتَنَعَ فَلَا ضَرْمَ لَهُ
 قَهْرًا وَإِنْ آتَى عَلَى نَفْسِهِ وَآمَنَ بِحَبِّهِ عَلَيْهِ

وَبَغْيٌ

شَرُّهُ هَلَالٌ هَيْتٌ بَرَزٌ مَكْرُوهٌ هَيْتٌ وَلاَ زَمَانٌ

وَعَلَى هَيْتٍ بَرَزٌ مَكْرُوهٌ هَيْتٌ وَلاَ زَمَانٌ

وَعَلَى هَيْتٍ بَرَزٌ مَكْرُوهٌ هَيْتٌ وَلاَ زَمَانٌ

وَعَلَى هَيْتٍ بَرَزٌ مَكْرُوهٌ هَيْتٌ وَلاَ زَمَانٌ

وَعَلَى هَيْتٍ بَرَزٌ مَكْرُوهٌ هَيْتٌ وَلاَ زَمَانٌ

وَعَلَى هَيْتٍ بَرَزٌ مَكْرُوهٌ هَيْتٌ وَلاَ زَمَانٌ

وَعَلَى هَيْتٍ بَرَزٌ مَكْرُوهٌ هَيْتٌ وَلاَ زَمَانٌ

وَعَلَى هَيْتٍ بَرَزٌ مَكْرُوهٌ هَيْتٌ وَلاَ زَمَانٌ

وَعَلَى هَيْتٍ بَرَزٌ مَكْرُوهٌ هَيْتٌ وَلاَ زَمَانٌ

وَعَلَى هَيْتٍ بَرَزٌ مَكْرُوهٌ هَيْتٌ وَلاَ زَمَانٌ

اطعامه بالعوض فان لم يكن معه ثم فعله
 اطعامه بالاناء او غيره عوضا عما كان عليه
 ان يبعه منه شيئا ولو اطعمه ولو نذر عوضا
 له بغيره بدو استيفه واداءه واداءه ولو نذر عوضا
 فاجع الوجهين انه لا مطالبة بالعوض ولو
 سجد او غيره بغيره بدو استيفه واداءه واداءه ولو نذر عوضا
 وحده المضطر ميتة وطعام الغير فالأظهر
 ان الميتة او كذا ان وحده المضطر ميتة
 وصدا وهل المضطر ان يقطع عضوا من
 نفسه فما كلفه فيه وجهان أحدهما لا
 ينسب قوله وتريد انما ان ادركه وهو حي او ادركه وهو ميت

كتاب السبق الزمي

قال الله تعالى **واعبدوا لهم ما لا تنفعهم**

فوقه فبين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

الفوق بالمعنى وعن ابن عمر ان النبي صلى الله

فافهم
 فافهم
 فافهم

عليه وآله وسلم سابق بين الخيل فالمرأاة

والمسابقة مسختان ويجوز اخذ المال

عليهما وكما يجوز المناضلة على السهام

يجوز على المزاريق والرماح والرمي بالناج

ورمي المضيق وما يتفجع مثله في الحرب

على الأصح ولا يجوز على كرة الصولجان

والمناديق والسباحة واللعب بالسطح

والخاتم والوقوف على رجل واحد ومعرفة

ما في يد الغير وأصح القولين انه كما يجوز

المسابقة على الخيل والابل يجوز على الفيل

والمعل والحار والله لا يجوز على تطير

مسابقة
 مسابقة

مسابقة
 مسابقة

مسابقة
 مسابقة

مسابقة
 مسابقة

مسابقة
 مسابقة

مسابقة
 مسابقة

مسابقة
 مسابقة

مسابقة
 مسابقة

مسابقة
 مسابقة

مسابقة
 مسابقة

مسابقة
 مسابقة

وَأَنْ سَقَاهُ وَجَاءَ مَعَهُ فَلَاشَى لَوَاحِدٍ مِنْهُمَا
وَأَكْرَهُ دُونَ شَيْءٍ مِمَّا يَكُونُ لَهُ بَرَاءَةٌ بِرَأْسِهِ
وَأَنْ جَاءَ الْحِلَّ مَعَ أَحَدِهِمَا ثُمَّ جَاءَ الْآخَرُ فَلِلَّذِي
وَأَكْرَهُ مَعَهُ
جَاءَ مَعَ الْحِلِّ مَالَهُ وَمَالُ الْآخَرِ لِلْحِلِّ حَاصِلَةٌ
أَمْ بَلْ مَعَهُ
أَوَّلَهُ وَلِلَّذِي جَاءَ مَعَهُ فِيهِ وَجْهَانِ أَظْهَرُهُمَا
يَا دُونَ
الثَّانِي وَلَوْ سَبَقَ أَحَدُهُمَا ثُمَّ جَاءَ الْحِلَّ مَعَ جَاءَ
وَجْهٌ دُونَ
الثَّانِي قَالَ لِلَّذِي لَدَوَّلَ عَلَى أَظْهَرِ الْوَجْهَيْنِ وَإِذَا
وَجْهٌ دُونَ
سَبَقَ ثَلَاثَةٌ فَصَاعِدًا فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَشْرُطَ لِلثَّانِي
مُسَابَقَةً كَرَاهَةً
مِثْلَ مَا شَرَطَ لِلأَوَّلِ وَيَجُوزُ أَنْ يَشْرُطَ لَهُ دُونَ
مِثْلَ مَا شَرَطَ
مَا شَرَطَ لِلأَوَّلِ فِي صَحِّ الْوَجْهَيْنِ وَإِذَا كُنْتَ
أَكْرَهُ
الْمُسَابِقَةَ عَلَى الْأَيْدِ فَالْإِعْتِبَارُ فِي التَّبَقُّقِ
مُسَابِقَةً
بِالْكَفِّ فَإِنْ كُنْتَ عَلَى الْحِلِّ فَلَا إِعْتِبَارَ
بِشَرِّ

أَنْ يَشْرُطَ عَلَى الْوَجْهَيْنِ
شَرْطُ بَرَاءَةِ كَرَاهَةً

بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْإِعْتَادُ عَلَى الْأَقْدَامِ **فصل**
بِكُونِ
فِي شَرْطِ الْمُنَاصَلَةِ بَيَانُ أَنَّهَا يَرْتَبِنُ
شَرْطُهَا
مُبَادَرَةٌ أَوْ مُحَاطَةٌ وَالْمُبَادَرَةُ بِدَرَجَتِهَا
بِمُبَادَرَةٍ
فَيَسْقَى الْعِدَّةَ الْمَشْرُوطَ مِنَ الْأَصْلِ
بِشَرِّ
كَأِذَا شَرَطَ أَنْ يَسْقَى إِلَى إصَابَةِ خَمْسَةٍ
بِشَرِّ
مِنْ عَشْرِينَ فَلَهُ كَذَا وَرَفِي كُلِّ وَاحِدٍ عَشْرِينَ
أَوْ كَرَاهَةً
وَأَصَابَ أَحَدَهُمَا خَمْسَةٌ وَالْآخَرُ دُونَهَا
وَأَكْرَهُ
فَالأَوَّلُ نَاصِلٌ وَالْمُحَاطَةُ أَنْ يَشْرُطَ أَنْ يَقْبَلَ
بِشَرِّ
إِصَابَةَ أَحَدِهِمَا بِإِصَابَةِ الْآخَرِ فَيُطْرَحُ مَا اشْتَرَى
بِشَرِّ
فِيهِ فَمَنْ خَلَصَ لَهُ عِدَّةٌ مَعْلُومَةٌ فَهُوَ نَاصِلٌ كُلُّ
بِشَرِّ
خَمْسَةٍ مِنْ عَشْرِينَ فَإِذَا رَمَى عَشْرِينَ وَأَصَابَ
بِشَرِّ

فِي شَرْطِ الْمُنَاصَلَةِ
فِي شَرْطِ الْمُنَاصَلَةِ

غالب

لله في كل شيء
المراد في كل شيء
المراد في كل شيء

في كل شيء
في كل شيء
في كل شيء

كُلُّ وَاحِدٍ خَصَّةٌ لَمْ يَصْلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرُ وَإِنْ
أَصَابَ أَحَدُهُمَا خَصَّةٌ وَالْثَانِي نَاضِلٌ وَتَشَرُّطُ
أَيضًا بَيَانُ عِلَّةِ الْأَرِثَاقِ وَهُوَ نَوْبُ التَّيَمُّنِ فِي عَدَدِ
الْإِصَابَةِ وَلَيْسَتْ تَصِفَتُهُمَا مِنَ الْفَرْعِ وَهِيَ إِصَابَةُ
بِلَا حَدِّشٍ وَالْخَرْقُ وَهُوَ أَنْ يَنْقُصَ وَلَا يَنْتَشِ فِيهِ
أَوْ الْخَسَقُ وَهُوَ أَنْ يَنْقُصَ وَيَنْتَشِ فِيهِ أَوْ الْمَرْقُ
وَهُوَ أَنْ يَنْقُصَ فِيهِ فَإِنْ أَظْلَقْنَا حِمْلَ عَلَى الْقَرْعِ وَ
تَشَرُّطُ بَيَانِ الْمُسَافَةِ الَّتِي بَيْنَهُمَا وَتَقْدِيرُ
الْفَرْضِ طَوْلًا وَعَرْضًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْعَقْدُ فِي
مَوْضِعٍ فِيهِ عَرْضٌ مَعْلُومٌ فَحِمْلُ الْمَطْلُوقِ عَلَيْهِ
وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْعَوْضُ فِي الْمُنَاضِلَةِ مِنْ
دَوْدِست كَرَّ بَاشَد عَوْنِي وَتَشَاطُلُ

عَبَرِ الْمُتَرَامِينَ وَأَنْ يَكُونَ مِنْ أَحَدِهِمَا أَقْنَمًا إِذَا
كَانَ مِنْهُمَا فَلَا يَنْبَغُ مِنْ حِمْلٍ كَافٍ الْمُسَابَقَةِ وَلَا يَشَرُّطُ
تَعْيِينَ الْقَوْسِ وَالتَّهْمِ وَلَوْ عَيْنَا الْعَا تَعْيِينَ
وَجَازَ الْإِبْدَالُ بِشَرِّطِ أَنْ لَا يَبْدُلَ فَسَدَ الْعَقْدِ وَأَمَّا
يَجُوزُ الْإِبْدَالُ بِمِثْلِ الْمَعْنَى فَلَمَّا الْإِسْتِقَالُ مِنْ نَوْعٍ إِلَى
نَوْعٍ كَالْقَبْلِ الْفَارِسِيَّةِ وَالْعَرَبِيَّةِ فَلَا يَجُوزُ الْإِبْدَالُ
بِالْتَّرَاضِي وَلَا قَوْيٍ مِنَ الْقَوْلَيْنِ أَنَّهُ لَشَرُّطُنَا
مِنْ يَبْدُو وَالزَّيْمِي فَإِنْ تَرَكَاهُ لَمْ يَصِحَّ الْعَقْدُ فَصْلُ
إِذَا اجْتَمَعَ نَفَرٌ لِلْمُنَاضِلَةِ وَانْتَصَبَ مِنْهُمْ زَعِيمَانِ
مُخْتَارَانِ الْأَمْتَابَ جَازَ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَشَرُّطَا
التَّعْيِينَ بِالْقَرْعَةِ وَأَنْ كَانَ فَمِنْهُمُ غَيْرُهُ فَخُتَارُ
تَعْيِينَ رَا بَرَقَرَدَ وَكَرَّ بَاشَدَ رَا تَشَاطُلُ

أَحَدُ الزَّعَمَيْنِ عَلَى ظَنِّ أَنَّهُ رَامَ فَإِنْ أَنَّهُ لَا يَحْسُنُ الرَّبِّي
 یکی از زعمیان بر همان آنکه بر آنکه بر آنکه بر آنکه بر آنکه بر آنکه
 بَطُلُ الْعَقْدِ فِيهِ وَسَقَطَ مِنَ الْحَرْبِ الْآخِرُ بِمُقَابَلَتِهِ
 باطل است عقد در آن حرب و ساقط شد از حرب آخر بمقابلت
 وَاحِدٌ وَفِي ظُلَامَةٍ فِي الْمَقَامِ الْخَلْفِ فِي تَفْرِيقِ
 یک نفر در آن ظلمت و در مقام آخره آن خلاف که تفریق
 الصَّفَقَةِ فَإِنْ لَمْ تَطُلْ فَلَهُمْ جَمِيعُ الْأَخْزَانِ فَإِنْ
 الصَّفَقَةُ آتَتْ بَعْدَ أَنْ يَطْلُغَ الْبُحْرَانُ فَتُخْرَجُ خَارِجًا قَائِمًا
 آجاز و او تار عوافه من یخرج فی مقابلتیه فیسخ
 در آن وقت که در آن بحر در آن بحر در آن بحر در آن بحر
 الْعَقْدُ وَإِذَا انْصَلَّ أَحَدُ الْخَزَيْنِ فَيُفْقِمُ الْمَالَ
 عقد و هرگاه تا فصل شد احد از دو گروه پس بقیه مال
 بَيْنَهُمُ بِالسَّوْتَةِ أَوْ حَسَبِ أَصَابَتِهِمْ فِيهِ وَجَاءَ
 در بین ایشان به سوت یا بحسب ایشان در بین آن دو
 أَشْهُمُهُمَا الثَّانِي **فصل** إِذَا اشْرَطَ الْأَصَابَةُ
 اشتمال آن ثانی است
 مُطْلَقًا أَوْ أَصَابَةُ مَوْصُوفَةٍ فَلَمْ يَشَرْطْ حُصُولَهَا
 مطلق یا موصوفه به مفسر به شرط است حاصل شدن آن
 بِالتَّصَلُّ وَلَوْ انْقَطَعَ الْوَتْرُ أَوْ انْكَسَرَ الْقَوْسُ
 بیکان و اگر بریده شد دهگان یا شکسته شد کمان
 أَوْ عَرَضَ نَحْصٌ أَوْ هِمَّةٌ فَأَمْسَدَمَ السَّهْمُ بِهِمَا
 یا پدید آمد شصت یا همت یا امسدم سهم به این دو
 كَلَّمَ الْأَمْرَ

أَصَابَ حُسْبَ لَهُ وَالْأَلَمُ حُسْبَ عَلَيْهِ وَلَوْ
 نشان زد حساب بود او را و اگر نزد حساب باشد بر او و اگر
 نَقَلَتْ الرِّيحُ الْغُرْضَ مِنْ مَوْضِعِهِ إِلَى مَوْضِعٍ آخَرَ فَأَصَابَتْ
 نقل کرد باد نشان را از یک موضع به موضع دیگر پس رسید
 السَّهْمُ مَوْضِعَهُ حُسْبَ لَهُ وَالْأَلَمُ وَإِذَا كَانَ لِلْمُشْرِقِ
 سهم را به موضع خود حساب بود و اگرگاه باشد شرق شد
 الْحُسْقُ فَيُنْبَغِي أَنْ يَنْتَقِبَ وَيَنْتَقِبَ فَلَوْ خَدَشَ وَلَمْ
 حُسْق است و بایست که بگرداند و بگرداند و بگرداند و بگرداند
 يَنْتَقِبَ فَلَيْسَ ذَلِكَ بِحُسْقٍ فَإِنْ نَقِبَ وَتَبَّتْ
 بگرداند بگرداند بگرداند بگرداند بگرداند بگرداند
 ثُمَّ سَقَطَ حُسْبُ وَكَذَا الْوَلَقِيُّ الْقَصْلُ
 پس افتاد حساب بود و هم حساب بود اگر رسید بیکان
 صَلَابَةٌ فَعَادَ وَسَقَطَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالْأُصُولِ
 بگرداند بگرداند بگرداند بگرداند بگرداند بگرداند
كتاب الإيمان
 این نوشته است در بحث سوگند خوردن
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَا يُؤْخَذُكُمْ اللَّهُ بِالْعُوقِي إِيمَانَكُمْ وَ
 لَكِنْ يُؤْخَذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمْ لَإِيمَانِ الْآيَةِ
 لا يَخْفِدُ الْمَنُ الْإِيمَانِ لِلَّهِ تَعَالَى أَوْ بِصِفَةٍ
 سبب شود سوگند کردن بچهارت الهی یا به سبب او جملی قدر

مِنْ صِفَاتِهِ فَالْأَوَّلُ كَقَوْلِهِ وَالَّذِي أَحَدُهُ أَوْ تَقْبَلُ
 الْمَصَافَاتِ اللَّهُ الَّذِي كَذَلِكَ مِنْ تَوَلَّى تَسْمِيَةِ كَرِيمٍ لَوْ لَا يَأْتِي
 سَبِيحَ وَقَوْلِهِ وَاللَّهُ أَوْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْحَيُّ الَّذِي
 بِرَبِّهِ قُدْرَتُ أَوَّلَتْ بِكَ وَدَقَّةً يَا رَبِّ عَالِيَانِ يَا تَسْمِيَةَ كَرِيمٍ
 لَا يَمُوتُ وَكُلُّ اسْمٍ يَخْتَصُّ بِاللَّهِ تَعَالَى فَإِذَا احْتَلَفَ
 مَعْنَى كُلِّ نَامٍ كَرِيمٍ مِنْ رُبِّهِ تَعَالَى سُبْحَانَكَ يَا كَرِيمٍ
 لَقَدْ مَنَّا أَنْ نَعْقِدَ الْيَمِينَ وَالْقَبْلَ قَوْلُهُ لَمْ
 يَجْزَلْ لِيْنِ بِاسْمِهِ شَوْءٌ سَوَاءٌ قَوْلُهُ قَدْ تَعَلَّقَ كَرِيمٍ
 أَرَادَ الْيَمِينَ وَمَا يَنْصَرِفُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَ
 أَرَادَ كَرِيمٍ بِاسْمِهِ شَوْءٌ سَوَاءٌ قَوْلُهُ قَدْ تَعَلَّقَ كَرِيمٍ
 الْأَطْلَاقِ وَيُقَدِّعُ عِنْدَ الصَّرْفِ إِلَى غَيْرِهِ كَقَوْلِهِ
 مَطْلُوعٌ كَثِيرٌ وَمَعْنَى شَوْءٌ تَرْتِيبٌ كَثِيرٌ مِنْ خِطَابِ كَرِيمٍ قَوْلُهُ
 وَالرَّحِيمُ وَالْخَالِقُ وَالزَّارِقُ وَالرَّبُّ مَبْعُودٌ
 كَرِيمٍ بِرَبِّهِمْ رَحْمَتُ اللَّهِ وَرَأْفَتُهُ وَرَبِّهِ شَيْءٌ شَوْءٌ
 الْيَمِينَ بِهَا عِنْدَ الْأَطْلَاقِ وَإِنْ تَوَلَّى بِهِ
 سَوَاءٌ بِهَا تَعَالَى تَعَالَى وَالْأَطْلَاقِ وَالْأَكْرَمِ كَرِيمٍ
 غَيْرَ اللَّهِ تَعَالَى لَمْ يَنْعَقِدْ وَمَا لَيْسَ تَعْمَلُ فِي
 يَرْحَمُ تَعَالَى سَبِيحَ كَرِيمٍ وَدَقَّةً يَا رَبِّ عَالِيَانِ
 اللَّهُ تَعَالَى وَفِي غَيْرِهِ عَلَى السَّوَاءِ كَالشَّيْءِ وَ
 وَالْخَوْجُودِ وَالْعَالَمِ وَالْحَيُّ فَلَا يَنْعَقِدُ
 وَفِي مَوْجُودٍ وَفِي مَوْجُودٍ وَفِي مَوْجُودٍ وَفِي مَوْجُودٍ

إِلَّا أَنْ يَنْوِي وَالصِّفَاتُ كَقَوْلِهِ وَعَظَمَةُ اللَّهِ وَغَيْرُهَا
 كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ وَصِفَاتُ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ
 اللَّهُ وَكَرِيمٍ أَوْ اللَّهُ وَجَلَّ لَهُ وَكَلَامُهُ وَعِلْمُهُ وَقُدْرَتُهُ
 وَفِي كَرِيمٍ كَرِيمٍ وَفِي كَرِيمٍ كَرِيمٍ وَفِي كَرِيمٍ كَرِيمٍ
 وَمَشِيَّتُهُ فَكُلُّ ذَلِكَ مِمَّا يَنْوِي إِلَّا أَنْ يَنْوِي بِالْعِلْمِ
 وَمَشِيَّتُهُ وَفِي كَرِيمٍ كَرِيمٍ وَفِي كَرِيمٍ كَرِيمٍ
 الْمَعْلُومُ وَالْقُدْرَةُ الْمَقْدُورُ وَلَوْ قَالَ وَحَوْلَهُ
 مَعْلُومٌ وَفِي كَرِيمٍ كَرِيمٍ وَفِي كَرِيمٍ كَرِيمٍ
 هُوَ مِمَّا إِلَّا أَنْ يُرِيدَ بِهِ الْعِبَادَاتُ وَالْقَسَمُ
 بِسْمِ اللَّهِ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ
 الْوَاوُ وَالْبَاءُ وَالشَّاءُ فَإِذَا قَالَ وَاللَّهُ أَوْ بِاللَّهِ أَوْ
 تَعَالَى هُوَ مِمَّا يَنْوِي وَلَمْ يَنْوِي وَالشَّاءُ لَا يَنْوِي
 تَعَالَى أَنْ يَنْوِي كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ
 إِلَّا فِي اسْمِ اللَّهِ وَلَوْ قَالَ اللَّهُ وَفِي الْقَسَمِ
 كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ
 لَمْ يَكُنْ مِمَّا إِلَّا أَنْ يُرِيدَ بِهِ الْيَمِينَ وَكَذَا
 نَبَاتٌ بِرَبِّهِ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ
 لَوْ قَالَ اللَّهُ أَوْ اللَّهُ لَمْ يَكُنْ مِمَّا إِلَّا بِاللَّهِ
 كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ
 وَلَوْ قَالَ أَقْسَمْتُ بِاللَّهِ أَوْ أَقْسَمْتُ بِاللَّهِ وَفِي
 كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ كَرِيمٍ

بِاللَّهِ أَوْ أَحْلَفَ بِاللَّهِ لَا فَعَلْتُ كَذَا فَوَعَدَ عَيْنُ إِنْ أَرَادَ
 اللَّهُ بِأَحْلَفَ بِاللَّهِ ^{بمکن این خدا را آن سوگند است اگر اراده کند}
 الْمَعِينُ وَأَطْلَقَ وَلَنْ قَالَ ^{بمکن این خدا را آن سوگند است اگر اراده کند}
 عَنْ الْمَاضِي أَوِ الْمُسْتَقْبَلِ قُلْ فِي الْبَاطِنِ وَكَذَلِكَ
 الظَّاهِرِ عَلَى الْأَظْهَرِ وَلَوْ قَالَ لَغَيْرِهِ أَقْسَمُ عَلَيْكَ
 بِاللَّهِ أَوْ أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ لَتَفْعَلَنَّ كَذَا فَاِنْ أَرَادَ
 الشَّفَاعَةَ أَوْ أَرَادَ مِمَّنِ الْخَاطِبُ لَمْ يَكُنْ مِمَّنَا
 فَحَقٌّ وَاحِدٌ مِمَّنْ هُمَا وَإِنْ مِمَّنِ نَفْسُهُ هُوَ مِمَّنِ
 فِي حَقِّهِ وَلَوْ قَالَ إِنْ فَعَلْتُ كَذَا فَأَنَا يَهُودِيٌّ
 أَوْ نَصْرَانِيٌّ أَوْ بَرِّيٌّ مِنَ الْإِسْلَامِ يَكُنْ ذَلِكَ
 بِمِثْلِهِ وَمَنْ سَبَقَ لِسَانُهُ إِلَى لَفْظِ الْمَعِينِ
 مِنْ غَيْرِ قَصْدٍ كَذَا إِذَا قَالَ فِي الْحَاجِ أَوْ صَدَقَ

۱۲۸
 كَلَامَ لَا وَاللَّهِ وَبَلَى وَاللَّهِ لَمْ يَنْعَقِدْ مِثْلَهُ وَيَصِحُّ
 الْمَعِينُ عَلَى الْمَاضِي الْمُسْتَقْبَلِ ^{بمکن این خدا را آن سوگند است اگر اراده کند}
 فِي حَقِّهِ مَكْرُوهَةً الْإِيمَانُ بِاللَّهِ تَعَالَى فِيهِ طَا
 ثُمَّ إِنْ حَلَفَ عَلَى تَرْكِ مَا مَوْرَأَ وَارْتِكَابِ مَعْنَى
 عَصَوْ عَلَيْهِ أَوْ بَحِثَ نَفْسَهُ وَيَكْفُرُ وَإِنْ حَلَفَ
 عَلَى تَرْكِ مَعْنَى وَبِأَمْرٍ حَاشَ كُنْ نَفْسُ خُورَ وَكَفَارَتِ دِهِ وَكَفَرَتِ خُورَ
 مَبَاحٍ أَوْ فَعَلَهُ مَبَاحٍ الْحَنْثُ أَوْ حَفِظَ الْمَعِينِ
 فِيهِ وَجْهَانِ وَالْأَشْبَهُ أَنْ الثَّانِي أَوْ لِي وَ
 بِجُورِ الشُّكْرِ قَبْلَ الْحَنْثِ إِنْ كَانَ الشُّكْرِ
 غَيْرُ الصَّوْمِ وَكَانَ الْحَنْثُ جَائِزًا وَلَا يَجُوزُ

الثالث فعليه ان يصوم ثلثة ايام ولا يجب
سه كان سه روست که روز کرد روز واجب باشد
 فيها التتابع في اظهر القولين ولا يعيد الى
درین روز چه در یک وقت در نزد اظهر از دو روز
 الصيام بغية المال بل يصبر والعقد اذا
روز گرفتن به غایب بودن مال بلکه صبر کند و عقد هرگاه
 حث لا يكفر بالمال بل بالصوم الا اذا ملكه
عاشت ثروة کفارت به مال بلکه کفارت به روز به هرگاه در ملک او
 السيد طعاما او كسوة وقلنا انه مملوك
سید طعامی یا پوشیدنی و مالکیم که عبد مالک شود
 والصحيح خلافه ثم ان كان الصوم بصريه
و قول صحیح بخلاف است پس اگر باشد روزه که مقرر است بر او
 لطول النهار وشدة الحر فله ان يصوم بغير
ازین درازای روز و سختی گرما پس او سبب اگر او را بگوید
 اذن السيد ان حلف وحث ما ذنبه وان
اذن سید اگر بگوید و عاقبت لا بد از آن سید و اگر
 حلف وحث بغير اذنه لم يصم الا ما ذنبه
سکند عذر و عاقبت شد به اذن سید و روزه بگوید اگر به اذن سید
 وان كان احدهما ما ذنبه دون الآخر فاصح
و اگر است که از حلف و حث یا اذن سید است جز از آخرین سبب
 الوجهين ان الاعتبار بالحلف في نظر
از دو وجه بر آن است که اعتبار به سبب که است پس تا مال شود
 علي

هل كان ما ذنبه او ذنبه ومن بعضه حر و
آیا باشد که آن سید یا با اذن او کسی که بعضی از او حر است
 بعضه رقون ان كان له مال يكفر بالاطعام
بعضی از او غلام است اگر است او را مال کفارت به چه طعام دادن
 او الكسوة ولا يكفر بالاعتناق **فصل** اذا
یا به پشاندن و روزه کفارت به آزاد کردن
 حلف انه لا يمكن هذه الدار ولا ينفقها
سکند عذر که ساکن نشود درین سرای یا میفرستد او را
 فليخرج في الحال فان مكث بلا عذر حث
یا به بر روز در حال پس اگر مکث کرد به عذر حث شود
 وان بعث متاعه ورجله وان تشغل
و اگر بفرستد متاع خود را و اگر مشغول باشد
 بأسباب الخروج كجمع الرجل وخراج الاهل
به اسباب خروج در رفتن به جمع کردن بار و در کردن اهل
 وليس الثوب لم يحنث وان حلف لا
و پوشیدن لباس عاقبت نشود و اگر سکند خود که سبب نشین
 كن فلا ينافي هذه الدار فخرج احدهما في الحان
نموده فلا ینافی درین سرای در حث یکسان و در حال ازین سرای
 لم يحنث وكذا لو نفي بينهما احدا و لكل واحد
عاقبت نشود و عاقبت نشود اگر نیا بگوید یا نیا و یا هر یک
 من الجانبين مدخل في اظهر الوجهين
از دو جانب به هر دو طرف است در نزد اظهر از دو وجه

وَلَوْ حَلَفَ دَارًا كَذَا وَهُوَ فِي الْمَجْنُوحِ كَالْقَارِ
و اگر سوگند خورده در سرای فلانی و او در آن سرایت عاقل نشود
 أَوْ لَا يَخْرُجُ وَهُوَ خَارِجٌ لَمْ يَجْنُوحْ حَتَّى يَدْخُلَ وَجْهٌ
یا سوگند خورده در دروازه و او در شده است عاقل نشود تا آنکه او داخل شود و در شود
 وَلَوْ حَلَفَ لَا يَنْزِلُ رَجُلٌ وَهُوَ مِنْ رَجُلٍ لَا يَنْطَهَرُ
و اگر سوگند خورده که زن نرود و او زن نکرده است یا در نرود
 وَهُوَ مِنْطَهَرٌ وَهُوَ أَوْ لَا يَنْطَهَرُ وَهُوَ مِنْطَهَرٌ
و او در نکرده است یا عاقل نشود خود را و او در نکرده است خود را
 لَمْ يَجْنُوحْ بِالْإِسْتِدَامَةِ وَفِي الْمَنْطَهَرِ وَجْهٌ
عاقل نشود به ایستادگی و در آن سرایت عاقل نشود وجهی
 يَجْنُوحْ بِالْإِسْتِدَامَةِ وَلَوْ حَلَفَ أَنْ لَا يَلْسَنَ
عاقل نشود به ایستادگی بود و اگر سوگند خورده که نچسبد
 وَهُوَ لَا يَلْسَنُ أَوْ لَا يَرْكَبُ وَهُوَ رَاكِبٌ أَوْ لَا يَقُومُ
و او بر نشسته است یا سوار نشود و او سوار است یا بر نشسته
 وَهُوَ قَائِمٌ أَوْ لَا يَقْعُدُ قَاعِدٌ فَاسْتِدَامَ هَذِهِ
و او ایستاده است یا نشسته است و او نشسته است ایستاد
 الْأَحْوَالُ حَنْتٌ وَالتَّحَالُفُ عَلَى أَنْ لَا يَدْخُلَ
حال عاقل نشود و اگر سوگند خورده بر آن که داخل نشود
 دَارًا كَذَا يَجْنُوحْ بِدُخُولِ الدَّهْلِيِّ حَلَفَ الْبَابِ
در سرای فلانی عاقل نشود با دخول دهلیون حلف دروازه
 وَبَيْنَ الْبَابَيْنِ وَلَا يَجْنُوحْ بِدُخُولِ الطَّاقِ قَدَامَ
و در میان دو دروازه عاقل نشود با دخول شدن طاق در پیش

الْبَابِ وَلَا يَصْعُودُ السَّطْحَ إِنْ كَانَ غَيْرَ مَحْظُوطٍ وَ
قالب درم به بالا رفتن بر سطح اگر باشد غیر محظوظ و
 كَذَا إِنْ كَانَ مَحْظُوطًا عَلَى الْأَشْيَاءِ وَلَا يَجْنُوحْ
اگر باشد محظوظ بر چیزها یا بر قول اشیا و عاقل نشود
 بَأَنْ يَدْخُلَ فِيهَا رَأْسُهُ أَوْ يَدُهُ أَوْ جُلْبَتُهُ أَوْ يَدْخُلَ
با آنکه داخل شود در آن سر خود را یا دست خود یا هر دو پای خود یا کتف
 رَجُلٍ مَمْدُودَتَيْنِ وَهُوَ قَاعِدٌ خَارِجُهُمَا وَأَمَّا
پای خود دراز کشیده باشد و او نشسته است بیرون خانه و بیست که
 يَجْنُوحْ إِذَا وَضَعَهُمَا فِي الدَّارِ مَعْتَمِدًا عَلَيْهِمَا
عاقل نشود اگر بگذارد آنها را در خانه تکیه داده بر آن
 وَإِذَا الْهَدْمَتِ فَكَيْفَ فَدَخَلَهَا نَظَرًا يَفْقَهُ
و هر گاه از میان آن خانه پس داخل شد بآن تامل کرد اگر آید است
 أَسَاسُ الْبَحْطَانِ حَنْتٌ وَإِنْ صَارَتْ فُضَاءً
اساس آن خانه عاقل نشود اگر کرد بر آن خانه بر صحرای
 فَلَا وَكَذَا لَوْ حَلَّتْ مَسْجِدًا أَوْ حِمَامًا أَوْ بَيْتَنَا
عاقل نشود و هر گاه که مسجد یا حمام یا بستان
 وَلَوْ حَلَفَ أَنْ لَا يَدْخُلَ دَارَ فُلَانٍ حَنْتٌ
و اگر سوگند خورده که داخل نشود سرای فلان عاقل نشود
 بِدُخُولِ دَارِهِ أَلَيْسَ كَيْفَ كَيْفَ مَلِكًا دُونَ الْخِ
با دخول شدن خانه او اگر سوگند خورده که داخل نشود خانه او
 يَكُنْكُمْ بِأَعَارَةِ أَوْ غَضَبٍ وَالْأَمْرُ أَنَّهُ لَا
سکون است اگر بترساندن یا بر غضب امر این است که هرگز

بِدَنَتِهِ حَنْتَ وَأَنْ عَزَلَهُ وَنَوَى الدُّخُولَ عَلَى غَيْرِهِ
 بدنت خود عانت شود و اگر چه بداند و نیت کرده و دخول بر غیر آن
 فَقَوْلَانِ أَشْهَمُهُمَا الْحَنْتُ أَيْضًا قَالُوا لِمَ يَعْلَمُ
 پس قول آنکه اشبه آن دو قول بر حانت شدن است پس اگر نداند
 أَنَّهُ فِي الْبَدَنِ فَعَلَى الْخِلَافِ فِي حَنْتِ النَّاسِ
 که او در خانه است پس بر آن خلاف است او را حانت شدن نیست
فَقَالَ إِذَا حَلَفَ لَا يَأْكُلُ الرُّؤُسَ الْقَتِيلَ بَاعٍ
 بر کاه سوگند خورد که خورد سر را
 وَحَدَّثَهَا فَلَا يَحْنَتُ إِذَا أَكَلَ رَأْسَ طَائِرٍ أَوْ حَوْتَ
 تنها پس حانت نشود اگر کاه بخورد سر طائر یا سر انسانی
 أَوْ صَبَدَ إِذَا كَانَتْ فِي بَلَدٍ بَاعٍ هِيَ مَقْدَرَةٌ وَالْبَيْضُ
 یا سر طائر که کاه باشد در شهر که تا وقت حانت نشود تنها
 فَجَلَّ عَلَى مَا بَرَأَ إِلَهِ الْبَاطِنُ فِي حَيَاتِهِ كَيْفَ الدُّخُولُ
 عمل خود بر آنچه جند حق کند و در نزد حق حانت نشود بیضی و حانت
 وَالنَّعَامَةُ وَالْحَمَامَةُ دُونَ بَيْضِ التَّمَكِّ وَالْجَرَادِ
 دوزن خمار و دوزن کبوتر را چون بینه مایه و مرغ
 وَلَكِنْ عَلَى كُلِّ النَّعَمِ وَالْوَحْشِ وَالطُّيُورِ دُونَ
 و هر که گوشت گوشت تمام و وحش و پرندگان
 كُلِّ التَّمَكِّ دُونَ شَحْمِ الطَّنِ وَدُونَ الْكَرْشِ
 گوشت مایه گوشت پیه اسفند و گوشت کرش
 وَالْكَبِدَ وَالطَّحَالِ وَالْقَلْبَ عَلَى أَصْحَ الْوَحْشِ
 و کبد و دسبزه و دل و هر چه گوشت وحش

و لا یحنت علی طائر
 و لا یحنت علی
 و لا یحنت علی
 و لا یحنت علی

و لا یحنت علی
 و لا یحنت علی

الهم

وَالْأَصْحَ أَنَّهُ يَتَنَاوَلُ شَحْمَ الظَّهِرِ وَكُلَّ الرَّاسِ
 و اصل بر آن است که سر و پیه پشت و گوشت سر
 اللِّسَانِ وَالْمَجْنَبِ وَأَنْ شَحْمَ الظَّهِرِ لَا يَتَنَاوَلُهُ
 زبان و پهلوی و اگر چه پیه پشت و پیه آن
 الشَّحْمُ وَأَنْ الْأَلْيَةَ وَالسَّنَامَ لَا يَتَنَاوَلُهُمَا الْكَلْبُ
 پیه و دوشه و اگر چه آن شکر شامل آنها شود گوشت
 وَلَا الشَّحْمُ وَأَنْ الْأَلْيَةَ لَا يَتَنَاوَلُ السَّنَامَ وَلَا
 و پیه و دوشه شامل آن نشود گوشت شکر
 بِالْعَكْسِ وَالدَّسْمُ يَتَنَاوَلُهُمَا وَشَحْمَ الظَّهِرِ وَالْبَطْنِ
 بعکس و چه بر سر و دوشه و پیه پشت و پیه شکم
 وَالْأَذْهَانُ جَمِيعًا وَكُلَّ النَّفَقِ يَتَنَاوَلُ كَلْبُ الْحَمَقِ
 و در فمها تمام و اگر چه کاه بر سر و کاه کاه
 وَلَوْ قَالَ شَرًّا إِلَى حَنْطَةٍ لَا أَكَلَ هَذِهِ حَنْتَ
 و اگر گوشت اشتراد کند و بخورد این را حانت شود
 بِأَكْلِهَا عَلَى هَبْنَتِهَا وَبِأَكْلِ طَحِينَتِهَا وَخَبْزَتِهَا
 که دوزن آن کند بر طحین خود و بخورد آن و دوزن آن
 وَلَوْ قَالَ لَا أَكَلَ هَذِهِ الْحَنْطَةَ حَنْتَ بِأَكْلِهَا مَطْبُوعًا
 و اگر گوشت بخورد این کند را حانت شود بخورد آن پخته
 وَتَبَّةً وَمَقْلِيَّةً وَلَا يَحْنَتُ بِأَكْلِ طَحِينَتِهَا وَسَوْبَتِهَا
 و خام و برشته و حانت نشود بخورد آن و تا به پخته آن
 وَعَيْنَهَا وَخَبْزَتِهَا وَلَا يَتَنَاوَلُ الرُّطْبُ الْمَمْرُ
 و غیر آن و نان آن و شامل شود خمر آن

حَلَّ عَلَى غُرْهَا دُونَ الْوَرَقِ وَأَطْرَافِ الْأَعْصَانِ

حل شود برها آن غیر برگ و سر شاخها

فَصَلِّ إِذَا حَلَفَ لَا يَأْكُلُ هَذِهِ الثَّمَرَةَ

هرگاه صوم کند خوردن میوه این میوه را

فَوَقَّعَتْ فِي صَبْرٍ قَمَرٍ فَأَكَلَ الْجَمِيعَ حَنْثَ وَإِنْ

پس افتاد در صبر قمری و خورد همه آن حانت شود و اگر

بَقِيَتْ وَاحِدَةٌ لَمْ يَحْنَثْ وَإِنْ حَلَفَ لِمَا كُنَّ

باقی مانده یک دانه حانت نشود و اگر سوگند خورد آنکه بخورد

هَذِهِ الثَّمَرَةَ فَأَخْتَلَطَتْ قَمَرٌ لَمْ يَنْزِلْ إِلَّا مَا كَلَّ الْجَمِيعَ

این میوه را پس آمیخته شد قمری و خورد آنکه بخورد و اگر بخورد

وَلَوْ حَلَفَ لِمَا كُنَّ هَذِهِ الزَّمَانَةُ فَلَمَّا نَزَلَ إِذَا

و اگر سوگند خورد که بخورد این زمانه را پس نازل شد آنکه بخورد

أَكَلَ جَمِيعَ حَبَائِهَا وَلَوْ حَلَفَ لَا يَلْبَسُ هَذَيْنِ

بخورد کلیه دانه های آن را و اگر سوگند خورد که نپوشد این دو

الثَّوْبَيْنِ لَمْ يَحْنَثْ يَلْبَسُ أَحَدَهُمَا وَإِذَا لَبَسَهُمَا

پوشد را حانت نشود بپوشد یکی از آنها و اگر بپوشد هر دو را

مَعًا أَوْ عَلَى التَّعَاقُبِ حَنْثٌ وَلَوْ قَالَ لَا أَلْبَسُ

با هم یا به ترتیب حانت شود و اگر گفت بپوشم

هَذَا وَلَا هَذَا حَنْثٌ يَلْبَسُ أَحَدَهُمَا وَلَوْ حَلَفَ

این را و نه این را حانت شود بپوشد یکی از آنها و اگر سوگند خورد

لِمَا كُنَّ هَذَا الطَّعَامُ قَبْلَ عَجْمَى الْغَدِ

که بخورد این طعام را در روز پس از غدیر

خفتنی

فَلَا شَوْعَ عَلَيْهِ وَلَوْ مَاتَ وَتَلَفَ الطَّعَامُ بَعْدَ

باشد چیزی بر او و اگر بمیرد یا تلف شد آن طعام بعد از

عَجْمَى الْغَدِ فَإِنْ كَانَ بَعْدَ التَّمَكُّنِ مِنَ الْأَكْلِ حَنْثٌ

غدیر غدیر پس اگر باشد بعد از تمکین خوردن حانت شود

وَإِنْ كَانَ قَبْلَهُ فَعَلَى قَوْلِي لَا كَرَاهٍ وَلَوْ أَتَلَفَ

و اگر بود پیش از آن حانت ندارد اگر کراهی و اگر خورد حانت ندارد

الْخَالِفُ لَطَّعَامٍ أَوْ أَكَلَهُ قَبْلَ عَجْمَى الْغَدِ حَنْثٌ

سوگند خورده آن طعام را یا خورد آن پیش از غدیر حانت شود

وَإِنْ أَتَلَفَهُ أَجَنَّبِيٌّ أَوْ تَلَفَ عَلَى قَوْلِي لَا كَرَاهٍ

و اگر تلف کرد از اجنبی یا تلف شد پس از آن حانت ندارد اگر کراهی

وَلَوْ قَالَ لَا أَقْضِيَنَّ حَقَّكَ عِنْدَ رَأْسِ الْهَيْلَةِ

و اگر گفت که قضا کنم حق تو را در سر هلال

فَيَنْبَغِي أَنْ يَقْضِيَهُ فِي آخِرِ الشَّهْرِ عِنْدَ غُرُوبِ الْقَمَرِ

لازم است که قضا کند در آخر ماه در غروب ماه

فَإِنْ قَضَاهُ قَبْلَهُ أَوْ مَضَى بَعْدَ الْغُرُوبِ قَدْ مَرَّ

اگر قضا کرد پیش از غروب یا گذشت بعد از غروب قدر آنکه

يُمْكِنُ فِيهِ قَضَاؤُهُ حَنْثٌ وَإِنْ أَخَذَ فِي الْكَمَلِ

تکلیف است در آن قضا کردن آن حانت شود و اگر شروع کرد در تمام آن

حِينَئِذٍ وَلَمْ يَقْرَعْ إِلَّا بَعْدَ مَدَّةٍ لِكَثْرَتِهِ لَمْ

در وقت غروب و فارغ نشد مگر بعد از مدتی از بس زیادتی

يَحْنَثُ **فَصَلِّ** الْخَالِفُ عَلَى أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ

حانت نشود و اگر سوگند خورده که بخورد

لَا يَحْنُثُ بِالتَّسْبِيحِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَلَوْ حَلَفَ لَا يَكْفُرُ
عاشت شود سبحان الله تعالی و در خواندن قرآن اگر سوگند خورد کلام نکند
فَلَا تَأْسَلْ عَلَيْهِ حَنْثٌ وَإِنْ كُنْتَ كَاهِنًا أَوْ كَاهِنَةً
با فلان پس سوگند کرد بر سر عادت شود و اگر داشت کتبی یا در دهان کرد
رَسُولًا فَاجْعِدْ إِنَّهُ لَا يَحْنُثُ وَكَذَلِكَ نُنْشِرُ آلِيَهُ
کسر نزد تو قول جبر بر آن است که عادت نشود هم نهد اگر سوگند کرده باشد
بِسَبِّهِ أَوْ غِيْبَةٍ وَلَوْ قَرَأَ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ أَفَمَنْ هُ
بَرست یا بچشم و اگر خواند آیه از قرآن در مقام اذاعت
بِهَامَقْصُودُهُ لَمْ يَحْنُثْ إِنْ قَصَدَ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ
بر آن آیه مقصود خود را عادت نکرد اگر قصد کرد است خواندن قرآن را
وَالْأَحْنَثُ وَالْحَالِفُ عَلَى أَنَّهُ لَا مَالَ لَهُ يَحْنُثُ
و اگر نه عادت شود و سوگند بخورد بر آنکه نباشد مال او را عادت شود
إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ مِنْ أَيْ تَوْجَعُ كَانَ وَآيَ قَدَرٍ
اگر باشد او را مال از هر نوعی باشد و هر قدر که
كَانَ وَالَّذِينَ الْحَالِ مَالٌ وَكَذَلِكَ الْمُؤَجَّلُ عَلَى أَصَحِّ
باشد و این مال مال است ام بر وجه بنابر قول اصح
الْوَجْهَيْنِ وَكَذَلِكَ الْمُتَدَرِّجُ وَالْمُعْلُو عَتِفُهُ بَصِيفَةٍ
از دو وجه و هم مان است بعد بر وجهی که تعلیق کرد و از دو وجه است
وَمَا أَوْصِي بِهِ لِغَيْرِهِ وَإِنْ كَلَّهِ مُكَاتَبٌ لَمْ يَحْنُثْ
و هم آنچه وصیت کرده است یا بغير و اگر بکند او را بکاتب عادت نشود
فِي أَصَحِّ الْوَجْهَيْنِ وَالْحَالِفُ عَلَى الضَّعْفِ لَا يَنْتَرُ
در اصح از دو وجه و سوگند خورده بر ضعف زدن خلاص نشود
وَمِنْ

يُؤْخِذُ السَّوْطَ عَلَيْهِ وَرَفْعُهُ وَإِنَّمَا يَنْتَرُ بِمَا يَسِي
بنهادن بر سبب بر سر او و در گرفتن و نیست که سوگند بخورد بر کلام بوده
ضَرْبًا وَلَا يَنْتَرُ فِيهِ إِلَّا يَلَامُ إِنْ قَالَ ضَرْبًا
ببر ضرب و ضرب نباشد و در ضرب الم رسانیدن اگر کشت ضرب
شَدِيدًا فَلَا يَنْتَرُ مِنَ الْإِيلَامِ وَالْعَصْرُ وَالْحَنْقُ وَتَنْقِ
سخت لازم است از الم رسانیدن و در عین و عقابیدن و بر کشتن
الشَّعْرَ لَيْسَ بِضَرْبٍ وَاللَّطْمُ وَالْوَكْرُ ضَرْبٌ عَلَى
هر ضرب نیست بر ضرب بر وسط زدن و لگزدن ضرب است بنابر قول
الْأَصَحِّ وَلَوْ حَلَفَ لِيَضْرِبَنَّهُ مِائَةً سَوْطًا أَوْ خَشِيَةً
اصح و اگر سوگند خورد تا ضرب کند او را صد قول یا صد ضرب
فَشَدِّ مِائَةً فَضْرَبَهُ بِهَا ضَرْبَةً وَاحِدَةً أَوْ ضَرْبَهُ
پس صد کرد صد بار و ضرب کرد آن ضرب واحد یا ضرب کرد او را
بَعَثَكَ عَلَيْهِ مِائَةً شَمْرٍ أَخِيْرًا إِنْ عُرِفَ أَنَّ
بشافت و شمر که بر او است صد قول خورده خلاص شود اگر بداند که برست
الْكُلَّ أَصَابَهُ أَوْ تَرَكَهُ الْبَعْضُ عَلَى الْبَعْضِ فَوَصَلَ
همه آن با در رسیده یا افتاده است بعضی بر بعضی و در وصل شده
إِلَيْهِ أَلَمْ الْكُلَّ وَلَوْ حَلَفَ لِيَضْرِبَنَّهُ مِائَةً مَرَّةً
بر او الم همه و اگر سوگند خورد تا ضرب کند او را صد بار
لَمْ يَنْتَرُ بِذَلِكَ **فصل** إِذَا قَالَ وَاللَّهِ لَا أَفْأُفْكَ
خلاص نشود بآن هرگاه کشت والله چه انهم از تو
حَتَّى أَسْتَوْفِي حَقَّ مِثْلِكَ فَقَارَقَهُ أَوْ قَفَحْتَنِي
تا اینکه بپردازم حق من را از تو پس از او جدا شد یا استیاء تا اینکه

ذهب صاحبہ حب وان هرب صاحبہ ولم
برفت رفیق از دستان او و اگر کسی

ممكنه ان تنفع لم يحن وان ابراءه او حاله
 لكن ارشد الى خارج دار عاشف كود و آخر برادر او را خواند كود

الغريم على غيره ثم فارقته وأفلس الغريم ففارقته

إِلَى أَنْ يُوسِرَ حَتَّ وَأَنْ فَارَقَهُ بَعْدَ الْإِسْتِيفَاءِ

تَرْوِجُهُ نَاقِصًا فَإِنْ كَانَ مِنْ جِنْسٍ حَقِّهِ لَكِنْ

أَدْرَى لَمْ يَحْتِ وَأَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ جِلْسِهِ يَحْتِ
 چه تراست عاقل شود و اگر نباشد که از جسد من اوجاقت شود

ان كان عالما والافعل الخلاف في حثه الثالثه
اكر باث وبنه وكره بنه خلاف استكره حاشه برون انسان

وَأَذْخَلَفَ لَا يَرَىٰ مُنْكَرًا لِّلْأَرْفَعَةِ إِلَى الْقَاضِي
وَمِنْ كَاهِنٍ مَّوَدَّةَ خَدَمِهِ لَا يَشْعُرُ بِمُنْكَرٍ كَرَامَةٍ مِّنْ أَرْفَعَةٍ نَّزْدًا قَامِرًا

فراي منكر اقلم تر فعا حق مات بعد التمكن
سید محمد باقر قزوینی

حَتَّ وَجَلَّ الْفَرْقُ عَلَى قَاضِي الْمَلِكِ حَتَّى الْوَعْدِ
 حاشا شود و همان بود لفظ *حاشا* که از *حاشا* گرفته شده

الذی کان قاضیا و ولی خیره قال البری الرفع
بود است قاضی و قاضی بر او پس خلاصه

إِلَى الثَّانِي وَلَوْ قَالَ الْأَرْفَعَةُ إِلَى قَاضٍ مِمَّا رَفَعَ

إِلَى أَيْ قَاضٍ كَانَ وَلَوْ قَالَ أَلَا رَفَعْتَهُ إِلَى قَاضٍ

فَلَا يَفْرَأُ ثُمَّ عَزَلَ الْقَاضِي فَإِنْ أَرَادَ الْإِثْمَهُ

إِلَيْهِ مَا دَامَ قَاضِيًا حَيْثُ أَنْ تُمْكِنَ فَعَلِ الْخَيْرَ

مِنَ الرَّفْعِ إِلَيْهِ فَلَمْ يَرْفَعْ وَأَنْ لَّمْ يُمْكِنْ فَعَلَى

الخلاف في جنس المكر: وإن لم يرد مادام

فَأُضِيَاءُ بَرِّيَا الرَّفْعِ إِلَيْهِ بَعْدَ الْعَزْلِ

لَا يَفْعَلُ أَنْ لَا يَبِيعَ وَلَا يَشْتَرِيَ مَحْنَتًا

اذا عقد لنفسه او لغيره بالوكالة ولائها

بِعَقْدِ الْوَكِيلِ لَهُ وَكَذَا وَحَلَفَ أَنْ لَا يَرُوحَ

أَوْ يَطْلُقْ أَوْ لَا يَعْتَقْ أَوْ لَا يَضْرِبْ فَأَمْرٌ عَلَيْهِ

10

حَقَّ فَعَلْ لَمْ يَحْنَثْ إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَيْتَهُ أَنْ لَا
آن کار به نیت خود و هم نیت خود و اگر سوگند خورد نیت کند قبول کرد
 يَفْعَلْ بِنَفْسِهِ وَلَا يَغْيِرُ وَلَا يَحْلِفُ لَا يَنْتَكِبُ
 لَهُ النِّكَاحَ وَكَيْلَهُ يَحْنَثُ وَقِيلَ هُوَ لَغَيْرِهِ
 لَمْ يَحْنَثْ وَلَوْ حَلَفَ لَا يَبِيعُ مَالَ فُلَانٍ قَبْلَ مَا ذُ
حاشا شود و اگر سوگند خورد نیت کند مال فلان را پس از وقت بیعت
 حَنَثَ وَإِنْ بَاعَ غَيْرَ ذَلِكَ لَمْ يَحْنَثْ وَلَوْ حَلَفَ
حاشا شود و اگر وقت بیعت را نیت کند و اگر سوگند خورد
 لَا هَبْ مِنْ فُلَانٍ فَقَالَ لَهُ وَهَبْتُ مِنْكَ فَلَمْ
بهر کس به فلان و گفتم او را بهر کس به تو
 يَقْبَلْ لَمْ يَحْنَثْ وَإِنْ قَبِلَ وَلَمْ يَقْبِضْهُ فَلَمْ
قبول نکرد حاشا شود و اگر قبول کرد و قبضه نکرد آن را
 عَلَى الْأَخْطَرِ وَيَحْنَثُ بِالْعَمْرِيِّ وَالرَّقَبِيِّ وَالصَّدَقَةِ
بنا بر قول ائمه حاشا شود به عمارت و اگر در آن بهر صدقه کردن
 وَلَا يَحْنَثُ بِالْإِعَارَةِ وَالْوَصِيَّةِ وَالْوَقْفِ
حاشا شود به عاریت دادن و وصیت کردن و وقف کردن
 وَلَوْ حَلَفَ لَا يَتَصَدَّقُ لَا يَحْنَثُ بِالْهَبَةِ
و اگر سوگند خورد که صدقه نکند حاشا شود به هبه کردن
 عَلَى الْأَخْيَرِ وَلَوْ حَلَفَ لَا يَأْكُلُ طَعَامًا اشْتَرَاهُ
بنا بر قول ائمه و اگر سوگند خورد که نگیرد طعامی که

فُلَانٍ لَمْ يَحْنَثْ بِأَكْلِ مَا اشْتَرَاهُ مَعَ غَيْرِهِ وَكَذَا لَوْ
فلان حاشا نشود به خوردن آنچه خریده است با غیر خود و هم اگر
 قَالَ مِنْ طَعَامٍ اشْتَرَاهُ فُلَانٌ عَلَى الْأَخْيَرِ وَيَحْنَثُ
گفت که از طعامی که فلان خریده است فلان بنا بر آخران هیچ حاشا نشود
 بِمَا اشْتَرَاهُ سَلَامًا وَلَوْ كَانَ قَدْ اشْتَرَى فُلَانٌ
بنا بر آنچه خریده است سلام و اگر باشد که خریده
 طَعَامًا وَآخِرُ طَعَامًا وَخَلَطَاهُ لَمْ يَحْنَثْ حَتَّى
طعام و دیگر طعامی و آمیخته کردند حاشا نشود تا آنکه
 لَوْ يَتَبَيَّنُ أَنَّهُ قَدْ أَكَلَ مِمَّا اشْتَرَاهُ فُلَانٌ وَلَوْ حَلَفَ
اگر یقین برود که در هر جزوه است از آنچه خریده است فلان و اگر سوگند خورد
 لَا يَدْخُلُ دَارَ الشِّرَاءِهَا فُلَانٌ لَمْ يَحْنَثْ بِدُخُولِ
و داخل نشود خانه که خریده است فلان حاشا نشود به داخل شدن
 دَارِ أَخِيهَا بِالشَّفْعَةِ وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ
خداوند که گفته است و خداوند است

كتاب التذکر

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَوْفُونَ بِاللَّهِ الْآيَةَ وَقَالَ النَّبِيُّ
و یوفی بپیمان
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ
بهر خداوند و علی و سلم کسی که نذر کند که اطاعت کند
 اللَّهَ فَلْيُطِعهُ اللَّهُ نَوَافِلُ نَذَرِ الْحَاجِّ وَهُوَ أَنْ
خداوند را اطاعت کند او را به نذر کند و نوافل نذر حاج است و نذر آن است که

يَمْنَعُ نَفْسَهُ عَنِ شَيْءٍ عَلَى وَجْهِ الْمُبَاحِ وَالْغَضَبِ
 بِالتَّزَامِ قَرِيبَةً كَقَوْلِهِ إِنْ دَخَلْتُ الدَّارَ وَكَلِمَتُهَا
 فَلِلَّهِ عَلَى خَيْرِ رَقِيبَةٍ أَصَوْمٌ شَهْرٌ فِي حُكْمِهِ أَقْوَالُ
 أَحَدُهَا أَنْ عَلَيْهِ الْوَفَاءُ بِمَا التَّزَامَ لَوْ كَلِمَةً وَاصْطَحَ
 أَنْ عَلَيْهِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ وَنَالَتْهَا أَنَّهُ يَحْتَرِيقُ
 الْوَفَاءُ بِمَا التَّزَامَ وَيَنْ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ وَلَوْ قَالَ إِنْ
 دَخَلْتُ الدَّارَ فَعَلَى كَفَّارَةِ الْيَمِينِ إِذَا دَخَلَ وَ
 كَذَا لَوْ قَالَ فَعَلَى نَذْرٍ وَنَذْرٌ شَيْءٌ وَهُوَ أَنْ
 يَلْتَزِمَ قَرِيبَةً فِي مَقَابِلَةِ حَدُوثِ نَعْيَةٍ أَوْ نَدَا
 بِلَيْتَةٍ مِثْلُ أَنْ يَقُولَ إِنْ شَفَعْتُ لَكَ مَرِيضَى
 أَوْ دَعَايَ وَرَزَقَنِي اللَّهُ وَلَكَ اللَّهُ عَلَى
 يَوْمِ كَذَا غَائِبٌ أَوْ يَوْمِ كَذَا غَائِبٌ

بِالتَّزَامِ قَرِيبَةً كَقَوْلِهِ إِنْ دَخَلْتُ الدَّارَ وَكَلِمَتُهَا

أَوْ قُلْتُ إِنْ أَعْتَقَ رَقِيبَةً أَوْ أَحْجَ أَوْ أَصَوْمَ كَذَا فَإِذَا
 حَصَلَ الْمُعْلَقُ عَلَيْهِ لَزِمَهُ الْقِيَامُ بِمَا التَّزَامَ وَلَمْ
 يَلْغُ التَّزَامُ شَيْئًا بِلِلَّهِ قَالَ عَلَى أَنْ أَصْلَى
 أَوْ أَصَوْمَ كَذَا أَوْ أَعْتَقَ فَكَذَلِكَ الْحُكْمُ فِي أَصْحَابِ
 الْقَوْلَيْنِ وَأَمَّا يَجُوزُ لِيَزِمَ بِالنَّذْرِ مَا هُوَ طَاعَةٌ
 وَلَمْ يُوجِبِ الشَّرْعُ ابْتِدَاءً أَمَّا الْمَعْصِيَةُ
 كَالْقَتْلِ وَالزَّوَاجِ لَا يَصِحُّ نَذْرُ فَعَلِهَا وَكَذَلِكَ
 نَذْرُ صَوْمِ يَوْمِ الْعِيدِ وَأَنْ يُصَلِّيَ مُحَمَّدًا وَأَنْ
 يَذْبَحَ وَلَهُ أَوْ لَدَهُ وَهُوَ وَاجِبٌ بِالشَّرْعِ لَا
 يَصِحُّ كَالْوَقَالِ لِلَّهِ عَلَى أَنْ أَصْلَى الظُّهْرَ أَوْ
 أَصَوْمَ رَمَضَانَ وَكَذَلِكَ لَوْ نَذَرَ فَعَلِ الْمُبَاحِ

بِالتَّزَامِ قَرِيبَةً كَقَوْلِهِ إِنْ دَخَلْتُ الدَّارَ وَكَلِمَتُهَا
 فَلِلَّهِ عَلَى خَيْرِ رَقِيبَةٍ أَصَوْمٌ شَهْرٌ فِي حُكْمِهِ أَقْوَالُ
 أَحَدُهَا أَنْ عَلَيْهِ الْوَفَاءُ بِمَا التَّزَامَ لَوْ كَلِمَةً وَاصْطَحَ
 أَنْ عَلَيْهِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ وَنَالَتْهَا أَنَّهُ يَحْتَرِيقُ
 الْوَفَاءُ بِمَا التَّزَامَ وَيَنْ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ وَلَوْ قَالَ إِنْ
 دَخَلْتُ الدَّارَ فَعَلَى كَفَّارَةِ الْيَمِينِ إِذَا دَخَلَ وَ
 كَذَا لَوْ قَالَ فَعَلَى نَذْرٍ وَنَذْرٌ شَيْءٌ وَهُوَ أَنْ
 يَلْتَزِمَ قَرِيبَةً فِي مَقَابِلَةِ حَدُوثِ نَعْيَةٍ أَوْ نَدَا
 بِلَيْتَةٍ مِثْلُ أَنْ يَقُولَ إِنْ شَفَعْتُ لَكَ مَرِيضَى
 أَوْ دَعَايَ وَرَزَقَنِي اللَّهُ وَلَكَ اللَّهُ عَلَى
 يَوْمِ كَذَا غَائِبٌ أَوْ يَوْمِ كَذَا غَائِبٌ

وَالْمَذْهَبُ حَتَّى الْوَيْدِ أَنْ يَفْعَلَ أَوْ أَنْ لَا يَفْعَلَ
وَرَفْعُهَا فَرْقٌ عَلَيْهِ ^{أَنَّ} الْكَلِمَةَ كَرَزَ كَرَدَ الْكَلِمَةُ كَلِمَةٌ

صَوْمَ أَيَّامٍ فَيَسْتَحِبُّ لَهُ التَّعْمِيلُ وَبِحُجُوزِ أَنْ يُوَافِقَ

الوفاء ولو ذر صوم سنة معينة فان قال

لكن يصوم شهر رمضان عنه ويفطر العبد
 ما رواه كبر ماه رمضان
 ما رواه كبر ماه رمضان

الزوجة بعد الحوض والنفاس فظهر القولين

اليوم ولا يحج استئناف السنة ان لم يقصد
 ذلك

وَأَن تَذَرُ صَوْمَ سَنَةٍ وَلَمْ نَعِدْكَ نَفْرًا إِنَّ شَرَّ

عن فضيه ولا يقطر في العيدين وأيام التشريق

افطرت المرأة بعد الحيض لم يجب الاستئذان
فانها موهنة من الحيض

لَمْ يَلِدْهُ الشَّيْطَانُ فَإِنْ أَرَادَ أَنْ يَصُومَ مُتَتَابِعًا
لَا يَزِيدُ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْهُ

وَيَسِّرُ الْعَبِيدِينَ وَأَيَّامَ التَّشْرِيقِ وَيَقْضِي وَلَوْ
 نَذَرَ صَوْمَ يَوْمٍ الْاِثْنَيْنِ اَبَدًا لَمْ يَلْزَمَهُ قَضَاءُ
 الْاِثْنَيْنِ الْوَاقِعَةِ فِي رَمَضَانَ وَكَذَا قَضَاءُ
 مَا بَوَاقِيَ الْعَبِيدِينَ وَأَيَّامَ التَّشْرِيقِ فِي اَصْحَى
 الْوَحْشَيْنِ وَإِنْ لَزِمَهُ صَوْمُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ
 عَنْ كِفَارَةٍ قَدَّمَ صَوْمَ الْكَفَّارَتَيْنِ سَبَقَ وَتَبَعَهُ
 النَّذْرُ سَبَقَ النَّذْرُ وَجُوبَهُ ثُمَّ اِسْتَوَى النَّذْرُ
 قَضَى الْاِثْنَيْنِ الْوَاقِعَةِ فِي الشَّهْرَيْنِ وَإِنْ سَبَقَ
 صَوْمُ الْكَفَّارَةِ فَقَوْلَانِ احْكُمَا الْقَضَاءُ
 اَيْضًا وَيَقْضَى الْمَرْءُ مَا بَوَاقِيَ زَمَانِ الْحَيَاةِ
 وَالْيَقَاسُ عَلَى الظَّاهِرِ وَمَنْ نَذَرَ صَوْمَ يَوْمٍ

نَذَرَ صَوْمَ يَوْمٍ الْاِثْنَيْنِ اَبَدًا لَمْ يَلْزَمَهُ قَضَاءُ
 الْاِثْنَيْنِ الْوَاقِعَةِ فِي رَمَضَانَ وَكَذَا قَضَاءُ
 مَا بَوَاقِيَ الْعَبِيدِينَ وَأَيَّامَ التَّشْرِيقِ فِي اَصْحَى
 الْوَحْشَيْنِ وَإِنْ لَزِمَهُ صَوْمُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ
 عَنْ كِفَارَةٍ قَدَّمَ صَوْمَ الْكَفَّارَتَيْنِ سَبَقَ وَتَبَعَهُ
 النَّذْرُ سَبَقَ النَّذْرُ وَجُوبَهُ ثُمَّ اِسْتَوَى النَّذْرُ
 قَضَى الْاِثْنَيْنِ الْوَاقِعَةِ فِي الشَّهْرَيْنِ وَإِنْ سَبَقَ
 صَوْمُ الْكَفَّارَةِ فَقَوْلَانِ احْكُمَا الْقَضَاءُ
 اَيْضًا وَيَقْضَى الْمَرْءُ مَا بَوَاقِيَ زَمَانِ الْحَيَاةِ
 وَالْيَقَاسُ عَلَى الظَّاهِرِ وَمَنْ نَذَرَ صَوْمَ يَوْمٍ

يَجْزِي

فَعَلَيْهِ لَمْ يَصِحَّ قَبْلَهُ فَإِنْ نَذَرَ يَوْمًا مَعِينًا مِنْ
 الْاَسْبُوعِ تَقَرَّبَ عَلَيْهِ صَامُ الْاِثْنَيْنِ مِنَ الْاَسْبُوعِ
 وَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَيَكُونُ قَضَاءُ اَوْ اَدَاءُ **فصل**
 الظَّاهِرِ اِنْ مَنْ اَصْبَحَ صَائِمًا عَنْ تَطَوُّعٍ ثُمَّ
 نَذَرَ اَتِمَامَهُ يَلْزَمُهُ الْاَتِمَامُ وَلَوْ نَذَرَ صَوْمَ
 بَعْضِ الْيَوْمِ لَا يَنْعَقِدُ وَلَوْ نَذَرَ اَنْ يَصُومَ الْيَوْمَ
 الَّذِي يَقْدَمُ فِيهِ فَلَا يَنْعَقِدُ وَالظَّاهِرُ اَنْهُ يَنْعَقِدُ
 نَذْرُهُ ثُمَّ اِنْ قَدِمَ لَيْلًا اَوْ يَوْمًا الْعِدَّةِ اَوْ فِي
 رَمَضَانَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَدِمَ نَهَارًا وَهُوَ
 مُفْطِرٌ اَوْ صَائِمٌ عَنْ قَضَاءٍ اَوْ عَنْ نَذْرٍ اِخْرَ
 فَعَلَيْهِ صَوْمُ يَوْمٍ اِخْرَ عَنْ هَذَا النَّذْرِ فَإِنْ

نَذَرَ اَتِمَامَهُ يَلْزَمُهُ الْاَتِمَامُ وَلَوْ نَذَرَ صَوْمَ
 بَعْضِ الْيَوْمِ لَا يَنْعَقِدُ وَلَوْ نَذَرَ اَنْ يَصُومَ الْيَوْمَ
 الَّذِي يَقْدَمُ فِيهِ فَلَا يَنْعَقِدُ وَالظَّاهِرُ اَنْهُ يَنْعَقِدُ
 نَذْرُهُ ثُمَّ اِنْ قَدِمَ لَيْلًا اَوْ يَوْمًا الْعِدَّةِ اَوْ فِي
 رَمَضَانَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَدِمَ نَهَارًا وَهُوَ
 مُفْطِرٌ اَوْ صَائِمٌ عَنْ قَضَاءٍ اَوْ عَنْ نَذْرٍ اِخْرَ
 فَعَلَيْهِ صَوْمُ يَوْمٍ اِخْرَ عَنْ هَذَا النَّذْرِ فَإِنْ

قَدِمَ وَهُوَ صَائِمٌ عَنْ تَطَوُّعٍ فَاصْحَ الْوَجْهِينَ أَنْ
الْجَوَابُ كَذَلِكَ وَالثَّانِي أَنَّهُ يَتِمُّ مَا هُوَ فِيهِ
عَنْ نَذَرِهِ وَلَوْ قَالَ إِنْ قَدِمَ فَلِلَّهِ عَلَى أَنْ أَصُومَ
الْيَوْمَ الثَّانِي لَيَوْمَ قَدُومِهِ وَإِنْ قَدِمَ عَمْرُو
فَلِلَّهِ عَلَى أَنْ أَصُومَ أَوْ لِحَيْسٍ بَعْدَ فَقْدِ مَا لَوْ
الْأَرْكَاءُ لَزِمَهُ صَوْمُ يَوْمِ الْخَمْسِ عَنِ الْأَوَّلِ
مِنَ النَّذَرَيْنِ وَيَقْضَى يَوْمًا لِلْآخِرِ **فصل**
إِذَا نَذَرَ حَجًّا وَعَمْرًا لَزِمَهُ الْوَفَاءُ بِهِ وَلَوْ نَذَرَ
أَنْ يَمْشِيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ تَعَالَى أَوْ يَأْتِيَهُ فَلَا يَصَحُّ
أَنَّهُ يَلْزِمُهُ إِتْيَانُهُ وَحُجُّهُ أَوْ يَعْتَمِرُهُ إِنْ نَذَرَ
الْإِتْيَانَ لَمْ يَلْزِمَهُ الْمَشْيُ وَإِنْ نَذَرَ الْمَشْيَ

أَوْ نَذَرَ أَنْ يَحُجَّ أَوْ يَعْتَمِرَ مَا شَاءَ فَلَزِمَهُ الْمَشْيُ أَوْ
يَحُجُّ إِنْ يَأْتِيَهُ رَأْيَا فِيهِ قَوْلَانِ أَحَدُهُمَا الْأَوَّلُ
وَمِنْ أَيْنَ يَلْزِمُهُ الْمَشْيُ إِنْ قَالَ أَحَجُّ مَا شَاءَ
فَرَنْ وَقْتُ الْحَرَامِ سِوَا الْحَرَمِ مِنَ الْمَقَاتِلِ أَوْ
قَبْلَهُ وَإِنْ قَالَ أَمْشِيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ تَعَالَى فَرَنْ
دَوْنَهُ أَهْلُهُ فِي قَرْنِ الْوَجْهِينَ وَإِذَا أَوْحَيْتَا
عَلَيْهِ الْمَشْيُ فَحُجُّهُ رَأْيَا مَعَ الْقَدَرِ عَلَى الْمَشْيِ
فَلَا يَصَحُّ أَنَّهُ يُجْزِيهِ حُجُّهُ عَنِ الشَّذَرِ الشَّذَرِ وَلَكِنْ
يَلْزِمُهُ دَمٌ وَإِنْ كَانَ حَاجِرًا عَنْ الْمَشْيِ أَجْرَاءَهُ
حُجُّهُ عَنِ الشَّذَرِ وَالْأَصَحُّ لَزُومُ الدَّمِ وَمَنْ نَذَرَ
حَجًّا لَزِمَهُ أَنْ يَحُجَّ بِنَفْسِهِ فَإِنْ كَانَ مَعْصُومًا

حَجَّ بِنَالِهِ وَيَسْتَحَبُّ الْإِيْتَانُ يَدِي أَوَّلَ سَنَةٍ إِلَّا
 بِحُجَّةٍ بِنَالٍ حَزْوَ سَنَتِ بَتِ لَعَنَ هُوَ قَالَ وَرَأَيْتُ سَالِيَةً لَكُنْ بَتِ
 مُكَانٍ فَإِنْ أُخِرَ مَعَ الْإِمْكَانِ وَمَاتَ حَجَّ مِنْ
 مَالِهِ وَإِنْ تَذَرَانِ حَجَّ عَامَهُ وَهُوَ عَلَى مَسَافَةٍ
 يُمْكِنُهُ الْحَجُّ مِنْهَا فِي ذَلِكَ الْعَامِ عَلَيْهِ الْوَفَاءُ
 فَإِنْ مَنَعَهُ مَرَضٌ فَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَإِنْ مَنَعَهُ
 عَدُوٌّ فَلَا قَضَاءَ عَلَيْهِ عَلَى الْأَظْهَرِ وَفِيمَا إِذَا
 تَذَرَّ صَوْمًا أَوْ صَلَوةً فِي وَقْتٍ يَعْينُهُ مَنَعُهُ
 مَرَضٌ أَوْ عَدُوٌّ يَلْزِمُهُ الْقَضَاءُ **فَصَلَّى** إِذَا
 تَذَرَّ هَدْيًا لَزِمَهُ حَمَلُهُ إِلَى مَكَّةَ وَالتَّصَدُّقُ
 عَلَى أَهْلِهَا وَلَوْ تَذَرَّ التَّصَدُّقَ عَلَى أَهْلِ بَلَدٍ بَعِيدٍ
 لَزِمَهُ الْوَفَاءُ وَلَوْ تَذَرَّ الصَّوْمَ فِي بَلَدٍ لَمْ يَتَعَيَّنْ
 لَزِمَ أَنْ يَتَذَرَّ وَكَرِهَ أَنْ يَتَذَرَّ وَكَرِهَ أَنْ يَتَذَرَّ

وَكَذَا لَوْ تَذَرَّ الصَّلَاةَ فِي بَلَدٍ إِلَّا أَنْ يَعْينَ لَهَا
 الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَيَتَعَيَّنُ وَفِي قَوْلِ لَوْ عَيْنَ مَسْجِدَ
 الْمَدِينَةِ أَوْ الْمَسْجِدَ الْأَقْصَى تَعَيَّنَا أَيْضًا وَإِذَا
 تَذَرَّ الصَّوْمَ مَطْلَقًا فَلَا يَذَمُّ صَوْمَ يَوْمٍ
 تَامَ وَإِنْ تَذَرَّ صَوْمَ أَيَّامٍ فَلَا يَذَمُّ صَوْمَ ثَلَاثَةٍ
 أَيَّامٍ وَلَوْ تَذَرَّ التَّصَدُّقَ حَصَلَ الْوَفَاءُ بِأَيِّ
 قَدْرٍ كَانَ وَلَوْ الصَّلَاةَ فَيَحِبُّ رَكْعَتَانِ أَوْ
 يَكْفِي رَكْعَةً فِيهِ قَوْلَانِ رَحَّحَ مِنْهُمَا الْأَوَّلُ وَعَلَى
 الْأَوَّلِ يَحِبُّ أَنْ يُصَلِّيَهَا قَائِمًا إِلَّا أَنْ يَعْينَ فَيَقْعُدَ
 وَعَلَى الْإِثْنَيْنِ يَجُوزُ الْقُعُودُ مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَى الْقِيَامِ
 وَلَوْ تَذَرَّ رَقَبَةً وَجَبَ عَلَى الْأَوَّلِ إِيْتَانُ
 وَكَرِهَ أَنْ يَتَذَرَّ وَكَرِهَ أَنْ يَتَذَرَّ وَكَرِهَ أَنْ يَتَذَرَّ

مَا يَجْزِي فِي الْكَفَّارَةِ وَلَا يَشْرَطُ ذَلِكَ عَلَى الثَّانِي ط
 وَلَوْ نَذَرَ احْتِقَاقَ رَقَبَةٍ كَافِرَةٍ أَوْ مَعْصِيَةِ آجِرَاءِ ط
 احْتِقَاقُ الْمُؤْمِنَةِ وَالسَّلَامَةِ فَإِنْ عَيَّنَ الْكَافِرَةَ ط
 أَوْ الْعَبِيَّةَ تَعَيَّنَتْ وَلَوْ نَذَرَ أَنْ يُصَلِّيَ فَإِنَّمَا الْمَجْزِي ط
 الصَّلَاةُ قَاعِدًا لِخِلَافِ الْعَكْسِ وَلَوْ نَذَرَ طَوَّلَ ط
 الْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ أَوْ أَنْ يَقْرَأَ فِي الصُّبْحِ سُورَةَ ط
 كَذَا أَوْ أَنْ يُصَلِّيَ فِي الْجَمَاعَةِ صَحَّ التَّنْذِيرُ وَالْأَظْهَرُ ط
 انْعِقَادُ التَّنْذِيرِ فِي كُلِّ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ط
 وَإِنْ لَمْ يَجِبِ ابْتِدَاءً مِنْ جِهَةِ الشَّرْعِ كَعِيَادَةِ ط
 الْمَنِيِّ وَتَشْبِيحِ الْجَنَائِزِ وَالسَّلَامِ عَلَى الْغَيْرِ ط
كِتَابُ الْقَضَا

این دو مسئله است در بحث ادب حکم شرعی

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى **وَإِنْ أَحْكَمْتُمْ بَيْنَهُمْ فَإِنَّا نَزَّلْنَاهُ وَعَنْ**
رَسُولٍ إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا
 اجْتَهَدَ الْحَاكِمُ فَاخْطَاَ فَلَهُ أَجْرٌ وَإِنْ أَصَابَ
 فَلَهُ أَجْرَانِ **الْقَضَا** فَرَضَ عَلَى الْكِفَايَةِ وَمَنْ
 تَعَيَّنَ لَهُ يَلْزَمُهُ قَبُولُهُ إِنْ قُلِدَ وَطَلَبُهُ إِنْ لَمْ
 يُعْرَفْ وَلَمْ يَتَّعِدْ بِالْتَّقْلِيدِ وَإِنْ لَمْ يَتَّعِنْ بِكَ كَانَ
 هُنَاكَ غَيْرُهُ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ الْغَيْرُ أَصْلَحَ وَإِلَّا
 كَانَ يَتَوَلَّى الْعَمَلُ فَلَا أَظْهَرَ أَنَّهُ يُكْرَهُ لِلْقَضُولِ بِمَا
 وَلَا يَجُزُّ وَأَنَّهُ يَجُوزُ لَهُ الْقَبُولُ إِذَا قُلِدَ وَإِنْ
 كَانَ ذَلِكَ الْغَيْرُ مِثْلَهُ فَلَهُ الْقَبُولُ إِذَا قُلِدَ
 وَلَيْسَتْ لَهُ الطَّلَبُ إِنْ كَانَ خَامِلًا وَلَوْ

درست است او را طلب کردن اگر باشد عالم

اسْتَفْضَى لِمَنْ تَقَعُ النَّاسُ عَلَيْهِ أَوْ كَانَ مَشْهُورًا وَتَقَعُ
 عَلَيْهِ كَمَا نَزَلَ عَلَيْهِمْ كَرَامَاتُ رُسُلِهِمْ بِمَعْنَى مَا يَشْهَدُونَ بِهِ رِجَالُهُ
 بِهِ لَكِنَّهُ غَيْرُ مُكْفَى الْمُؤْتَمَرَةِ وَلَوْ اسْتَفْضَى لَصَارَ
 مَكْفِيًا مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَإِنْ كَانَ مَشْهُورًا وَمَكْفِيًا
 فَلَا فُلْ أَنْ لَا يَطْلُبُ وَالنَّظَرُ فِي التَّعْيِينَ وَعَدْلُ
 التَّعْيِينَ إِلَى الْبَلَدِ وَالشَّاحِيَةِ وَيُشْرَطُ فِي الْقِيَا
 لِلزُّبَيْنِ وَالذُّكُورَةِ وَالْبُلُوغِ وَالِاسْتِدْلَامِ وَالْعَدْلَ
 وَأَنْ يَكُونَ سَمِيعًا بَصِيرًا نَاطِقًا كَافِيًا دُونَ
 الْمُغْفَلِ وَالْجَنَلِ النَّظَرُ أَنْ يُجْتَهَدَ وَأَمَّا الْجَمَلُ
 أَهْلِيَّةُ الْإِجْتِهَادِ إِيَّانَ يُعْرِفُ مِنْ جِهَاتِ اللَّهِ
 قَالِي وَسُئِلَ **رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
 مَا يَتَعَلَّقُ بِالْأَحْكَامِ وَيُعْرِفُ مِنْهَا الْخَاصَّ
 أَهْلُكُمْ كَوْنَهُمْ دَارُوا بِالْأَحْكَامِ شَرْعًا وَاجْتِهَادًا إِنْ كَانَ عِلْمُ الْوَحْيِ

١١٤٢
 وَالْعَامَ وَالْجَمَلُ وَالْمُسْتَقِيمَ وَالنَّاسِخَ وَالْمَنْسُوخَ
 وَمِنْ الشَّيْءِ الْمُرْسَلِ وَالْمُسْنَدِ وَالْمُتَوَاتِرِ وَغَيْرِهِ
 وَحَالُ الرُّقَاةِ قُوَّةٌ وَضَعْفٌ وَيُعْرِفُ لِسَانَ الْعَرَبِ
 لُغَةً وَغَيْرَ آبَاءٍ وَأَقَابِيلَ عُلَمَاءِ الصَّحَابَةِ فَمَنْ بَعْدَهُمْ
 إِجْمَاعًا وَاجْتِهَادًا وَالْقِيَاسَ وَأَنْوَاعَهُ وَلَكِنْ
 إِذَا تَعَدَّى اجْتِمَاعُ هَذِهِ الشُّرُوطِ قَوْلُ
 سُلْطَانٍ ذُو شَوْكَةٍ فَاسِقًا أَوْ مُقْلَدًا نَفَذَ
 قَضَاؤُهُ لِلضَّرُورَةِ وَيَسْتَحَبُّ إِذَا وَلَّى الْإِمَامُ
 مَرَجُلًا أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فِي الِاسْتِخْلَافِ فَإِنْ
 نَهَاهُ لَمْ يَسْتَخْلِفْ وَإِنْ أَطْلَقَ فَإِنْ كَانَ يُمْكِنُهُ
 الْقِيَامُ بِمَا فَوَّضَهُ إِلَيْهِ فَكَذَلِكَ لَا يَسْتَخْلِفُ
 قِيَامُ كَرَامَتِهِمْ دُونَ تَعْلِيمِهِمْ بِمَعْنَى مَا يَشْهَدُونَ بِهِ رِجَالُهُ

فِي أَصَحِّ الْوَجْهَيْنِ وَإِنْ لَمْ يُمْكِنَهُ الْقِيَامُ بِهِ فَلَهُ
 الْأَسْطِطَافُ وَشَرْطُهُ فِي الْمُسْتَخْلَفِ مِنَ
 الصِّفَاتِ مَا لَشَرْطُهُ فِي الْأَصْلِ **لَوْ قُضِيَ**
 إِلَيْهِ أَمْرٌ خَاصٌّ كَمَا مَعَ الْبَيْتِ يَكْفَاهُ مِنَ الْعِلْمِ
 مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ وَيَقْضَى
 الْخَلِيفَةُ مُوَجِبُ اجْتِهَادِهِ أَوْ اجْتِهَادِ
 مَنْ يُقِيلُهُ إِذَا أَوَّلَى الْمُقِيلُ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَشْرَ
 عَلَيْهِ خِلَافَةٌ وَإِذَا أَحْكَمَ الْخَصْمَانِ وَاحِدًا مِنْ
 النَّاسِ لِحُكْمِ بَيْنِهِمَا فَاقْوَى الْوَجْهَيْنِ جَوَازُ
 وَالْأَظْهَرُ أَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ يَكُونَ فِي الْبَلَدِ
 قَاضٍ أَوْ لَا يَكُونَ وَأَنَّهُ لَا اخْتِصَاصَ لِلْقَوَيْنِ

بل

بَلْ يَحْتَاجُ إِلَى الْأَمْوَالِ فِي جَمِيعِ مَا يَقَعُ فِيهِ التَّنَاقُ
 كَالْقِيَصَاصِ وَالنِّكَاحِ وَشَرْطُهُ فِي الْحَاكِمِ صِفَاتُ
 الْقَاضِي وَلَا يَنْفَعُ حُكْمُ الْأَعْلَى مَنْ رَضِيَ
 حُكْمُهُ وَلَا يَكْفِي رِضَاءُ الْقَائِلِ فِي ضَرْبِ دِيَّةِ
 الْخَطَا عَلَى عَاقِلَتِهِ إِذَا لَمْ يَرْضَ الْحَاكِمُ
 وَإِذَا رَجَعَ الْمُتَنَاقِضَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَحْكُمَ ائْتَمَعَ
 عَلَيْهِ الْحُكْمُ وَلَا يَشَرْطُ بَعْدَ الْحُكْمِ رِضَى
 جَدِيدٍ عَلَى الْأَظْهَرِ وَيَجُوزُ نَصَبُ قَاضِيَيْنِ
 فِي بَلَدٍ وَاحِدٍ إِنْ خَصَّصَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بَطْرَفَ
 مِنَ الْبَلَدِ أَوْ عَيْنَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا زَمَانٌ
 أَوْ جُعِلَ أَحَدُهُمَا قَاضِيًا فِي الْأَمْوَالِ وَالْآخَرُ

في الدنيا والفروج وان لم يحجب تخصص فكذا
 لك في اصح الوجهين الا ان يشترط علمهما
 الاجتهاد على الحكم **فصل** اذا جاز القاضى
 او عصى او خرج عن اهليته الاجتهاد
 او الضبط بفعله او نسيان لم ينفذ
 حكمه وكذا لو فسق في اصح القولين واذا
 زال ما طهر من هذه الاحوال لم يقد ولايته
 على الاصح ويجوز للامام عزل القاضى اذا
 منه خلل وان لم يظهر وهناك من هو
 افضل منه او مثله وفي عزله به مصلحة
 كتشكك في نيته فله عزله والا لم يحسن ان يعزله

لكن لو فعل بغير اظهر الوجهين والاصح ان
 القاضى لا يعزل قبل ان يبلغه خبر العزل و
 انه اذا كتب الامام اليه اذا قرأت كتابي
 فانت معزول ففرض عليك ان يعزل ويمنع الموت
 القاضى وانما الى كل ما دون له في شغل معين
 كمنع شهادته او بيع على ميت واما فاشه
 المطلق فالظاهر انه يعزل ان لم يكن ما دون
 في الاستخلاف وكان قد قال له استخلف
 عن نفسك ولا يعزل ان كان قد قال له
 استخلف عني والقضاء لا يعز لون يموت
 الامام ولا قوام الايمان والا وفاق يموت

الْقَضَاءُ وَلَا يَقْبَلُ قَوْلَ الْقَاضِي بَعْدَ الْعَزْلِ حَكَمْتُ
قاضي و قبول نموده قولي قاضي بعد از عزل شدن گوید حکم کردم
 بَكْذَا وَأَتَمَّ بَيْتُ حُكْمِهِ بِالْبَيِّنَةِ فَإِنْ شَهِدَ مَعَ
بأن امر و شهادت نموده حکم داد بگویش پس اگر شهادت دهد و قاضی
 آخَرَ عَلَى حُكْمِهِ لَمْ يَقْبَلْ فِي أَصْحَابِ الْقَوْلَيْنِ وَإِنْ شَهِدَ
بعد دیگر بر حکم خود و قبول نمود در نزد دو قول و اگر گوید هر دو
 مَعَ آخَرَ عَلَى حُكْمِ حَالِهِ جَاءَ الْحُكْمُ وَلَمْ يَصِفْ
با امر بر حکم حاکم بر دو حکم بود و نسبت کرد
 الْحُكْمَ إِلَى نَفْسِهِ قَبْلَ فِي أَقْوَى الْوَجْهَيْنِ وَيُقْبَلُ
آن حکم اگر آن نفس خود قبول در نزد اقوی دو وجه و قبول نمود
 قَوْلُهُ قَبْلَ الْعَزْلِ حَكَمْتُ بَكْذَا فَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِ
قول او پیش از عزل گوید حکم کردم بآن امر پس اگر باشد در غیر
 مَحَلٍّ وَلَا يَتَّبِعُهُ فَهُوَ كَالْمَعْرُوفِ وَإِذَا ادَّعَى مَدْعَى
محل و ولایت خود او چون قاضی عزل است و امر خود و امر دیگر و اگر کند
 عَلَى الْقَاضِي الْمَعْرُوفِ أَنَّهُ أَخَذَ مَنِّي كَذَا عَلَى سَبِيلِ
بر قاضی موقوف کرد که او گرفت است از من آن قدر پس
 الرِّشْوَةِ أَوْ لَيْتَهُمَا دَعَا عَبْدٌ مِّنْ مِّثْلِهِمَا أَحْضَرُوا
رشوت یا بستاند بر سر و دعوید مثل بین حال و کسان قاضی
 فَصَلَّ الْخُصُومَةُ بَيْنَهُمَا بِطَرِيقِهِ وَإِنْ قَالَ
فصل کرد و عوار و در بین ایشان به آن طریق کرد و اگر گفت
 حُكْمًا عَلَى لَيْتِهِمَا دَعَا عَبْدٌ مِّنْ مِّثْلِهِمَا وَلَمْ يَتَعَرَّضْ لِأَخْذِ
حکم کرد و بستاند بر سر لیتها دعوید و اگر بستاند بر سر و گفت
 الْمَالَ

الْمَالَ فَيَحْضَرُ كَمَا يَحْضَرُ غَيْرُهُ وَلَا يَحْضَرُ إِلَّا بَعْدَ
پس حاضر شود چنانکه حاضر شود غیر او را و حاضر شود اگر
 أَنْ يَقُومَ بَيِّنَةٌ عَلَى الْمَدْعَى فِيهِ وَجْهَانِ رَجَحَ
که آنرا بر سر است بر آن که بر او آن دو وجه در حق او رجحان است
 الثَّانِي مِنْهُمَا مَخْرُوجُونَ وَإِذَا احْضَرَ وَانْكَرَهُ
و اگر حاضر شود و انکار کرد
 فَيَصَدَّقُ بِمِمَّنْ أَوْفَعَرَ مِمَّنْ فِيهِ وَجْهَانِ أَحْتَمَلَا
پس تصدیق شود به آن که بیش از آن که در حق او دو وجه است
 الثَّانِي وَإِذَا ادَّعَى مَدْعَى عَلَى الْقَاضِي الْمَوْفُورِ
و اگر بستاند بر سر مدعی بر قاضی که عزل است
 فِي الْحُكْمِ لَمْ يُمْكِنْ وَلَمْ يَخْلِفْ الْقَاضِي وَلَا يَقْبَلُ إِلَّا بَعْدَ
در حکم کردن که ممکن نبود و نگذاشت قاضی و قبول نمود
 وَإِنْ كَانَتْ الدَّعْوَى فِيمَا لَا يَتَعَلَّقُ بِالْحُكْمِ حَكَمَ بَيْنَهُمَا
و اگر بستاند بر سر آن امر که در حق او و امر دیگر حکم در حق ایشان
 خَلِيفَتُهُ أَوْ قَاضٍ آخَرَ **فصل** لِيَكُنَّ الْأُمَامُ
خليفة یا قاضی دیگر
 كِتَابُ الْعَهْدِ لِمَنْ يُؤَلِّيه الْقَضَاءُ وَكَيْفَ يَهْدِي
کتاب عهد را بر سر کسی که بر او قضا است و چنانکه هدایت
 عَلَى مَا تَقَرَّرَتْهُ الْكُتُبُ وَخَرَجَ الشَّاهِدَانِ مَعَهُ
بر آن که در کتب کتابت و در حق او و شاهدان را
 إِلَى بَلَدٍ قَضَائِهِ يُخَيَّرَانِ بِالْحَالِ وَهَلْ يَكْفِي
بر سر حکم او و بستاند بر سر آن حال آیا کافی

عَلَيْهِ وَإِنْ طَلَبَ أَنْ يَكْتَبَ لَهُ مَخْطَرُ الْمَجْرِي مِنْ

بِرَأْيِ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

غَيْرَ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

الْأَوَّلِ وَمَا يَنْقُضُ بِهِ قَضَاءُ نَفْسِهِ يَنْقُضُ بِهِ قَضَاءُ

أَوَّلِيهِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

غَيْرِهِ وَمَا لَا يَنْقُضُ لَا يَنْقُضُ وَقَضَاءُ الْقَاضِي

يَنْقُضُ ظَاهِرًا لَا بَاطِنًا حَتَّى لَوْ حَكَمَ كَتَمَ مَادَّةً

لِظَاهِرِ التَّعْدِيلِ وَهُمْ كَذِبٌ لَمْ يَنْقُضْ حُكْمَهُ الْحَلَّ

وَلَيْكِنَ لِلْقَاضِي دِرَّةٌ يُؤَدِّبُ بِهَا رَسِيمًا

بِهِ الْمُطَاطِلِينَ **فصل** اصْحَحُ الْقَوْلِينَ أَنَّ الْقَالَ

يَقْضِي عَلَيْهِ الْإِنْفِ حُدُودِ اللَّهِ تَعَالَى وَلَا قَرْنَ

مَاعِلَةٍ فِي زَمَانٍ وَلَا بَيْتِهِ وَمَكَالَهَا أَوْ فِي غَيْرِهَا

وَلَا خِلَافَ فِي تِلْكَ لَا يَقْضِي خِلَافَ عَلَيْهِ بَلْ إِذَا

عَلِمَ أَنَّ الْمُدْعَى أَرَادَهُ عَمَّا يُدْعَى وَيُقِيمُ الشُّهُدَى

عَلَيْهِ أَوْ أَنَّ مُدْعَى التَّكَاجِ قَدْ طَلَّقَ تِلْكَ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ أَوْ كَلِمَةٍ أَوْ كَلِمَتَيْنِ

فَمَنْعَ عَنِ الْقَضَاءِ وَإِذَا رَأَى الْقَاضِي حُجَّةَ فِيهَا
 سباحت است از حکم کردن در این راه که در قاضی مجتهد است
 حُكْمُهُ لَا يَتَّانُ وَطَلَبَ مِنْهُ امْضَاؤُهُ وَالْعَمَلُ
 حکم او برابر است با طلب کردن از او و عمل را در محبت او عمل کرد
 بِهِ فَلَا يَمْضِيهِ حَقٌّ يَتَذَكَّرُ وَكَذَا الشَّاهِدُ لَا
 آن که مضی آن تا آنکه یاد او آن را در شهادت
 يَتَذَكَّرُ مَضْفُونٌ خَطُّهُ حَقٌّ يَتَذَكَّرُ وَفِيمَا أَذْكَرُ
 در تذکره مضمون خط قاضی تا آنکه یاد او را در تذکره
 مَحْفُوظٌ الْكُتَابُ مَحْفُوظٌ عِنْدَهَا وَجْهٌ وَالظَّاهِرُ
 در حفظ کتاب در نزد کرامان وجه ظاهر
 جَوَازُ الْأَعْتِمَادِ فِي رِوَايَةِ الْحَدِيثِ عَلَى الْخَطِّ
 اعتماد است در روایت حدیث بر خط
 الْمَحْفُوظِ عِنْدَهُ وَيَجُوزُ الْخَلْفُ عَلَى اسْتِحْقَاقِ
 محفوظ است در نزد او و جایز است خلف کردن بر استحقاق
 الْحَقِّ أَوْ إِذَا دَائِهِ اعْتِمَادٌ عَلَى خَطِّ الْمَوْتِ إِذَا
 حق یا اگر دایه اعتماد کردن بر خط مرگ
 وَثِقَ بِحُظِّهِ وَأَمَانَتِهِ وَلَوْ شَهِدَ عِنْدَ الْقَاضِي
 باور کند به خط او و امانت او و اگر شهادت نزد قاضی
 شَاهِدَانِ أَمَّا حُكْمُكَ بَكْدَا وَهُوَ لَا يَتَذَكَّرُ لَهُ
 در شهادت حکم کردن با آنکه تذکره ندارد
 يَحْكُمُ بِقَوْلِهِمَا إِلَّا أَنْ يَتَذَكَّرَ عَلَى الْحَقِّ بَعْدَ عِلَاقَةٍ
 حکم بر قول آن دو نفر مگر آنکه تذکره بر حق بعد از علقه

۱۰۵

الدَّعْوَى وَكَذَا لَوْ شَهِدَ شَاهِدَانِ أَمَّا تَحَلُّتَ
 در دعوی و کذا اگر شهادت دو شاهد
 الشَّهَادَةُ فِي وَاقِعَةٍ كَذَا وَلَمْ يَتَذَكَّرْ لَمْ يَجْزِ لَهُ أَنْ
 شهادت در واقعه کذا و اگر تذکره نکرد مجزای او نیست
 يَتَذَكَّرُ **فصل** يُسَوَّى الْقَاضِي بَيْنَ الْمُخْصَمَيْنِ
 در تذکره قاضی میان دو خصم
 فِي الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَفِي الْقِيَامِ لَهَا وَالِاسْتِمَاعِ
 در دخول بر او و در قیام لها و الاستماع
 وَطَلَاةِ الْوَجْهِ وَجَوَابِ السَّلَامِ وَيُسَوَّى
 در طلاق وجه و جواب سلام
 بَيْنَهُمَا فِي الْمَجْلِسِ أَيْضًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا كَافِرًا
 میان دو خصم در مجلس مگر آنکه یکی از ایشان کافر
 فَاصْحُ الْوَجْهِ بَيْنَ أَنْ يَرْفَعَ الْمُسْلِمُ فِي الْمَجْلِسِ وَإِذَا
 صاف کردن وجه در میان آنکه بزرگوار است مسلم در مجلس
 حَلَسَ الْخَصْمَانِ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَهُ أَنْ يَسْكُتَ حَقٌّ
 نشستند دو خصم در پیش او و اگر باشد که سکوت کند تا بگوید
 يَسْكُتَا وَلَهُ أَنْ يَقُولَ لَيْسَ كَلِمَةُ الْمُدْعَى مِنْكُمْ فَإِذَا
 سکوت کنند و او را باشد که بگوید که کلام مدعی از شماست
 ادَّعَى الْمُدْعَى طَالَبُ خَصْمِهِ بِالْجَوَابِ فَإِنْ أَقْبَرَ
 ادعا کرد مدعی طلب کننده از خصم او و اگر جواب داد
 فَذَاكَ وَإِنْ أَنْكَرَ فَلَهُ أَنْ يَسْكُتَ وَلَهُ أَنْ
 فذاک و اگر انکار کرد او را باشد که سکوت کند و او را باشد که

يَقُولُ لِلَّذِي الْكَ بَيْنَهُ ثُمَّ انْ قَالَ لِي بَيْنَهُ وَ
 اريد تخليفه مكن بينه وان قال لا يتبلي
 ثم جاءته هود فاطهر الوحي من القول واذا
 ازدحم عند القاضي مدعون فان جاوا على
 التعاقب وعرف الترتيب قدم الاسبق فالاسبق
 وان جاوا معا ولم يعرف الترتيب فترتيبهم
 ولا يقدم بعض المدعين على بعض بلاستوى
 فرعة الا اذا كانوا من مستوفين
 فيقدمون بشرط ان لا يكثروا الا ان التثنية
 يقدم من والتقدم بالسبق والفرعة لا يكون
 الا بعد عوى واحدة **فصل** لا يجوز للقاضي
 ان يحد عوى واحدة

١٥٠
 ان يتخذ شهودا معتبرين لا يقبل شهادة عليهم
 غيرهم واذا شهد عند شهود عرف فيهم او
 عدالتهم عيل فيهم بعلمه وان لم يعرف حالهم لم
 يحكم بشهادتهم الا بعد الاستركا والتعديل
 ولا يقضي عن ذلك اعترااف الخصم بعد التهم ود
 عوا خطاهم على الاشبه وكيفية الاستر
 ان يكتب اسم الشاهد مع ما يميز به من غيره ويكتب
 اسم الشهود له والشهود عليه وكذا قدر المال
 على الاظهر ويغث به الى الزكي ثم الزكي يشافه
 القاضي ما عينه من العلم ولا يقصر على الكاية
 على الاظهر ويعتبر في الزكي ما يعتبر في الشاهد

وَيُجْمَعُ الْعِلْمُ بِالْعَدَالَةِ وَالْفُسُوقِ وَأَسْبَابِهَا
وَشَرْطُهَا الْإِتِّفَاقُ وَالتَّوَاتُّعُ وَتَشَابُهَا
وَأَنْ يَكُونَ خَبِيرًا بِأَطْرَافِ جَالٍ مِنْ يُعَدِّلُهُ بِطَبْعِهِ
وَشَرْطُهَا أَنْ يَكُونَ قَاطِعًا لِحَالِ كَسْبِ كَافِلٍ وَشَاوِرًا لِمُتَرَدِّدٍ
أَوْ جَوَارٍ أَوْ مُعَامَلَةٍ وَالْأَظْهَرُ أَنَّهُ لَيْسَ تَرْتِيبُ لَفْظِ
الشَّهَادَةِ مِنَ الزُّكْرِ وَأَنَّهُ يَكْفِي أَنْ يَقُولَ أَشْهَدُ
أَنَّهُ عَدْلٌ وَالزِّيَادَةُ عَلَيْهِ بِقَوْلِهِ عَلَى وَلِي تَأْكِيدٌ
وَيُجِبُ عَلَى الزُّكْرِ أَنْ يَكُونَ سَبَبَ الْخُرُوجِ وَالْإِعْتِقَادِ
عَلَى الْغَايَةِ بِأَنْ يَرَاهُ يُزَيُّ أَوْ يُشِيرُ بِالْخُرُوجِ وَالْإِتِّفَاقِ
بِأَنْ يَسْمَعَهُ يَقْضِي وَأَنْ يَسْمَعَ مِنْ غَيْرِهِ فَإِنْ بَلَغَ
الْمُخْبِرُونَ حَدَّ التَّوَاتُّعِ أَوْ اسْتِقْصَافِ وَالتَّشِيرِ
جَازَ الْإِعْتِقَادَ عَلَيْهِ وَإِلَّا فَلَا يُقَدِّمُ بَيِّنَتَهُ
الْخُرُوجَ عَلَى بَيِّنَةِ التَّعْدِيلِ فَإِنْ قَالَ الْمَعْدِلُ عَرَفْتُ
مَنْ هُوَ بِرَأْيِهِ عَدْلٌ كَرِهْتُ عَدَالَتَهُ كَرِهْتُ عَدَالَتَهُ وَكَرِهْتُ

101
السَّبَبُ الَّذِي يَقْتَضِيهِ الْمَجَازُ لَكِنَّهُ تَابَ عَنْهُ
حَسَنَتْ حَالُهُ فَيُقَدِّمُ بَيِّنَةَ التَّعْدِيلِ **فصل**
الْقَضَاءُ عَلَى الْغَايَةِ جَائِزٌ وَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ
الْمُدَّعِي عَلَى الْغَايَةِ بَيِّنَةً وَأَنْ يَدَّعِيَ جُودَ الْغَايَةِ
فَإِنْ قَالَ هُوَ مُقَرَّرٌ لَمْ يَسْمَعْ بَيِّنَتَهُ وَالْأَشْبَهُ
أَنَّهُاتُ تَمُتُّ إِذَا لَمْ يَتَعَرَّضْ لِإِقْرَارِهِ وَلَا حُجُودِهِ
وَأَنَّهُ لَا يَجِبُ عَلَى الْقَاضِي نَصْبُ مُسَخَّرٍ كَرِهَ
الْغَايَةِ وَتَحْلِيفُ الْمُدَّعِي بَعْدَ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ أَنَّهُ
مَا أَرَاءَهُ عَنِ الدِّينِ الَّذِي يَدَّعِيهِ وَلَا عَنْ شَيْءٍ
مِنْهُ وَلَا إِعْتِصَافٍ وَلَا اسْتَوْفَى وَلَا أَحَالَ عَلَيْهِ
بِنَفْسِهِ وَلَا يُوَكِّلُ بِهِ وَثَابِتٌ فِي ذِمَّتِهِ
بِنَفْسِهِ جُودَ هُوَ وَكَوْنُهُ لَوْ كَانَ مِنْ ثَابِتٍ هُوَ وَكَوْنُهُ لَوْ

الزُّكْرِ

وَيَجُوزُ أَنْ يَقْتَصِرَ عَلَى ثَبُوتِهِ فِي ذِمَّتِهِ وَهَذَا

در دوازدهم که افتقار کند به ثبوت آن در ذمه او و این

التَّخْلِيفُ وَاجِبٌ وَمُنْتَحَبٌ فِيهِ وَجْهَانِ

بگو که دادن و وجب است یا منتحب است درین امر دو وجه است

أَطْلَحَ هُنَا الْأَوَّلَ وَتَجْرِيَانِ فِيمَا إِذَا كَانَتِ الدَّعْوَى

اطلاع این دو وجه وجب است و طراح این دو وجه در اینجا که باشد این وجه

عَلَى صَاحِبِهَا أَوْ يَجْزُونَ وَلَوْ أَعْنَى عَلَى غَايِبٍ وَكَيْلٍ حَاضِرٍ

بر صاحب یا بر مجزون و اگر دعوای بر غایب وکیل حاضر

الْحَقُّ فَلَا تَخْلِيفَ وَلَوْ كَانَ الْمُدْعَى عَلَيْهِ حَاضِرًا

حق باشد پس نیامد دادن و اگر باشد مدعی علیه حاضر

وَقَالَ لَوْ كَيْلُ الْمُدْعَى أَبْرَأَ مِنْ مَوَكَّلِكَ لَمْ يُوَخَّرْ

و گفت به وکیل مدعی بر سر کرده است و او موقوف تا آخر نماند

تَسْلِمُ الْحَقِّ إِلَى أَنْ يَحْضُرَ فَخْلَفَ تَعَرُّانِ كَانَتْ

تسلیم کردن حق تا آنکه حاضر شود پس بگو که خیر و پس اگر باشد

لِلْغَايِبِ مَا لِقَاضِي تَوْفِيرِ الْحَقِّ مِنْهُ بَعْدَ

بر غایب مال قاضی است سر تفیق حق از آن بعد

ثَبُوتِهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ وَسَّالَ الْمُدْعَى نَهَاءً

ثابت شدن آن و اگر نباشد و سوال کرد مدعی اعلام کردن آن

الْحَالِ إِلَى قَاضِي بَلَدِ الْغَايِبِ فَيُجِيبُهُ إِلَيْهِ

حال را به قاضی شهر مد غایب بگوید و جواب دهد

تَعَرُّانَ يَقْتَصِرُ عَلَى سَمَاعِ الْبَيِّنَةِ وَيُنْهَى

بسیار با خبر شود تا آنکه بگوید و بگوید و بگوید

بِهِ

بِهِ

إِلَيْهِ لَكُمْ وَيَسْتَوْفَى وَتَارَةً يَحْكُمُ وَيُنْهَى إِلَيْهِ لَيْسَتْ

و این حکم را و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید

وَطَرِيقُ الْإِنْتِهَاءِ أَنْ يَشْهَدَ عَلَى مَا جَرَى عَدْلَانِ

و طریق این امر آنست که بر آنکه بر آنکه بر آنکه

يَخْرُجَانِ إِلَى ذَلِكَ الْبَلَدِ وَالْأَوَّلَى أَنْ يُكْتَبَ

بهر دو نفر به آنکه به آنکه به آنکه به آنکه

بِهِ كِتَابًا وَيُخْتَمَ وَيَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ اسْمُ الْمَحْكُومِ

به کتاب و مهر کند و بگوید در آن نوشته است نام کسی که محکوم

عَلَيْهِ وَاسْمُ أَبِيهِ وَجَدِّهِ وَمَا يُمَيِّزُهُ فَإِذَا

شده است و نام پدر او و نام جد او و آنچه که او را از دیگران

انْتَهَى الْكِتَابُ أَحْضَرَ مِنْ بَيْنِ عَمَلِ حَامِلِ الْكِتَابِ

پایان یافت کتاب حاضر از میان کار حامل کتاب

مَحْكُومًا عَلَيْهِ فَإِنْ أَقْرَبَ ذَلِكَ وَالْإِشْهَادُ

محکوم علیه پس اگر اقرب است و اگر اقرب است

الشَّاهِدَانِ يَحْكُمُ الْقَاضِي الْكِتَابَ فَإِنْ أَكْثَرَ مَا

این دو شاهد حکم کند قاضی کتاب را پس اگر اکثر

فِي الْكِتَابِ نَسَبُهُ وَنَسَبُهُ صَدَقَ بِبَيِّنَةٍ وَعَلَى

در کتاب نسب او و نسب او صدق بود به بینه و بر مدعی

الْمُدْعَى الْبَيِّنَةُ عَلَى أَنَّهُ اسْمُهُ وَنَسَبُهُ وَإِذَا قَامَ

بر مدعی بینه است بر آنکه نام او و نام نسب او این است و هرگاه

الْبَيِّنَةُ عَلَى أَنَّهُ اسْمُهُ وَنَسَبُهُ وَقَالَ لَسْتُ

بینه است بر آنکه نام او و نام نسب او این است و بگویم

بِهِ

بِهِ

الْحُكْمُ عَلَيْهِ فَإِنْ لَمْ يُوَجَدْ هَذَا مَنْ يُشَارِكُهُ
 الْحُكْمُ بِمَنْ شَاءَ مِنْ سِوَاكَ إِنْ كَانَ مَعَكَ سَفَرٌ أَوْ بَرٌّ
 فِي الصِّفَاتِ وَالْإِسْمُ لِرَمَّةِ الْحُكْمِ وَإِنْ وَجَدْتَهُ
 وَإِنْ طَلَبْتَ قَوْلَهُ أَوْ اسْمَهُ فَاسْمُكَ وَأَنْتَ بَرٌّ
 الَّذِي يُشَارِكُهُ فَإِنْ اعْتَرَفَ بِالحَقِّ طَوْلِبَ بِهِ
 أَنْ تَكُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ إِنْ كَانَ مَعَكَ بَرٌّ فَإِنْ طَلَبَكَ
 وَتَحْلِصَ الْأَوَّلَ وَإِنْ أَنْكَرْتَ فَالْقَاضِي إِلَى
 الْكَاتِبِ بِمَا وَقَعَ مِنَ الْأَشْكَالِ حَقِّ مَحْضَرٍ
 الشُّهُودُ وَيُطَالَمُ بِمَنْ يَمْلِكُ الصِّفَةَ تَمَيُّزُ الشُّهُورِ
 عَلَيْهِ عَنْ غَيْرِهِ وَيَكْتَبُ بِمَا زَادَ وَأُثْلَا وَلَوْ
 قَاضِي بَلَدٍ الْغَائِبُ فِي بَلَدٍ الَّذِي حُكْمُ فِيهِ فَهَذَا
 حُكْمُهُ عَلَى الْغَائِبِ فَمَنْ نَصَّبَهُ إِذَا عَادَ إِلَى
 مَحَلِّ وَلَا يَتَّبِعُهُ فِيهِ الْخِلَافُ الَّذِي فِي بَلَدٍ الْقَاضِي
 هَلْ يَقْضِي بَعْلَهُ وَلَوْ نَادَى مِنْ طَرَفٍ وَلَا يَتَّبِعُهُ
 الْقَاضِي

الْقَاضِي الْآخَرُ وَهُوَ فِي طَرَفٍ وَلَا يَتَّبِعُهُ مُضَاءُ
 وَإِنْ اقْتَصَرَ الْقَاضِي عَلَى سَمَاعِ الْبَيْتِ كَتَبَ
 الْقَاضِي بَلَدٍ الْغَائِبُ أَنْ تَسْمِعَ الْبَيْتَ عَلَى فُلَانٍ
 بِكَذَا وَيُسَمِّي الشَّاهِدِينَ إِنْ لَمْ يُعَدِّ لَهَا وَإِنْ عَدَّ
 قَالَا شَيْءٌ أَنَّهُ يَحْجُوزُ أَنْ يَتْرَكَ أَيْمَهُمَا وَكِتَابُ
 كِتَابُ سَمَاعِ الْبَيْتِ لَا يَقْبَلُ عَلَى الْأَخْطَرِ إِلَّا
 إِذَا كَانَتْ الْمُسَافَةُ بِحَيْثُ يَقْبَلُ فِي مِثْلِهَا
 الشَّهَادَةُ عَلَى الشَّهَادَةِ **فصل** إِذَا كَانَتْ
 الْعَيْنُ الْمُدْعَاةُ غَائِبَةً فَإِنَّمَا أَنْ يَكُونَ غَائِبَةً
 عَنْ الْمَدَّادِ مِنْ مَجْلِسِ الْحُكْمِ دُونَ الْبَلَدِ فَإِنْ
 الْقَاضِي

كَانَتْ غَائِبَةً عَنِ الْمَدِينَةِ فَظَنَّ أَنَّ كَانَتْ عَيْنًا
 نَمَّا يُؤْمِنُ فِيهَا الْأَشْتَبَاءُ كَالْعِقَارِ وَالْعَبْدِ وَ
 الْفَرَسِ الْمَعْرُوفِ فَالْقَاضِي يَتَمَعُّ الْبَيْتَ وَيَحْكُمُ
 وَيَكْتُبُ إِلَى قَاضِي الْمَدِينَةِ لِيَسْلِمَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ
 وَيَعْتَمِدُ فِي الْعِقَارِ عَلَى مَوْضِعِهِ وَخُدُودِهِ
 وَأَنَّ كَانَتْ عَيْنًا لَا يُؤْمِنُ فِيهَا الْأَشْتَبَاءُ
 سَمَاعِ الْبَيْتِ عَلَيْهَا قَوْلَانِ أَقْرَبُهُمَا السَّمَاعُ
 وَهَلْ يُحْكَمُ مِمَّا قَامَتْ الْبَيْتُ عَلَيْهِ فِيهِ
 قَوْلَانِ أَحَقُّهُمَا الْمَنَعُ وَعَلَى هَذَا فَيَكْتُبُ إِلَى
 قَاضِي الْمَدِينَةِ مِمَّا قَامَتْ بِهِ الْبَيْتُ فَيُنْزِلُ
 قَاضِي الْمَدِينَةِ مَالًا بِأَجْزِئَةٍ فَاسْتَبَدَّتْ بِأَنَّ الْكُتُوبَ

١٥٤
 الْكُتُوبَ إِلَيْهِ الْمَالُ وَيَبْعَثُ بِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ
 لِيَسْلِمَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَى عَيْنِهِ وَالْأَشْتَبَاءُ لِيَسْلِمَهُ
 إِلَى الْمَدِينَةِ وَيَأْخُذُ مِنْهُ كَفِيلًا بِدِينِهِ فَإِنْ شَهِدَ
 الشَّهَادَةَ عَلَى عَيْنِهِ كَتَبَ الْقَاضِي بِرَأْيِهِ الْكُفْلَ
 وَالْأَفْعَلَ الْمَدْعَى مُؤَنَةَ الرَّدِّ وَإِنْ كَانَتْ غَائِبَةً
 عَنْ مَجْلِسِ الْحُكْمِ دُونَ الْمَدِينَةِ فَيُؤَمِّرُ بِأَحْضَارِهِ مَا
 يُمكنُ احْضَارَهُ لِيَسْلِمَهُ الشَّهَادَةَ عَلَى عَيْنِهِ
 وَلَا تَمْنَعُ الشَّهَادَةُ عَلَى الصِّفَةِ فَإِنْ أَنْكَرَ الْمَدْعَى
 عَلَيْهِ اِسْتِمَالَ يَدِهِ عَلَى عَيْنِ تِلْكَ الصِّفَةِ
 صَدَّقَ بِبَيْتِهِ وَإِذَا حَلَفَ فَلِلْمَدْعَى أَنْ
 يَدْعِيَ الْقِيَمَةَ وَإِنْ نَكَرَ فَلِلْمَدْعَى أَنْ يَقَامَ

البينة عليه كلف احضاره وجلس عليه ولا
 يطلق الا بالاحضار او بدعوى التلغف واذا
 لم يدرك المستحق ان العين باقية لطالب بها
 او بالقيمة لم يطلب القيمة فادى على التردد
 قال غصب مني كذا فان بقي فعله رده والا
 فعليه القيمة فاحد الوجهين انها لا تمنع
 لكن يدعى العين ويخلف عليها تدعى القيمة
 في دعوى اخرى واقربهما التمساع ويمجرى
 الخلاف فيها الواسع ثوبا الى كذا لا يتبعه
 ويحدد الدلال ولم يدركه مائة لطالب
 بالثمن او تلفت بالقيمة او هو باق لطالب
 بالعين

١٥٥
 بالعين وحيث الزمت المدعى عليه الاحضار
 فاحضره فان ثبت انه للمدعى استقرت مؤنة
 الاحضار على المدعى عليه والا فعلى المدعى مؤنة
 الاحضار والرد جميعا **فصل** الغائب
 الذي يمتنع البينة عليه ويحكم هو الغائب
 الى مسافة بعيدة وما حد البعد احد الوجهين
 اعتبار المسافة القصيرة وارجحها ان المسافة
 اذا كانت بحيث لا يرجع من بكر اليها
 الى مسكنه لئلا يفى بعيدة وان كانت
 دونها ويقال لها مسافة العُدوى فهي
 قريبة والغائب الى مسافة قريبة حكمه

لِيَكُونَ خُذَّةً أَنْ تُكْثَرَ الْخُرُوجُ لِلْمَحَابِبِ

باز من آن که مستحق آن باشد که بر این حد از این حد

الْمَشْكُورَةُ كَثْرَتُ الْخَيْرِ وَالْقَطْنِ وَبَيْعُ الْعُرَى

و تکرار کردن خیر و خیرین بآن و بیع کردن

الْقِسْمَةُ قَدْ بَوَّلَاهَا الشَّرِيكَانِ أَوْ الشَّرَكَاءُ

و آن قسمت کردن که هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

بِأَنْفُسِهِمْ وَقَدْ بَوَّلَاهَا مَنْصُوبُهُمْ أَوْ مَنْصُوبُ

بفعل و بآنکه هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

الْإِمَامُ وَلَيْسَ تَطْفِئُ مَنْصُوبُ الْإِمَامِ الْحَرِيَّةُ وَ

یا شریک است و در هر یک از دو شریک است امام هر یک از دو شریک

التَّكْلِيفُ وَالْعَدَالَةُ وَالدُّكُورَةُ مَعَ الْعِلْمِ

و تکلیف و عدالت و دُکُور و علم

بِالْمُسَاحَةِ وَالْحِسَابِ وَإِذَا لَمْ يَكُنْ فِي الْقِسْمَةِ

بمساحت زمین و حساب و اگر در قسمت

تَقْوِيمٌ فَيَكْفِي قَاسِمٌ وَاحِدٌ أَوْ لَا بُدَّ مِنْ اثْنَيْنِ

قسمت کردن که هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

فِيهِ قَوْلَانِ أَحَدُهُمَا الْأَوَّلُ وَإِنْ كَانَ فِيهَا

درین آیه دو قول است اول است و اگر باشد در آن

تَقْوِيمٌ فَلَا بُدَّ مِنَ الْعَدَدِ وَيَجُوزُ أَنْ يَجْعَلَ

قسمت کردن لازم است از عدد و درست است آنکه بگوید

الْإِمَامُ الْقَائِمُ حَاكِمًا فِي التَّقْوِيمِ فَعَمَدُ

امام است که قائم را حاکم و درست کردن است

بفعل و بآنکه هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

بفعل و بآنکه هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

بفعل و بآنکه هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

بفعل و بآنکه هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

بفعل و بآنکه هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

فِيهِ قَوْلٌ عَدْلَيْنِ وَيَقْسِمُ بِنَفْسِهِ وَيَقْدَرُ

در آن قول دو عدل است و قسم می خورد بآنکه هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

الْإِمَامُ يَرْوِي عَنْ نَفْسِهِ الْقِسْمَةَ مِنْ بَيْتِ

امام روایت می کند از آنکه هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

الْمَالِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مَالٌ أَوْ لَمْ يَتَفَرَّغْ لَهُ فَاجِرٌ

مال است اگر باشد و اگر نباشد یا اگر نباشد یا اگر نباشد

الْقِسَامُ عَلَى الشَّرَكَاءِ ثُمَّ إِنْ اسْتَأْجَرَ وَأَقَامَا

قسمت کردند بر شریکان است پس اگر استأجر و اگر استأجر

وَأَطْلَقُوا أَوْ لَا جَرَةَ تَوَزَّعَ عَلَى قَدَرِ الْحَصَصِ

و طلاق کردند یا اگر جری باشد یا اگر جری نباشد

أَوْ عَلَى عَدَدِ الرَّؤُسِ فِيهِ قَوْلَانِ أَحَدُهُمَا الْأَوَّلُ

یا بر عدد سر است و در آن قول دو قول است اول است

فَإِنْ اسْتَأْجَرَ وَأَوْتَى كُلُّ وَاحِدٍ شَرْكًا فَعَلَى

اگر استأجر و اگر استأجر و اگر استأجر

كُلِّ مَا شَقِيَ **فصل** الْأَعْيَانِ الْمَشْرُوكَةِ

در هر یک از دو شریک است و اگر استأجر و اگر استأجر

فَيَمَانِ **الأول** مَا يَعْتَظُمُ الضَّرَرُ فِي قِسْمَتِهِ

قسمت است و اگر استأجر و اگر استأجر

كَزَوْحِي الْخُفِّ وَكَالْجَوْهَرِ النَّفِيسِ وَبِكِسْرٍ وَ

بجوشیدن کفش و بگشودن جواهر نفیس و بکسر و

الثَّوْبِ الرَّفِيعِ يَقْطَعُ فَإِنْ طَلَبَ أَحَدُ الشَّرِيكَينِ

و ثوب است رفیع را بکشد و اگر طلب کرد یکی از دو شریک

بفعل و بآنکه هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

بفعل و بآنکه هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

بفعل و بآنکه هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

بفعل و بآنکه هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

بفعل و بآنکه هر یک از دو شریک را بآن قسمت می نمایند یا هر یک از دو شریک

أو الشكر كما قسمته فلا يجاب اليها ولو القسوا
 يا أزدو زيادة قسمت مكره قبول أو لا أو ذكر الناس كرد
 جميعا من القاضى قسمته لم يحتم اليها أيضا
 شانهى از تمام قسمت مكره قبول او قبول ايشان
 لكن لا يمنعهم من ان يقتسموا انفسهم اذ لم
 ما منع مكره قبول او ان قسمت كنند شانهى خود
 تطل المنفعة بالكلية كالسيف كسر وما تطل
 باطل خود قسمت ان شانهى بكون شانهى كسر و در ان اقل
 منفعة المقصودة منه كالحام والظاحون
 قسمت مقصوده او از ان چون حام و مكنيا
 الصغيرين اذا طلب احد الشريكين قيمته
 او كسبه بقتله مكره طلب كذا ازدو شريك قسمت او
 لا يجاب اليها على الاظهر وان امكن ان يجعل
 قبول او ازدو بنا قبول الظاهر و اگر مكن است مكره
 الحام حامين أو الظاحونية ظاحونين اجب
 ان حام و مكن يا ايسار و مكنيا
 الطالب ولو كان عشر الدار لواحده و باقية
 از طالب قسمت و اگر باشد ده كسب سراسر بدار است و باقى ان
 لآخر والعشر الاصل للشركى فالاصح ان
 بارسا و مكنيا و مكنيا بكون فوالاصح ان است
 ان طلب صاحب لعشر القسمة لا يجاب
 او طلب كرد صاحب ان عشر قسمت كردن ان قبول نشود ازدو
 بانهما

اليها وان طلب الاخر اجاب **والثاني** ما لا يعظم
 و اگر طلب مكره اقرين قبول او قسم او ان است بغير اجاب
 الضرر في قيمته والقسمة انواع **احدها** القسمة
 مكره و قسمت ان و قسمت مكره است بغير اجاب
 باعتبار الاجزاء ويقال لها قسمة المشايخ
 باعتبار اجزاء است و مكره است بغير اجاب
 فاذا اطلبها بعض الشركاء واجب واخر المشغ
 مكره طلب كرد بعضا شركان قبول است و مكره است بغير اجاب
 ومحلها المحبوب والادهان وسائر المشايخ
 و مكره است بغير اجاب و مكره است بغير اجاب
 والدار المنفعة الابنية والارض المنشأ
 و مكره است بغير اجاب و مكره است بغير اجاب
 الاجزاء فتعدل الانصاء بالكل والوزن
 اجزاء ان بغير اجاب و مكره است بغير اجاب
 ويجزى الارض بعدي الانصاء ان كانت
 و مكره است بغير اجاب و مكره است بغير اجاب
 متساوية وتؤخذ تلك رفاع متساوية
 و مكره است بغير اجاب و مكره است بغير اجاب
 فيكتب على كل واحدة اسم شريك او جزء من
 بغير اجاب و مكره است بغير اجاب و مكره است بغير اجاب
 الاجزاء ثم يحد اوجبة ويذكر في تناديق
 اجزاء و مكره است بغير اجاب و مكره است بغير اجاب

مُتَسَاوِيَةً تَقْرَبُ مِمَّنْ لَمْ يَحْضُرْ هُنَاكَ بِإِخْرَاجِ
 رُقْعَةٍ عَلَى الْجَزْءِ وَالْأَوَّلِ أَنْ كُنْتَ فِي الرِّقَاعِ اسْمَاءُ
 الشُّرَكَاءِ فَيُدْفَعُ إِلَى مَنْ خَرَجَ اسْمُهُ أَوْ بِإِخْرَاجِ رُقْعَةٍ
 بِاسْمِهِ زَيْدٌ إِنْ كُنْتَ فِيهَا اسْمَاءُ الْآخَرِ أَوْ وَارِثٌ
 كَانَتْ الْأَنْصِبَاءُ مُخْتَلِفَةً كَنَصْفٍ وَثُلُثٍ
 وَدُسُوسٍ فَجَزَى الْأَرْضَ عَلَى أَقْلِ لَهَا بِمِثْلِهَا وَيُقَسَّمُ عَلَى
 مَا ذَكَرْنَا وَبِحُجْرَةٍ عَنْ أَنْ يَتَفَرَّقَ عَلَى الْوَاحِدِ ثَلَاثَةٌ
وَالْقِيمَةُ الْقِيمَةُ التَّعْدِيلُ وَهِيَ أَنْ يُعَدَلَ لَهَا
 بِالْقِيمَةِ كَالْأَرْضِ الَّتِي تَخْتَلِفُ قِيمَةُ أَجْزَائِهَا الْإِخْلَافُ
 فِي قُوَّةِ الْبَنَاتِ أَوْ فِي الْقُرْبِ مِنَ الْمَاءِ فَقَدْ
 يَكُونُ ثَلَاثُهَا بِالْقِيمَةِ كَثَلِثُهَا فَيَجْعَلُ هَذَا سَمًا
 هَذَا

وَهَذَا سَمًا إِذَا كَانَتْ لِلشَّرِيكَيْنِ بِالشُّوْبَةِ وَفِي
 الْأَجْبَارِ عَلَى هَذِهِ الْقِسْمَةِ قَوْلَانِ رَجَحَ مِنْهُمَا
 الْأَخْبَارُ وَلَوْ أَشْتَرَكَ فِي دَارَيْنِ أَوْ جَانِبَيْنِ
 مُتَسَاوَيْنِ بَقِيَ الْقِيمَةُ وَطَلَبَ أَحَدُهُمَا الْقِسْمَةَ
 بَأَنْ يَجْعَلَ هَذَا دَارًا لَمْ يَجْعَلِ الْآخَرَ وَلَوْ كَانَ
 بَيْنَهُمَا عَيْدٌ أَوْ شَابٌ مِنْ نَوْعٍ وَاحِدٍ وَامْكَنَ
 الْقِسْمَةُ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ عِدَدًا وَقِيمَةً قُسِمَتْ
 بَيْنَهُمْ كَذَلِكَ وَاجْتِبَاءُ الْمُشْتَبَعِ وَإِنْ كَانَتْ
 مِنْ أَنْوَاعٍ مُخْتَلِفَةٍ أَوْ جَانِبَيْنِ مُخْتَلِفَةٍ
 كَالْعَيْدِ وَالشَّابِّ فَلَا يُقَسَّمُ أَنْوَاعًا وَاجْتِبَاءً
 إِلَّا بِالْإِتْرَافِ **وَالثَّالِثُ** قِيمَةُ الزَّرْدِ وَصُورُهُ
 هَذَا

بَابُ الْقِسْمَةِ
 فِي الْأَنْصِبِ

أَنْ يَكُونَ فِي أَحَدِ غَايَتِي الْأَرْضِ يَدُ الْوَسْطَى
 أَنْ يَكُونَ فِي أَحَدِ غَايَتِي الْأَرْضِ يَدُ الْوَسْطَى
 النَّارِ بَيْتٌ لَا يُمْكِنُ قِسْمَتُهُ فَمُضِطَّةٌ لِقَمَّةِ مَا
 اخْتَصَّ بِهِ ذَلِكَ الظَّرْفُ فَمِنْ دَهْمَيْنِ يَأْخُذُ
 الظَّرْفُ الْمُخْتَصَّ بِهِ وَلَا اجْتِبَارَ عَلَى هَذَا التَّوَجُّعِ وَ
 صَوْبِغٍ وَكَذَا قِسْمَةُ التَّعْدِيلِ عَلَى الْأَصَحِّ وَقِسْمَةُ
 الْمُتَشَابِهَاتِ بَيْعٍ أَوْ إِفْرَازٍ حَقٌّ فِيهِ قَوْلَانِ وَ
 دُكْرَانِ الْفَتْوَى عَلَى الثَّانِي وَلَا يَدْعِي الرِّضَاءُ بَعْدَ
 خُرُوجِ الْقَرْعَةِ فِي قِسْمَةِ الرَّدِّ وَالْقِسْمَةُ الَّتِي
 تُخْرِجُ عَنْهَا إِذَا جَرَتْ بِالرَّضَا هِيَ الَّتِي يُعْتَبَرُ فِيهَا
 تَكْرِيرُ الرِّضَاءِ بَعْدَ خُرُوجِ الْقَرْعَةِ فِيهِ وَجَنَابُ
 دُخْرِ مَهْمَا التَّكْرِيرُ وَصِبْغُهُ أَنْ يَقُولَ رَضِينَا
 مِنْ هَذَا الْأَمْرِ التَّكْرِيرُ وَصِبْغُهُ رَضِينَا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ

١٦
 بِهَذِهِ الْقِسْمَةِ أَوْ عَمَّا اخْرَجَتْهُ الْقَرْعَةُ وَلَوْ قَامَتْ
 النَّبْذَةُ عَلَى غُلْطٍ أَوْ حَيْفٍ فِي قِسْمَةِ الْأَجَارِ
 وَأَنْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا أَوْ رَأَى أَحَدُ الشَّرِيكَيْنِ تَحْلِيفُ
 الْأُخْرَى مِنْهُ وَلَوْ اقْتَسَمَا بِالرَّضَا ثُمَّ ادَّعَا
 أَحَدُهُمَا غُلْطًا أَوْ حَيْفًا وَقُلْنَا إِنَّ الْقِسْمَةَ بَيْعٌ فَالْأَخْطَرُ
 أَنَّهُ لَا فَائِدَةَ لِهَذِهِ الدَّعْوَى فَلَا أَثَرَ لِلْغُلْطِ وَلَوْ
 اسْتَحَقَّ بَعْضُ مَا قَسَمَ ثَانِيًا بَطُلَتْ الْقِسْمَةُ فِي
 الْحَقِّ وَفِي الْبَاقِي الْخِلَافُ فِي تَفْرِيقِ الصَّفَقَةِ وَ
 إِنْ اسْتَحَقَّ شَقٌّ مَعَيْنٍ مِنْ أَحَدِ النَّصِيبَيْنِ
 خَاصَّةً أَوْ اسْتَحَقَّ مِنْ أَحَدِهِمَا أَكْثَرُ مَا اسْتَحَقَّ
 مِنَ الْأُخْرَى بَطُلَتْ الْقِسْمَةُ وَأَنْ تَشَارَى الْمُتَحَقِّقَانِ

مِنَ الصَّيِّبِينَ بَقِيَّتِ الْقِسْمَةِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالْصَّوْءِ

كتاب الشهادات

قال الله تعالى **واستشهدوا شهادتين**

منكم الآية وعن النبي صلى الله عليه وسلم

انه قال اكرموا الشهود يعترف في الشهود **الكلية**

فلا يقبل شهادة مجنون ولا صبي **الشرعية** فلا يقبل

شهادة رقيق قنا كان او غيره **الشرعية** فلا يقبل

شهادة الكافر حيا كان او ميتا **الشرعية** فلا يقبل

والعلماء يعترفون بالاجتناب عن الكفار

وعن الاصرار على الصغائر وبكرة اللقب

بالفطر **الشرعية** فان شرط فيه المال من الجانبين

هو قار

ولا يقبل شهادة الكافر حيا كان او ميتا

هو قار والاصح تحريم اللقب بالنزدي والقباء ملائكة

وسماعه مكره وهان وليس المحرمين والحمد لله

سماعه مباحان وبحر **الاستعمال** الالات التي

هي من شعار شارب الحمر كالطنبور والعود والقبح

والزمار والعراق وكذا الاستماع اليها واقرب

الوجهين الزراع لا يلحق بها ويجوز ضرب اللدغ

في الاملاك والحيثان واقرب الوجهين الجواز

في غيرهما والله لا فرق بين ان يكون فيه جلا

جل او لا يكون ويجوز ضرب الكوبة وهي

الطبل الطويل الضيق الوسط ولا يحرم الا

الا ان يكون فيه تكسر كما يفعل المخشون

هو قار

هو قار

وَلَا تَشَاءُ الشَّعْرَ وَلَا انْتِشَادَهُ لَكِنْ لَوْ كَانَ الشَّاعِرُ
در مقام بیان اینست که شعر و موزون خواند اما اگر باشد شاعر
 لِحْجُوْرٍ يَفْخُسُ أَوْ يَشْتَبُ بِأَمْرَاءٍ مُعَيَّنَةٍ فَتَرُدُّ
بهر کس که بخواهد یا بخواهد بگوید یا بخواهد بگوید یا بخواهد بگوید
 شَهَادَتَهُ وَتُشْرَطُ فِي الشَّاهِدِ صِفَتَانِ أُخَرِ
شاهد است و شرط است و این هر دو صفت دیگر
 بَأَنَّ **المرقة** وَهِيَ أَنْ تَشْتَرِكِ سِرَّةُ
یک آواز در دو بیت و آن است که در دو بیت در یک آواز
 أَمْثَالَهُ زَمَانَهُ وَمَكَانَهُ فَالْأَكْلُ فِي السُّوْقِ
امثال خود و زمان خود و مکان خود و اکل خود در بازار
 وَالْمَشْيُ مَكْشُوفُ الرَّأْسِ وَتَقْبِيلُ الزَّوْجَةِ
و راه رفتن برهنه و بوسیدن زن
 وَالْجَارِيَةُ بَيْنَ يَدَيِ الثَّانِي وَالْأَكْثَارُ مِنَ
و در میان مردم و بسیار کردن
 الْحِكَايَاتِ الْمُضْحِكَةِ وَلَكِنَّ الْفَقِيهَ الْقَبَاءُ
و حکایت های خنده آورنده و هر چند عالم و قاضی
 وَالْقَلْبُ سَوَّ حَتَّى لَا تَعْتَادَ وَالْإِكْبَابُ عَلَى
و کلاه بزرگ و عادت عادت باشد و بسیار کردن
 اللَّعِبِ بِالْشَطْرِ نَحْ وَالْغِنَاءُ وَسَمَاعُهُ وَالْمَدَامَةُ
بازی کردن با شطرنج و خوش آواز و گوش انداختن و مدامت
 عَلَى الرَّقِصِ كُلِّ ذَلِكَ يُسْقَطُ الْمَرْوَةُ وَالْأَمْرُ فِي
بر رقص کردن هر یک از اینها سقط است و امر در اینها

ذَلِكَ يَخْتَلَفُ بِالْأَشْخَاصِ وَالْأَحْوَالِ وَالْأَمَاكِنِ
و آنست که در اشخاص و احوال و مکانها
 وَاجْتِبَاءُ الْحَرْفِ الدَّنِيَّةِ كَالْحِجَامَةِ وَالْكَسَنِ وَالذَّفْعِ
و اجتناب کردن حرف دنیست و اجتناب کردن حرف دنیست
 مِمَّنْ لَا يَلِيْقُ بِحَالِهِ تِلْكَ الْحَرْفُ لِسْقَطِ الْمَرْوَةِ وَالنَّيْنِ
از کسی که لایق نیست بحال او آن حرف است سقط است و دوتایی
 اَعْتَادُوهَا وَكَانَتْ مِنْ صُنْعَةِ الْإِنْسَانِ يُقْبَلُ
عادت کرده و از دست انسان است و قبول
 فِي صَحْحِ الْوُجْهِينِ **الثانية** أَنْ لَا يَكُونَ مَشْهُمًا لِمَنْ
در نزد دو وجه است و آنست که مشهور نیست
 يَجْرُلُ شَهَادَتُهُ نَفْعًا إِلَى نَفْسِهِ أَوْ يَدْفَعُ ضَرًّا وَلَا
که شهادت او سودی جز به نفس خود یا دفع ضرر
 يَقْبَلُ شَهَادَتَهُ كَالسَّيِّدِ لِيَتَمَدَّ لِعَبْدِهِ الْمَلَكُوتُ
قبول شهادت او را چون سید که گواهی دهد بر بنده خود که اذن
 وَالْمَكَائِبُ وَالْفَرْعُ يَشْهَدُ لِلْمَيْتِ وَلِلْفَلَسِ
و مکایب و فرع شهادت می دهد برای میت و فلان
 الْحُجُورُ عَلَيْهِ وَالضَّامِنُ لِلْأَصِيلِ بِالْأَبْرَاءِ
و حجر بر سر ضامن و برادر و اصل و برادر
 أَوِ الْأَدَاءِ وَالْوَكِيلُ لِلْوَكَلِ فَمَا هُوَ وَكَلٌ فِيهِ
یا اداء کردن وکیل وکیل وکیل وکیل وکیل وکیل
 وَلَوْ شَهِدَ أَنْ فَلَانًا جَرَحَ مَوْرَثَةً لَمْ يَقْبَلْ
و اگر گواهی داد که فلان جراحت مورثه را کرده

وَلَوْ شَهِدَ لَوُ رِقَّةَ الْحَرْجِ أَوْ الْمَرِيضَ بِمَا قُلَّ
 وَكَوْنَهُ إِذَا دُرِّسَ بِرَأْسِهِ كَرَاهِيَةً أَوْ بِأَمْرٍ غَيْرِ ذَلِكَ
 الْأَنْبِيَاءُ قُلْتُ شَهَادَتُهُ فِي أَصَحِّ الرَّجَمَيْنِ وَلَا يَقْبَلُ
 أَنْ يَكُونَ شَهِيدًا بِقَوْلِ كَوْنِهِ لَوْ دُرِّسَ بِرَأْسِهِ
 شَهَادَةُ الْعَاقِلَةِ عَلَى فُسُوقٍ مِنْ شَهْدٍ بِالْقَتْلِ الْخَطَا
 وَلَا شَهَادَةُ الْعَرْمَاءِ عَلَى فُسُوقٍ مِنْ شَهْدٍ بِدَيْنٍ آخَرَ عَلَى
 الْقُلُوبِ وَلَوْ شَهِدَ اثْنَانِ لَا شَيْئَ يُوصِيَتُ بِهِ مِنْ
 تَرْكَةِ شَهْدِ الْمُشْهُودِ لَهَا الشَّاهِدَيْنِ بِوَصِيَّةٍ
 مِنْ تِلْكَ التَّرَكَةِ فَالْأَصَحُّ قَبُولُ الشَّاهِدَيْنِ وَلَا
 يَقْبَلُ شَهَادَةُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ وَلَا لَوْلَدِهِ وَلَدَهُ
 إِنْ سَفَلَ وَلَا شَهَادَةُ الْوَلَدِ لَوَالِدِهِ وَلَا لِوَالِدِهِ
 مِنْ أَصُولِهِ وَإِنْ عَلَى وَلَوْ شَهِدَ ابْنَانِ أَنَّ أَبَاهُمَا
 طَلَقَ خَرَّةً أَمَّا أَوْ قَدْ قَامَ فَاصِحُّ الْقَوْلَيْنِ قَبُولُ
 شَهَادَتِهِمَا

شَهَادَتُهُمَا وَيَقْبَلُ شَهَادَةُ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ وَالْعَكْسِ
 وَإِذَا شَهِدَ بَأَنَّهُ هَذَا النِّكَاحُ لَوْلَدِهِ وَلِفُلَانٍ فَرَدَّتْ
 شَهَادَتُهُ فِي حَقِّ وَلَدِهِ هَلْ يَرُدُّ فِي حَقِّ الْأَخِي فِيهِ
 مِثْلُ الْخِلَافِ فِي تَفْرِيقِ الصَّفَقَةِ وَلَا يَقْبَلُ شَهَادَةُ
 الْعَدُوِّ وَالْعِدَاوَةُ لَوْ تَرَدُّدُهَا الشَّهَادَةُ هِيَ الَّتِي
 تَبْلُغُ حَدَّهَا فِي أَحَدٍ أَوْ الْغَيْبَةِ الْآخَرَةِ مُسْتَلْزِمَةٌ
 وَيُفْرَجُ بِمُصِيبَاتِهِ وَيَقْبَلُ شَهَادَةُ الْعَدُوِّ وَالْعَدُوِّ
 وَالْعِدَاوَةُ الَّذِينَ لَا تَوْجِبُ رَدَّ الشَّهَادَةِ لِقَبُولِ
 شَهَادَةِ الْمُسْلِمِ عَلَى الْكَافِرِ وَالشُّفَى عَلَى الْمُسْتَدْعِ
 وَيَقْبَلُ شَهَادَةُ مَنْ لَا يَكْفُرُ مِنْ أَهْلِ الدَّرَجِ وَالْأَهْوَاءِ
 وَلَا يَقْبَلُ شَهَادَةُ الْغُفْلِ الَّذِي لَا يَنْضَبُطُ وَ
 شَهَادَةُ كَوْنِهِ كَوْنًا سَيِّئًا غَلَّتْ بِهَا كَوْنُهُ كَوْنًا

ثُمَّ قَبِلَ شَهَادَةَ الْحَبِيبَةِ فَمَا يَتَخَصَّصُ حَقًّا

بَشَدَ يَأْشُدُّ بِأَشْدَدِّ لَهَا مِنْ حَرْكِ حَرْوْنِ الطَّلَاقِ وَالْإِعْتِ

وَالْعَفْوَعْنَ الْقِصَاصِ وَبِقَاءِ الْعِدَّةِ وَالْقَضَاءِ

وَحُدُّوا لِلَّهِ تَعَالَى وَكَذَلِكَ النَّسَبُ عَلَى الْأَظْهَرِ

حكم القاضي في هذه المسألة اثني عشر مان له انهما كانا

عَبْدُ اللَّهِ أَوْ كَافِرِينَ أَوْ صَبِيَّانَ نَقَضَ حُكْمَهُ وَكَذَبَ

وَلَكَّا الْوُظْمَ ذَلِكَ لِقَاؤَ آخَرٍ وَإِنْ يَأْنِ أَنْ تُكَلِّمَ

بشهادة فاسيقين فكذلك على الأصح ولو شهد

عَدَدُ كَوْنٍ أَوْصِيَهُ فَرَّقْتُ ثُمَّ أَعَادُ بَالَهُ

الحمد لله الذي اوصاني بفرديتكم عبادي
 غفر لي يا كافر يا كافر يا كافر يا كافر
 الحمد لله الذي اوصاني بفرديتكم عبادي

التمهاده بعد تبدیل حاله و سلب و لو شهید
شاهره بعد از تبدیل شدن سال او خوش شود که اینها را اگر گواهی داد

فَاسْقُرُودَتْ شَهَادَتُهُ ثَقَابَ فَأَعَادَهَا لَمْ تَقْلُ

مَجْلَدِي سَائِرُ الشَّهَادَاتِ وَلَا يَكْفِي لِقَبُولِ الشَّاهِدِ

اظهار التوبة عن العصية بل مجترمة فعل

عَلَى الظَّنِّ فِيهَا صِدْقٌ فِي تَوْبَتِهِ وَقَدْ رَأَى أَكْثَرُ

تِلْكَ الْمُدَّةُ بِسَنَةٍ وَيُعْتَبَرُ فِي التَّوْبَةِ عَنِ الْمَعَاصِي

الْقَوْلُ الْقَوْلُ فَقَوْلُ الْقَافِ الْقَافِ بِالْطَّ

وَإِنِّي نَادَيْتُهُمْ مِنْ تَحْتِهَا أَنْ أَقْبِلُوا إِلَىَّ فَيُخْرِجُوهُنَّ مِنْ هَٰهُنَا وَلَا يَلْقَوا فِيهَا شَأْنَ شَيْءٍ

[illegible]

فی سہادۃ الزور
در شہادت زور

الواحد والكمية الإلهي لرمضان كما سبق
 أنشأه بامر من كرم الله وجهه رمضان

ولا يثبت الزنا إلا بشهادة أربعة من الرجال
وإذا ثبت فهو زنا

و لا يحتاج الاقرار بالثبوت الى اربعة فيما راجع
الى محتاج نباشه اقرار كردن بنباشه چهار دونه در نزد قاضى

مِنَ الْقَوْلِينَ وَالْأَمْوَالِ وَالْعُقُودِ الْمَالِيَةِ كَالْبَيْعِ وَ
 الرَّقْدِ قَوْلِ بَيْعِ أَمْوَالٍ وَعُقْدِ مَالِيَةٍ بِحُجَّتِهَا
 الْكَافَّةِ وَالْإِجَارَةِ وَالْحَوَالَةِ وَالضَّمَانِ وَالْحَقُوقِ
 الْمَالِيَةِ كَالْخِيَارِ وَالزَّهْنِ وَالْأَجَلِ وَخَوَافِهَا يَنْبَغِي
 مَالِيَةٍ بِحُجَّتِهَا قَوْلِ وَرَبِّهِ وَاجْلِي وَمَنْدُوبِهَا ثَابِتٌ
 بِرَجُلَيْنِ أَوْ رَجُلٍ وَامْرَأَتَيْنِ وَأَمَّا مَا عَدَا ذَلِكَ
 فَالْعُقُوبَاتُ سَوَاءٌ كَانَتْ مِنْ حَقُوقِ اللَّهِ تَعَالَى
 أَوْ مِنْ حَقُوقِ الْأُمِّيِّينَ كَالْقَضَائِصِ وَحِلِّ الْقَذْفِ
 لَا يَنْبَغِي إِلَّا بِرَجُلَيْنِ وَكَذَا مَا يَطْلُعُ عَلَيْهِ الرَّخَا
 غَالِيًا مِنْ غَيْرِ الْعُقُوبَاتِ كَالنِّكَاحِ وَالطَّلَاقِ
 وَالرَّجْعَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالْإِبْلَاقِ وَالزَّوْجَةِ وَ
 الْحَرَجِ وَالتَّعْدِيلِ وَالْمَوْتِ وَالْإِعْسَارِ وَمِنْ
 هَذَا الْقَبِيلِ الْوَكَالَةُ وَالْوَصَايَةُ وَالشَّهَادَةُ
 قَبِيلُ بَيْتٍ وَكَيْفَ كَرُونِ وَوَصِيَّتُ كَرُونِ عَلَى الشَّهَادَةِ

عَلَى الشَّهَادَةِ وَمَا يَطْلُعُ عَلَيْهِ الرِّجَالُ غَالِيًا وَتَحْصُرُ
 مَعْرِفَتُهُ بِالنِّسَاءِ فَيَقْبَلُ فِيهِ شَهَادَةُ أَرْبَعَةِ نِسَاءٍ
 وَذَلِكَ كَالْوِلَادَةِ وَالْبَكَارَةِ وَالنِّسَابَةِ وَالْحَيْضِ
 وَالرِّضَاعِ وَالْعِيُونِ حَيْثُ لَا زَارَ وَكُلُّ مَا لَا يَنْبَغِي
 بِرَجُلٍ وَامْرَأَتَيْنِ لَا يَنْبَغِي شَهَادَةُ شَاهِدٍ وَ
 يَمِينٍ وَمَا يَنْبَغِي بِرَجُلٍ وَامْرَأَتَيْنِ يَنْبَغِي شَهَادَةُ
 وَبَيْنِ الْأَعْيُوبِ النِّسَاءِ وَمَا فِي مَعْنَاهَا **فصل**
 إِنَّمَا يَجُوزُ الشَّهَادَةُ عَلَى الْأَفْعَالِ كَالزَّوْجِ وَالْغَضَبِ
 وَالْإِتْلَافِ وَالْوِلَادَةِ بِالْإِنْبَارِ وَلَا يَجُوزُ
 بِنَاءُ الشَّهَادَةِ فِيهَا عَلَى السَّمَاعِ مِنَ الْغَيْرِ وَ
 يَقْبَلُ فِيهَا شَهَادَةُ الْأَحْمَرِ وَالْأَقْوَالِ كَالنِّكَاحِ
 وَفِيهِ بَيْتٌ وَكَيْفَ كَرُونِ كَرُونِ كَرُونِ كَرُونِ

شهود فإلا دأء فرض على الكفاية فإن طلب الأداء
 مع شهود سبباً لأن من كفاية است كطلب كروا وشهادت
 من اثنين وجبت الإجابة علمها على الإجابة وإن
 از دو نفر واجب شود قبول کردن بر ایشان بنا بر قول اهل
 لمرتكب إلا شاهد واحد فعليه الأداء وإن
 نباشد مكر شهادت سبباً است اجابت او را کردن اگر
 كان الحق مما ثبت شاهد ومين والأفلا و
 باشد آن را آنچه ثابت شود و يك شاهد و اگر نه وجب
 لأرفق وجوب الأداء بين أن يكون التحل
 و فوق نباشد در وجب بودن ادائش باین میان اگر باشد محله کردن
 عن قصد أو تقاضا في أرفق الوجهين وإنما
 بر قصد یا اتفاق بودن در نزد هجرین و در وجهی نیست که
 يجب الأداء بشرط **أما** أن يدعى اليه من
 واجب بدار شهادت مکرر بطلب کردن آن است که طلب کرده شود و اگر
 مسافة قريبة ومهما كان القاضى في البلد
 از مسافت نزدیک و در زمان که باشد معروضه باشد
 فالمسافة قريبة وكذا لو ادعى من حيث يمكن
 به مسافت نزدیک و هم چنان اگر طلب کرده شود یا اگر ممکن است
 المبكر عنه من الرجوع إلى أهله ولا يجب إذا
 مع دور از آن جائز رجوع شدن به اهل خود و واجب است
 ادعى من مسافة القصير فيما بينهما وجهان آخر
 طلب کرده شود از مسافت قصر و در میان این دو مسافت دو وجه است
 الأول

أنه لا يجب أيضاً **الثاني** أن يكون الشاهد عدلاً
 بر آنکه واجب نباشد شرط آدم اگر باشد شهادت هر عادل اما
 إذا ادعى الفاسق إلى الأداء لم يلزمه الإجابة
 هر کاه که ادعا کرده باشد فاسق بر ادائش شهادت لازم نباشد بر او قبول
 إن كان فسقه مجمعا عليه وإن كان محتملا
 اگر باشد فسق او مجمع علیه است و اگر باشد احتملا پس
 لأظهر الوجوب **الثالث** أن لا يكون معذورا
 اظهر بر وجب قبول شهادت شلو پس آن است که نباشد معذور
 يرض ويخو فإن كان كذلك فامتن أن يشهد على
 برض و خول می پس اگر باشد چنان گاهی که شهادت بر
 شهاده أو بيعت القاضى اليه من يسمع شهادته
 شهادت او یا بر بیعت قاضی به او کسی که شهادت بر او
 يجوز القضاء بشاهد ومين في
 بر آنکه در وقت حکم کردن شهادت هر دو ممکن است
 الأموال وحقوقها كالزمن والأجل والخيار
 اموال و حقوق آن چون زمان و اجل و خيار
 ولا يجوز شهادة امرأتين مع التمين وإنما
 و در ادائش شهادت بر دو زن نیست و اما
 يخلف المذعي بعد شهادة الشاهد وتعديله
 که کند عود می مکرر از شهادت بر دادن شهادت و تعدیله او
 ويتعرض في التمين لصديق الشاهد ولو لم
 و آنکه کند در وقت برادر است شهادت بر او اگر

يُخْلَفُ مَعَ شَاهِدٍ وَطَلَبَ مِنْ الْخَصْمِ فَلَهُ ذَلِكَ فَإِنْ
 سَكَتَ سَكَتَ بِشَاهِدٍ وَطَلَبَ سَكَتَ خَصْمٌ لَيْسَ بِشَاهِدٍ أَنْ كَرِهَ
 تَكْلُفَ الدَّعَى أَنْ يَخْلِفَ مِمَّنْ الرَّدُّ فِي أَصْحَابِ الْقَوْلَيْنِ
 كَمَنْ كَرِهَ دَعَى رَأْيِهِ كَمَنْ كَرِهَ قَوْلَهُ سَكَتَ رَدُّهُ وَرَدُّهُ أَيْ
 وَلَوْ دَعَى جَارِيَةً وَلَكِنَّهَا عَلَى مَنْ يَسْتَرْفَعُ فَقَالَ
 وَأَكْرَهُ أَنْ يَكُونَ جَارِيَةً بَدَلًا لَدَاوُدَ أَوْ جَارِيَةً كَمَنْ طَلَبَ قَوْلَ الشَّاهِدِ سَكَتَ
 هَذِهِ مُسْتَوْدَعِي وَالْوَلَدُ مَقِي عَقَلْتُ بِهِ فِي مَلِكِي
 أَيْ سَكَتَ لَهُ مَنْ هِيَ دَارِيْنُ وَلَوْ رَدَّ مِنْ هَيْتَ لَمْ يَكُنْ دَارِيْنُ وَهِيَ الْمَلِكِيَّةُ
 وَأَقَامَ عَلَى ذَلِكَ شَاهِدًا وَخَلَفَ مَعَهُ ثَبَتَ
 وَأَقَامَ بَرِيْنٌ سَكَتَ حَزْمٌ بِشَاهِدٍ بِمَا يَسْتَرْفَعُ
 الْإِسْبِلَادُ وَإِذَا مَاتَ عَقَلْتُ بِأَقْرَابِهِ وَهَلْ يَحْكُمُ
 اسْتِثْلَاوَادُ وَهَلْ يَكُونُ بَرْدُ الْأَقْرَابِ بِأَقْرَابِهِ أَوْ لَا يَحْكُمُونَ
 لَهُ بِالْوَلَدِ وَيُسْتَرْفَعُ مِنْ بَدَلِ الدَّعَى عَلَيْهِ فِيهِ قَوْلُ
 بِرَأْسِهِ بِأَنْ دَلَّ وَكَرِهَ سَكَتَ رَدُّ دَعَى عَلَيْهِ وَرَدُّنَ أَمْرٍ وَدَقْلُ
 الْأَشْيَاءِ الْمَنْعُ وَلَوْ كَانَ فِي بَدَلِ غَلَامٍ يَسْتَرْفَعُ
 أَيْ بَرِيْنٌ هَيْتَ وَكَرِهَ بِأَنْ يَكُونَ بِشَاهِدٍ فَطَلَبَ قَوْلَهُ
 فَمَا آخَرُ وَإِدْعَى أَنَّهُ كَانَ لَهُ وَأَنَّهُ أَعْقَبَهُ وَأَقَامَ
 عَلَيْهِ شَاهِدًا وَخَلَفَ مَعَهُ فَالْظَّاهِرُ أَنَّهُ سَكَتَ
 بَرِيْنٌ سَكَتَ حَزْمٌ بِأَنْ يَكُونَ بِشَاهِدٍ فَطَلَبَ قَوْلَهُ
 مِنْ بَدَلِهِ وَحَكْمُ بَرِيْنِيَّةٍ بِأَقْرَابِهِ وَإِذَا ادَّعَى
 لَدَاوُدَ أَوْ دَعَى كَرِهَ تَوَدُّهُ بِرَأْسِهِ أَوْ رَدُّهُ وَهَلْ يَكُونُ
 دَرَجَةً

وَرَثَهُ مَيِّتٌ مَالًا لِيُورِثَهُمْ وَأَقَامُوا عَلَيْهِ شَاهِدًا
 وَارْتَبَتْ يَمِينُ مَالِهِمْ بِرَأْسِهِمْ حَزْمٌ وَارْتَبَتْ يَمِينُ مَالِهِمْ بِرَأْسِهِمْ
 وَاحِدًا وَلَوْ خَلَفَ بَعْضُهُمْ أَخَذَ الَّذِي خَلَفَ بَصِيْبُهُ
 تَمَامًا سَكَتَ حَزْمٌ بِأَنْ يَكُونَ بِشَاهِدٍ كَمَنْ كَرِهَ حَزْمٌ بِرَأْسِهِ
 وَلَا يَشَارِكُهُ فِيهِ مَنْ لَمْ يَخْلِفْ وَيَطْلُقُ مَنْ لَمْ
 يَخْلِفْ إِذَا كَانَ حَاضِرًا كَامِلًا لِحَالِ سَكْوَلِهِ وَإِنْ
 سَكَتَ حَزْمٌ بِرَأْسِهِ بِأَنْ يَكُونَ بِشَاهِدٍ فَطَلَبَ قَوْلَهُ
 كَانَ غَائِبًا أَوْ صَدِيقًا أَوْ مَحْتَوًّا فَالْظَّاهِرُ أَنَّهُ لَا
 يَسْتَرْفَعُ بِأَنْ يَكُونَ بِرَأْسِهِ بِأَنْ يَكُونَ بِرَأْسِهِ
 يُؤْخَذُ بَصِيْبُهُمْ فَإِنْ زَالَ عَدْرُهُمْ خَلَفُوا وَاجْتَمَعُوا
 أَفْزَعُوا بِمَنْشَأَنِهَا أَيْ كَرِهَ رَأْيُهُ بِشَاهِدٍ سَكَتَ حَزْمٌ بِرَأْسِهِ
 وَلَا حَاجَةَ إِلَى إِعَادَةِ الشَّهَادَةِ
 وَجَاحَتُ نَابِ عَدْوِهِ كَرِهَ شَاهِدٌ بِرَأْسِهِ
 عَلَى الشَّهَادَةِ مَقْبُولَةٌ فِي غَيْرِ الْعُقُوبَاتِ يَسْتَوِي
 بِرَأْسِهِ بِرَأْسِهِ بِرَأْسِهِ بِرَأْسِهِ بِرَأْسِهِ بِرَأْسِهِ
 فِيهِ حَقُوقُ اللَّهِ تَعَالَى كَالزُّكُوةِ وَالْوَقْفِ عَلَى
 دَرَجَاتٍ مِنْ خَيْرِهَا بِرَأْسِهِ بِرَأْسِهِ بِرَأْسِهِ
 الْجَاهِدَاتِ الْعَامَّةِ وَحَقُوقُ الْأَدَمِيِّينَ وَكَذَلِكَ
 فِي الْقَصَاصِ وَحَذِّ الْقَدِّ فِي عَلَى الْأَخْيَرِ وَإِنَّمَا
 وَرَقَصَ وَرَقَصَ وَرَقَصَ وَرَقَصَ وَرَقَصَ وَرَقَصَ

كُلِّ أَصْلُ شَاهِدَانِ فَلَا كَلَامَ وَإِنْ شَهِدَا شَيْئًا عَلَى
شَهِيدٍ وَبُشِّرَ بِهِ كَلَامًا شَهِدَ وَكَرَّ شَهِيدًا وَدَفَعَهُ
شَهَادَةُ الْأَصْلَيْنِ مَعَانِفُهُ قَوْلَانِ رَجَحَمَا
شاهد هر دو اصل تمام پس در آنکه دو قول از آن
الجواز فان منعنا فلا بد في الشهادة على شهادة رجل
عالم بدون است اگر منع کنیم لازم است در شاهد بر شاهد
وَأَمَّا تَيْنِ مِنْ بَيْتِهِ فَرُوعٌ وَفِي الشَّهَادَةِ عَلَى
و دو زن از شهر فرور و در شاهد بر
أَرْبَعَةِ بَيْتَةٍ مِنْ ثَمَانِيَةٍ وَأَمَّا لِمَعِ شَهَادَةُ
معا رفتن از بیست نفر و است که بر شاهد بر
الْفُرُوعِ إِذَا تَعَدَّ الْوُصُولُ إِلَى شَهَادَةِ الْأَصْلِ
و فرور اگر کسی که بشود و اصل شدن به شهادت اصل
أَوْ عَسَرَ أَنْ مَاتَ الْأَصْلُ أَوْ عَمِيَ أَوْ مَضَى مَجِثٌ
یا غیر شود چنانکه ببرد اصل یا که شود یا مریض باشد یا کور
يُشَقُّ عَلَيْهِ الْحُضُورُ أَوْ غَابَ إِلَى مَسَافَةِ الْقَصْرِ
شقت باشد برادر حاضر بودن یا غایب باشد مسافت قصر
وَالْأَظْهَرُ أَنَّ الْغَيْبَةَ إِلَى مَا فَوْقَ مَسَافَةِ الْعَدُوِّ
و اظهر آن است که غایب است تا فراتر از مسافت عدو
كَالْغَيْبَةِ إِلَى مَسَافَةِ الْقَصْرِ وَلَا يَدُلُّ الْفُرُوعُ عِنْدَ
و غایب بودن بدون است شهادت فرور و لازم است بر شاهد
الْأَدَاءِ مِنْ تَهْمَةِ الْأَصُولِ لِيَعْرِفَ عَدَالَتَهُمْ
او کردن از نام بدون وصول تا بداند و اعدالت ایشان

وَلَا يَشْرُطُ أَنْ يَزُكِيَ الْفُرُوعُ الْأَصُولَ وَلَوْ كَرِهَ
و شرط نیست که فرور زکایت کند فرور و اگر کسی که فرور
كَفَتْ تَرْكُهُمْ وَلَوْ شَهِدُوا عَلَى شَهِيدٍ عَدْلَيْنِ
گفت ترک کنند و اگر شاهد بر شاهد بر شاهد بر شاهد
أَوْ عَدُولٍ وَلَمْ يَسْتَوْفِ لَمْ يَجْزِ إِذَا رَجَعَ
یا چندین عادل و نام بر دو نفر از آنها را بداند
الشَّهَادَةُ عَنْ الشَّهَادَةِ قَبْلَ الْقَضَاءِ أَمْتَعُ الْقَضَاءِ
شهادت از شهادت بر پیش از قضا است حکم کردن
وَإِنْ رَجَعُوا بَعْدَ الْقَضَاءِ يُظَنُّ أَنْ لَمْ يَسْتَوْفِ
و اگر رجوع کردند بعد حکم تا مل شود اگر یکبار شهادت
وَكَانَتْ الشَّهَادَةُ بِمَالٍ فَلَيْسَتْ تَوَفِّي وَإِنْ كَانَتْ
و باشد آن شاهد بر مال است پس یکبار شهادت و اگر باشد آن شاهد
بِعَقُوبَةٍ فَلَا يَسْتَوْفِي وَإِنْ رَجَعُوا بَعْدَ الْإِتِّمَاعِ
باعتقوبت است یا شهادت و اگر رجوع کردند بعد از استغفار
لَمْ يَنْتَهِ الْحُكْمُ لَكِنْ لَوْ كَانَتْ الشَّهَادَةُ بِالْقَضَاءِ
باعتقوبت حکم اما اگر باشد آن شاهد بر شاهد
وَرَجَعُوا وَاعْتَرَفُوا بِالْتَّعَدُّ فَعَلَيْهِمُ الْقَضَاءُ
و رجوع کردند و اعتراف کردند به تعدد پس بر ایشان است القضا
أَوِ الذِّبَّةِ الْمَغْلُظَةِ وَكَذَا لَوْ شَهِدُوا بِالرَّدَّةِ فَقَطْ
یا دیت سلفه هم چنان اگر شاهد بر شاهد بر شاهد
أَوْ عَلَى الْحَصَنِ بِالرَّزَا قَرَحِمَ أَوْ عَلَى غَيْرِ الْحَصَنِ
یا بر حصن یا بر رزاق رجم او علی غیر الحصن

فَجُلِدَ وَمَاتَ مِنْهُ وَكَدَّ يَحْيَى عَلَى الْقَاضِي الْقِصَاصَ
در کتبه و مرد از آن طرف و هم در جبهه بر قاضی قصاص
 إِذَا اعْتَرَفَ بِالْعَمَلِ وَلَوْ رَجَعَ الْقَاضِي وَالشَّهَادَةُ
هرگاه از کتبه بگوید که بطل و اگر رجوع کرد قاضی و شاهدان
 فَعَلَيْهِمُ الْقِصَاصُ جَمْعًا مَانَ قَالَوْكَتْمًا وَإِنْ قَالُوا
بر ایشانست قصاص جمع است چنانکه گویند و اگر گویند
 أَخْطَا نَافِصُفَ الدِّينِ عَلَى الْقَاضِي وَيُنْصِفُهَا عَلَى
خطا کرد پس بنصف دین بر قاضیست و بنصف آن
 الشُّهُودَ وَهَلْ تَعْلَقُ الْقَتْلَانِ بِوُجُوحِ الْمَرْكَبَةِ
شاهدان آیا تعلق کرد قتلان بر وجوه مرکب
 وَجَمْعَانِ أَشْهَدُ مَا نَعَمَ وَلَوْ رَجَعَ الْوَلِيُّ وَحْدَهُ
دو و استبدان تعلق کرد و اگر رجوع کرد و تنها
 فَعَلَيْهِ الْقِصَاصُ أَوْ كَالِ الدِّينِ وَإِنْ جَعَلَ
بر بدست قصاص یا تمام دین و اگر رجوع کرد
 مَعَ الشُّهُودِ فَتَخْتَصِمُ الْوَلِيُّ بِالْقِصَاصِ أَوْ
با شاهدان پس مختصمست و با قصاص
 كَالِ الدِّينِ أَوْ هُمْ مَعَهُ كَالشَّرِكِيِّ فِيهِ وَجَمْعَانِ
تمام دین یا آنها با و چون در شریکند درین آیه در و
 رَجَعَ كَلَامُهُمَا مَرَّحُونَ وَإِذَا شَهِدَ شَاهِدًا
رجوع کرد و از آنجا امام شریع و هرگاه که از آنجا و از آنجا
 عَلَى طَلَقٍ أَوْ عَلَى رِضَاعٍ مَحْرَمٍ أَوْ لِعَانٍ وَنُصَّةٍ
بر طلاق یا بر رضاع محرم یا بر لعان و نصیحت

القاضي

الْقَاضِي لِيُشَاهِدَ نَهْمَانِ ثُمَّ رَجَعَا لَمْ يَرُدَّ الْفِرَاقُ
قاضی را شهادت ایشان پس رجوع کردند و نماند فراق و
 يَحْبُ عَلَيْهِمَا الْغَرَمُ وَهُوَ مَهْرُ الْمَثَلِ بِمَا يَدَّ أَنْ كَانَ
و واجبست بر هر دو آن مهر المثل است به آن که باشد
 ذَلِكَ بَعْدَ الدُّخُولِ وَإِنْ كَانَ قَبْلَهُ فَيُغْرِمَانِ جَمِيعَ
آن فراق بعد از دخول و اگر باشد پیش از دخول غرمتان تمام
 مَهْرُ الْمَثَلِ أَوْ نِصْفُهُ فِيهِ قَوْلَانِ أَحْتَمِلُهَا الْأَوَّلُ
هر دو مهر المثل یا بنصف آن درین آیه دو قول است اول است
 وَلَوْ شَهِدَا بِالطَّلَاقِ ثُمَّ رَجَعَا كَذَا وَفَامَتِ
و اگر گویند با طلاق پس رجوع کردند چنانکه گویند و فامت
 بَيْتَهُ عَلَى أَنَّهُ كَانَ بَيْنَهُمَا رِضَاعٌ فَلَا شَيْءَ عَلَى الرَّائِي
شهادت بر آنکه بوده است میان ایشان رضاع باشد چیزیست بر رایی
 وَشُهُودُ الْمَالِ إِذَا رَجَعُوا أَهْلَ يَغْرِمُونَ فِيهِ قَوْلَانِ
و شاهدان مال اگر رجوع کردند آیا غرمتان درین آیه دو قول
 أَنْ جَمَعَا أَوْ هُمْ يَغْرِمُونَ وَمَهْمَا وَجِبَ الْغَرَمُ بِالرُّجُوعِ
اگر جمع آن بر آنست که غرمتان کنند و هرگاه واجب است بر رجوع
 نَظَرُ أَنْ وَقَعَ الْحُكْمُ لِيُشَاهِدَ الْعَتَبَةَ فِي الْمَشْهُودِ بِهِ
تا مسلم شود اگر واقع است حکم بر عتبه در مشهود به
 بِإِذْنِ يَدَاةٍ فَالْغَرَمُ عَلَى عَدَدِ الرَّؤُسِ وَإِذَا جَعَلَ
بر وزن یا بدست و در دین بر عدد سران است و هرگاه رجوع کرد
 بَعْضُهُمْ غَرَمَ خَصَّتَهُ وَإِنْ وَقَعَ الْحُكْمُ لِيُشَاهِدَ
بعض ایشان غرمت کند حصه او و اگر واقع شد حکم بر شهادت

عَدَدٍ أَكْثَرٍ مِنَ الْمُعْتَبَرِ كَأِذَا شَهِدَ بِالْقَتْلِ الْخَطَاءِ
 لَمْ يَدْرَ مَا يَدْرُهُ لَمْ يَدْرَ عَدَدَ مَسِيرٍ حَتَّى يَكُونَ كَمَا كَرِهَ وَادْرَأَ رَقَبَتَهُ خَطَا
 أَوْ الْعِتْقَ ثَلَاثَةً أَوْ بَالِغَ خَمْسَةٍ فَإِنْ رَجَعَ الْكُلُّ فَالْغَرَمُ
 بِمَنْ كَرِهَ أَوْ رَجَعَ بَعْضُهُمْ فَرَجَعَ بَعْضُهُمْ بِمَنْ كَرِهَ أَوْ رَجَعَ بَعْضُهُمْ بِمَنْ كَرِهَ
 كَذَلِكَ وَإِنْ رَجَعَ بَعْضُهُمْ فَإِنْ ثَبَتَ الْعَدَدُ الْمُعْتَبَرُ
 جَاءَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ أَوْ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ أَوْ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ
 عَلَى الشَّهَادَةِ فَلَا غَرَمَ عَلَى الرَّاجِعِينَ فِي أَصْحَابِ الْوَجْهَيْنِ
 بِرَشْدِهِمْ أَوْ بِرَشْدِهِمْ أَوْ بِرَشْدِهِمْ أَوْ بِرَشْدِهِمْ
 وَيُزْمَعُ لَهُمْ حِصْنُهُمْ فِي الشَّانِ وَإِنْ اخْتَلَعَ بَعْضُ
 الْعَدَدِ الْمُعْتَبَرِ فَالتَّوَزُّعُ عَلَى الْعَدَدِ الْمُعْتَبَرِ
 دُونَ الْجَمْعِ فِي أَصْحَابِ الْوَجْهَيْنِ وَإِذَا انْقَسَمَ الشَّهَادَةُ
 إِلَى الذُّكْرِ وَالْأُنْثَى فَإِنْ لَمْ يَزِدْ وَاعْلَى أَعْلَى مَا يَكُونُ
 كَرَجُلٍ وَأَمْرَأَتَيْنِ فِي الرِّضَاعِ أَوْ فِي الْأَمْوَالِ فَيُصْفُ
 الْغَرَمُ عَلَى الرَّجُلِ غِنْدَ الرَّجُوعِ وَالتَّصْفُ عَلَى
 الْمَرْأَتَيْنِ وَإِنْ زَادَ وَفَافَا كَانَ الشَّهَادَةُ بِهِنَّ مِثْلَ
 الْمَرْأَتَيْنِ وَفَافَا كَانَ الشَّهَادَةُ بِهِنَّ مِثْلَ الْمَرْأَتَيْنِ

شَهَادَةُ نِسَاءٍ وَحَدَّثَهُنَّ كَالرِّضَاعِ فَإِذَا شَهِدَ أَنْ يَزِيحَ
 نِسْوَةً مَعَ رَجُلٍ رَجَعُوا جَمِيعًا عَلَى الرَّجُلِ ثَلَاثُ
 الْغَرَمِ وَعَلَيْهِنَّ ثَلَاثُ وَإِنْ رَجَعَ الرَّجُلُ وَحْدَهُ
 أَوْ امْرَأَتَانِ وَحَدَّثَهُمَا فَلَا تَوَزُّعٌ فِي أَصْحَابِ الْوَجْهَيْنِ وَإِنْ
 كَانَ ثَمَّ لَا يَثْبُتُ شَهَادَتُهُنَّ وَحَدَّثَهُنَّ كَالْأَمْوَالِ
 فَإِذَا شَهِدَ رَجُلٌ وَأَزِيحَ نِسْوَةً وَرَجَعُوا وَكُلُّهُمْ
 الْغَرَمُ بِالرَّجُوعِ فَاحَدُ الْوَجْهَيْنِ أَنْ الْحُكْمُ كَأَنَّ
 الرِّضَاعَ وَأَقْوَبُهُمَا أَنْ يَصْفَ الْغَرَمُ عَلَى الرَّجُلِ
 وَالتَّصْفُ عَلَيْهِنَّ وَعَلَى هَذَا فَلَوْ رَجَعَ النِّسْوَةُ
 فَقَلِمَتِ نِصْفَ الْغَرَمِ وَإِنْ رَجَعَتِ امْرَأَتَانِ
 فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِمَا عَلَى الْأَصَحِّ وَالْأَكْثَرِ أَنْ رَجَعَ
 نِصْفُ الْغَرَمِ عَلَيْهِنَّ وَإِنْ رَجَعَتِ امْرَأَتَانِ

لَا يَمْلِكُهُ وَيَسْقِلُ سَبْعَهُ أَوْ تَرْفَعُهُ إِلَى الْقَاضِي
در ملک کند آن را و بر او آید هر وقت که بخواهد
 لِيَبْعَهُ فِيهِ وَجْهًا رَجَحَ كَلَامُهُ مَا طَائِفَةٌ مِنْ
تا فروخته از او برین آید و در وجه رجحان است هر که از آن بخواهد
 الْأَصْحَابِ وَأَقْوَى لَوْ جَمَعُوا أَنَّ الْمَاخُودَ مَضْمُونٌ
از اصحاب و اقارب و دوستان و هر که مال او فروخته است
 عَلَيْهِ حَقٌّ إِذَا تَلَفَ قَبْلَ الْبَيْعِ أَوْ قَبْلَ الْقَبْلِ
بر اوست تا آنکه هرگاه تلف شود پیش از بیع یا پیش از قبضه کردن
 تَتَلَفُ مِنْ ضَمَانِهِ وَلَا يَأْخُذُ الْمُسْتَقْرَقُ الْكَرْمِ
تلف شود از ضمانت و بر او نیست و آنچه تلف شود در کرم
 حَقَّهُ إِذَا امْتَكَنَهُ الْأَقْصَارُ عَلَيْهِ وَكَأَيُّ حُجُونِ
حق خود را نگاهدارد مگر با اشیاء و اموال که بر او بران و ضمانت او است
 الْأَخْذُ مِنْ مَالِ الْغَرِيمِ الْجَائِدُ يَجُوزُ الْأَخْذُ مِنْ
اخذ کردن از مال غریب و جاد و مستحق اخذ از
 مَالِ غَرِيمِهِ كَأِذَا كَانَ لَزِيذٌ عَلَى عَمْرٍ وَدَيْنٌ وَلِعَمْرٍ
مال غریب را چنانچه که او را داشته باشد بر او بران و دین و بر او بران
 عَلَى بَكْرٍ مِثْلَهُ يَجُوزُ لَزِيذُ بَكْرٍ أَنْ يَأْخُذَ مَالَ بَكْرٍ عَالِمًا
بر بکر دیگر شدن بر او بران و اگر بکر از مال بکر بخواهد باید عالم باشد
 عَلَى عَمْرٍ **أَظْهَرَ الْقَوْلَيْنِ الْمُدْعَى مِنْ مُخَالَفِ**
بر عمو و ظاهر از دو قول آن است که مدعی است که مخالف
 قَوْلُهُ أَظْهَرَ الْمُدْعَى عَلَيْهِ مِنْ بَوَاقِ قَوْلِهِ أَظْهَرَ
قول او با ظاهر و مدعی علیه است که موافق است قول او با ظاهر

فَلَوْ اسْلَمَ الزَّوْجَانِ قَبْلَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ الزَّوْجُ
اگر مسلمان شد مرد و زن پیش از مسلمانان پس هر دو گفت
 اسْلَمْنَا مَعًا وَالنِّكَاحُ مُسْتَمِرٌّ قَالَتِ الْمَرْأَةُ بَلْ
مسلمان شد با هم با هم و نكاح برقرار است و زن گفت بگو
 عَلَى التَّعَاقُبِ فَقَوْلُ الزَّوْجِ هُوَ الَّذِي يُخَالِفُ
بر یکدیگر است و آن است که هر یک از آن است که مخالف
 الظَّاهِرُ هُوَ الْمُدْعَى وَالْأَمْنَاءُ الْمُصَدَّقُونَ فِي
ظاهر است آنست که مدعی و اشیاء است که بر او است
 التَّوَدُّعُونَ لَكِنْ الْكُفَى يَمِينُهُمْ وَإِذَا كَانَ الْمُدْعَى
در دعوی باشد اما کفایت کرده خود بر او بران هرگاه که بران
 بِهِ نَقْدًا فَلَا بُدَّ مِنْ بَيَانِ الْحَبْسِ وَالنُّوْجِ وَالْقَدَرِ
مال نقد است لازم است از بیان حبس و نوج و قدر
 وَالصِّفَةِ وَالتَّكْسِيرِ أَنْ اخْتَلَفَتْ الْقِيَمَةُ هُمَا
و یکدگر و یکسان اگر مختلف است یا یکدگر
 وَإِنْ كَانَ عَيْنًا أُخْرَى فَيَا بَضْطًا بِالصِّفَةِ كَمَا
و اگر عین است پس آنچه منطبق شود بر صفت چون
 خُبُوبٍ وَالحَيَّوَانِ يَصِفُهُ بِصِفَاتِ السَّلَامِ وَ
چون درانسان و حیوانات وصف کند از صفات سلام و
 لَأَحَاجَةُ إِلَى ذِكْرِ الْقِيَمَةِ عَلَى الْأَمْعِ وَإِنْ كَانَتْ
باید حاجت بود به ذکر قیمت تا بر قول در آن اگر باشد
 الْعَيْنُ نَائِلَةً وَهِيَ مُتَقَوِّمَةٌ فَلَا بُدَّ مِنْ ذِكْرِ الْقِيَمَةِ
آن عین تلف شده است و آن متقویم است پس لازم است از ذکر قیمت

وَفِي دَعْوَى النِّكَاحِ لَا يَكْفِي الْإِطْلَاقُ عَلَى الْأَظْهَرِ كُلِّ
وَدَعْوَى النِّكَاحِ كَانَ بَابُهُ مَطْلُوقٌ كُنْتُ بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ
يَقُولُ نَكَحْتُهَا بَوَلِيٌّ مُرْتَبِدٌ وَشَاهِدِي عَدْلٌ وَلَا يَدَّ
بَعْدِي نِكَاحٌ كَرِهَ إِيَّاهُ بَيْنَ دُونِ رُبِّهِ كَيْفَ رَدَّ عَادِلٌ
مِنَ التَّعَرُّضِ لِرِضَاهَا إِنْ كَانَتْ مِمَّنْ تَزَوَّجُ رِضًا
إِنْ نِكَاحٌ كَرِهَ إِيَّاهُ بَيْنَ دُونِ رُبِّهِ كَيْفَ رَدَّ عَادِلٌ
وَأَقْبَسَ الْوُجْهَانِ أَنَّهُ يَشْتَرِطُ فِي نِكَاحِ الْأَمَةِ
وَقَبُولُهَا كَرِهَ إِيَّاهُ بَيْنَ دُونِ رُبِّهِ كَيْفَ رَدَّ عَادِلٌ
التَّعَرُّضُ لِلْعَجْزِ عَنِ الطُّوْلِ وَخَوْفُ الْعَنَةِ وَالْعُقُودُ
أَنْتَ كَرِهَ إِيَّاهُ بَيْنَ دُونِ رُبِّهِ كَيْفَ رَدَّ عَادِلٌ
الْمَالِيَّةُ كَالْبَيْعِ وَالْهَبَةِ وَالْإِجَارَةِ يَكْفِي فِيهَا الْإِطْلَاقُ
بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ
عَلَى الْأَخِيحِ وَمَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيِّنَةُ فَطَلَبَ
بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ
مِنَ الْقَاضِي تَحْلِيْفُ الْمُدْعَى لَمْ يَجِبْهُ إِلَيْهِ وَإِنْ
أَذَقَ مَضْرُوبٌ سَوَكَةً دُونَ دَعْوَى الْقَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ
أَدْعَى دَائِرًا أَوْ أَبْرَأَ أَوْ أَدْعَى فِي الْأَعْيَابِ
وَدَعْوَى الْأَبْرَاءِ إِنْ بَاءَ بِأَبْرَأَ إِنْ بَاءَ بِأَبْرَأَ
بَيْعًا أَوْ هَبَةً وَأَقْبَا صَاحِبُ خَلْفٍ عَلَى نَفْسِي مَا يَقُولُ
زَوْجَتِي بِأَخْبَدِي بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ
وَلَوْ أَدْعَى فِيمَا شَهِدُوا أَوْ كَذَبُوا وَزَعَمَ أَنْ
وَأَكْرَهَ كَرِهَ إِيَّاهُ بَيْنَ دُونِ رُبِّهِ كَيْفَ رَدَّ عَادِلٌ

الْحَقُّ

الْمُخَصَّمُ عَالِمٌ بِذَلِكَ هَلْ لَهُ تَخْلِيْفُهُ عَلَى اللَّهِ لَا يَعْلَمُ
خَصْمٌ أَمَّا هَلْ بَانَ أَلَا أَوْ أَلَا أَلَا أَلَا أَلَا أَلَا أَلَا
فِيهِ وَجْهَانِ أَظْهَرُ لَهَا خَصْمٌ وَإِذَا اسْتَمْعَلَ إِلَيْهِ
أَوْ مَنَ أَمْرَهُ دُونَ دُونِ رُبِّهِ كَيْفَ رَدَّ عَادِلٌ
بَيِّنَةُ دَافِعَةٍ أَمْ هَلْ ثَلَاثَةُ أَتَامَ وَمَنْ أَدْعَى رِقَاقًا
بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ
بَالِغٌ فَقَالَ الْبَالِغُ أَنَا خَرُّ الْأَصْلِ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ وَعَلَى
بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ
الْمُدْعَى الْبَيِّنَةُ وَإِنْ أَدْعَى رِقَاقًا صَغِيرًا فَانْكَرَ
بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ
يَكُنْ فِي يَدِهِ لَمْ يَصْدَقْ الْبَيِّنَةُ وَإِنْ كَانَتْ
بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ
فِي يَدِهِ وَكَيْفَ اسْتِنَادُ الْيَدِ إِلَى التَّقَاطُفِ
بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ
وَيَحْكُمُ لَهُ فَلَوْ كَانَ الصَّغِيرُ مُبْتَرَأً فَانْكَرَ فَانْكَرَ
وَحَكْمُهُ بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ
كَانْكَارُ الْبَالِغِ حَقٌّ يَحْتَاجُ الْمُدْعَى إِلَى الْبَيِّنَةِ أَوْ لَا
بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ
عَبْرَةٌ بِأَنْكَارِهِ فِيهِ وَجْهَانِ أَصْحَابُ الثَّانِي فِي
بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ
سَمَاعُ الدَّعْوَى بِالَّذِينَ الْمُؤَجَّلُ وَجْهَانِ رَحْمَتُهُمَا
بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ بَابُ قَوْلِ الْفَرَسِ كُنْتُ

المنع فصل الذي عليه ايمان ان يجيب بالانكار
 منع او يشهد ان لا يكون عليه كماله جواب وهو انكار كونه
 او لا يقرأ او يثبت واذا اصر على السكوت قيل
 يا بيا انكر كونه يا بسكوت بكونه واما انكاره بسكوت
 كالتنكير التاكيد واذا ادعى عليه عشرة فقال لا تنس
 من عشرة ما كل واحد كاه واحد كاه واحد واما انكره بسكوت
 العشرة كمن يكره هذا جوابا تاما واما الجواب التام
 واما انكره بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد
 بضيق اليها ولا بعضها وهكذا الخلف الفاضي
 شئت اذ هو في انكره بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت
 ان كان يخلف فان حلف على نفي العشرة واقتصر
 انكره بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد
 عليه فللذي ان يخلف على استحقاق ما دون العشرة
 برور بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد
 يتو قليل ويأخذ واذا ادعى ما لا واسنة الى
 كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت
 حجة بان قال اقضت معي كذا فطالبه ببديله
 جهره كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت
 ارضيت عني وقل عندك فعلك
 يا كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت
 ضمانه فليس الذي عليه التعرض في الجواب
 فان او بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد

المنع

لتلك الجهة بل يكفيه ان يقول لا استحق شيئا على و
 بران ان حجة بك كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد
 يكفيه ان يقول في جواب طالب الشفعة لا استحق
 كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت
 على الشفعة او لا يلزم من تسليم الشقص اليك واذا اقتصر
 برين شفعة او لا يلزم من تسليم كاه واحد واما انكره بسكوت
 على الجواب المطلق وانتهى الامر الى الخلف حلف كذلك
 برجاء مطلق وسيد امر واما انكره بسكوت كاه واحد
 ولو تعرض للجهة المدعاة ونفاها فالجواب صحيح
 واما انكره بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد
 ايضا يخلف على فوج الجواب ولو اراد ان يقتصر
 واما انكره بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد
 في الخلف على النفي المطلق ولا يتعرض للجهة فهل
 واما انكره بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد
 يمكن فيه وجهان اظهرهما المنع ولو كان في يد
 كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت
 مرهون او مستاجر واقناه مالكة فكفيه ان
 مالكا او لا مالكا مستاجر واما انكره بسكوت كاه واحد
 يقول لا يلزم من تسليمه ولو اعترض المالك والذمي
 كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت
 الزهن او الاجارة فالمصدق المالك على ظاهر
 كاه واحد واما انكره بسكوت كاه واحد واما انكره بسكوت

المذهب وحديث هذا الرهن أو الجار محتاج إلى
 البينة فإن لم يأتها على البينة وخاف حوذا المالك
 أن اعترف بالملك فحمله أن يفضل ويقول أن
 ادعيت ملكا مطلقا فلا يذم من التسليم إن أتت
 مرهونا عند فحق أحجب **فصل** إذا ادعى
 عليه عقارا أو منقولاً فقال إنه ليس له أو قال
 هو لرجل لا أعرفه فاصح الوجهين أن الخصومة
 لا تصرف عنه ولا ينتزع المال من يده بل
 يقيم الدعي البينة عليه أو يحلفه وكذا الوفاة
 هو قف على الفقر أو على صدق كذا أو هو كافي
 الظفل لا تنقط الدعوى عنه بل يقيم الدعي

بغيره

البينة أو يحلفه على أنه لا يلزمه تسلمه إليه
 وإن أضافه إلى محن لا يمنع خاصته وتحلفه
 فإن كان حاضرا في البكر رجع فإن صدقه
 انصرف الخصومة إليه وإن كذبه فترك
 المال في يد المدعي عليه أو ينتزع ويحفظ إلى
 أن يظهر ملكه أو ينكح المدعي فيه ثلثة أوجه
 ذكرناها أو نحوها في الأقران رحمها الأول
 وإن أضافه إلى غائب فإظهر الوجهين
 انصرف الخصومة عنه وحديثه فإن لم يكن
 للمدعي بينة فوقف إلى أن يحضر الغائب وإن
 كانت له بينة فنقض له وهو قضاة على الغائب

حَتَّى يَخْتَارَ إِلَى اليمينِ أَوْ عَلَى الْحَاضِرِ فِيهِ خِيَارًا
 أَوْ أَمَّا الْأَوَّلُ وَمَا يُقْبَلُ أَقْرَأُ الْعَبْدَ بِهِ
 كَالْفَصَاصِ وَحَلَّ الْقَذْفِ يَكُونُ الدَّعْوَى
 فِيهِ عَلَى الْعَبْدِ وَالْحَوَابِ يُطْلَبُ مِنْهُ وَ
 مَا لَا يُقْبَلُ أَقْرَأُ بِهِ كَالْأَرَشِ وَضَمَامِ
 الْأَمْوَالِ فَيُجْعَلُ الدَّعْوَى فِيهِ عَلَى الشَّيْءِ **فصل**
 فَعَلَّطَ اليمينَ فِي دَعْوَى الدَّمِ وَالتَّكَاكِجِ وَ
 الرِّجْعَةِ وَالْوَلَاءِ وَكُلِّ مَا لَيْسَ بِمَالٍ وَلَا لِقَعَسٍ
 مِنْهُ الْمَالُ وَيَجْرِي فِي الْكَثِيرِ مِنَ الْأَمْوَالِ
 الْقَلِيلِ وَالْكَثِيرِ مَا سَلَعَ ضَابِتُ الرِّكَوْعِ عِنَّا
 أَوْ قَمَّةٌ وَمَا يَجْرِي فِيهِ التَّغْلِيظُ يَسْتَوِي فِيهِ

١٧٧
 يمين المدعى عليه واليمين المردودة واليمين
 مع الشاهد وكيفية التغليظ مذكورة في اللغات
 ومن كان يحلف على فعل نفسه فحلف على البت
 سواء كان يثبت أو ينفي وإن كان يحلف على
 فعل غيره فحلف في الأثبات على البت وفي النفي
 على نفي العلم فإن ادعى وارث على إنسان أن
 لمورثه عليه كذا فقال أبرأني مورثك حلف
 المدعى على نفي العلم وإن أبرأ المورث ولو ادعى
 على أبرأ أن عبداً جنى على ما يوجب كذا
 فأنكر وقال لا أصح أن يحلف على البت ولا يشرط
 في اليمين على البت ليقيم بل يجوز البت بناءً

عَلَى ظَنٍّ مُؤَكَّدٍ بِشَاءٍ مِمَّا تَحْتَرِجُ عَلَيْهِ أَوْ خَطِّ أَبِيهِ
 وَالنَّظَرُ إِلَى نِيَّةِ الْقَاضِي الْمُسْتَحْلِفِ التَّوْبَةِ وَ
 الشَّوْكَ عَلَى خِلَافِ الْقَاضِي وَعَقِيدَتِهِ لَا يَدْفَعُ
 إِثْمَ الْيَمِينِ الْفَاحِشَةِ وَكَذَا الْأَمْتِ شَاءَ مَحْتِ لَا
 يَمْتَعُ الْقَاضِي وَمَنْ تَوَجَّهَتْ عَلَيْهِ دَعْوَى
 لَوْ أَقَرَّ بِمَطْلُوبِهَا الزَّمَّ بِهِ فَإِذَا انْكَرَ بِخِلَافِ
 عَلَيْهِ حَقٌّ يَجْرِي التَّخْلِيفُ فِي الشَّكَاخِ وَالطَّلَاقِ
 وَالتَّجْعَةِ وَالْعَيْقِ وَالْإِسْتِيلَادِ وَغَيْرِهَا
 لَا يَخْلَفُ الْقَاضِي عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَنْظُرْ فِي الْحُكْمِ وَلَا
 الشَّاهِدِ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَكْذِبْ مِنْ ادِّعَى عَلَيْهِ فَقَالَ
 أَنَا صَدَقْتُ لَمْ يَخْلَفْ وَوَقَفْتُ الْحُصُومَةَ
 عَلَى ظَنٍّ مُؤَكَّدٍ بِشَاءٍ مِمَّا تَحْتَرِجُ عَلَيْهِ أَوْ خَطِّ أَبِيهِ

إِلَى أَنْ يَتَقَيَّقَ بِلُوعَةٍ فَإِنَّهُ الْيَمِينُ يَقْطَعُ الْخُصُومَةَ
 فِي الْحَالِ لَا بَرَاءَةَ الدِّمَةِ حَتَّى يُلَاقِيَ الْمُدْعَى
 بِنَيْتِهِ بَعْدَ مَا حَلَفَ الْمُدْعَى عَلَيْهِ فَتَمْتَعُ وَتَقْضَى
 بِهَا وَإِذَا طَلَبَ الْمُدْعَى مِنَ الْمُدْعَى عَلَيْهِ فَقَا
 قَدْ حَلَفْتُ مَرَّةً وَارَادَ تَخْلِيفَهُ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَخْلَفْ
 فَظَاهِرُ الْوُجْهِينِ أَنَّهُ تَمَكَّنَ مِنْهُ **فصل** إِذَا
 شَكَلَ الْمُدْعَى عَلَيْهِ عَنِ الْيَمِينِ لَمْ يَقْضَ عَلَيْهِ
 بِالْشُّكُولِ وَلَكِنْ يُوجَّهُ الْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعَى إِذَا
 حَلَفَ قَضَى لَهُ وَإِنَّمَا يَحْصُلُ الشُّكُولُ بِالْعَرَضِ
 الْقَاضِي الْيَمِينُ عَلَيْهِ فَمَتَمْتَعُ وَفَتَرَ الْعَرَضِ
 بِأَنْ يَقُولَ قُلْ وَاللَّهِ وَالْإِمْتِنَاعُ بِأَنْ يَقُولَ لَا أُحْلِفُ
 حِينَئِذٍ يَكُونُ كَقَسَمِ كِبَارٍ وَاسْتِغْنَاءُ عَنْهُ كَقَسَمِ كِبَارٍ

أَوْ أَنَا نَأْكُلُ وَإِذَا صَرَخَ بِالنَّكُولِ فَلَا حَاجَةَ إِلَى
 بَأْسِنَ نَأْكُلُ ^{یا من نأكل} وَإِذَا صَرَخَ بِالنَّكُولِ ^{یا من نأكل} تَسْتَجِيبُ حَاجَتَهُ بِأَنْ تَكُونَ
 حُكْمُ الْقَاضِي بَأَنَّهُ نَأْكُلُ وَإِنْ سَكَتَ حُكْمُ الْقَاضِي
 مَهْمَا تَنَاضَلُ بَيْنَهُمَا تَأْكُلُ ^{یا من نأكل} وَأَنْ سَكَتَ حُكْمُ الْقَاضِي
 يَنْكُولُهُ وَقَوْلُهُ لِلْمُدْعَى أَحْلِفْ حُكْمُ بِالنَّكُولِ وَإِذَا
 سَكَتَ حُكْمُ الْقَاضِي ^{یا من نأكل} تَأْكُلُ ^{یا من نأكل} وَكَانَ حُكْمُ الْقَاضِي بِالنَّكُولِ
 رُدَّتْ لِمَنِ عَلَى الْمُدْعَى حَلْفُ اسْتِثْقَى الْمُدْعَى وَكَانَ
 مَعْرُوفَةً ^{یا من نأكل} وَكَانَ حُكْمُ الْقَاضِي بِالنَّكُولِ
 قَوْلَانِ أَحْصَاهُمَا الثَّانِي حَتَّى لَوْ أَقَامَ الْمُدْعَى عَلَيْهِ
 بَيِّنَةً عَلَى الْأَدَاءِ أَوْ الْإِبْرَاءِ بَعْدَ حَلْفِ الْمُدْعَى
 لَمْ تَسْمَعْ بَيِّنَتَهُ وَإِنْ لَمْ يَحْلِفْ وَلَمْ يَتَعَلَّلْ شَيْئًا
 أَوْ قَالَ لَا أُرِيدُ أَنْ أَحْلِفَ سَقَطَ حَقُّهُ مِنْ
 الْمَنِّ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مُطَالَبَةُ الْخَصْمِ وَإِنْ
 ذَكَرَ لَمْ يَتَيْنِأْ عَلَيْهِ سَبِيًّا فَقَالَ أُرِيدُ أَنْ أَقِمَ الْبَيِّنَةَ
 وَكَرِهَ أَنْ يَسْمَعَ قَوْلَهُ أَوْ سَمِعَ قَوْلَهُ وَكَرِهَ أَنْ يَسْمَعَ قَوْلَهُ

وَأَشْفَى

أَوْ أَنْظُرْ فِي الْحِسَابِ تَرُكُ وَلَمْ يَصِلْ حَقُّهُ مِنْ
 الْمَنِّ وَالْأَظْهَرُ أَنَّهُ يَمُهِلُ ثَلَاثَةَ أَتَامَ وَلَا يَزِيدُ
 وَلَوْ اسْتَمُهِلَ الْمُدْعَى عَلَيْهِ حِينَ اسْتَحْلِفَ
 لِيَنْظُرَ فِي الْحِسَابِ لَا يَمُهِلُ عَلَى الْأَشْمَرِ وَلَوْ
 اسْتَمُهِلَ فِي ابْتِدَاءِ الْجَوَابِ فَقَدْ ذَكَرَ أَنَّهُ
 يَمُهِلُ إِلَى آخِرِ الْخَلِيسِ وَأَذْطُولِبَ رَبُّ الْمَالِ
 بِالزُّكُوفَةِ فَإِذَا دَعِيَ الدَّفْعَ إِلَى السَّاعِ آخِرًا وَغَلَطَ
 الْخَاصُّ وَقُلْنَا أَنَّهُ يَحْلِفُ عَلَى مَا يَدْعِيهِ الْخَاصُّ
 فَتُكَلِّفُ وَتَقْتَضِرُ الرَّدُّ فَالْأَشْمَرُ أَنَّهُ تَوْخُذُ مِنْهُ
 الزُّكُوفَةُ وَلَوْ أَدْعَى وَلِيَّ صَبِيٍّ دَسَّالَهُ عَنِ
 الْإِنْسَانِ فَأَنْكَرُوا وَنَكَلَ قَالَ الَّذِي رُجِحَ مِنْ
 شَخْصٍ سَبِيٍّ أَيْ كَرِهَ وَكُلُّهُ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ

الْوُجُوهَ أَنَّ الْمَيْنَ لَا تَرُدُّ عَلَيْهِ وَالْثَالِثُ إِنْ
 أَدْعَى نَوَاقِصَ سَبَبٍ بِأَشْرِهِ رَدَّتْ وَالْأَفْكَالُ
 إِذَا ادَّعَى اثْنَانِ عَيْنًا فِي يَدِ ثَالِثٍ
فصل إذا ادَّعَى اثْنَانِ عَيْنًا فِي يَدِ ثَالِثٍ
 وَأَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بَيِّنَتَهُ فَاصْحَحُ الْقَوْلَيْنِ
 أَهْمَا بَيِّنَتَا قَطْآنٍ وَهَبَرٍ كَالْوَلَمِ يَكُنْ لَوَاحِدٍ
 مِنْهُمَا بَيِّنَةٌ وَالْثَانِي تَشْتَعْلَانِ فِي كَيْفِيَّتِهِ
 ثَلَاثَةُ أَقْوَالٍ **أَحَدُهَا** الْخَائِفُ يَنْتَهِي **وَالثَانِي**
 يَقْرَعُ بَيْنَهُمَا وَيَرْجِعُ جَانِبًا مِنْ خَرَجَتْ قُرْبَتُهُ
وَالثَالِثُ أَنَّهُ يَوْقِفُ الْأَمْرَ إِلَى أَنْ يَتَيَسَّرَ أَوْ
 أَوْ يَصْطَلِحَا وَلَوْ كَانَتْ الْعَيْنُ فِي يَدِهَا وَأَقَامَ
 كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بَيِّنَتَهُ أَنَّهَا لَهُ فَتُنْقِضُ فِي أَيْدِيهِمَا

طاهر

كَمَا كَانَتْ وَإِنْ كَانَتْ الْعَيْنُ فِي يَدِ اثْنَانِ وَأَدْعَاهَا
 غَيْرُهُ وَأَقَامَ بَيِّنَتَهُ عَلَى أَنَّهَا مِلْكُهُ وَأَقَامَ صَاحِبُ
 الْبَيِّنَتَةِ عَلَى مِلْكِهِ فَتَمُتُ بَيِّنَتُهُ صَاحِبُ
 الْبَيِّنَتَةِ وَيُخْرِجُ عَلَى بَيِّنَتِهِ الْخَارِجَ وَلَا تَمُتُ بَيِّنَتُهُ
 قُلَّ أَنْ يُدْعَى عَلَيْهِ شَيْءٌ وَلَا يَعْدُ الدَّعْوَى
 وَقُلَّ أَقَامَةَ الْبَيِّنَةِ وَلَوْ أَرَبَتْ يَدُ بَيِّنَتِهِ
 الْخَارِجَ ثُمَّ أَقَامَ الْبَيِّنَتَةَ عَلَى أَنَّهَا مِلْكُهُ مُسْتَدِلًّا
 إِلَى مَا قَبْلَ أَزَالَةِ الْيَدِ وَاعْتَدَ بَعْضُهُ الشُّهُودَ
 سَمِعَتْ بَيِّنَتَهُ وَرَجَحَتْ عَلَى أَظْهَرِ الْوَحْمِينَ
 وَلَوْ قَالَ الْخَارِجُ هُوَ مِلْكِي أَشْرَيْتُ مِنْكَ بَلْكَ
 وَقَالَ الْخَارِجُ هُوَ مِلْكِي وَأَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا

السَّيِّئَةُ عَلِيمًا يَقُولُهُ فَالْخَارِجُ أَوْلَى وَمَنْ أَقَرُّ
 شَيْءًا مِنْ بَرٍّ أَوْ كَيْفَ سَبِّحَ سَبِّحَ سَبِّحَ
 لِأَنَّهُ نَاسٌ مِمَّا لَمْ يَدْعَاهُ لَمْ يَتَّبِعْ دَعْوَاهُ إِلَّا أَنْ
 يَذْكُرَ تَلَقَّى الْمَلِكُ عَنْهُ وَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ الْمَالُ
 بَيِّنَةٌ ثُمَّ جَاءَ بِدَعْوِيهِ هَلْ نَحْنُ إِلَى الذِّكْرِ التَّلَقَّى
 فِيهِ وَجْهَانِ أَظْهَرُ هُمَا **فصل** الْجَدِيدَانِ
 زِيَادَةُ عَدَدِ الشُّهُودِ فِي أَحَدِ الْجَانِبَيْنِ لَا يُوجِبُ
 التَّرَجُّعَ وَلَوْ أَقَامَ أَحَدُهُمَا رَجُلَيْنِ وَالْآخَرُ رَجُلًا
 وَآمَرَ اثْنَيْنِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُ لَا تَرَجُّعَ ابْتِغَاءً
 مَا أَذْأَقَامَ أَحَدُهُمَا شَاهِدَيْنِ وَالْآخَرُ شَاهِدًا
 وَاحِدًا وَحَلَفَ مَعَهُ وَلَوْ أَقَامَ أَحَدُهُمَا بَيِّنَةً
 عَلَى أَنَّهُ مُلْكُهُ مِنْذُ سَنَةٍ وَالْآخَرُ عَلَى أَنَّهُ

مُلْكُهُ مِنْذُ سَنَتَيْنِ فَأَظْهَرَ الْقَوْلَيْنِ أَنَّهُ تَرَجُّعٌ
 أَسْقَمُ مِمَّا تَارَخًا وَلِصْلِحِهَا الْأَجْرَةُ وَالزِّيَادَاتُ
 الْحَادِثَةُ مِنْ يَوْمَيْهِ وَلَوْ أَطْلَقَتْ أَحَدَهُمَا وَآذَرَ
 الْآخَرُ قَالَ أَظْهَرَ التَّسْوِيَةَ وَإِذَا أَقْدَمْنَا أَسْقَمُ
 فَالْأَصَحُّ تَرَجُّعُ الْيَدِ وَالْأَصَحُّ أَنَّهُ إِذَا شَهِدَ
 الشُّهُودُ مُلْكَ الْمُدَّعَى فِي الْمَاضِي وَمَا لَمْ يَسْأَلِ
 وَلَمْ يَتَعَرَّضْ لِلْحَالِ لَمْ يَتَمَعَّ شَهَادَتَهُمْ بَلْ يَنْبَغِي
 أَنْ يَشْهَدَ وَاعْلَى الْمُلْكُ فِي الْحَالِ أَوْ يَقُولُوا كَانَ
 مُلْكًا لَهُ وَلَمْ يَزَلْ أَوْ لَا يَسْلَمُ لَهُ مِنْ بَلَاءٍ وَبُحُورٍ
 الشَّهَادَةُ عَلَى الْحَالِ اسْتِصْحَابًا لِمَا عُرِفَ مِنْ

ملك اوست پیش از دو سال ظاهر از دو قول آن است که ترجیح
 بیشتر است از جهت تاریخ و برای صلح است اجاره و الزامات
 حادثه از آن روز و اگر مطلق آمد یک از ایشان و تاریخ
 از آن تاریخ پس قول تاریخ برابر بودن است و هرگاه پیش از دو سال
 بر دو سال از جهت تاریخ پس اگر باشد دست با آخرین است
 قول ترجیح بر ترجیح است و اگر باشد که هرگاه که هر دو
 و اگر باشد که هر دو در گذشته یا در روز
 و اگر باشد که هر دو در گذشته یا در روز
 و اگر باشد که هر دو در گذشته یا در روز
 و اگر باشد که هر دو در گذشته یا در روز

من

قَبْلَ مَنْ الشَّرِّ وَالْأَرْضِ أَوْ غَيْرِهَا وَلَوْ شَهِدُوا
بشهادت از قریب یا از دور یا غیر آنها و اگر خواهی
 عَلَى أَنَّهُ أَقْرَأَ مَنِ الْمَلِكِ لِلْمُدَّعِي قَبْلَ الشَّهَادَةِ
برای آنکه اگر از نزدیک و در نزد پادشاه بگوید که من شاهد آن هستم
 وَاسْتَدْعَى حَكَمَ الْإِفْرَارِ وَإِنْ لَمْ يُصْرَحْ الشَّهَادَةُ
و اگر بگوید که من شاهد آن هستم و اگر بگوید که من شاهد آن هستم
 بِالْمَلِكِ فِي الْحَالِ وَمِنْ أَقَامَ الْبَيْتَةَ عَلَى مَلِكِ دَا
بشهادت در حال و اگر بگوید که من شاهد آن هستم
 أَوْ شَجَرَةٍ لَمْ يَنْصَحْ النَّجَاحَ وَالْمَمْلُوكَ الْخَاصِلَتَيْنِ
یا درختی مستحق و درختی که در حال است
 قَبْلَ إِقَامَةِ الْبَيْتَةِ وَالْأَلَمَّةِ الظَّاهِرَةِ عِنْدَ
پیش از قیامت بیت و در آن ستمی باشد و اگر بگوید که من شاهد آن هستم
 إِقَامَةِ الْبَيْتَةِ وَفِي الْحَالِ الْمَوْجُودِ وَجِهَانِ أَظْهَرِ
قیامت است و در حال موجود و وجهان ظاهر
 الْأَسْتَحْقَاقِ وَمَنْ اشْتَرَى شَيْئًا فَأَخَذَ مِنْهُ
ستمی بود و اگر بگوید که من شاهد آن هستم
 حَقَّهُ مُطْلَقَةً فَالْمَشْهُورُ أَنَّ لَهُ الرُّجُوعَ عَلَى
در حق مطلق پس قول است که اگر بگوید که من شاهد آن هستم
 بَابِعِهِ بِالْمَنْ وَفِيهِ وَجْهٌ أَنَّهُ لَا يَرْجِعُ إِلَّا إِذَا
باینکه آن به قیمت و درین اند و وجهی که رجوع نمود که اگر بگوید که من شاهد آن هستم
 كَانَ الْمُدَّعِي يَدْعِي مُلْكًا سَابِقًا عَلَى الشَّرِّ
باشد مدعی و اگر بگوید که من شاهد آن هستم

وَمِنْ مُلْكًا مُطْلَقًا وَذَكَرَ شَهُودَهُ مَعَ الْمَلِكِ سَبْعَةً
و کسی که در آن ملک مطلق و ذکر کرد شهادت با پادشاه سبب آن
 لَمْ يُصْرَحْ وَلَوْ ذَكَرَ الْمُدَّعِي سَبْعًا وَالشَّهَادَةُ سَبْعًا
در آنکه و اگر بگوید که من شاهد آن هستم و شهادت سبب آن
 أَخْرَجَ تَمَعُ شَهَادَتِهِمْ **فصل** إِذَا قَالَ أَحَدُكَ
اگر بگوید که من شاهد آن هستم
 الْبَيْتَ بِعَشْرَةٍ وَقَالَ الْمُسْتَأْجِرُ بِلِ احْرَقْتَنِي
فاندر ده و گفت مستأجر ملک اجاره داده را بپایان
 جَمِيعَ الدَّارِ بِالْعَشْرَةِ وَأَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
تمام در آن ده و هر یک از آن دو
 بَيْتَةً عَلَى مَا يَقُولُهُ فَاصْحُ الْقَوْلَيْنِ أَنَّ الْبَيْتَيْنِ
شهادت بر آن میگوید
 مُتَعَارِضَتَانِ وَالثَّانِي أَنَّ بَيْتَةَ الْمُسْتَأْجِرِ
متعارض است و اول دوم آن است که شهادت مستأجر بر پادشاه است
 وَلَوْ ادَّعَى أَثْنَانِ دَارًا فِي بَدَنٍ ثَالِثٍ وَقَالَ كُلُّ
و اگر بگوید که من شاهد آن هستم و در بدنه و گفت کل
 وَاحِدٍ مِنْهُمَا اشْتَرَيْتَهُ بِكَذَا وَدَفَعَتْ إِلَيْهِ
و اگر بگوید که من شاهد آن هستم و در بدنه و گفت کل
 الثَّنِ وَأَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بَيْتَةً فَإِنْ ارْتَخَا
ثمن را و اگر بگوید که من شاهد آن هستم و در بدنه و گفت کل
 بِنَارٍ خَفِيفَةٍ مُخْتَلِفَيْنِ قُضِيَ بِأَسْبَقِهِمَا تَارِخًا
بدرستی که در آن اختلاف حکم کرده بود و پیشترین آنها از همه تاریخ

وَأَلَّا فَالْبَيْتَانِ مُتَعَارِضَتَانِ وَلَوْ قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ
 مِنْهُمَا مَاتَ مِنْكَ هَذِهِ الدَّارُ بَكْنَا فَطَالَ لَهْ
 كُلُّ الْيَمِينِ وَأَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بَيْتَهُ فَإِنْ ذَكَرْنَا
 بَيْتًا مِنْهُمَا مُتَخَلِّفَيْنِ لَزِمَهُ الثَّمَانُ وَإِنْ أَرَادْنَا
 بَيْتًا مِنْهُمَا مُتَعَارِضَتَيْنِ وَإِنْ أَطْلَقْنَا
 أَوْ أَطْلَقْتَ أَحَدَهُمَا وَأَرَادْتَ الْآخَرَ فَلَا ظَهْرَ لَهَا
 كَالْمُؤَدَّخَتَيْنِ بَيْتًا مِنْهُمَا مُتَخَلِّفَيْنِ **نَصْرُ** لَوْ
 مَاتَ رَجُلٌ عَنْ ابْنَيْنِ مُسْلِمٍ وَنَصْرَانِيٍّ وَ
 اخْتَلَفَا فَقَالَ الْمُسْلِمُ مَاتَ مُسْلِمًا وَلِي
 الْمِيرَاثُ وَقَالَ الْآخَرُ فَإِنْ كَانَ الْأَبُ مَعْرُوفًا
 بِالتَّنْصُرِ وَقَالَ النَّصْرَانِيٌّ مَاتَ عَلِيٌّ كَانَ عَلَيْهِ

فان نصرانی است و اگر پدر او را بداند و او را بداند و او را بداند

وَأَلَّا

وَأَدْعَى إِلَيْهِمْ أَنَّهُ أَسْلَمَ ثُمَّ مَاتَ فَالْقَوْلُ قَوْلُ
 النَّصْرَانِيِّ مَعَ تَمْسِيهِ وَإِنْ أَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
 بَيْتَهُ نَظَرْنَا أَنْ أَطْلَقْتَ الْبَيْتَيْنِ فَبَيْتُ الْمُسْلِمِ
 الْمُسْلِمُ مُتَقَدِّمَةٌ وَإِنْ قَدْ تَأَقَّصْتُمْ بَيْتَهُ
 الْمُسْلِمُ عَلَى أَنَّهُ تَكَلَّمَ فِي آخِرِ عَمْرِهِ بِكَلِمَةِ الْإِسْلَامِ
 وَيَكُونُ النَّصْرَانِيُّ بِأَنَّهُ تَكَلَّمَ بِالتَّنْصُرِ فَمَا
 مُتَعَارِضَتَانِ وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَبُ مَعْرُوفًا لِلَّذِينَ
 وَأَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْبَيْتَ عَلَى أَنَّهُ مَاتَ
 عَلَى دِينِهِ هَهُمَا مُتَعَارِضَتَانِ أَيْضًا وَلَوْ
 مَاتَ نَصْرَانِيٌّ عَنْ ابْنَيْنِ مُسْلِمٍ وَنَصْرَانِيٍّ
 فَقَالَ الْمُسْلِمُ أَسْلَمْتُ بَعْدَ مَوْتِ أَبِينَا وَالْمِيرَاثُ

بِسْمِ اللَّهِ

بَيْتُهُ

بَيْتُهُ

بَيْتُهُ

بَيْتُهُ

بَيْتُهُ

بَيْتُهُ

بَيْتُهُ

بَيْتُهُ

بَيْتُهُ

الزَّفَقَةُ وَجِهَانِ أَظْهَرُ لَهَا أَنَّهُ صَرَحَ بِأَيْضًا وَالْكِتَابَاتُ
سُئِلَ وَوَجَّهَ أَهْلَهُ إِلَى أَنْ يَكُونَ كَمَا هِيَ

كَقَوْلِهِ لَا مُلْكَ لِي عَلَيْكَ أَوْلَادًا وَلَا سُلْطَانَ
چون قول او که من تسلط ندارم بر تو یا من تسلط ندارم بر تو
أَوَّلًا سَبِيلًا أَوْ لَأَخْذُ مَتْنَةٍ فَإِنْ نَوَى بِهَا الْأَعْتَا
یا من تسلط ندارم بر تو یا من تسلط ندارم بر تو
عَتَقَ وَكَذَا لَوْ قَالَ لَا مَتْنَةٍ أَنْتَ سَائِبَةٌ أَوْ قَالَ
آزاده بودم و اگر نخواستی بر من تسلط داشته باشی

لَعَبْدٌ أَنْتَ مَوْلَايَ أَوْ بَارِخْدَلِي مَنِيَّ وَلَا مَتْنَةٍ
به عبد خود تو سردار من یا صاحب من یا نوبختی من
تَوَكَّدَ بِأَنْوَى مَنِيَّ وَجَمِيعِ صَرَاحِ الطَّلَاقِ كَمَا بَانَتْ
و تکیه کرد بر من و بر همه صراحت طلاق که بانه

كَأَيُّ قِيٍّ الْعَتَقُ وَلَوْ قَالَ لَعَبْدٌ أَنْتَ حُرٌّ أَوْ لَعَبْدٌ
کما یستدرک در آزاد است و اگر گفت به عبد خود تو به خطاب است یا کما یستدرک
أَنْتَ حُرٌّ حَصَلَ الْعَتَقُ بِإِلَاقَةِ وَإِنْ أَخْطَأَ
بلکه اگر حاصل شود آزاد است و اگر خطا کرد

فَالْتَذَكُّرُ وَالْإِثْبَاتُ وَلَوْ قَالَ لَعَبْدٌ جَعَلْتُ
و التذکر و اثبات اگر گفت به عبد خود من را
عَتَقْتُكَ إِلَيْكَ أَوْ خَيْرُكَ رَنَوَى تَقْوِيضُ
آزاد کردم ترا یا خوار کردم ترا و تفریق
الْعَتَقُ إِلَيْهِ فَأَعْتَقَ نَفْسَهُ فِي الْمَجْلِسِ وَلَوْ قَالَ
آزاد کردم ترا پس آزاد کردم نفس خود را در آن مجلس و اگر گفت

اعْتَقْتُكَ

اعْتَقْتُكَ عَلَى الْفَاءِ وَأَنْتَ حُرٌّ عَلَى الْفَاءِ فَقِيلَ أَوْ قَالَ
آزاد کردم ترا بر الف یا تو بر الف آزاد کردی

الْعَبْدُ اعْتَقَقِي عَلَى الْفَاءِ فَأَجَابَهُ عَتَقَ فِي الْحَالِ
ان عبد آزاد کن بر الف یا من آزاد کردم در حال
وَلَزِمَهُ الْفَاءُ وَلَوْ قَالَ لَعَبْدٌ لَعَتَقَ نَفْسَكَ مِنْكَ
و لازم شد بر الف و اگر گفت به عبد خود تو خودت را از خودت آزاد کردی

بِكَذَا فَقَالَ اشْتَرَيْتَ حَجَّ الْبَيْعِ عَلَى ظَاهِرِ الذَّهَبِ
بکذا ای باینکه گفت خریدم حجه بیع را بر ظاهر طلا

وَعَتَقَ فِي الْحَالِ وَعَلَيْهِ الثَّمَنُ وَيَكُونُ لِلشَّيْءِ
و آزاد نمود در حال و بر اوست ثمن و می شود برای شیء
الْوَلَاءُ عَلَيْهِ وَلَوْ اعْتَقَ جَارِيَةً حَامِلًا عِتْقَ
و ولایت بر اوست و اگر آزاد کرد جاریه را به حامله عتق

الْحَمْلِ أَيْضًا وَلَوْ اسْتَنْتَى فَقَالَ اعْتَقْتُكَ دُونَ
ان حمل نیز و اگر حدیثی را از او پرسید آزادم ترا
الْحَمْلَ لَمْ يَصِحَّ الْإِسْتِئْذَانُ وَلَوْ اعْتَقَ الْحَمْلَ عِتْقَ
ان حمل تو درست نیست استئذان و اگر آزاد کرد حمل را عتق

دُونَ الْأَمِّ وَلَوْ كَانَتْ الْحَارِيَّةُ وَالْحَمْلُ الْآخِرَ
دوین امم و اگر باشد جاریه و حمل آخر
لَوْ أَحَدٌ فَأَعْتَقَ أَحَدَهُمَا مُلْكُهُ لَمْ يَعْتَقِ الْآخَرَ
اگر یکی را آزاد کرد یکی را آزاد کرد او را آزاد نکرد

اعْتَقْتُكَ

فصل إذا كان بين الشريكين عبد فاعتقه
و اگر باشد در بین دو شریک عبد پس یکی را آزاد کرد

أَحَدُهَا أَوْ اخْتَقَ نَصِيْبَهُ عَتَقَ نَفْسَهُ ثَوَانِ
 بکار از شریکان یا از اگر نَصیب خود را داد و نَصیب او پس از آن
 كَانَ مُعْسِرًا بَقِيَ نَصِيْبُ الشَّرِيكِ رَقِيْقًا وَأَنْ كَانَ
 باشد غیر آن بماند نَصیب شریک بر غلامی و اگر باشد
 مُوسِرًا سَرَى الْعَتَقُ إِلَيْهِ مِنْ نَصِيْبِ الْمُعْتَقِ
 توانم سرایت کند آزاد را به او از نَصیب آزاد کننده
 وَيَكُونُ الْوَلَاءُ كُلَّهُ لَهُ وَعَلَيْهِ قِيَمَةُ ذَلِكَ
 و باشد و لایست و تمام بر او و بر قیمت آن
 النَّصِيْبُ وَإِنْ كَانَ مُوسِرًا بَقِيَ قِيَمَةُ بَعْضِ
 نَصیب و اگر باشد توانم از نَصیب
 النَّصِيْبُ سَرَى إِلَى ذَلِكَ الْقَدْرِ قِيَمَةُ سَرَى
 آن نَصیب سرایت کند به آن قدر و قیمت سرایت کند
 أَسْرَى بِنَفْسِ الْإِعْتِقَانِ أَوْ يَأْذِي الْقِيَمَةَ أَوْ
 اسیر به نفس اعتقاد یا آذین قیمت یا
 يَنْتَبِئُ يَأْذِي الْقِيَمَةَ حُصُولُ السَّرَايَةِ مِنْ
 بیاورد آذین قیمت حصول سرایت
 وَقَدْ الْإِعْتِقَانِ فِيهِ ثَلَاثَةُ أَقْوَالٍ أَحَدُهَا الْأَوَّلُ
 وقت اعتقاد درین آیه سه قول اول آن است
 وَالْإِعْتِبَارُ بِقِيَمَةِ يَوْمِ الْإِعْتِقَانِ عَلَى الْأَقْوَالِ
 و اعتبار به قیمت روز اعتقاد بر سه قول
 وَاسْتِبْلَاؤُ أَحَدِ الشَّرِيكِ كَيْفَ الْحَارِيَّةِ وَهُوَ
 و طلب استیلا یکی ازان شریکان بخاریه را و حال آزاد

مُوسِرًا سَرَى إِلَى النَّصِيْبِ الْآخِرِ أَيْضًا وَعَلَيْهِ قِيَمَةُ
 توانم سرایت کند به نَصیب آخرین نیز و بر قیمت آن
 نَصِيْبُ الشَّرِيكِ وَحَصَّتْهُ مِنْ مَهْرِ الْمَثَلِ وَبِحَرِي
 نَصیب شریک و حصه او از مهر مثل او جاریست
 الْأَقْوَالُ ثَلَاثُ أَنْ السَّرَايَةَ بَعْدَ حُصُولِهَا فَإِنْ قُلْنَا
 آن سه قول و دان که این سرایت بجه حاصل شود اگر گوئیم
 بِنَفْسِ الْعَتَقِ أَوْ تَوْفِيقًا لِمَنْ حَبِثَ قِيَمَةَ حَصَّتْ
 به نفس عتق یا توافق کنیم واجب نباشد جاری حصه او
 مِنْ الْوَلَدِ وَتَدِيرُ أَحَدَ الشَّرِيكِ كَيْفَ لَا يَسْرَى إِلَى
 از ولد و تدبیر یکی از شریکان چگونه سرایت کند
 نَصِيْبِ الْآخِرِ وَلَوْ كَانَ الشَّرِيكُ الْمُعْتَقُ مُوسِرًا
 نَصیب آخر و اگر باشد شریک آزاد کننده توانم
 لَكِنْ عَلَيْهِ دَيْنٌ لَا يَسْتَعْرِقُ مَالَهُ فَخُلِعَ مَنَعُ الدَّيْنِ
 اما بر او دینست و دین بر او برود مال او را مانع نمودن
 التَّقْوِيمَ عَلَيْهِ فِيهِ قَوْلَانِ كَمَا فِي الزَّكَاةِ الْأَخْرَى
 قیمت نهادن بر او درین آیه دو قول چنانکه در زکات
 أَنَّهُ لَا مَنَعَ وَإِذَا قَالَ أَحَدُ الشَّرِيكِ لِلْآخِرِ
 آن است که منع نیست و اگر گوید یکی از شریکان
 وَهُوَ مُوسِرٌ اخْتَقَتْ نَصِيْبُكَ فَعَلَيْكَ قِيَمَةُ
 و حال آزاد گوید توانم سرایت کند به تو نَصیب خود را پس بر توست
 نَصِيْبُكَ وَأَنْكَرَ الْآخِرُ هُوَ الْمُصَدِّقُ بِمَعْنَاهُ وَلَا
 نَصیب من و انکار کرد آخرین پس اوست مصدق به معنی او باشد

بَعِثَ نَصِيْبَهُ وَلَعَنَ نَصِيْبَ الْمُدْعَى بِأَقْرَابِهِ
 وَاذا نزل نَصِيْبُ او دُرُودِ او نَصِيْبُ مَدْعَى او اقربا او
 ان قُلْنَا ان السَّرَايَةَ يَحْضُلُ بِنَفْسِ الْاَعْتِقِ
 اگر گوئیم سرایت حاصل شود بنفْسِ او که درین
 وَلَا يَسْرِي الْعِتْقُ إِلَى نَصِيْبِ الْبَنَكْرِ وَإِنْ كَانَ الْمُدْعَى
 و سرایت نکند از او به نَصِيْبِ مَنكَر اگر چه باشد مدعی
 مُوسِرًا وَلَوْ قَالَ أَحَدُ الشَّرِيكَيْنِ لِلْآخَرِ إِذَا اعْتَقْتُ
 تو آنکه اگر گفت یکی از دو شریک به دیگری اگر چه
 نَصِيْبِكَ فَنَصِيْبِي خَرَجَ بَعْدَ نَصِيْبِكَ فَأَعْتَقَ
 نَصِيْبِ خود پس نَصِيْبِ تو از او شد بعد از نَصِيْبِ تو پس از او شد
 الْآخَرُ نَصِيْبُهُ وَهُوَ مُوسِرٌ عِتْقَ نَصِيْبِهِ وَ
 اگر چه نَصِيْبِ خود را داد و اگر چه سرایت از او شود و نَصِيْبِ او
 سَرَى إِلَى نَصِيْبِ الْأَوَّلِ وَإِنْ قُلْنَا ان السَّرَايَةَ
 و سرایت کند به نَصِيْبِ اولین و اگر گوئیم که سرایت
 يَحْضُلُ بِالْاَعْتِقِ وَعَلَيْهِ قِيَمَةُ نَصِيْبِ الْأَوَّلِ
 حاصل شود بنَفْسِ او که درین و بر سرایت به نَصِيْبِ اولین
 وَلَوْ قَالَ نَصِيْبِي قَبْلَهُ خَرَجَ فَأَعْتَقَ الْخَاطِبُ
 و اگر گفت پس نَصِيْبِ من پیش از آن حر است پس از او کرد و مخاطب
 نَصِيْبُهُ فَإِنْ كَانَ الْمُعْتِقُ مُعْسِرًا عِتْقَ نَصِيْبِهِ
 نَصِيْبِ خود را اگر چه بستاند بستاند بستاند از او شود و نَصِيْبِ
 كُلِّ وَاحِدٍ مِمَّا عَتَقَهُ وَلِلْأَعْيُنِ مِمَّا عَتَقَهُ
 هر یک از آنها از آن وقت و سرایت از آن عتق و بین ایشان است

كَانَ مُوسِرًا فَإِنْ خَصَّنَا الدَّوْرَ لَمْ تَنْفَعِ عِتْقُ
 باشد تو اگر چه سرایت کرد و دور را دست نباشد از دور
 الْخَاطِبُ فِي نَصِيْبِهِ وَالْاَعْتِقَ نَصِيْبُ كُلِّ وَاحِدٍ
 مخاطب بر نَصِيْبِ خود و سرایت از او شود و نَصِيْبِ هر یکی
 عَنْهُ وَإِذَا كَانَ بَيْنَ ثَلَاثَةِ عِبْدٍ لِأَحَدِهِمْ
 از او و هر یک باشد در بین سه نفر عتق برابر یکسان
 نِصْفُهُ وَالْآخَرُ ثُلُثُهُ وَالْثَالِثُ سُدُسُهُ
 نیمه او است و برای بقیه ثلث او و برای سیم سُدُس او
 فَأَعْتَقَ الثَّانِي وَالثَّالِثُ نَصِيْبُهُمَا مَعًا
 پس از او کرد و دوم و سیم نَصِيْبِ خود را با هم
 فَلَا يَخْرُجُ أَنَّهُ يَقُومُ نَصِيْبُ الْأَوَّلِ عَلَيْهِمَا
 اصح آنست که بقیه کرد و شود نَصِيْبِ اول بر آن دو نَصِيْبِ
 بِالسَّوِيَّةِ لِأَحَدٍ قَدْرَ النِّصَبَيْنِ وَمَوْضِعُ
 به سببیت به یکی قدر آن نَصِيْبِ دو موضع
 السَّرَايَةَ مَا إِذَا اعْتَقَ نَصِيْبَهُ بِاخْتَارِهِ
 سرایت آنست که هر یک از او کرد و نَصِيْبِ خود را به اختیار خود
 أَمَا إِذَا أَوْرَثَ قَرِيبَهُ وَعَتَقَ عَلَيْهِ لَمْ
 اما هر گاه به ارث برد و سرایت از او کرد و ارث شد بر او
 يَسِرُّ الْمَرِيضُ مَعْسِرًا إِلَّا فِي ثَلَاثِ الْمَالِ حَقٍّ
 سرایت نکند بیمار بستاند بستاند بستاند مال ثلث مال
 إِذَا اعْتَقَ أَحَدُ الشَّرِيكَيْنِ نَصِيْبَهُ فِي مَرَضٍ
 هر گاه از او کرد یکی از دو شریک نَصِيْبِ خود را در مرض

الْمَوْتِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْ الثُّلَاثِ أَنْصِيبُهُ فَلَا سِرَّ
موت و در ثلث از ثلث سهم نصیب پس سرش باشد
 وَالْمَيِّتُ مُعْسِرٌ عَلَى الْأُطْلَاقِ حَتَّى إِذَا أَوْصَى
و میت غیر باشد مطلق تا ای که بر کاف و میت کرد
 أَحَدَهُمَا بِعَتَاقٍ بَصِيْبُهُ بَعْدَ مَوْتِهِ فَأَعْتَقَ
یکی از ایشان را بخرید و در آن نصیب خود بعد از مردن او آزاد شود
 فَلَا سِرَّ أَيْهَ وَإِنْ خَرَجَ جَمِيعُهُ مِنَ الثُّلَاثِ وَكَلَّا
و سرایت نباشد اگر هر یکه برود تمام آن از ثلث سهم است
 لَوْ دَبَّرَ أَحَدُهُمَا أَنْصِيبَهُ لَيُعْتَقَ بَصِيْبُهُ إِذَا
اگر تدبیر کرد یکی از ایشان نصیب خود را آزاد شود نصیب او آزاد
 مَاتَ وَلَا يَسْرِي **فصل** مِنْ مَلِكٍ وَهُوَ مِنْ
بمیرد و سرایت نباشد کسی که مالک باشد و او از اهل
 الشَّرْعِ أَحَدُ أَصُولِهِ وَإِنْ عَلَى أَوْفَرِ عِدَةٍ وَإِنْ
را ایگان است به یک از اصل خود کرده و از سرشته و از فروغ خود اگر چه
 نَزَلَ عَتَقَ عَلَيْهِ سِوَا مَلِكِهِ بَشَرِي أَوْ قَهَابٍ
فرود آمد بر او و شود بر او مالک شده و او را بخریدن یا بکشیدن
 أَوْ أَرِثَ أَوْ غَيْرَهَا وَلَا يَشْتَرِي لِلْظُّفَلِ قَرَسَهُ
یا بر ارث یا بخرید یا بکشد و بخرید و بکشد و بکشد
 وَلَوْ وَهَبَ مِنْهُ أَوْ أَوْصَى لَهُ فَإِنْ كَانَ كَسُوبًا
و اگر بخشید و داد یا وصیت کرده باشد بر او پس اگر آن بکشد
 فَلِلْوَلِيِّ أَنْ يَقْبَلَهُ وَيُعْتِقَ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ كَسَبِهِ
و طار باشد او قبول کند و او را بکشد و بکشد و بکشد

وَالْأَقَانُ كَانَ الصَّدِيقُ مُعْسِرًا فَلَهُ الْقَبُولُ أَيْضًا
و اگر آن بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد
 وَنَقِصَتْهُ فِي بَيْتِ الْمَالِ وَإِنْ كَانَ مُوسِرًا لَمْ يَقْبَلْهُ
و نقص او در بیت المال است و اگر باشد ترا بکشد قبول نکند
 وَلَوْ مَلَكَ فِي رِصٍّ مَوْتَهُ مِنْ يَتَقَى عَلَيْهِ نَظَرٌ
و اگر بکشد در روضه موت او کسی که آزاد شود بر او نگاه دارد
 إِنْ وَرَثَتُهُ أَوْ وَهَبَ مِنْهُ أَوْ أَوْصَى لَهُ عَتَقَ
اگر ارث برده او یا بخرید یا بکشد یا بکشد یا بکشد
 عَلَيْهِ وَيُعْتَبَرُ عَتَقُهُ مِنَ الثُّلَاثِ وَمِنْ رَأْسِ
برود و شرط است از او از ثلث مال یا از راس
 الْمَالِ أَيْهَ وَجِهَانِ أَحَدُهُمَا الْأَوَّلُ وَإِنْ اشْتَرَا
المال درین آمده و دو وجه از آن اول است و اگر بخرید یا بکشد
 بَشَرِي مِثْلَهُ عَتَقَ عَلَيْهِ مِنْ ثُلَاثِهِ وَلَا يَرِثُ
بشری شد او آزاد شود بر او از ثلث مال او و ارث برود
 مِنْهُ فَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ فَأَحَدُ الْوَجْهَيْنِ
از دو وجه اگر بکشد بر او قرضه یک از دو وجه بر آن است
 أَنْتَ لَا يَصِحُّ الشَّيْءُ وَأَظْهَرُهَا أَنَّهُ يَصِحُّ وَلَكِنْ
که درست نباشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد
 لَا يَصِحُّ وَبِإِصْبَاحِ عَلَيْهِ فِي الدِّينِ وَلَوْ اشْتَرَاهُ
از او شود و بخرید یا بکشد یا بکشد یا بکشد
 عَمَّا بَايَ فَقَدْ رَجَعَتْ بَايَ عَلَى الْخِلَافِ فِيمَا وَهَبَ
بها بای پس بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد

مِنْهُ وَالْباقِي يُعْتَبَرُ مِنَ الثَّلَاثِ وَلَوْ هَبَ بَعْضُ
 مَنْ يَنْتَقِبُ عَلَى السَّيِّدِ مِنْ عِبَادٍ فَقِيلَ وَقُلْنَا
 لَا يَحْتَاجُ فِي الْقَبُولِ إِلَى إِذْنِ السَّيِّدِ الْقَبُولُ
 وَتَحَقُّقُ عَلَى السَّيِّدِ وَقَوْمٌ عَلَيْهِ الْبَاسُ
فصل إِذَا اعْتَقَ فِي مَرَضٍ الْمَوْتَ عِبْدًا وَلَا
 مَالَ لَهُ غَيْرَ عِتْقِ نَفْسِهِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ
 مُسْتَعَرَقٌ لَمْ يُعْتَقْ مِنْهُ شَيْءٌ وَإِنْ اعْتَقَ عَسَدًا
 مَعًا لَا يَمْلِكُ غَيْرُهُمْ كَثَلَةً مِثْلَ أَقْبَمِهِمْ
 مُتَسَاوِيَةً بَيْنَهُمْ وَيُعْتَقُ وَاحِدًا بِالْقَرْعَةِ وَكَذَلِكَ
 يُفْرَعُ لَوْ قَالَ اعْتَقْتُ ثَلَاثَكُمْ أَوْ ثَلَاثَكُمْ حُرًّا
 قَالَ اعْتَقْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ فَوَجَّهَانِ أَحَدُهُمَا
 كَثَلَتْ أَنْزَلُكُمْ لَكُمُ الثَّلَاثُ كَثَلَتْ أَنْزَلُكُمْ لَكُمُ الثَّلَاثُ

أَنَّهُ يُعْتَقُ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ ثَلَاثَةٌ وَأَصْحَابُهَا يَنْتَقِبُونَ
 يُفْرَعُ أَيْضًا فَيُعْتَقُ وَاحِدًا بِالْقَرْعَةِ وَكَفَيْتُهُ الْقَرْعَةُ
 أَنْ يَتَّخِذَ ثَلَاثَ رِقَاقٍ مُتَسَاوِيَةٍ يَكْتُبُ فِي
 اثْنَيْنِ رِقٌّ وَفِي الْأُخْرَى عِتْقٌ وَيُدْرَجُ فِي بِنَادِقٍ
 كَمَا ذَكَرْنَا فِي الْقِيمَةِ وَيُخْرَجُ وَاحِدَةً بِاسْمِ أَحَدٍ
 الْعَبْدِ فَإِنْ خَرَجَ لِنَهْمٍ الْعِتْقُ رِقٌّ
 الْآخَرَانِ وَإِنْ خَرَجَ لِنَهْمِ الرِّقِّ رِقٌّ وَيُخْرَجُ
 بِاسْمِ الْآخَرِ رِقَّةً أُخْرَى فَإِنْ خَرَجَ سَهْمُ الْعِتْقِ
 عِتْقٌ وَرِقٌّ الثَّلَاثُ وَإِنْ خَرَجَ سَهْمُ الرِّقِّ فَالْعَكْسُ
 وَيُجَوِّزُ أَنْ يَكْتُبَ فِي الرِّقَاقِ أَسْمَاءَ الْعَبِيدِ ثُمَّ يَخْرُجُ
 وَاحِدًا عَلَى الْحَرِيَّةِ فَمَنْ خَرَجَ اسْمُهُ عِتْقٌ وَرِقٌّ

الْآخِرَانِ وَإِنْ كَانُوا ثَلَاثَةً قِيمَةُ أَحَدِهِمْ مِائَةٌ وَ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 قِيمَةُ الثَّانِي مِائَتَانِ وَقِيمَةُ الثَّالِثِ ثَلَاثُمِائَةٍ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 يُقْرَعُ بَيْنَهُمْ بِمِثْلِ رِقِّ وَبَيْنَهُمْ عِتْقٌ فَإِنْ خَرَجَ سَهْمُ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 الْعِتْقِ لِلَّذِي قِيمَتُهُ مِائَتَانِ عِتْقٌ وَقَدْ نَزَلَ الثَّلَاثُ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 وَخَرَجَ لِلَّذِي قِيمَتُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ ثَلَاثُ أَشْهُارٍ لِلَّذِي
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 قِيمَتُهُ مِائَةٌ عِتْقٌ كُلُّهُ وَتُعَادُ الْقُرْعَةُ مِنَ الْآخِرِينَ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 بَيْنَهُمْ رِقٌّ وَسَهْمٌ عِتْقٌ فَمَنْ خَرَجَ لَهُ سَهْمُ الْعِتْقِ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 نَمَّتْ مِنْهُ الثَّلَاثُ وَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةٍ فَإِنْ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 امْتَكَنَ التَّسْوِيَةُ بَيْنَ الْأَجْزَاءِ فِي الْعَدَدِ وَالْقِيمَةِ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 كَثَّةٌ قِيمَتُهُمْ مُتَسَاوِيَةٌ فَخِرٌ وَإِنْ أَثْنَيْنِ وَإِنْ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 امْتَكَنَ التَّسْوِيَةُ فِي الْقِيمَةِ دُونَ الْعَدَدِ كَثَّةٌ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة

قِيمَةُ أَحَدِهِمْ مِائَةٌ وَقِيمَةُ الثَّانِي مِائَةٌ وَقِيمَةُ الثَّلَاثِ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 مِائَةٌ فَيُفْعَلُ الْأَوَّلُ جُرْعَةٌ وَالْآخِرَانِ جُرْعَةٌ وَالثَّلَاثُ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 جُرْعَةٌ وَإِنْ لَمْ يُمْكِنْ التَّسْوِيَةُ لَا فِي الْقِيمَةِ وَلَا فِي الْعَدَدِ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 كَانَتْ لِعَيْنٍ قِيمَتُهُمْ مُتَسَاوِيَةٌ فَعَلَى أَحَدِ الْوَجْهَيْنِ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 جُرْعَةٌ وَثَلَاثَةُ أَجْزَاءٍ وَهِيَ اثْنَانِ وَوَاحِدٌ وَوَاحِدٌ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 فَإِنْ خَرَجَ سَهْمُ الْعِتْقِ لِأَحَدِ الْوَاحِدَيْنِ عِتْقٌ وَ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 أُعِيدَتِ الْقُرْعَةُ بَيْنَ الثَّلَاثَةِ فَمَنْ خَرَجَ لَهُ سَهْمُ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 الْعِتْقِ عِتْقٌ ثَلَاثَةٌ وَخَرَجَ سَهْمُ الْعِتْقِ لِلْآخَرَيْنِ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 رِقٌّ الْآخِرَانِ وَتُعَادُ الْقُرْعَةُ بَيْنَهُمَا سَهْمٌ رِقٌّ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 وَبَيْنَهُمْ عِتْقٌ فَمَنْ خَرَجَ لَهُ سَهْمُ الْعِتْقِ عِتْقٌ كُلُّهُ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة
 وَمِنْ الْآخِرِ ثَلَاثَةٌ وَفِي الثَّانِي بَرَاءَةٌ الْأَقْرَبُ
وإذا كانوا ثلثة فكل واحد منهم مائة

إلى فصل الأمر فيكتسب اسم كل عبد في رقة و
يخرج واحد باسم العتق من خرج اسمه عتق
ويخرج واحد كذلك من خرج اسمه عتق ثلثه
والظاهر أن هذا الخلاف في الاستحباب دون
وفاة المالك حيث كان خلاف

الاستحباب **فصل** إذا اعتقنا بعض العبد
بالقرعة ثم ظهر للميت مال وخرجوا جميعا
من الثلث عتقوا ولهم أكل ما كان من يوم
لعتاقهم ولا يرجع الورثة مما أنفقوا عليهم
وإن كان يخرج بما ظهر عبد آخر من الثلث
أقرع بين الباقيين من خرجت له القرعة فهو
حرم الأول ومن عتق من العبد بالقرعة
معتق بالاولين

بالحق

حكم بعينه من يوم الاختاق واعتبر قيمته
يومئذ ويسلم له ما اكتسبه من يوم الاختاق
غير محسوب من الثلث ومن بقي رقيقا اعتبر
قيمه يوم الموت ويحسب على الوارث من
الثلثين ما بقي من أكله يوم موت

المعتق ولا يحسب من الثلث ما اكتسب
بعد موته فلو اعتق المريض ثلثه عبد لا
يملك غيرهم قيمة كل واحد مائة واكتسب
أحدهم مائة يفرع بينهم فإن خرج سهم العتق
للكتيب عتق وتبعه كسبه غير محسوب
من الثلث وإن خرج للعتق لغيره عتق

بالحق

وَكُلًّا يَأْخُذُ الْفَاضِلُ عَنْ أَصْحَابِ الْفَرِيقَيْنِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ
 وَهُوَ أَهْلُهَا فَتَمَّ بِأَيِّهِمْ ^{وَمِنْ أَهْلِهَا مَنْ يَأْخُذُ بِأَيِّهِمْ}
 الْمُعْتَقُ حَتَّىٰ يَأْتِيَ الْإِلَّاهُ الْعَصَابُ الْمُعْتَقُ الْأَقْرَبُ
^{أَنَا وَكَفَّهَ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 فَلَا قَرَبَ وَلَا قَرَبَ لِلنَّسَاءِ بُولَاءُ الْغَيْرِ فَإِنْ كَانَ
^{أَزْوَاجُهُمْ وَبَرَّ عَفْوٌ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 الْمُعْتَقُ ابْنُ وَبَنَاتٍ وَأَوَّابٌ وَأُمٌّ وَأَوَّابٌ وَأَخْتٌ وَبَنَاتٌ
^{بَرَّ عَفْوٌ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 الذِّكْرُ وَالْأُنثَى وَلَوْ أَعْتَقَ عَبْدًا كَأَقْرَبِ
^{تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 الْعَتِيقُ وَالْمُعْتَقُ ابْنَانِ مُسْلِمٌ وَكَافِرٌ فَبِرَّائِهِ لِلْكَافِرِ
^{أَنْ أَتَى مَسْجِدَهُ وَبَرَّ عَفْوٌ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 وَلَوْ أَسْلَمَ الْعَتِيقُ تَمَّ مَاتَ فَبِرَّائِهِ لِلْمُسْلِمِ وَبَنَاتٌ
^{وَكَفَّهَ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 الْمَرْءُ بِالْأَوْلَادِ مِنْ عَتِيقِهَا وَأَوْلَادُ دِينِهِ وَعَتِيقِهِ وَ
^{تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 لَوِائِشُ نِسَاءٍ أَمْرَأَةٍ أَبَاهَا فَعَتِيقُ عَلَيْهَا ثُمَّ أَعْتَقَ
^{أَكْرَمَهُ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 عَبْدًا وَمَاتَ ذَلِكَ الْعَتِيقُ بَعْدَ مَوْتِ الْأَبِ
^{عَتِيقُهُ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 فَإِنْ كَانَ لَهُ عَصَّةٌ مِنَ النَّسَبِ فَلَهُمُ الْمِيرَاثُ
^{سَبَّحَ أَكْرَمَهُ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}

وَالنَّسَبُ

وَأَنْ لَمْ يَكُنْ فَلَا يَرِثُ لِلنِّسَبِ وَالْوَلَاءُ لِلْكَافِرِ
^{وَأَكْرَمَهُ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
مِثَالُهُ أَعْتَقَ عَبْدًا وَمَاتَ عَنْ ابْنَيْنِ فَشَرِثَ
^{مِثَالُهُ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 لَهُمَا وَلَاءُ الْعَتِيقِ تَمَّ مَاتَ أَحَدُهُمَا عَنْ ابْنٍ يَكُونُ
^{بَرَّ عَفْوٌ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 الْوَلَاءُ لِأَخِيهِ وَإِنْ كَانَ مِيرَاثُهُ لِأَبْنَيْهِ وَمَنْ
^{أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 مَتَّهِ الرِّقَ فَلَا وَلَاءَ عَلَيْهِ إِلَّا الْمُعْتَقُ وَعَصَّةٌ
^{أَكْرَمَهُ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 فَإِذَا نَكَحَ الْعَبْدُ مُعْتَقَةً فَاتَتْ بَوْلَدَتْ الْوَلَاءَ
^{بَرَّ عَفْوٌ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 عَلَيْهِ لِمَوَالِي الْأُمِّ فَإِنْ أَعْتَقَ الْأَبَ الْوَلَاءُ إِلَى
^{بَرَّ عَفْوٌ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 مَوَالِيهِ وَلَوْ مَاتَ الْأَبَ رَقِيقًا وَعَتِيقًا لَحَدِّ
^{بَرَّ عَفْوٌ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 أَخِيهِ الْوَلَاءُ إِلَى مَوَالِيهِ فَإِنْ أَعْتَقَ الْحَدَّ وَلَا
^{بَرَّ عَفْوٌ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 وَالْأَبَ رَقِيقًا فَهَلْ يَخْرُجُ الْوَلَاءُ إِلَى مَوَالِي الْحَدِّ فِيهِ
^{بَرَّ عَفْوٌ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}
 وَجِهَانِ أَنْ قُلْتُ لَمْ يَكُنْ وَهُوَ الْأَقْرَبُ فَإِذَا أَعْتَقَ
^{بَرَّ عَفْوٌ تَمَّ أَنْ قَالَ بَرَّ عَفْوٌ مَعْنَى تَرْكُ}

أَبَانَحْرُ الْوَلَاءِ مَنْ مَوَالِي الْحَدِّ إِلَى مَوَالِيهِ وَإِنْ قُلْنَا

لَا يَنْبَغِي لِمَوَالِي الْأَمِّ حَتَّى يَمُوتَ الْأَبُ فَيَنْحَرُ إِلَى مَوَالِي

الْحَدِّ وَلَوْ أَنَّ وَلَدَ الْعَبْدِ مِنَ الْمُعْتَقَةِ مَلَكَ بَنَاهُ

فَلْيَنْحَرُ الْوَلَاءَ إِلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَزُولَ عَنْهُ الْوَلَاءُ

أَوْ لَا يَنْحَرُ فَيَبْقَى عَلَيْهِ الْوَلَاءُ مَوَالِي الْأَمِّ فِيهِ وَهِيَ

أَصْحَابُ الْأَوَّلِ وَالْخَلِيفَةِ فِي اللَّهِ خَيْرٌ وَلَا أَخْوَفُ

عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَجُلًا دَبَّرَ غُلَامًا لِكَيْ

لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَالِهِ وَسَلَّمَ مَنْ يَشْتَرِيهِ مِيقًا شَرَاهُ لَعَنَ اللَّهُ التَّائِبَ

تَعْلِيْقُ الْعَتَقِ بِدُبْرِ الْحَيَاةِ وَقَوْلُ الْقَائِلِ لِعَبْدِهِ أَنْتَ

تَعْلِيْقُ لِرَأْدِ غُلَامٍ هِيَ سُرْعَتُ حَيَاةٍ وَقَوْلُ شَخْصٍ كَرِهَ تَرْكُ الْعَبْدِ قَوْلَهُ

حُرًّا وَتَعْلِيْقُ الْعَبْدِ مَوْتِي أَوْ إِذْ أَمْسَتْ أَوْ مَتَى مَاتَ فَانْتَ

حُرًّا أَوْ اعْتَقْتُكَ بَعْدَ مَوْتِي صَرِيحٌ فِيهِ وَكُنَّا قَوْلُهُ

دَبَّرَ نَفْسَكَ أَوْ لَيْسَ وَأَنْتَ مَدْبَرٌ عَلَى الْأَصَحِّ وَيَصِحُّ

التَّائِبُ بِمَا كَانَتْ الْعَتَقُ مَعَ النِّيَّةِ مِثْلُ أَنْ يَقُولَ خَلَيْتُ

سَبِيلَكَ بَعْدَ مَوْتِي وَبِحُجُورِ التَّائِبِ مُطْلَقًا

عَلَى مَا صَوَّرْنَا وَمِثْلُ مَا مِثْلُ أَنْ يَقُولَ أَنْ مَاتَ فِي

هَذَا الشَّهْرِ أَوْ مِنْ مَرْضَى هَذَا أَوْ فِي هَذَا السَّنَةِ

فَإِنْ حُرِّفَ فَإِنْ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ الصِّفَةِ عَتَقَ الْعَبْدُ

وَالْأَفْلَا وَبِحُجُورِ تَعْلِيْقِ التَّائِبِ مِثْلُ أَنْ يَقُولَ

إِذَا دَخَلْتُ الدَّارَ أَوْ مَتَى دَخَلْتُ الدَّارَ فَانْتَ حُرٌّ

بَعْدَ مَوْتِي فَإِذَا دَخَلَ الدَّارَ صَاحِبُهَا مَدْبَرٌ وَبِحُجُورِ

ثُمَّ أَسْلَمَ الْعَبْدَ وَلَمْ يَرْجِعِ الْمَتَدْعَى التَّدْبِيرَ
سپه سالان شد عبد و رجوع نکرد
 فَيَقْضِ التَّدْبِيرَ وَيَبَاعَ أَوْ يَنْتَرَعَ مِنْ يَدِهِ وَيُغْفَرُ
سپه باطل شود تدبیر و فروخته شود یا بخرد یا از دست او و غفر شود
 كَسْبَهُ إِلَى سِتْدِهِ قَوْلَانِ أَحَسُّهُمَا الثَّانِي **فَسَلْ**
کسب از خود سید او درین است قول احسن آن قول دوم است
 يَصِيحُ بِعِ التَّدْبِيرِ وَأَذَا بَاعَهُ أَوْ وَهَبَهُ وَاقْبَضَهُ
درست است بیع در برابر و هرگاه فروخته شود یا بخرد یا از دست او و او را
 ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ فَعُلَ يَعُودُ التَّدْبِيرَ فِيهِ
سپه عود شد تدبیر و او را عود شد تدبیر
 خِلَافَ مَبْنِي عَلَى أَنَّ التَّدْبِيرَ لِعَدِّ اللَّوْثِ وَصِيْرُهُ
خلاف که مبنی است بر آنکه تدبیر بر عدد لوث و صیور است
 أَوْ تَعْلِيْقُ عَقْبِ بَصِيفَةٍ فِيهِ قَوْلَانِ أَحَسُّهُمَا الثَّانِي
یا تعلیق است از او شود بپوشیدن درین آمده و در قول اول رجوع آن دوم است
 وَحِينَئِذٍ يَعُودُ التَّدْبِيرُ عَلَى قَوْلِ عَوْدِ الْحَنْثِ
درین جایگاه است عود شد تدبیر بنا بر قول عود شدن حنث
 وَيَبْنِي عَلَى هَذَا الْخِلَافِ الرُّجُوعُ عَنِ التَّدْبِيرِ
و بنا شده برین خلاف رجوع بودن از تدبیر
 بِالْقَوْلِ بَأَن يَقُولُ أَبْطَلْتُ التَّدْبِيرَ أَوْ يَقْضِيهِ
بنابر قول باینکه گوید باطل کردم تدبیر یا بپوشیدم آن را
 أَوْ قَضَيْتُهُ أَوْ رَجَعْتُ فِيهِ وَجْهَانِ فَإِنْ جَعَلْنَاهُ
یا قضی کردم یا رجوع کردم درین آمده و دو وجه است که در این آمده است
 رَجَعْتُ

حَتَّى يَرْجِعَ عَنْهُ بِالْقَوْلِ وَإِنْ جَعَلْنَاهُ
درست است رجوع از آن بر قول و اگر که این را
 تَعْلِيْقًا فَلَا وَلَوْ عَقِبَ التَّدْبِيرِ بَصِيفَةٍ صَغِيرَةٍ
بپوشیدن درست نباشد و اگر تعلیق کرد از خود بپوشیدن درست است و باقی ماند
 التَّدْبِيرُ بِحَالِهِ وَيَعْتَقُ بِمَا هُوَ أَسْبَقُ وَجُودِ امِنْ
آن تدبیر بحال خود و اعتقاد شود بر آنچه که درین است بر وجود است
 الْمَوْتِ وَتَلَّتِ الصِّفَةُ وَيَجُوزُ وَطَى الْمَدْبِرَةَ وَلَا يَكُونُ
موت و آن صفت درویش و طای عاید شد و نباشد
 وَطَى جَوَاعِ التَّدْبِيرِ فَإِنْ أَوَّلَهَا بَطْلُ التَّدْبِيرِ
و طای جوع شد تدبیر اگر اولش بطل شد تدبیر
 وَلَا يَصِحُّ تَدْبِيرُ الْمُسْتَوْلَى وَيَصِحُّ تَدْبِيرُ الْكَائِنِ وَ
در درست نباشد مستوله و درست است تدبیر مكاتب
 كِتَابَةُ الْمَدْبِرِ **فَسَلْ** إِذَا أَتَى الْمَدْبِرَةَ يُولَدُ مِنْ
و کتابت بر و هرگاه آمد تدبیر بر ولد از
 زَوْجٍ أَوْ زَيْنَاهُ يَنْبَغِي حُكْمُ التَّدْبِيرِ لِلْوَلَدِ فِيهِ قَوْلَانِ
شهریه از زنا یا زنا است حکم تدبیر بر ولد درین آمده و در قول
 أَحَقُّهُمَا الْأَوَّلُ وَكَانَتْ حَامِلًا لَيَوْمِ التَّدْبِيرِ فَلَا يَصِحُّ
از این دو قول اول است حامله در روز تدبیر است
 أَنَّهُ يَنْبَغِي لَهُ حُكْمُ التَّدْبِيرِ فَإِنْ مَاتَتْ الْأُمُّ فِي حَيْوَةِ
که ثابت شد از او حکم تدبیر است اگر پدر مادر ولد در حیات
 السَّيِّدِ لَمْ يَطْلُ التَّدْبِيرُ فِي الْوَلَدِ وَكَذَا لَوْ جَعَلَ
سید باطل نشود آن تدبیر در ولد و هم باطل نشود اگر رجوع

عَنْ تَدْبِيرِهَا وَصَحْنِ الرُّجُوعِ إِنْ كَانَ الْوَلَدُ مُنْفَصِلًا
أَنْ تَمِيرَ فَمِنْهُمُ وَرَبُّهُمُ رَجُوعٌ إِنْ كَرِهَ اللَّهُ حَرْفَهُ مِنْ
وَقْتِ الرُّجُوعِ فَإِنْ كَانَ حَامِلًا بَعْدَ فَكْدَالِكَ عَلَى
الرَّجْعَةِ رَجُوعٌ بَيْنَ الْكَرْبِ حَامِلًا بَعْدَ فَكْدَالِكَ عَلَى
الْأَخْبِجِ وَلَوْ دَبَّرَ الْحَمْلَ وَحَدَّ جَارَ إِذَا مَاتَ عُنُقُ
الْحَمْلِ دُونَ الْأَمِّ فَإِنْ بَاعَ الْأَمُّ صَحَّ كَانَ رَجُوعًا
عَنْ تَدْبِيرِ الْحَمْلِ وَالْمَعْلُوقِ عِنْتِهَا بِصِفَةِ إِذَا مَاتَ
يُولَدُهَا ثَبَتَ حُكْمُ التَّغْلُيقِ لِلْوَلَدِ حَقِّي لِعِنْتِهَا
يَجْرِي فِيهِ الْقَوْلَانِ فَإِنْ قُلْنَا نَعَمْ إِذَا أَبْطَلَتِ الصِّفَةَ
فِي الْأَمِّ يَمُوتُهَا أَوْ يَمُوتُ السَّيِّدُ بَطْلٌ فِي الْوَلَدِ
أَيْضًا وَلِذَا الْمُدَّتْ دُونَ الْأَبِ وَجَنَابَةِ الْمَدِيرِ
كَحَنَابَةِ الْقَيْنِ **فصل** يُعْتَقُ الْمَدِيرُ مِنَ
الثُّلُثِ وَإِذَا كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ لَيْسَ تَعْرِفُ التَّرَكُّةَ لَهُ

لَيْسَ تَعْرِفُ شَيْءٌ وَإِنْ كَانَ لَيْسَ تَعْرِفُ بِصِفَةِ
الْعَبْدِ بِصِفَةِ فِي الدِّينِ وَبَعْتُهُ مِنَ السَّاقِ ثَلَاثَةً
وَإِذَا عُلِقَ عُنُقُ عِبْدِكَ بِصِفَةٍ لَا يُوَحِّدُ إِلَّا فِي
لِلْمَرْضِ بَانَ قَالَ إِنْ دَخَلْتَ الدَّارَ فِي مَرَضٍ مَوْتٍ
فَأَنْتَ حُرٌّ فَعَبْدُكَ عِتْقُهُ مِنَ الثُّلُثِ وَإِنْ
كَانَتْ الصِّفَةُ نَحْتِ يَجُوزُ وَفَوْقَهَا فِي
الصِّفَةِ وَالْمَرْضِ وَقَعَتْ فِي الْمَرْضِ فَاصْحَحْ لَدَيْنَ
إِغْتِيَابُ مِنْ رَأْسِ الْمَالِ وَكَانَ السَّيِّدُ التَّذِيرُ
إِذَا أَرَعَاهُ الْعَبْدُ لَا يَكُونُ رَجُوعًا وَإِنْ جَوَّدَ
الرَّجُوعُ عَنِ التَّذِيرِ حَتَّى يَخْلِفَ عَلَيْهِ وَلَوْ
اِخْتَلَفَ وَارِثُ السَّيِّدِ وَالْمَدِيرُ فِي مَالٍ فِي

بِرَأْسِهِ فَقَالَ كَتَبْتُهُ لِعَبْدٍ مَوْتٍ الشَّيْءُ وَقَالَ
 وَرَأَيْتُ مَوْتَهُ بِرَأْسِهِ كَتَبْتُ كِتَابَهُ لِعَبْدٍ مَوْتٍ بِرَأْسِهِ
 الْوَارِثُ بَلْ قَبْلَهُ وَهُوَ مَرَاتُ إِلَى الْقَوْلِ الْمَذْمُورِ
 وَرَأَيْتُ مَوْتَهُ بِرَأْسِهِ كَتَبْتُ كِتَابَهُ لِعَبْدٍ مَوْتٍ بِرَأْسِهِ
 مَعَ مَمْنُونِهِ وَلَوْ أَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بَيْتَهُ فَبَيْتُهُ
 الْمَذْمُورُ إِلَى التَّقْدِيمِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ
كِتَابُ الْكِتَابَةِ
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِنْكُمْ
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ الْآيَةُ الْكَلَامَةُ مُسْتَقْبَلَةٌ إِذَا
 طَلَبَهَا الْعَبْدُ وَكَانَ أَمِينًا قَوْلًا عَلَى الْكَسْبِ وَإِنْ
 لَمْ يَكُنْ أَمِينًا لَمْ يَنْجَحْ وَإِنْ لَمْ يَقْوَعْ عَلَى الْكَسْبِ
 فَكَذَلِكَ فِي أَحْصَى الْوَحْيَيْنِ وَلَا يَكُونُ إِجْمَالُ صِبْغَتِهَا
 أَنْ يَقُولَ كَاتِبُكَ عَلَى كَذَا مِنْهَا إِذَا أَدَيْتَهُ فَاتَّ

حُرِّيتَيْنِ عَدَدَ الْخُومِ وَمَا يُؤَدِّي فِي كُلِّ حَجْمٍ
 وَلَوْ لَمْ يَصْرُحْ بِالتَّعْلِيقِ وَنَوَاهُ كَفَى وَلَا يَكْفِي
 لَفْظُ الْكِتَابَةِ دُونَ التَّعْلِيقِ وَنَيْتِهِ عَلَى
 الْأَخْبَرِ وَيَقُولُ الْعَبْدُ قُلْتُ وَتَشَرُّطُ فِي
 الشَّيْءِ الْمَكْتُوبِ التَّكْلِيفُ وَالْإِطْلَاقُ فَلَا
 يَكْتُبُ الضَّيِّقُ وَالْجَوْنُ وَالْمَحْرُورُ عَلَيْهِ بِأَيْمَانٍ
 وَلَوْ كَاتِبَ الْمَرْبُوعُ عَبْدًا اعْتَرَفَ قِيَمَتُهُ مِنَ الثَّلَاثِ
 فَإِنْ لَمْ يَمِثْلَ قِيَمَتَهُ صَحَّتْ كِتَابَتُهُ كُلُّهُ وَإِنْ
 وَأَنْ لَمْ يَمِثْلَ شُؤْلَهُ وَأَدَّى الْخُومَ قَبْلَ مَوْتِ
 الشَّيْءِ فَيَنْظُرُ إِلَى قِيَمَتِهِ وَإِلَى الْخُومِ فَإِنْ كَانَتْ
 قِيَمَتُهُ مِائَةً وَكَانَتْ عَلَى مِائَةٍ وَأَدَّى أَهْلُ عَتَقِ

ثَلَاثًا وَإِنْ كَاتَبَهُ عَلَى مِائَتَيْنِ وَإِذَا هَا عُنُقُ كَلَاهُ
و در کتابت او و اگر کتابت کرد بر دو صد و اگر کرد و در هر دو کتابت او و ثلث نام
 وَيَصِحُّ كِتَابَةُ الْكَافِرِ وَكِتَابَةُ الْمُرْتَدِّ يَتَّقِي عَلَى الْأَقْوَالِ
در کتابت کافر کتابت کافر و کتابت مرتد کتابت مرتد کتابت و بر این قولها که
 فِي مُلْكِهِ فَإِنْ قُلْنَا بِالْوَقْفِ فِي صَحَّتْ أَقْوَالُنَا
در ملک و در صحیح اگر کفریم بر وقف کردن پس در کتابت او و قولها که
 الْحَرِيدُ الْمَنْعُ وَيَشْتَرِطُ فِي الْمَكَاتِ لِلتَّكْلِيفِ
قول مجرب بر منع است و شرط است در مکاتب که مجرب حکمت بود و
 فَلَا يَكُاتِبُ الصَّبِيَّ وَالْمَجْنُونُ وَلَا يَصِحُّ كِتَابَةُ
پس کتابت شیوه با صبی نامایع و مجنون و در کتابت نامایع کتابت
 الْعَبْدُ الْمَرْهُونُ وَالْمُسْتَأْجَرُ فِي الْعَوَضِ أَنْ يَكُونَ
عبد و مرهون و مستأجر و در اموال او و در غلات و در عوض آنکه مجرب
 ذَيْبًا فَلَا يَصِحُّ الْكِتَابَةُ عَلَى الْعَيْنِ وَيَصِحُّ
بر ذین پس در کتابت کتابت بر عین است و در کتابت
 عَلَى الْمَنَافِعِ وَأَنْ يَكُونَ مُؤَجَّلًا فَلَا يَصِحُّ الْكِتَابَةُ
بر منافع و در شرط است بر اجل پس در کتابت کتابت
 الْحَالَةَ وَأَنْ يَكُونَ مُتَحْتًا يَجْعَلُ فِصَاعًا وَفِي
بر حاله و در شرط است باشد مجرب آن که در وقت و بیشتر در نزد
 وَجْهِهِ أَنَّهُ إِذَا امْتَلَكَ شَيْئًا مِنْ عَبْدٍ وَبِأَيْهِ
و وجه آن است که اگر کلاه مالک شد بچشی از مجرب و باید آن عبد
 حُرٌّ وَكَانَتْ ذَلِكَ الشَّقْفُ لَمْ يَشْتَرِطْ فِيهِ
حرکت و کتابت کرد آن بچش را شرط باشد در آن
 التَّاجِيلُ

التَّاجِيلُ وَلَا التَّخْمُ وَلَوْ كَاتَبَهُ عَلَى خِدْمَةِ شَهْرٍ
اجل نماید و نام مجرب که در کتابت کرد بر خدمت ماهی
 وَدِينَارٍ عِنْدَ انْقِضَاءِ الشَّهْرِ صَحَّتْ الْكِتَابَةُ وَلَوْ كَاتَبَهُ
و یک دینار و در وقت تمام شدن ماه و در کتابت کتابت و اگر کتابت
 عَلَى أَنْ يَبِيعَ مِنْهُ كَذَا فَسَدَتْ وَلَوْ قَالَ كَاتِبَتُكَ
پس اگر مجرب از من فروخت یا من از من فروخت و اگر کتابت کرد مجرب
 وَبِعْتُكَ هَذَا الثَّوْبَ بِأَلْفٍ وَنَحْمُ الْأَلْفَ وَ
و فروختم به تو این ثوب را به هزار و مجرب کرد و هزار و
 عُلِقَ بِأَدَائِهِ الْحَرَبِيَّةُ فَلَا صَحَّ بَطْلَانُ الْبَيْعِ
علق کرد به ادای آن مجرب و در حدیثی است که باطل است بیع
 وَفِي الْكِتَابَةِ قَوْلًا تَقْرُبُ إِلَى الصَّفْقَةِ وَلَوْ كَاتَبَ
و در کتابت دو قول که در نزد صفت و در کتابت است و اگر کتابت کرد
 ثَلَاثَةً عَبْدًا عَلَى عَوَضٍ مِنْهُمْ وَعُلِقَ عَقْدُهُمْ بِأَدَائِهِ
باس عبد بر سه نفر عود و علق کرد و ادای آن عود
 فَلَا ظَهْرَ صِحَّةٍ الْكِتَابَةِ وَيُوزَعُ الْمُسَوِّعُ عَلَى قِيَمَتِهِمْ
پس ظاهر بر این است کتابت است و توزیع شود آن عود بر قیامت
 يَوْمَ الْكِتَابَةِ فَمَنْ أَدَّى مِنْهُمْ حَصَّةً عُنُقُ
و روز کتابت کردن پس آنکه او کرد و ایشان حصه خود را داد و عود
 وَمَنْ عَجَزَ رِقَ **بعض** يَصِحُّ كِتَابَةُ بَعْضِ
و آنکه عجز کرد و بعضی و در کتابت کتابت بعضی
 الْعَبْدِ إِذَا كَانَ بَاقِيَهُ حُرًّا فَإِنْ كَانَ جَمِيعُهُ
عبد اگر کلاه باشد باقی آن مجرب پس اگر کتابت باقی او کرده است

وَالْأَقَالِ تَسْمَعُ **فَقَالَ** لَيْسَ لِلتَّيْدِ وَطَى مُكَافَأَتِي
وَأَكْرَمَ سَمْعَ كَرِيمَتِ لَيْسَ بِنَتِ بَارِسِيَّةٍ وَطَى كَرِيمَتِ بَارِسِيَّةٍ

لَكِنْ لَا حَتَّى عَلَيْهِ سَوَاءٌ كَانَ عَلِيًّا بِالْخَرِيمِ أَوْ
أَكْرَمَ كَرِيمَتِ بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ عَلِيًّا بِمَرَاتِنِ أَنْ يَكُونَ

جَاهِلًا وَيَتَعَلَّقُ بِهِ الْمَهْرُ فَإِنْ عَجَزَتْ سَقَطَ
فَالْمَهْرُ يَسْقُطُ وَيَكُونُ مَهْرًا لِمَنْ يَكُونُ أَوْ يَكُونُ مَهْرًا لِمَنْ يَكُونُ

فَإِنْ عَجَزَتْ أَخَذَتْهُ وَإِنْ أَوْلَدَهَا فَالْوَلَدُ حَرٌّ
أَكْرَمَ كَرِيمَتِ بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ مَهْرًا لِمَنْ يَكُونُ أَوْ يَكُونُ مَهْرًا لِمَنْ يَكُونُ

وَلَيْسَ مُسْتَوْلَدٌ وَيَبْقَى الْكِتَابَةُ فَإِنْ عَجَزَتْ تَمَاتَ
وَعَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ أَوْ عَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ

التَّيْدِ عَجَزَتْ عَنْ حِمْلِهِ الْإِسْتِبَادُ وَالْأَظْهَرُ
سَيِّدٌ أَوْ أَوْلَدَ عَجَزَتْ عَنْ حِمْلِهِ سَيِّدٌ أَوْ أَوْلَدَ عَجَزَتْ عَنْ حِمْلِهِ

أَنَّهُ لَا يَلْزَمُهُ قَهْمُ الْوَلَدِ وَإِذَا اتَّتِ الْمَكَاتِبُ الْوَلَدَ
كَمْ لَا يَلْزَمُهُ قَهْمُ الْوَلَدِ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ أَوْ عَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ

مِنْ رَوْحٍ أَوْ نَافِلٍ يَنْتَبِذُ حُكْمَ الْكِتَابَةِ لِلْوَلَدِ
أَوْ نَافِلٍ يَنْتَبِذُ حُكْمَ الْكِتَابَةِ لِلْوَلَدِ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ أَوْ عَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ

فِيهِ قَوْلَانِ أَحَدُهُمَا نَعَمُ فَإِنْ عَجَزَتْ عَجَزَتْ
وَمِنْ أَمْرِهِ وَدَوَّلَ رَجُلٌ أَنْ يَكُونَ تَائِبًا لِمَنْ يَكُونُ أَوْ يَكُونُ تَائِبًا لِمَنْ يَكُونُ

الْوَلَدُ وَإِنْ عَجَزَتْ رُقٌّ وَلَيْسَ عَلَى الْوَلَدِ شَيْءٌ مِنْ
أَنْ يَكُونَ وَلَدٌ وَكَرِيمَتِ بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ وَلَدٌ وَكَرِيمَتِ بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ

النَّحْوِ وَالْحَقُّ فِي الْوَلَدِ لَهَا أَوْ لِلتَّيْدِ فِيهِ قَوْلَانِ
نَحْوِ وَحَقَّتْ دَوْلَةُ عَجَزَتْ بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ وَحَقَّتْ دَوْلَةُ عَجَزَتْ بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ

بَارِسِيَّةٍ

أَشْهُمَا الثَّانِي وَيُنْفِي مِنَ الْقَوْلَيْنِ أَنَّ الْقَهْمَةَ
أَشْهُمَا الثَّانِي وَيُنْفِي مِنَ الْقَوْلَيْنِ أَنَّ الْقَهْمَةَ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ أَوْ عَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ

لَنْ يَكُونَ إِذَا قَتَلَ الْوَلَدَ فَلَا يَسْتَحِبُّ أَنْ أَرِشَ الْحَيَاةَ
بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ قَتَلَ الْوَلَدَ فَلَا يَسْتَحِبُّ أَنْ أَرِشَ الْحَيَاةَ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ أَوْ عَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ

عَلَيْهِ وَكَسْبُهُ وَالْمَهْرُ يَسْقُطُ مِنْهَا عَلَيْهِ وَمَا خُضِلَ
بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ قَتَلَ الْوَلَدَ فَلَا يَسْتَحِبُّ أَنْ أَرِشَ الْحَيَاةَ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ أَوْ عَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ

يُوقَفُ فَإِنْ عَجَزَتْ الْوَلَدُ لَهْوَلَهُ وَإِنْ رُقَّ لِعَجَزِ
بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ قَتَلَ الْوَلَدَ فَلَا يَسْتَحِبُّ أَنْ أَرِشَ الْحَيَاةَ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ أَوْ عَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ

الْأُمِّ هُوَ لِلتَّيْدِ **فَقَالَ** لَا يَمُوتُ مِنَ الْمَكَاتِبِ
بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ قَتَلَ الْوَلَدَ فَلَا يَسْتَحِبُّ أَنْ أَرِشَ الْحَيَاةَ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ أَوْ عَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ

شَيْءٌ إِذَا بَعْضُ النُّحُومِ وَأَعْيَانُ تَعَلَّقُ عِنْفَهُ بِأَدَا
بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ قَتَلَ الْوَلَدَ فَلَا يَسْتَحِبُّ أَنْ أَرِشَ الْحَيَاةَ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ أَوْ عَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ

أُخْرَاهَا فَإِنْ مَاتَ قَدْ بَقِيَ عَلَيْهِ شَيْءٌ مَاتَ
بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ قَتَلَ الْوَلَدَ فَلَا يَسْتَحِبُّ أَنْ أَرِشَ الْحَيَاةَ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ أَوْ عَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ

رَقِيقًا وَلَوْ أَنَّ الْمَكَاتِبَ بَعْضُ النُّحُومِ فَقَالَ
بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ قَتَلَ الْوَلَدَ فَلَا يَسْتَحِبُّ أَنْ أَرِشَ الْحَيَاةَ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ أَوْ عَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ

التَّيْدُ مَذْأَرَامٌ وَأَقَامَ عَلَيْهِ بَيْتُهُ أَمْ
بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ قَتَلَ الْوَلَدَ فَلَا يَسْتَحِبُّ أَنْ أَرِشَ الْحَيَاةَ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ أَوْ عَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ

يُحْرَجُ عَلَى أَخِيهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بَيْتُهُ فَلَهُ تَحْلِيفُ
بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ قَتَلَ الْوَلَدَ فَلَا يَسْتَحِبُّ أَنْ أَرِشَ الْحَيَاةَ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ أَوْ عَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ

الْعَبْدُ عَلَى أَنَّهُ حَلَالٌ فَإِنْ نَكَلَ حَلَفَ لِلتَّيْدِ
بَارِسِيَّةٍ بَارِسِيَّةٍ قَتَلَ الْوَلَدَ فَلَا يَسْتَحِبُّ أَنْ أَرِشَ الْحَيَاةَ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ أَوْ عَجَزَتْ سَقَطَتْ وَبَقِيَ مَا فِي كِتَابَتِ

وَإِذَا حَلَفَ لَعَنَهُ السَّيِّدُ أَمْ أَنْ تَأْخُذَ أَوْ
تُرِيَهُ عَنْ هَذَا الْقَدْرِ فَإِنْ أَرَى أَخَذَ لَمْ يَكُنْ
أَرَى الْمَكْتُوبَ عَصًا فَخَرَجَ مَسْحًا رَجَعَ السَّيِّدُ
عَلَيْهِ بَعُوضَهُ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ فِي النَّجَى الْآخِرِ
بَانَ أَنْ الْعَيْتُ لَمْ يَحْصُلْ وَكَذَا إِنْ كَانَ السَّيِّدُ
قَالَ عِنْدَ أَخْذِهِ أَنْتَ حُرٌّ وَإِنْ خَرَجَ مُعَيَّبًا فَإِنْ
شَاءَ رَفَعِي بِهِ مُعَيَّبًا وَإِنْ شَاءَ رَدَّهُ وَأَخَذَ
الْبَدْلَ **فصل** لَا يَنْزُحُ الْمَكْتُوبُ بغيرِ أذنِ
السَّيِّدِ وَيَنْزُحُ بِأَذْنِهِ وَالْأَظْهَرُ أَنَّهُ لَا يَنْزُحُ
وَإِنْ أذنَ لَهُ السَّيِّدُ وَلَهُ الشَّرْهُ الْخَوَارِ
لِلْمَخَارِقِ فَلَوْ وَطِئَ جَارِيَةً فَلَا حُدُودَ أَنْ أَحْبَلَهَا

قَوْلُ

قَالَ لَدُنِّي ثَمَانٌ وَلَدْتُ فِي حَالِ الْكِبَالَةِ أَوْ بَعْدَ
عَشْرِ الْمَكْتُوبِ لَا قَلَّ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ كَانَتْ
أَمَّ وَلَدُ لَهُ فِيهِ قَوْلَانِ أَحْمَهُمَا الْمَنْعُ وَإِنْ وَلَدَتْ
بَعْدَ الْعَيْتِ لَمْ يَكُنْ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ وَكَانَ بَطْلًا
هُوَ حُرٌّ وَهِيَ أُمٌّ وَلَدَ **فصل** إِذَا حَلَّ الْمَكْتُوبُ
مَالَ الْكَاتِبَةِ قَبْلَ الْحَلِّ فَلَا يَجِبُ السَّيِّدُ عَلَيْهِ
الْقَبُولُ إِنْ كَانَ لَهُ فِي الْأَمْتِنَاعِ عَرْضٌ إِنْ كَانَ
زَمَانٌ لَهُ وَكَانَ حَيًّا وَأَنْ يَحْتَاجَ إِلَى عِلْفِهِ
أَوْ طَعْمًا مَا يَرِيدُ أَنْ يَأْخُذَ عِنْدَ الْحَلِّ طَرِيقًا
أَوْ كَانَ يَحْتَاجُ فِي حِفْظِهِ إِلَى مَوْئِنَةٍ كَالْقَطْعِ

قَوْلُ

الكثير والخشب الثقيل وان لم يكن له في الاستماع
غرض فخر فان اتي ان يأخذ الحكم واذ اعجل
التخوم قبل الحل ليرى من الباقي فابروا لم
يصح الدفع ولا الابرأه وكذا لو ابرأه السيد
عن بعض التخوم لم يحل الباقي لا يصح الابرأه ولا
يجوز للسيد بيع تخوم الكتابة قبل اخذها
ولا الاعتياض عنها ولو باعها فادهاا المتكاتب
الى المشتري لم يعتق على اصح القولين والسيد
يرجع على المكاتب والمكاتب يرجع بما دفع
على المشتري وليس للسيد بيع رقة
المكاتب على الجديد ولو باعها فادى
عبد المكاتب شيئا بقرول جديد

التخوم الى المشتري فهل يعتق فيه العبدان وهبه
المكاتب كبيعته وليس له بيع ما في يدها المكاتب
ولا اعتاق عبده ولا تزويج امائه واذا قال
للسيد احبني اعتق مكاتبك وعلى كذا ففعل
عقن واستحق السيد على المكاتب ما التزم
فصل الكتابة لاؤفة من جهة السيد ليس
له فسخها الا ان يبيع المكاتب عن ادائه ما عليه
وجائزه من جهة العبد فلا يجبر على الاداء
وان كان معه وفاء وله ان يمتنع ويخلفه
وحينئذ يقال للسيد ان شئت فاصبر
وان شئت فافسخ العقد وهل للمكاتب
واكرضاهي

الْقَسَخُ فِيهِ وَهَمَّانِ أَظْهَرُهَا نَفْسٌ وَإِذَا أَرَادَ السَّيِّدُ
 الْقَسَخَ فَلَهُ أَنْ يَفْسَخَ نَفْسَهُ وَلَهُ أَنْ يَرْفَعَ الْأَمْرَ إِلَى
 الْحَاكِمِ حَقِّ نَفْسِهِ وَلَوْ اسْتَمَهَلَ الْمَكْتُبُ عِنْدَ حُلُولِ
 النَّفْسِ فَسَخَتْ أَنْ يُمْهَلَهُ ثُمَّ أَنْ يَدَّالَهُ الْفَسْخُ مُمْكِنٌ
 مِنْهُ وَإِنْ كَانَ فِي يَدِ الْمَكْتُبِ عَرُوضٌ أَمْهَلَهُ
 إِلَى أَنْ يَبْعَثَ بِنَافِثَةٍ أَوْ يَبْعَثَ بِمَنْ يَدَّالُهُ لَمْ يَدَّالْهُ
 الْمَهْلَةُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَإِنْ كَانَ مَالُهُ غَائِبًا أَمْهَلَهُ
 إِلَى الْأَحْضَارِ إِنْ كَانَ عَلَى مَادُورٍ مَسَافَةِ الْقَصْرِ
 وَإِنْ كَانَ عَلَى مَسَافَةِ الْقَصْرِ لَمْ يُلْزَمْهُ إِلَّا بِهَا
 وَلَوْ كَانَ الْمَكْتُبُ غَائِبًا وَقَدْ حُلِيَ النَّجْمُ فَلِلْسَيِّدِ
 فَيْحُ الْكِتَابَةِ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ حَاضِرٌ لَمْ يَكُنْ لِلْقَائِمِ
 فِيهِ كِتَابَتٌ سِوَى مَا فِيهِ حَالٌ حَاضِرٌ سِوَى مَا فِيهِ

أَنْ يَنْوِي

يُؤَدِّي مِنْهُ الْجُورُ وَلَا يَفْسَخُ الْكِتَابَةُ يُجْنُونَ
 الْمَكْتُبُ وَيُؤَدِّي الْقَاضِي الْجُورُ إِنْ وَجَدَ لَهُ
 مَا لَا وَإِنْ جُنَّ السَّيِّدُ دَفَعَ الْمَكْتُبُ الْجُورُ
 إِلَى وَلِيِّهِ وَلَا يَتَّبِقُ بِالْذَّخْرِ إِلَيْهِ **فصل**
 إِذَا قُتِلَ الْمَكْتُبُ سَيِّدُهُ فَلَوْ ارْتَبَهُ الْقِصَاصُ
 فَإِنْ عَفِيَ عَلَى الدِّيَةِ أَوْ كَانَ الْقَتْلُ خَطَاءً اخَذَ
 الدِّيَةَ مِمَّا فِي يَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي يَدِهِ مَالٌ
 فَاصْحَ الْقَوْلَيْنِ أَنْ لَهُ تَحْزِينُهُ وَإِنْ جُنَّ عَلَى
 طَرَفِ السَّيِّدِ فَاقْصَاصُهُ وَاخْذَلْ الدِّيَةَ عَلَى
 مَا ذَكَرْنَا فِي الْوَارِثِ وَإِنْ جُنَّ عَلَى نَفْسِ اجْتِنِ
 أَوْ طَرَفَهُ فَلَوْ ارْتَبَهُ أَوَّلَهُ الْقِصَاصُ فَانْعَفِ

عَلَى النَّفْسِ أَوْ كَانَتْ الْجَنَائِةُ خَطَاءً أَخَذَ مَتْنَفِي يَدِ
موت یافت یا باشد آن جنایت خطا است از آنکه از او بگریزد
وَمَا يَكْتَسِبُهُ أَقْلُ الْأَمْرِ مِنْ مَقِيمَتِهِ وَارِثِ
و آنچه کسب کند از آنکه از او بگریزد و ارث و ارش
الْجَنَائِةُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ فِي يَدِهِ شَيْءٌ وَسَأَلَ الْمُسْتَحِقَّ
جنایت پس اگر نباشد در دست او چیزی و سائل را
تَحْزِينَهُ عَجْرَهُ الْحَاكِمُ وَسِعَ فَإِنْ كَانَ الْأَرْضُ
تا تر کردن او عا جگر که از خاک آید و وسیع شود پس اگر باشد ارض
دُونَ قِيمَتِهِ بَيْعَ مِنْهُ قَدْرُ الْأَرْضِ وَيَقْبَلُ الْكَاتِبُ
کمتر از چهار بار و از وی گرفته شود و از آن قدر ارض را و بپذیرد کتابت
فِي السَّائِلِ وَالسَّائِدِ اسْتِيفَاءُ الْكَاتِبَةِ فِيهِ مَا خَلَا
در باقی ماند و سید را باشد طلب باقی بود کتابت آن که از او بگریزد
الْفِدَاءُ وَلَوْ أَعْتَقَهُ بَعْدَ الْجَنَائِةِ أَوْ أَنْبَاءَهُ
فدا کردن و اگر آزاد کرد او را بعد از جنایت یا اگر کرد او را
عَنِ النَّحْوِ عِتْقٌ وَكَانَ مُحْتَارًا لِلْفِدَاءِ وَإِذَا
از بنحو عتق و اگر بود و باشد مختار بر فدا کردن اگرگاه
قَتَلَ الْمَكَاتِبَ بَطَلَتِ الْكَاتِبَةُ وَمَاتَ رَقِيقًا
قتل کرد مکاتب باطل شود کتابت و مرید بر غلامی
ثُمَّ إِنْ قَتَلَهُ سَيِّدُهُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ إِلَّا الْكَفَّارَةُ
پس اگر قتل کرد او را سید او پس تنها بر او مگر كفارت
فَإِنْ قَتَلَهُ غَيْرُهُ فَلِلْسَيِّدِ الْأَقْصَا صُرَاتُ
پس اگر قتل کرد او را غیر سید بر سید باشد
تَعْلُقُ

تَعْلُقُ نَقْلُهُ الْقِصَاصُ وَإِنْ عَفِيَ فَلَهُ أَخَذَ قِيمَتَهُ
تعلق دارد و نقل او قصاص و اگر عفو کرد او را باشد نفقه چهار بار
فَسَلَّ يَنْقِلُ الْمَكَاتِبَ بِالسَّيِّعِ وَالشَّرِّ وَ
پس عفو کند مکاتب را بشیع و شر
سَائِرِ النَّصَرَاتِ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا تَبَرُّعٌ وَلَا خَطَرٌ
و دیگر نصرفات که در آنها نیست تبرع و خطر
وَمَا فِيهِ تَبَرُّعٌ كَالْهَبَةِ وَالْعَيْنِ وَشَرِّ الْفَرَسِ
و آنچه در آنها نیست تبرع و عین و شر فرس
وَالْغَنِّ أَوْ خَطَرٌ كَالْبَيْعِ بَشِيرٍ وَلَهَا
و غن و خطر که بخر و بفرستد و بخر و بفرستد
الْقَرَبُ الَّذِي يَعْتَقُ عَلَيْهِ وَهُوَ غَيْرُ كُوفٍ
قرب که عتق کند بر او و او نیست کوف
فَلَا يَنْقِلُ بِهِ وَفِي بَيْعِهِ مَا ذُو السَّيِّدِ قَوْلَانِ
پس نمی نقلد به و در بیع او سید و بخر و بفرستد
أَحَدُهُمَا نَعْمَ وَلَوْ اشْتَرَى مَنْ يَعْتَقُ عَلَيْهِ سَيِّدُ
یکی آن بر او است و اگر خرید کسی که عتق کند بر او سید
صَحَّ فَإِنْ عَجَزَ وَصَارَ الْقَرَبُ لِلْسَيِّدِ عِتْقٌ عَلَيْهِ
درست است پس اگر عجز کرد و دقت بر سید عتق او شد و بر او
وَلَوْ اشْتَرَى مَنْ يَعْتَقُ عَلَيْهِ بَعْدَ إِذْنِ السَّيِّدِ
و اگر خرید کسی که عتق کند بر او بعد از اذن سید
لَمْ يَصِحَّ وَيَا ذِيهِ فِيهِ قَوْلَانِ فِي تَبَرُّعَاتِهِ فَإِنْ
درست است پس در تبرعات او دو قول در ایجاب او پس اگر

جَوَزَاهُ بِكَاتِبٍ عَلَيْهِ وَاعْتِاقُ الْكَاتِبِ وَكَاتِبُهُ
 روا داریم اگر اکتساب کند بر دهن و آزاد کردن کاتب و کاتبیت او
 باذن السيد بترقی علی سائر ترقی عاتیه ان لم یطعم
 ترقی دادن السيد ترقی یافت بر دیگر ترقیات او اگر
 نَصَحَ بِهَا فَالْعَتَقُ وَالْكِتَابَةُ اَوْ لَى وَانْ صَحَّحْنَا
 درست نداریم اگر این را درست و کاتب کردن چهرت و اگر درست نداریم
 فَاَلَا صَحَّ الْمَنْعُ **فصل** الکیابة الفاسدة اما
 پس اینجاست
 بشرط فاسد او علی عوض فاسد او بالتأجيل
 بشرط فاسد است یا بشرط فاسد است یا بشرط فاسد است
 الى اهل واحدك الکیابة الصحیحة فی حق
 تا اهل واحد است چون کاتب صحیح
احدها انه یستقل بالکسب و یصرف الیه
 یکی از آن است که سر خود کسب و صرف کند
 ان شأ الحناية علیه و مهر الحارثه اذا و طیت
 ارش مناسبت برور و مهره حارثه هرگاه و طیت شد
 بالشبهة **والثانی** انه اذا اعتق باء الممال یتبعه
 شنبه و کم دوم آن است که هرگاه آزاد شود و مال تابع او شود
 مانع من الکسب و هی کالتعلیق و ان الصفا
 این مانع است از کسب و آن چون تعلیق است بر دیگر متفقا
 فی انه یعتق باء الممال و انه لا یعتق باء
 در آن که آزاد شود و باء را در آن مال و بجز از آن نگوید

السيد عن المال و انها یطبل بموت السيد
 سيد بر مال و بجز از آن نگوید بموت سيد
 انه لو اوصی برقبه یجوز ولا یجوز ان یصرف
 چهرت اگر وصیت کرد بر رقبه روا شد و روا نشد اگر صرف شود
 الیه ستم المکاتین و یخالف الکیابة الفاسدة
 بر او ستم مکاتین و مختلف شود کاتبیت فاسده
 الصحیحة و التعلیق فی حکم **احدها** ان
 با صلیقه و تعلیق کردن در دو حکم یکی از آن است
 للبدفیع الکیابة الفاسدة بخلاف الصحیحة
 که بدفیع کاتبیت فاسده بخلاف صحیح
والتعلیق والثانی ان السيد لا یملك ما
 و تعلیق کردن و حکم دوم آنکه سيد مالک نشود آنچه
 یأخذ بل یرجع العبد علیه بما دفع و هو یرجع
 آنچه که از او بگیرد بر او و بر او آنچه که داد و بر او
 علی العبد بقیمة رقبته و یعتبر بقیمة یوم العتق
 بر العبد شنبه بر رقبه او و اعتبار شود بهار روز آزاد
 فان کان ما دفع العبد شیئا لایقمة له
 پس اگر باشد آنچه دفع کرده عید چهرت که باشد بهار را
 فلا رجوع له علی السيد و اذا تجانس الممالان
 پس رجوع باشد او را بر سيد و هرگاه هم جنس باشند دو مال
 ففیه اقوال التقاض و صاحب الفضل
 پس در آن آمده قولها تقاض کردن و صاحب رجاوه بر او

يَرْجِعُ بِهِ وَإِذَا أَبْطَلَ السَّيِّدُ الْكِتَابَةَ فَيَدْعِي إِلَى
 رَجْعِهِ شَوْهَدَاءُ بَيْنَ يَدَيْهِ بَاهِلٌ كَرْدٌ سَيِّدٌ رَاسِيٌّ لَا دَمَ عَلَيْهِ
 يَتَّهَدُ عَلَيْهِ فَلَوْ أَدَّى الْعَبْدُ الْمَالَ وَتَنَافَقُوا
 شَهَادَةً بَيْنَ يَدَيْهِ بَاهِلٌ كَرْدٌ سَيِّدٌ رَاسِيٌّ لَا دَمَ عَلَيْهِ
 السَّيِّدُ كُنْتُ فَسَخْتُ الْكِتَابَةَ وَأَنْكَرَ الْعَبْدُ
 سَيِّدٌ بَيِّنَةٌ فَسَخْتُ كِتَابَتِي وَأَنْكَرَ الْعَبْدُ
 فَالْمُصَدِّقُ وَالْعَبْدُ يَمِينُهُ وَالْأَخِي إِذَا كُنْتُ
 سَيِّدٌ مُصَدِّقٌ بَاشَدُ عَبْدٌ بَاشَدُ عَبْدٌ وَرَجَعَ أَنْ يَكُونَ
 الْفَاسِدَةُ تَبْطُلُ بِحُجُونِ السَّيِّدِ وَالْحُجْرَةُ عَلَيْهِ
 فَاسِدَةٌ بَاطِلٌ بِدَلِيلِهِ بَيِّنَةٌ سَيِّدٌ وَبَاطِلٌ بَيِّنَةٌ
 وَلَا تَبْطُلُ بِحُجُونِ الْعَبْدِ **فصل** إِذَا ادَّعَى الْعَبْدُ
 وَبَاطِلٌ لَوْلَا دَمُهُ أَنْ يَكُونَ عَبْدٌ بَاطِلٌ كَرْدٌ سَيِّدٌ
 الْكِتَابَةَ وَأَنْكَرَ السَّيِّدُ هُوَ الْمُصَدِّقُ كَذَلِكَ
 كِتَابَتِي وَأَنْكَرَ كَرْدٌ سَيِّدٌ رَاسِيٌّ لَا دَمَ عَلَيْهِ
 جَرَى الْخِلَافُ مَعَ وَارِثِ السَّيِّدِ وَهُوَ يَخْلَفُ
 عَنِ الْعَمَلِ وَلَوْ تَفَقَّاعًا إِلَى كِتَابَةِ وَخِلَافًا
 فِي قَدْرِ النُّجُومِ أَوْ صِفَتِهَا فَيَقُولُ الْفَانِ ثُمَّ يَبْدُو
 الْقَائِلُ فَإِنْ لَمْ يَنْفَضِ السَّيِّدُ جَمِيعَ مَا يَدْعِيهِ
 يَخْلَفُ أَوْ تَقْبَلُ كَرْدٌ سَيِّدٌ رَاسِيٌّ لَا دَمَ عَلَيْهِ

٢١٢
 فَلَا خَافَ أَنَّهُ لَا يَنْفَضِ الْكِتَابَةَ وَلَكِنْ إِنْ لَمْ يَنْفَضِ
 عَلَى شَيْءٍ يَنْفَضِ الْقَاضِي الْكِتَابَةَ وَإِنْ كَانَ قَدْ
 قَبَضَ جَمِيعَ مَا يَدْعِيهِ وَلَكِنْ الْمَكْتُبُ يَدْعِي
 أَنْ يَعْضَ الْمُقْبُوضُ وَدِيْعَةٌ فَالْعَبْدُ حَاصِلٌ وَ
 رَجَعَ السَّيِّدُ عَلَى الْكُتَّابِ بِقِيمَتِهِ وَالْمَكْتُبُ
 بِمَا أَدَّى وَقَدْ يَتَقَاضِيَانِ وَلَوْ قَالَ السَّيِّدُ
 كَانَتْ لَكَ وَأَنَا حُجُونٌ أَوْ حُجْرَةٌ وَأَنْكَرَ
 الْعَبْدُ فَالْمُصَدِّقُ السَّيِّدُ يَمِينُهُ إِنْ عُرِفَ
 لَهُ حُجُونٌ أَوْ حُجْرَةٌ سَابِقٌ وَالْأَخِي الْمُصَدِّقُ الْعَبْدُ
 وَلَوْ وَضَعَ عَنِ الْمَكْتُبِ شَيْئًا مِنَ النُّجُومِ وَ
 اخْتَلَفَا فَقَالَ السَّيِّدُ وَضَعْتُ النُّجُومَ الْأَوَّلَ
 وَتَمَنَّتْ شَيْئًا سَيِّدٌ رَاسِيٌّ لَا دَمَ عَلَيْهِ

شريفة
 والذبا
 متن

2

1662

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
سنة ١٢٠٥

١٢١٥
١٢٠٥
١٢٠٥

لا اله الا الله